اِنْ اُرِیْدُ اِلَّا الْاِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِیْقِیْٓ اِلَّا بِاللّٰہِ عَلَیْہِ تَوَکَّلْتُ

للہ الحمد ہر آنچیز کہ خاطر میخواست + آخر آمد زپسِ پردۂ تقدیر پدید +

اعنے

فضلِ رحمانی و امدادِ یزدانی حصہ اوّل از دفتر اوّل

کہ بی نظیر بہ نقاب
غرض نوشتن کرمی بیا و ماند

باآئین نوی

ہمہ صاحب جلد از فرائض ابر جہت
سر مو حق این مسکین ود

مکتوباتِ امامِ ربانی

حضرت مجددِ الفِ ثانی

الشیخ احمد سرہندی قدس سرہ

بتصحیح خاکسار نور احمد عفا اللہ عنہ پبلشر پیرزادہ مقیم امرتسر

در بازار الیکٹرک پریس ہال بازار امرتسر باہتمام شیخ عبد العزیز پرنٹر و مینیجر طبع گردید

فهرست جدید کتاب مستطاب مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی رح حصه اول از دفتر اول

وصلی اللہ تعالٰی علٰی سیدنا محمد وعلٰی آلہ وصحبہ اجمعین ط وآخر دعوانا ان الحمد للہ رب العلمین ط

ھٰذا بصائر للناس

بصیرت اول قال اللہ تعالٰی الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون الذین آمنوا وکانوا یتقون لہم البشرٰی فی الحیٰوۃ الدنیا وفی الآخرۃ لا تبدیل لکلمٰت اللہ ذلک ہو الفوز العظیم۔ وفی صحیح البخاری عن ابی ہریرۃ رضی اللہ تعالٰی عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تبارک وتعالٰی قال من عادی لی ولیا فقد آذنتہ بالحرب وما تقرب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیہ وما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبہ فاذا احببتہ کنت سمعہ الذی یسمع بہ وبصرہ الذی یبصر بہ ویدہ الذی یبطش بہا ورجلہ التی یمشی بہا وان سألنی لاعطینہ ولئن استعاذنی لاعیذنہ۔

بصیرت دوم۔ باید دانست کہ کشف اہل اللہ راست و درست ست ولیکن در بعض اوقات حقیقۃ الامر را بطریق اجمال در مے یابند و در بعض اوقات بتفصیل و در بعض اوقات بشبہے و در بعض اوقات بغیر حجاب و متتبعان کلام صوفیہ ناچار اند از دانستن اجمال و تفصیل و اغماض نظر از مخالفتے کہ قائل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل مے باشد و نیز دانستنی ست کہ حقائق اجمالیہ کہ بر اہل اللہ ظاہر میشود چون لغت و عرف از تعبیر آن کوتاہ ست این طائفہ لفظے از کتاب و سنت کہ بحسب فن اشارہ و اعتبار بران حمل توان کرد میگیرند و آنرا عنوان آن حقائق اجمالیہ فائضہ بر قلب ایشان میگردانند و سخن را بآن مربوط میسازند و آن معارف غامضہ را در پردۂ آن لفظ ادا میفرمایند مطالعہ کنندگان متفرس را لازم کہ از خصوصیت این لفظ اغماض کنند و مطمح نظر خود ہمان حقیقت اجمالیہ و معرفت غامضہ سازند چنانکہ در صورت رأیت اسدا یرمی اعتراض بعقد انیاب و اظفار و ذنب اسد وجہے ندارد۔ و یا متشابہات کلام ایشان را موافق محکمات کلام شان تاویل کنند و یا بعالم السر

والعلانیة واگذارند و معذور دارند چرا که این قوم را عذرهای بسیار عارض میشوند گاه در غلبهٔ حال عبارات ایشان بمرادات ایشان مساعدت نمیکند و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر نمی آید و گاه در معلومات بنا بر غلط وهم و خیال خطا واقع میشود و در ان خطا مثل خطاء اجتهادی معذور راند بلکه یک درجه صواب یابند۔

بصیرتِ سوم بدانکه بعد از هزار سال از هجرت نبویه علی صاحبها الف الف صلوٰة و سلام و تحیة فتح دورهٔ دیگر شده است که بعض اعتبارات اجمال فیوض متقدمه است و بعض اعتبارات تفصیل فیوض سابقه۔ و حضرت شیخ مجدد قدس سره از خاص این دوره اند بسا معارف مختصهٔ این دوره از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و بسیارے از علوم غیر متعارفه که در قرون اولی مشهود بالخیر شیوع داشته بعد از قرون ثلثه در پردهٔ کمون رفته از جناب ایشان بظهور پیوسته بجهت خصوصیت طینت مطهرهٔ حضرت ایشان که از بقیهٔ طینت مقدسهٔ حضرت رسالت مآب بوده و شیخ قطب ارشاد این دور است و بر دست وے بسیارے از گمراهان بادیهٔ طبیعت و بدعت خلاص شدند تعظیم حضرت شیخ مجدد و تعظیم حضرت مدورِ ادوار و مکونِ کائنات ست و شکر نعمت حضرت شیخ شکر نعمت مفیضِ اوست تعالیٰ و تقدس۔

بصیرتِ چهارم۔ اگر میسر شود مجلدات ثلثه مکاتیب حضرت ایشان را قدس الله تعالیٰ سرهم الاقدس مطالعه باید نمود که این از برائے رفع توهمات فاسده و ازالهٔ خیالاتِ باطله اقرب ترین طرق ست۔

بصیرتِ پنجم۔ خواجه محمد هاشم جامع مجلد ثالث مکتوبات شریف در خطبه از حضرت امام ربانی نقل میفرمایند که "دوش ندا در دادند و ظاهر ساختند که این همه علوم که نوشته بل هرچه در گفتگوے تو آمده همه **مقبول و مرضی ست**" و اشارت بنوشته هائے من کرده فرمودند "**این همه ما گفته ایم و بیانِ ماست**" و در آنوقت آن علوم را بنظر من داشتند و من بریک یک اجمالاً و تفصیلاً نظر میکردم سیما علومیکه وقتے مرا در انها تردد بود و همه را در ان حکم داخل یافتم۔

بصیرتِ ششم۔ جمله عدد مکاتیب حصهٔ اول چهل ست منجمله از انها بست مکتوب اولین عرضداشتهاست به پیر بزرگوار حضرت خواجه محمد الباقی قدس سره و مکتوب بست و یکم بنام شیخ محمد مکی و مکتوب بست و دوم بنام شیخ عبد المجید و مکتوب بست و سوم بنام شیخ عبد الرحیم المشهور بخانخانان و مکتوب بست و چهارم بنام محمد قلیچ خان و مکتوب بست و پنجم بنام خواجه جهان و مکتوب بست و ششم و سی و سوم و سی و چهارم و سی و پنجم و سی و ششم بنام حاجی محمد لاهوری و مکتوب بست و هفتم و بست و هشتم بنام خواجه عمک و مکتوب بست و نهم و سی ام بنام شیخ نظام تهانیسری و مکتوب سی و یکم بنام شیخ صوفی و مکتوب سی و دوم بنام مرزا حسام الدین احمد و مکتوب سی و هفتم و سی و هشتم و سی و نهم و چهلم بنام شیخ محمد چتری صدور یافته۔

بصیرتِ هفتم۔ حضرت امام ربانی قدس سره در آخر مکتوب صد و شصتم از مجلد اول میفرمایند باید دانست که منشأ تفاوتِ علوم و معارف در مکتوبات و رسائل که ازین درویش بلکه از هر سالک که صادر شده است همین تفاوت حصول مقامات متفاوته است هر مقام را علوم و معارف جداست و هر حال را قال علیحده پس فی الحقیقة تدافع و تناقض در علوم نباشد در رنگ نسخ احکام شرعیه است فلا تکن من الممترین۔ انتهی۔

بصیرتِ هشتم۔ حضرت مجدد قدس سره در رسالهٔ مبدا و معاد فرموده اند منهاج و اما بنعمة ربک فحدث این درویش روزے در حلقهٔ یاران خود نشسته بود و نظر بر خرابیهائے خود داشت و این نظر غالب آمد بود بحدیکه خود را بے مناسبتِ تام باین وضع بیافت درین اثنا بحکم من تواضع لله رفعه الله این دور افتاده را از خاکِ مذلت برداشتند و این ندا در سرِ او در دادند که غفرت لک و لمن توسل بک الیّ بواسطة او بغیر واسطة الی یوم القیمة و بتکرار باین معنی نواختند بحدیکه گنجایش ریب نماند والحمد لله سبحانه علیٰ ذلک حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه مبارکاً علیه کما یحب ربنا و یرضیٰ والصلوٰة والسلام علی رسوله سیدنا محمد و آله کما یحری بعد از ان بافشائے این واقعه مامور ساختند ؎ اگر بادشه بردرِ پیرزن ÷ بیاید تو اے خواجه سبلت مکن ÷ اِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ۔

بصیرتِ نهم۔ حضرت امام ربانی قدس سره در مکتوب دو صد و بستم از مجلد اول فرموده اند۔ و این درویش بعضے ازین علوم که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و رسائل خود نوشته بود و منتشر گشته خواست که منشأ اغلاط آن علوم را که بمحض فضل خداوندی جل شانه لائح گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه مشتهر را اشتهار توبه در کار ست تا مردم از ان علوم خلافِ شریعت فهم نکنند و به تقلید در ضلالت نیفتند یا بتعصب و تکلف تضلیل و تجهیل نورزند که انجا راه غیب الغیب این گلها بسیارے شگفد جمعے را بهدایت میبرد و جمعے دیگر را بضلالت رهنمونی میفرماید +

خاکسار نور احمد عفی عنه پسروری ثم امرتسری چوک فرید مسجد حاجی شیخ بڈھا مرحوم

حسب قانون بستم ۱۸۶۷ء رجسٹری کنانیده شد بلا اجازت محشی احدے قصد طبع نفرماید و هر قدر نسخجات که مطلوب باشند از نشان بالا طلب فرمایند

صحف مطہرۃ فیہا کتب قیمۃ

بامداد ایزدانی وفضل رحمانی

حصہ اول از

دفتر اول مکتوبات

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی

در مطبع [illegible] لیبرل پریس [illegible] مطبوع گردید

بامدادِ یزدانی و فضلِ رحمانی

بسم الله الرحمن الرحیم

حق حق

الحمد لله ربّ العلمین اضعاف ما حمده جمیع خلقه کما یحبّ ربّنا و یرضی والصلوٰة والسلام علی من ارسله رحمةً للعلمین کلّما ذکره الذّاکرون وکلّما غفل عن ذکره الغافلون کما ینبغی له و یحری وعلی آله واصحابه البررة التقی النقی ✛✛

امّا بعد نموده مے آید که این دفتر اول ست از مکتوبات قدسی آیاتِ حضرتِ غوثِ المحققین قطب العارفین برهانِ الولایة المحمدیة حجة الشریعة المصطفویة شیخ الاسلام والمسلمین شیخنا وامامنا الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی سلّمه الله سبحانه وابقاه این حقیر قلیل البضاعة کمترینِ خاک نشینانِ آن مقدس درگاه یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی جمع نموده در تحریر آورده رجا آنکه نفعی ازان بطالبانِ حق جلّ وعلا برسد والمسئول من الله سبحانه العصمة والتوفیق

مکتوب اوّل (۱)

در بیانِ احوالے کہ مناسبت باسم الظاہر دارند و ظہورِ قسمِ خاص از توحید و بیانِ عروجات کہ برفوقِ محدّد واقع شدہ است و انکشافِ درجاتِ بہشت و ظہورِ مراتبِ بعضے از اہل اللہ نیز بزرگوارِ خود نوشتہ اند وھو الشیخ الکامل المکمل الواصل الی درجات الولایۃ الہادی الی طریق اندراج النہایۃ فی البدایۃ مؤید الدین الرضی شیخنا و امامنا الشیخ محمد الباقی النقشبندی الاحراری قدس اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس و بلغہ اللہ سبحانہ الی اقصیٰ ما یتمناہ

عرضداشت کمترین بندگان احمد بذروہ عرض میرساند حسب الامر الشریف گستاخی مینماید و احوالِ پریشانرا معروض میدارد کہ در اثنائے راہ آنقدر بتجلی اسم الظاہر متجلی گشت کہ در جمیعِ اشیا بتجلی خاص علیحدہ علیحدہ ظاہر گشت علی الخصوص در کسوتِ نسا بلکہ در اجزائے اینہا جدا جدا و آنقدر منقادِ این طائفہ گشتم کہ چہ عرض نمایم و درین انقیاد مضطر بودم ظہورے کہ درین کسوت بودہ در ہیچ جا نبودہ خصوصیاتِ لطائف و محسناتِ عجائب کہ درین لباس مینمود از ہیچ مظہرے ظاہر نمیشد پیشِ ایشان تمام گداختہ آب شدہ میرفتم و ہمچنین در ہر طعامے و شرابے و کسوتے جدا جدا متجلی شد لطافتے و حسنے کہ در طعامِ لذیذ پر تکلف بود در ماورائے آن نبود و در آبِ شیرین تا آبِ غیر شیرین ہمین تفاوت بود بلکہ در ہر لذیذ و شیرین یک خصوصیتِ کمال علی تفاوت الدرجات جدا جدا بود خصوصیاتِ این تجلی را بتحریر بعرض نمیتواند رسانید اگر در ملازمتِ علیہ میبود شاید معروض میداشت امّا در اثنائے این تجلیات آرزوئے رفیقِ اعلیٰ داشتم و باینہا ہماں امکن ملتفت نمیشدم امّا مغلوب بودم چارہ نداشتم درین اثنا معلوم شد کہ این تجلی را آن نسبتِ تنزیہی جنگ ندارد و باطن ہمچنان گرفتارِ آن نسبت ست بظاہر اصلاً ملتفت نیست و ظاہر را کہ از آن نسبت خالی

و معطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند و الحق همچنان یافتم که باطن اصلاً بریخ بصر مبتلا نیست
و از جمیع معلومات و ظهورات معرض ست و ظاهر که متوجه کثرت و اثنینیت بود باین تجلیات مستعد
گشته است بعد از چندگاه این تجلیات رو بخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی بحال خود ماند
و صارت تلک التجلیات کان لم تکن شیئا مذکورا و بعد ازان یک فنای خاص و داد و نمایند
که آن تعین علمی که بعد از عود تعین پیدا شده بود درین فنا گم شد و اثری از مظان انا نماند درین
وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم شرک خفی بظهور آمدن گرفتند و همچنین دید قصور اعمال
و متهم داشتن نیات و خواطر بالجمله بعضے امارات عبودیت و میسّی ازان باز ظاهر گشته اند
حق سبحانه و تعالی ببرکت توجه حضرت ایشان بحقیقت بندگی رساند و عروجها بر فوق محدد بسیار واقع
میشود مرتبهٔ اول که عروج واقع شد بعد از طی مسافت چون بفوق محدد رسید دار خلد از انجا بما تحت
مشهود گشت دران اثنا بخاطر آمد که مقامات بعضے مردم را در انجا مشاهده نمایم چون متوجه شدم
مقامات انها در نظر آمد و آن اشخاص را نیز دران محال فی ید علی تفاوت درجاتهم مکانا و مکانة و شوقا و
ذوقا مرتبهٔ دوم باز عروج واقع شد مقامات مشایخ عظام و ائمه اهل بیت و خلفاء راشدین و مقام
خاصه حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و علیهم وسلم و بارک و همچنین مقامات سایر انبیاء
و رسل علی التفاوت و مقامات ملائکه ملأ اعلی فوق محدد مشهود گشت و فوق محدد آن مقدار عروج
واقع شد که از مرکز خاک تا محدد بوده باشد که کمتر ازین قدر تا مقام حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی
سره الاقدس منتهی شد و فوق آن مقام چندے از مشایخ بودند بلکه در همان مقام با فوقیت قلیله
مثل شیخ معروف کرخی و شیخ ابوسعید خراز و باقی مشایخ بعضے در تهٔ آن مقام مقامات داشتند
و بعضے در همان مقام بودند اما در تحت مثل شیخ علاء الدوله و شیخ نجم الدین کبری و فوق آن مقام
ائمه اهل بیت بودند و فوق آن خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

خلق بکشاید بعیب خود و کمال حق و بعجز خود و قدرت حق و بظلم خود و عدل حق و بجهل خود و علم حق و بذلت خود و عزت حق و به بندگی خود و خداوندی حق و بفقر خود و غنای حق و بتقصیر خود

ومقاماتِ سائرِ انبیا علی نبیّنا وعلیهم الصلوٰة والسلام یک طرف علیحده از مقامِ آن سرور بود وهمچنین مقاماتِ ملائکهٔ عالین صلواتُ الله وسلامُه علی نبیّنا وعلیهم اجمعین در طرفِ دیگر جدا ازان مقام بود اما مقامِ آن سرور را از جمیعِ مقامات فوقیت وسروری بود والله سبحانه اعلم بحقائقِ الامورِ کلّها وهرگاه میخواهم بعنایت الله سبحانه عروج واقع میشود ودر بعضے اوقات بیخواست هم واقع میشود وچیزے دیگر هم دیده میشود ودر بعضے عروجات آثار هم مترتّب میشود واکثر چیزها فراموش میشود وهرچند میخواهم که بعضے حالات را بنویسم که در وقتِ عرضداشت کردن بیاد آید میسر نمیشود زیرا که در نظرِ محقّر مے در آید جائے آن دارد که ازان استغفار کرده شود چه جائے آنکه بنویسد در اثنائے املائے عریضه هم بعضے چیزها بیاد بود تا آخر وفا نکرد که نوشته شود زیاده گستاخی نمود حالِ ملا قاسم علی بهتر است غلبهٔ استهلاک واستغراق ست واز جمیعِ مقاماتِ جذبه بفوق قدم نهاده وصفات را که اوّل از اصل میدید حالا با وجودِ آن صفات را از خود جدا مے بیند وخود را خالی محض مییابد بلکه نورے که صفات قائم باو ینند نیز از خود جدا مے بیند وخود را ازان نور در طرفِ دیگر مییابد واحوالِ یارانِ دیگر هم روز بروز در بهتی در عرضداشتِ دیگر ان شاء الله العزیز بتفصیل عرضداشت خواهد کرد.

مکتوب ۲ دوم

در بیانِ حصولِ ترقیات ومقامات بعنایاتِ خداوندی جلّ سلطانه نیز به پیرِ بزرگوارِ خود نوشته اند قدس سره

عرضداشت کمترین بندگان احمد بذروه عرض میرساند امر باستخاره متصلِ ماهِ مبارکِ رمضان مولانا شاه محمد رسانید آنقدر فرجه ندید که تا ماهِ رمضان خود را بعتبه بوسی مشرف تواند ساخت بضرورت بمقتضی آن خود را تسلّی داد واز عنایاتِ خداوندی جلّ وعلا که به برکتِ توجهاتِ علیّه حضرت ایشان

وعاقبة امری او عاجل امری وآجله فاقدره لی ویسّره لی ثم بارک لی فیه وان کنت تعلم ان هذا الامر شرّ لی فی دینی ومعاشی

علی التواتر والتوالی فائض و وارد ند چه عرض نماید ـ شعر

من آن خاکم که ابرِ نوبهاری — کند از لطف بر من قطره باری

اگر بر روید از تن صد زبانم — چو سبزه شکرِ لطفش کے توانم

هر چند اظهارِ این قسم احوال موهم جرأت وگستاخی ست ومشعرِ افتخار ومباهات ست شعر

ولے چون شه مرا برداشت از خاک — سزد گر بگذرانم سر ز افلاک

ابتدائ عالم صحو وبقا از اواخر ماه ربیع الآخر ست وتا حال به بقائے خاص در هر یک مدتے مشرف میسازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین ست قدس سره در صحوے آرند باز بسکر میبرند و در نزول و عروج علوم غریبه ومعارف عجیبه افاضه میفرمایند وباحسان وشهود خاص در هر مرتبه که مناسب بقائے آن مقام ست مشرف میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان ببقائے مشرف ساختند واحسانے میسّر شد که چه عرض نماید میداند که نهایت استعداد تا آنجا بود ووصلے که مناسب حال بود هم اینجا میسّر گشت وجهت جذبه اکنون تمام شد وشروع در سیر فی الله که مناسب مقام جذبه است واقع شد هر چند فنا اتم باشد بقا مترتب بران اکمل خواهد بود وهر چند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود وهر چند صحو بیشتر باشد افاضهٔ علوم موافق شریعت غرا مے فتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوٰة والسلام ومعارفیکه از یشان سر بر زده اند شرائع ست وعقائد یکه در ذات وصفات بیان فرموده اند ومخالفت ظاهر آن از بقیهٔ سکر ست الحال معارفیکه باین کمینه فائض اند اکثر تفصیل معارف شرعیه است وبیان آنها وعلم استدلالی کشفی وضروری میگردد ومجمل مفصل میشود ـ ع

گر بگویم شرح این بے حد شود

میترسم مبادا منجر بگستاخی شود مصراع بنده باید که حدّ خود داند +

مکتوب ۳ سُوم

در بیانِ محبوس شدنِ یاران بمقامِ مخصوص وگذشتنِ بعضے ازان ورسیدن بمقامات تجلّی ذاتی نیز به پیر بزرگوارِ خود نوشته اند عرضداشت آنکه یارانیکه اینجا اند وهمچنین یارانِ آنجائی هرکدام بمقامے محبوس اند طریقِ برآوردنِ آنها ازان مقامات متعسر ست آنقدر قدرت که مناسبِ آن مقام ست درخود نمییابد حق سبحانه به برکتِ توجهاتِ علیهٔ حضرتِ ایشان ترقی بخشد یک کس از خویشانِ این کمینه ازان مقام گذشت و بمقدمهٔ تجلیات ذاتی رسید حالش بسیار خوب ست قدم بر قدمِ حقیر دارد درباره دیگران هم امیدوار ست ودیگر بعضے از یارانِ آنجائی بطریقِ مقربین مناسبت ندارند موافق حالِ آنها طریقِ ابرار ست فی الجمله یقینے که حاصل کرده اند هم غنیمت ست بهمان طریق امر باید فرمود ع هر کسے را بهر کارے ساختند * در تفصیلِ اسامیِ آنها جرأت نمیشود که از ایشان مخفی نخواهد بود زیاده گستاخی نمیشود روزِ تحریرِ عرضداشت میر سید شاه حسین در مشغولیِ خود چنان دیدند که گویا بدروازهٔ کلان رسیده است میگویند که دروازه حیرت ست درونِ او که نظر میکنم حضرتِ ایشان را و ترا مے بینم هرچند سعی میکنم که خود را درون اندازم پاۓ من یاری نمیکند *

مکتوب ۴ چهارم

در بیانِ فضائلِ شهرِ عظیم القدر شهر رمضان وبیانِ حقیقتِ محمدی علیه وعلی آله الصلوة والسلام نیز به پیر بزرگوارِ خود نوشته اند عرضه داشتِ احقر الخدمه آنکه مدتے ست که از راه مفاوضهٔ شریفه از احوالِ خدمهٔ آن عتبهٔ علیه اطلاعے ندارد نگران میباشد قدوم ماه مبارک

رمضان مبارک باشد این ماه را با قرآن مجید که حاوی جمیع کمالات ذاتی و شیونی ست و داخل
دائره اصل ست که هیچ ظلیتے باو راه نیافته است و قابلیت اولی ظل اوست مناسبت تمام ست
و بآن مناسبت نزول آن درین ماه واقع شده شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن مصداق
این سخن ست و بآن مناسبت این ماه نیز جامع جمیع خیرات و برکات ست هر برکتے و خیرے که
در تمام سال بهر که میرسد از هر راه که مے آید قطره ایست از دریاے بے نهایت برکات این شهر
عظیم القدر جمعیت این ماه سبب جمعیت تمام سال ست و تفرقه این ماه سبب تفرقه تمام سال
فطوبی لمن مضی علیه هذا الشهر المبارک و رضی عنه و ویل لمن سخط علیه فمنع من البرکات
وحرم من الخیرات و ایضاً سنت ختم قرآن درین ماه بواسطه آن تواند بود که تا جمیع کمالات اصلی
و برکات ظلی میسر شود فمن جمع بینهما یرجی ان لا یحرم من برکاته و لا یمنع من خیراته برکاتیکه
بایام این شهر وابسته اند دیگر اند و خیراتیکه بلیالی آن متعلق اند دیگر و از جهت این سر تواند بود که
حکم باولویة تعجیل افطار و تاخیر تسحر بوده باشد تا امتیاز تمام بین اجزاء الوقتین حاصل آید
قابلیت اولی که بالا مذکور شد و حقیقت محمدی عبارت از ان ست علی مظهرها الصلوات و
التسلیمات نه قابلیت ذات ست مر اتصاف جمیع صفات را کما حکم بعض بلکه قابلیت ذات ست
عز سلطانه مر اعتبار علم را که متعلق شود بجمیع کمالات ذاتی و شیونی که حاصل حقیقت قرآن مجید ست و
قابلیت اتصاف که مناسب خانه صفات ست و برزخ ست میان ذات جل شانه و صفات و حقایق
انبیاء دیگر ست علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات همین قابلیت بملاحظه اعتبارات
که مندرج اند در وے حقایق متعدده گشته قابلیتے که حقیقت محمدی ست علیه الصلوة و التحیة
اگرچه ظلیت دارد اما رنگ صفات باو ممتزج نگشته است و هیچ حائلے در میان نیامده و حقایق
جماعه محمدی المشرب قابلیات ذات ست عز شانه مر اعتبار علم را که متعلق شود به بعض آن کمالات

و آن قابلیّتِ محمدیّہ برزخ ست میانِ ذاتِ جلّ سلطانہٗ و میانِ این قابلیاتِ متعدّدہ و حکم
آن بعض بواسطہ آنست کہ اورا در خانۂ صفات قدمگاہ ست و بس و نہایتِ عروجِ آن خانہ
تا بآن قابلیّت ست لاجرم آن را بآن سرور نسبت کردہ علیہ الصّلوٰۃ و السّلام و التّحیۃ
و چون این قابلیّتِ اتّصاف ہرگز مرتفع نمیشود آن بعض نیز حکم کردہ بآنکہ حقیقتِ محمدی ہمیشہ
حائل ست و الّا قابلیّتِ محمدیّہ را علی مظہرہا الصّلوٰۃ و التّحیۃ کہ مجرد اعتبارست در ذاتِ
جلّ شانہٗ ارتفاع از نظر ممکن ست بلکہ واقع ست و قابلیّتِ اتّصاف اگرچہ نیز اعتبارست
امّا بواسطۂ برزخیّت رنگِ صفات گرفتہ کہ در خارج موجود اند بوجود زائد و ارتفاعِ او
از امکان برآمدہ لاجرم حکم میکنند بوجودِ آن حائل دائما امثالِ این علوم کہ منشاء آن معیّت
اصالت و ظلیّت ست بسیار وارد میشوند اکثر آنہا در پرچہائے کاغذ نوشتہ میشود
مقامِ قطبیّت منشاء دقائقِ علومِ مقامِ ظلّی ست و مرتبۂ فردیّت واسطۂ ورودِ
معارفِ دائرۂ اصل امتیاز میانِ ظلّ و اصل بے اجتماعِ این دو دولت میسّر نیست
لہذا بعضے از مشائخ قابلیّتِ اولی را کہ تعیّنِ اوّل میگویند زائد بر ذات نمیدانند
و تجلّیِ ذاتی شہودِ آن قابلیّت را مے انگارند و الحقُّ ما حقّقتُ و الامرُ ما
اوضحتُ و اللہ سبحانہٗ یُحِقُّ الحقَّ و ھو یھدی السّبیل۔ رسالہ کہ
بتسوید آن مامور شدہ بود با تمامِ آن موفّق نمے شود و ہمان
مسوّدہا افتادہ اند تا حکمتِ الٰہی جلّ سلطانہٗ
درین توقّف چہ بودہ باشد زیادہ گستاخی
از ادب دور ست۔

مکتوب ۵ پنجم

در سفارشِ خواجه برهان الدین که یکے از مخلصان بود با بیانِ بعضے احوالِ او نیز به پیرِ بزرگوارِ خود نوشته اند عرضداشت احقر الخدمه آنکه رساله در بیانِ طریقتِ حضراتِ خواجگان قدس الله تعالیٰ اسرارهم نوشته ارسال داشته است بنظرِ مبارک خواهد درآمد هنوز مسوده است خواجه برهان بسرعت راهی شدند فرجه بیاضِ آن نشد محتمل که بعضے علومِ دیگر هم بآن ملحق شوند روزے رسالهٔ سلسلة الاحرار بنظر درآمد درآن اثنا بخاطرِ فاتر رسید که بایشان عرضداشت بکنم تا خود چیزے درباب بعضے علومِ آن رساله نویسند یا بفقیر امر کنند تا چیزے دران باب نویسد این خاطر خیلے قوی گشت متصلِ آن بعضے از علومِ این مسوده فایض گشتند و فی الجمله معذرتِ بعضے علومِ آن رساله در ضمنِ آن مبین گشت اگر همین مسوده را تکملهٔ آن رساله سازند گنجایش دارد و اگر بعضے علومِ مناسبه را ازان انتخاب نموده بآن رساله ملحق سازند هم وجهے دارد زیادتِ جرأت از ادب دور است خواجه برهان دریں مدت کارِ خوب کردند و از سیرِ سیوم که مناسبِ مقامِ جذبه است نیز نصیبے یافتند خاطر بواسطهٔ مهمِ مددِ معاش صوبهٔ مالوه مشوش وقت میشد در ملازمت رسیده اند هرچه امر خواهند فرمود مبارک خواهد بود

مکتوب ششم

در بیانِ حصولِ جذبه و سلوک و تربیت یافتن بهر دو صفتِ جمال و جلال و بیانِ فنا و بقا و ماتعلق بذلک و بیانِ فوقیتِ نسبتِ نقشبندیه نیز به پیرِ بزرگوارِ خود نوشته اند عرضداشت کمترینِ بندگان احمد آنکه مرشدِ علی الاطلاق جل شانه به برکتِ توجهِ عالی بهر دو طریق جذبه و سلوک

تربیت فرمود و بهر دو صفت جمال و جلال مربّی ساخت جمالا جمال عین جلال ست و جلال
عین جمال در بعضے حواشی رسالهٔ قدسیه این عبارت را از مفهوم صریح خود منحرف ساخته بر مفهوم
موهوم خود حمل کرده است و عبارت محمول بر ظاهر خود ست قابل انحراف و تاویل نیست و
علامت این تربیت متحقق شدن نسبت محبت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و محبت
ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ما سوا ست پس تا زمانیکه علوم تمام از ساحت
سینه رفته نشود و بجهل مطلق متحقق نشود از فنا بهره ندارد و این حیرت و جهل دائمی ست
امکان زوال ندارد و نه آنست که گاهے حاصل شود و گاهے زائل گردد و غایة ما فی الباب پیش از بقا
جهالت محض ست و بعد از بقا جهالت و علم با هم جمع اند در عین نادانی به شعور ست و در عین
حیرت بحضور که این موطن حق الیقین ست که علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمے که پیش از
چنین جهالت حاصل شود از حیز اعتبار خارج ست با وجود آن اگر علم ست در خود ست و
اگر شهود ست هم در خود و اگر معرفت ست یا حیرت نیز در خود ست تا زمانیکه نظر در بیرون ست
بے حاصل ست اگرچه در خود هم نظر داشته باشد نظر از بیرون بالکل منقطع میباید که شود حضرت
خواجه بزرگ قدس الله سره میفرمایند که اهل الله بعد از فنا و بقا هرچه مے بینند در خود مے بینند
و هرچه مے شناسند در خود مے شناسند و حیرت ایشان در وجود خود ست ازینجا هم صریحاً
مفهوم میشود که شهود و معرفت و حیرت در نفس ست و بس در بیرون هیچ کدام اینها نیست تا
زمانیکه یکے ازین ثلثه در بیرون ست اگرچه در خود هم دارد از فنا بهره ندارد فکیف البقا
نهایت مرتبه در فنا و بقا این ست و این فنا مطلق ست و مطلق فنا عام ست و بقا باندازهٔ فناست
لهذا بعضے اهل الله بعد از تحقق بفنا و بقا در بیرون نیز شهود دارند اما نسبت این عزیزان فوق
همه نسبتهاست ؎ نه هر که آئنه دارد سکندری داند * نه هر که سر بتراشد قلندری داند *

هرگاه از اکابر این سلسله بعد از قرون بسیار یکی یا دوی را باین نسبت مشرف سازند از سلاسل دیگر چه گوید این نسبت حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی ست قدس سره و متمم و مکمل آن حضرت خواجه خواجهاست اعنی حضرت خواجه بهاء الدین المعروف به نقشبند قدس سرهم واز خلفاء ایشان حضرت خواجه علاء الدین باین دولت مشرف شده بودند این کار و دولت است کنون تا کرا دهند عجب کاریست اولاً هر بلا و مصیبت که واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد و هل من مزید میگفت و هر چه از امتعه دنیویه کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد حالا که بجا لم اسباب فرود آورند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضررے لاحق میشود در اول وهله نوعے از حزن رو میدهد هر چند بسرعت زائل میشود و هیچ نمیماند و همچنین اگر دعا میکرد از برائے دفع بلا و مصیبت مقصود از و نه رفع آن بود بلکه امتثال امر ادعونی بود حالا مقصود از دعا رفع بلیه و مصائب است و خوف و حزنیکه زائل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود در صحو هر چه عوام الناس را هست این را هست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا هم که مقصود از دعا رفع بلا نبود و دل را این معنی خوش نمی آمد لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت که دعاء انبیاء از این قبیل نبود که حصول مراد بخواهند حالا که بآن حالت مشرف ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعاهاء انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بود نه بتجرد امتثال امر بعضے امور که رو میدهد بحسب امر گاه گاه بعرض آن گستاخی مینماید

مکتوب هفتم

در بیان بعضے از احوال غریبه خود و بعضے از استفسارهای ضروری نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامیکه فوق مجدد بود روح خود را بطریق عروج در آنجا

وفات حضرت خواجه علاء الدین قدس سره بعد از نماز خفتن شب چهار شنبه بستم رجب سنه هشتصد و دو بوده است روضه مطهره ایشان در ده نوجغانیان است ۱۲ نفحات مع الاختصار

می یافت وآن مقام بحضرتِ خواجهٔ بزرگ قدس الله سرهٔ الاقدس اختصاص
داشت بعد از زمانی بدنِ عنصری خود را نیز در همان مقام یافت ودران وقت چنان
متخیل گشت که این عالم تمام از عنصریات وفلکیات بتهٔ فرو رفت ونام ونشان ازان
نماند وچون دران مقام نبودند الا بعضی از اولیاء کبار این زمان که تمام عالم را بخود در جای
ومقامی شریک میبابد حیرت دست میدهد که باوجودِ بیگانگی تمام خود را با ایشان همی بیند
الغرض حالتیکه گاه گاه دست میداد که دران نه خود میماند ونه عالم نه در نظر چیزی می آمد نه در علم
حالا آن حالت مستمره است ووجودِ خلقتِ عالم از دید ودانش برآمده بعد ازان در همان مقام
یک کوشک عالی ظاهر شد که زینها نهاده اند آنجا برآمد وآن مقام هم در رنگِ عالم بتدریج فرو
رفت وساعة فساعة خود را متصاعد می یافت اتفاقاً نماز شکرِ وضو میگذارد که مقامی
بس عالی نمایان شده واکابرِ اربعه نقشبندیه را قدس الله اسرارهم دران مقام دید و
مشایخ دیگر هم مثل سید الطائفه وغیره درانجا بودند وبعضی دیگر از مشایخ بالای آن مقام
هستند اما قوائمِ آنرا گرفته نشسته اند وبعضی پایان علی تفاوتِ درجاتهم وخود را بسیار
دور ازان مقام یافت بلکه مناسبت هم ندید ازین واقعه اضطرابِ تمام پیدا شد نزدیک بود که
دیوانه شده برآید واز فرطِ اندوه وغصه قالب تهی کند چندگاه برین نهج گذشت آخر بتوجهات
علیهٔ حضرتِ ایشان خود را مناسبِ آن مقام دید اول سر خود را محاذی آن مقام یافت
بتدریج رفت وبالای آن مقام نشست بعد از توجه چنان مخطور شد که آن مقام مقامِ
تکمیلِ تام ست که بعد از تمامی سلوک بآن مقام میرسند مجذوبِ سلوک تمام ناکرده را
ازان مقام بهره نیست ونیز دران وقت چنان متخیل گشت که وصول باین مقام
از نتائج آن واقعه است که در ملازمتِ حضرتِ ایشان دیده بود وبعرض رسانیده که

حضرت امیر کرّم اللّٰہ تعالیٰ وجہہ میفرماید کہ آمدہ ام تاترا علم سموات تعلیم کنم الخ وچون نیک
متوجہ شد این مقام را مخصوص بحضرت امیر در میان سائر خلفاء راشدین رضی اللّٰہ تعالیٰ
عنہم اجمعین یافت واللّٰہ سبحانہ اعلم ودیگر چنان ظاہر میشود کہ اخلاق سیئہ ساعت
فساعت مے برآیند بعضے در رنگ رشتہ از وجود مے برآیند وگاہے در رنگ دود بیرون
مے آیند در بعضے اوقات متخیل میشود کہ تمام برآمدہ اند در ثانی الحال چیزے دیگر باز ظاہر
میشود ومے برآید ثانیاً معروض میگرداند کہ توجہ از برائے دفع بعض امراض وشدائد آیا مشروط
بآنست کہ اول مرضی حق سبحانہ دانستہ شود کہ دران توجہ ہست یا نہ یا مشروط نیست
آنچہ ظاہر عبارت رشحات ست کہ از حضرت خواجہ قدس اللّٰہ تعالیٰ سرہ الاقدس نقل
میکنند مفہوم میشود کہ نیست درین باب بہر چہ حکم فرمایند با آنکہ خوش نمے آید توجہ کردن ثالثاً
بعرض میرساند کہ بعد از تحقق حضور مر طالبان را آیا از ذکر باز داشتن وامر بنگاہداشت حضور
کردن لازم ست یا نہ ودیگر کدام مرتبہ حضورست کہ دران ذکر نگویند لیکن بعضے ہستند
کہ از اول تا آخر ذکر گفتہ اند واصلاً از ذکر ممنوع نشدہ اند وکار نزدیک بنہایت رسانیدہ اند
حقیقت کار چیست بہر چہ امر فرمایند رابعاً معروض آنکہ حضرت خواجہ در فقرات میفرمایند
آخر بذکر امر میکنند کہ بعضے مقاصد ہستند کہ بے آن میسر نمیشوند تعیین آن مقاصد فرمایند
خامساً بعرض اقدس میرساند کہ بعضے طالبان اظہار طلب تعلیم طریقہ میکنند لیکن در لقمہ
احتیاط نمیتوانند کرد باوجود بے احتیاطی حضور ونحو استغراق پیدا میکنند واگر تاکید در لقمہ
کردہ میشود از سستی طلب ترک کلی میکنند درین باب چہ حکم ست وبعضے دیگر ہستند کہ
مجرد اتصال باین سلسلہ شریفہ بطریق ارادہ میخواہند بے آنکہ طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال
ہم مجوز ہست یا نہ واگر مجوز ست طریق آن چیست زیادت گستاخی بے ادبی تمام ست +

+ بصیغہ اسم مفعول از تجویز بمعنے جائز داشتہ شدہ ۱۲

مکتوب هشتم

در بیانِ احوالیکه به بقا و صحو تعلّق دارند نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشتِ
کمترین بندگان احمد آنکه ازان زمان که بصحو آورده اند و بقا بخشیده اند علوم غریبه و معارفِ
نادره غیر متعارفه بتواتر و توالی فائض و وارد اند اکثر آنها به بیانِ قوم و اصطلاح متداولِ
شان موافقت ندارند هرچه از مسئلهٔ وحدتِ وجود و توابعِ آن گفته اند در اوائلِ آن حال
مشرّف ساخته اند و شهودِ وحدت در کثرت میسّر شد ازان مقام بدرجات بالا برده اند و
انواعِ علوم درین ضمن افاده فرمودند اما مصداقِ آن مقامات و معارف از کلامِ قوم
صریحاً یافته نمیشود اشارات و رموزِ اجمالیه در کلامِ شریف بعضے از بزرگان اینها هست
لیکن گواهِ عدل بر صحتِ آنها موافقتِ ظاهرِ شریعت و اجماعِ علماءِ اهلِ سنّت ست
در هیچ چیزے مخالفت بظاهرِ شریعتِ غرّا ندارند و هیچ موافقت بحکما و اصولِ معقوله
آنها ندارند بلکه از علماءِ اسلام جماعه که مخالفت با اهلِ سنت دارند باصولِ آنها نیز موافق
نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل قدرتے ندارد و قدرت
بمقارنتِ فعل مے بخشند و تکلیف بر سلامتِ اسباب و اعضا میدهند کما قرّره علماءُ
اهلِ السُّنّة و درین مقام خود را بر قدمِ حضرتِ خواجه نقشبند قدس الله تعالی سِرّه
الاقدس مییابد ایشان درین مقام بوده اند و حضرتِ خواجه علاؤالدین را نیز ازین مقام نصیبے
هست و از بزرگانِ این سلسلهٔ علیه حضرت خواجه عبد الخالق اند قدس الله تعالی سرّه
الاقدس و از مشایخ ماتقدّم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داود طائی و حسن بصری و
حبیب عجمی قدس الله تعالی اسرارهم المقدسة حاصل این همه کمال بعد و بیگانگی ست

جمله پردرندگان یعنی چه نسبت خاک را با عالم پاک ۱۲

کار از معالجه گذشته است تا زمانیکه حجب مسدول بوده اند سعی و اهتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون بزرگی او حجاب اوست فلا طبیب لها و لا راق مگر کمال بیگانگی و بے مناسبتی را وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات همان بیت یوسف زلیخا موافق حال ست ؎

در افگنده دف این آوازه از دوست — کز و بر دست دف کوبان بود پوست

شهود کجاست و شاهد کیست و مشهود چیست ع خلق را روی کے نماید او ؎ ما للتراب و رب الارباب خود را بنده مخلوق غیر قادر میداند و همچنین تمام عالم را او خالق و قادر حق را عز و جل میداند غیر این هیچ نسبت اثبات نمیکند عینیت و مرآتیت خود کجا۔ ع در کدام آئنه در آید او ؎ و علماء ظاهر اهل سنت و جماعت هر چند در بعضے اعمال مقصر باشند اما جمال درستی عقاید اینها در ذات و صفات آن قدر نورانیت دارد که آن تقصیر در جنب آن مضمحل و ناچیز در نظر مے درآید و بعضے متصوفه با وجود ریاضات و مجاهدات چون در ذات و صفات آن قدر درستی عقیده ندارند آن جمال در اینها یافته نمیشود و محبت بعلماء و طلبه علوم بسیار پیدا شده است روش ایشان خوش مے آید و آرزو دارد که در جرگه اینها باشد و تلویح را از مقدمات اربعه بطالب علمے مباحثه میکند و هدایه فقه نیز مذکور میشود و در معیت و احاطه علمی با علما شریک ست و همچنین حق سبحانه را نه عین عالم میداند و نه متصل عالم و نه منفصل و نه با عالم و نه جدا از عالم و نه محیط و نه ساری و ذوات و صفات و افعال را مخلوق او میداند نه آنکه صفات اینها صفات اوست و افعال اینها افعال او بلکه در افعال مؤثر قدرت او را میداند قدرت مخلوقات را تاثیرے نمیداند کما هو مذهب العلماء المتکلمین و همچنین صفات سبعه را موجود میداند و حق سبحانه و تعالی را مرید میداند

وقدرت را بمعنی صحتِ فعل و ترک بیقین لتصور مینماید نه بمعنی ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل که شرطیهٔ ثانی ممتنع باشد کما قال الحکماء و بعض الصوفیة زیرا که این سخن بایجاب میکشد و موافق اصولِ حکماست و مسئلهٔ قضا و قدر را بطور علما میدانند فللمالک ان یتصرف فی ملکه کیف یشاء و قابلیت و استعداد را هیچ دخل نمیدهد که بایجاب میکشد و هو سبحانه مختار فعال لما یرید علی هذا القیاس چون عرض حال از جملهٔ ضروریات ست بنابران بجرأتِ آن گستاخی نمود عبده باید که حدِ خود داند

مکتوب ۹ نهم

دربیان احوالیکه بمقام فرود آمدن مناسبت دارند نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشتِ مذنب روسیاه و مقصر بد خو مغرورِ وقت و حال مفتونِ وصل و کمال کارش همه نافرمانبرداری مولی ست و عملش همه بترکِ عزیمت و اولی ست نظرگاهِ خلق را آراسته و منظرِ حق تعالی و تقدس را خراب ساخته همتش مقصور بر ظاهر آرائی ست باطنش ازین رهگذر همواره برسوائی ست قالِ او منافی حالِ اوست و حالِ او مبنی بر خیالِ او ازین خواب و خیال چه آید و ازین قال و حال چه کشاید ادبار و خسارت نقدِ وقت ست غباوت و ضلالت بر کفِ دست مبدأ فساد و شرارت ست منشأ ظلم و معصیت بالجمله عیوب مجسمه ست و ذنوبِ مجتمعه خیرات و لائقِ لعن و رد و حسنات و شایانِ طعن و طرد ست قاری القرآن والقرآن یلعنه در حقِ او گواهِ عدل ست و کم من صائم لیس له من صیامه الا الظماء والجوع در شانِ او شاهدِ صدق قول لم کان هذا حاله و منزله و کماله و درجته استغفاره ذنب کسائر الذنوب بل اشد

دتوبتہ معصیۃ کسائر المعاصی بل اقبح کل ما یفعلہ القبیح قبیح مصداق این سخن ست
ع زگندم جو ز جو گندم نباید ہمرض ذاتی ست علاج نمے پذیرد ودوائے او اصلی ست قبول
دوا نمیکند ما بالذات لا ینفک عن الذات مصراع سیاہی از حبشی کے رود کہ خود رنگ ست
چہ توان کرد وما ظلمہم اللہ ولکن کانوا انفسہم یظلمون آرے خیر محض را شر بر
محض میباید تا حقیقت خیریت بظہور آید وبضدہا تتبین الاشیاء خیر وکمال مہیا
بود شر ونقص در میبایست حسن وجمال را آئینہ در کارست وآئینہ نمیباشد مگر در مقابل
شئے پس لاجرم خیر را شر وکمال را نقص آئینہ آمد پس در ہر چہ نقص وشرارت بیشتر نمایندگی
خیر وکمال زیادہ تر عجائب کاروبارست این ذم معنی مدح پیدا کرد واین شرارت ونقصان
محل خیر وکمال گشت پس لاجرم مقام عبدیت فوق جمیع مقامات باشد چہ این معنی در
مقام عبدیت اتم واکمل ست محبوبان را باین مقام مشرف میسازند محبان بذوق شہود
متلذذ اند التذاذ در بندگی وانس بآن مخصوص بمحبوبان ست انس محبان بمشاہدہ
محبوب ست وانس محبوبان بہ بندگی محبوب درین انس ایشان را باین دولت میرسانند
وباین نعمت سرفراز میسازند شہسوار یکہ تاز این میدان آن سرور دنیا ودین وسید
اولین وآخرین حبیب رب العالمین ست علیہ من الصلوات اتمہا ومن التحیات
اکملہا وکسے را کہ بمحض فضل خواہند کہ باین دولت رسانند او را بکمال متابعت آن
سرور علیہ الصلوۃ والسلام متحقق میسازند وبتوسل آن بآن ذروہ علیاء برند
ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم مراد از کمال شر و
نقص علم ذوقی ست بآن نہ آنکہ بشرارت ونقص متصف شود صاحب این علم متخلق
باخلاق اللہ ست تعالی شانہ وتقدس این علم ہم از جملہ ثمرات آن تخلق ست

برترست شان او وپاک ۱۲

شرارت ونقص را دران موطن چه مجال جز آنکه علم بآن متعلق شود این علم بواسطهٔ شهود تام بخیر محض ست که در جنب آن خیر همه شر مینماید این بعد از فرود آمدن نفس مطمئنه است بمقام خود۔ هذا۔ تا این قسم خود را بر زمین نزند و کارش تا باین انجام نرسد از کمال مولاے خود جل شانهٗ بے نصیب ست فکیف که خود را عین مولا داند و صفات خود را صفات او انگارد تعالی الله عن ذٰلک علوًا کبیرًا این الحاد در اسما و صفات ست ارباب این زمره و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه داخل اند نه آنکه هر که جذبه او بر سلوک او مقدم ست از محبوبین ست لیکن تقدم جذبه شرط ست در محبوبیت آرے در هر جذبه نحوے از معنی محبوبیت حاصل ست که جذبے آن نمیشود و آن معنی از عوارض پیدا شده است ذاتی نیست آن معنی ذاتی غیر معلل ست بشیء من الاشیاء چنانکه هر منتهی را آخر جذبه میسر ست اما داخل زمره محبان ست بواسطهٔ عارض معنی محبوبیت پیدا شده ست و هو لا یکفی فیه و آن عارض تزکیه و تصفیه است و در بعضے مبتدیان اتباع آن سرور علیه الصلوٰة والسلام ولو بالجملة باعث حصول آن معنی فی الجمله است بلکه در منتهی هم اتباع ست و بس در محبوبان ظهور آن معنی ذاتی فضلی نیز وابسته باتباع آن سرور ست علیه الصلوٰة والسلام والتحیة بلکه گوییم آن معنی ذاتی هم بواسطهٔ مناسبهٔ ذاتیهٔ آنحضرت ست علیه الصلوٰة والسلام واسمے که رب او ست مناسب اسمیکه رب آنحضرت ست علیه الصلوٰة والسلام والتحیة واقع شده است در حق این خصوصیت و از انجا این سعادت اکتساب کرده است والله سبحانه اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب والله یحق الحق وهو یهدی السبیل

مکتوب دهم ۱۰

در حصول قرب و بعد و فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه با بعضے علوم مناسبه آن نیز

به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت احقر الخدمه آنکه مدتیست که از احوال خدمهٔ آن عتبهٔ علیه اطلاع ندارد دنگرانست بیت عجبے نیست اگر زنده شود جانِ عزیز * چون از ان یار جدا مانده پیامے برسد * میداند که شایانِ دولتِ حضور نیست ع این بسکه رسد ز دور بانگِ جرسم * عجائب کاروبارست نهایتِ بُعد را قرب نامیده اند وغایتِ فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقت در ضمن این اشارت بنفی قرب ووصال کرده اند شعر

كيف الوصول الى سعاد ودونها — قلل الجبال ودونهن حيوف

پس حزنِ ابدی وفکرِ دائمی لاجرم دامنگیر آمد مراد را نیز آخر الامر باراده مرید میباید شد ومحبوب را بمحبت محب میباید گشت آن سرورِ دین ودنیا علیه من الصلوات اکملها ومن التحیات افضلها باوجود مقامِ مرادیت ومحبوبیت از محبین آمد واز مریدین گشت لاجرم از حالِ وی چنین خبر داده اند که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن دائم الفکر وآن سرور فرموده علیه الصلوة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت محبان بار محبت توانند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوارست این قصه پایانے ندارد ع قصة العشق لا انفصام لها * حالِ عرضداشت شیخ الهبخش نحوے از جذب ومحبت وارد با ابرام چند کلمه بخادمان ایشان نویسانیده الغرض که شوقِ ملازمت ظاهر ساخته متوجه آن حدود گشته است اول بعضے ارادها ظاهر ساخت چون دران باب این حقیر تقاعد مفهوم کرد به مجرّد ملاقات رضی شده چند کلمه نویسانیده زیاده گستاخی از ادب دورست *

مکتوب یازدهم ۱۱

در بیان بعضے کشوف وحصول مقامِ دیدنِ قصور خود ومتهم داشتن خودرا در جمیع اعمال

و اقوالِ و ظهورِ سرِّ کلامِ شیخ ابو سعید ابو الخیر که گفته است عین نمیماند اثر کجا ماند و بیانِ احوالِ بعضے یاران نیز به پیرِ بزرگوارِ خود نوشته اند عرضه داشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامیکه سابقاً خودرا دران میدید بود چون حسب الامر العالی باز ملاحظه نمود عبورِ خلفاءِ ثلثه رضوانُ اللهِ تعالی علیہم دران مقام در نظر آمد اما چون مقام و استقرار در انجا نداشت در دفعهٔ اُولی بنظر نه در آمدند چنانکه از ائمهٔ اہلِ بیت غیر از امامین و امام زین العابدین رضی اللهُ تعالی عنہم اجمعین دران مقام استقرار و ثبات ندارند لیکن عبورے دران واقع شده است بدقتِ نظر میتوان یافت و آنکه اول خودرا با آن مقام نامناسب مییدید بے مناسبتی دو نوع است یکے آنکه بواسطهٔ عدمِ ظہورِ طریقے از طرق بے مناسبتی طاری میشود و چون راہے بادو نمودند آن بے مناسبتی برطرف میشود دیگر بے مناسبتی مطلق است که بہیچ وجه قابلِ زوال نیست و راہہا که موصلِ آن مقام اند دو اند که ثالث ندارند یعنی در نظر و راے آن دو طریق طریقِ دیگر ظاہر نمیشود یکے دیدِ نقص و قصور است و نیات خودرا متہم داشتن است در خیرات با قوتِ جذب دیگر صحبتِ شیخ مکملے مجذوبے سلوک تمام کرده حضرتِ حق سبحانه و تعالی بطفیلِ عنایتِ حضرتِ ایشان طریقِ اول بقدرِ استعداد عنایت فرموده است ہیچ عملے از اعمالِ خیر بوقوع نمے آید مگر آنکه خودرا دران عمل متہم میسازد بلکه تا زمانیکه بوجوهِ تہمت نه نہد بیقرار و بے آرام میباشد نزدِ خود چنان میداند که ہیچ عملے از وے صادر نمیشود که قابلِ کتابتِ ملائکه یمین باشد و میداند که صحیفهٔ یمین از اعمالِ خیر خالی است و کتبهٔ آن معطّل و بیکار اند خود شایانِ آنحضرت جلّ و علا نبوده باشد و ہر که در عالم است حتی که کافرِ فرنگ و ملحدِ زندیق از خود بوجوه بہتر میداند و بدترین ہمه اینہا خودرا مے انگارد و جہتِ جذبه ہر چند بتمامی سیر الی الله

تمام شده بود اما بعضے از لوازم و توابع آن مانده بودند که در ضمن فنائیکه در مرکز مقامِ سیر
فی الله واقع شده بود تمام شدند و احوالِ آن فنا را در عرضداشتِ سابق به تفصیل نوشته است
و میباید که حضرتِ خواجه احرار که نهایتِ این کار را فنا گفته اند همان فنا بوده باشد که بعد از تجلیِ
ذات و تحققِ سیر فی الله متحقق شده و فناءِ اراده هم از جمله شعبِ همان فناست ۹۵

هیچکس را تا نگردد او فنا　　نیست ره در بارگاهِ کبریا

و نامناسبانِ این مقام هم که دو طائفه اند در نظر اند جماعه متوجه آن مقام و جویاے طریقِ
وصولِ آنند و طائفه دیگر هیچ التفات و توجه بآن مقام ندارند و توجه حضرت ایشان بطریقِ
دوم از طرقِ وصولِ آن مقام بیشتر ظاهر میشود و مناسبت بهمان طریق مینماید چون از جانبِ
حضرتِ ایشان مامور بود امتثالاً للامر در بعضے امور جرأت و گستاخی نمود و الا ۹۶
من همان احمد پارینه که هستم هستم + ثانیاً معروض آنکه در اثناءِ ملاحظه آن مقام مرّةً ثانیةً
مقاماتِ دیگر بعضها فوق بعض ظاهر شدند بعد از توجه به نیاز و شکستگی چون بمقامِ فوقِ
آن مقامِ سابق رسیده شد معلوم شد که این مقام حضرتِ ذی النورین ست و خلفاءِ دیگر را
هم دران مقام عبورے واقع شده است و این مقام هم مقامِ تکمیل و ارشاد ست و همچنین
دو مقامِ فوق هم که اکنون مذکور میشوند و بالاے آن مقام مقامِ دیگر در نظر آمد چون بآن
مقام رسیده شد معلوم گشت که آن مقام حضرتِ فاروق ست و خلفاءِ دیگر را هم درانجا
عبورے واقع شده است و فوق آن مقام مقامِ حضرت صدیق اکبر ظاهر شد رضی
الله تعالی عنهم اجمعین بآن مقام نیز رسیده شد و از مشائخ خود حضرت خواجه
نقشبند قدس الله سره الاقدس را در هر مقامے با خود همراه مییافت و خلفاے دیگر را
هم دران مقام عبورے واقع شده است تفاوت نیست الا در عبور و مقام و مرور

وثبات وبالاے آن مقام ہیچ مقامے مفہوم نمیشود الا مقام حضرت رسالت خاتمیت علیہ من الصلوات اتمہا ومن التحیات اکملہا ومحاذی مقام حضرت صدیق رضی اللہ تعالی عنہ مقامے دیگر نورانی بس شگرف کہ ہرگز مثل آن در نظر نیامدہ بود ظاہر شد واندکے ازان مقام ارتفاع داشت چنانکہ صفہ را از روے زمین بلند میسازند ومعلوم شد کہ آن مقام مقام محبوبیت ست وآن مقام رنگین ومنقش بود خود را ہم بانعکاس آن مقام رنگین ومنقش یافت بعد ازان ہمان کیفیت خود را لطیف یافت ودر رنگ ہوا یا قطعہ ابر در آفاق منتشر دید وبعضے اطراف را در گرفت وحضرت خواجہ بزرگ در مقام صدیق اند رضی اللہ تعالی عنہا خود را در مقام محاذی آن مییابد بکیفیتے کہ معروض داشت ودیگر ترک اشتغال باین عمل مرضی نمے نماید کیف وحال آنکہ عالم بگرداب ضلالت غرق میشود وکسے کہ در خود قوت برآوردن ازان گرداب بیابد چگونہ خود را معاف دارد وہر چند کار دیگر در پیش داشتہ باشد اشتغال باین عمل ضروری ست ومرضی ست اما بشرط آنکہ از بعضے وساوس وہواجس کہ در اثناے این عمل رو دہند استغفار را لازم باید داشت بہمین شرط داخل رضا میشود بے ملاحظہ این شرط داخل رضا نمیشود ودر تہ مے ایستد اما در مادہ حضرت خواجہ نقشبند وحضرت خواجہ علاء الدین عطار قدس اللہ تعالی اسرارہما بے آنکہ این شرط را ملاحظہ کردہ شود مرضی ست وعمل این کہتر الحال بے ملاحظہ آن شرط گاہے داخل ست وگاہے در تہ مے ایستد دیگر در نفحات در سخنان حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر مذکور ست کہ عین نمیماند اثر کجا ماند لا تبقی ولا تذر این سخن در اول نظر مشکل نمود کہ حضرت شیخ محی الدین وتابعان ایشان برانند کہ زوال عین کہ معلوم ست از معلومات اللہ سبحانہ محال ست والا انقلب العلم جہلا وچون عین زائل نشود اثر کجا رود وہمین طور در ذہن این سخن متمکن شدہ بود سخن حضرت شیخ ابو سعید

ص سرخسی ست [illegible] شب جمعہ وقت نماز خفتن چہارم شعبان [illegible] از دنیا برفت وعمر شریف ایشان ہزار ماہ بودہ ست ١٢ از نفحات

هیچ حل نمیشد بعد از توجه تمام حق سبحانه و تعالی سرّ این سخن را منکشف ساخت و متحقق
گشت که نه عین میماند نه اثر و در خود نیز همین معنی را یافت و هیچ مشکل نماند و مقام این معرفت نیز
در نظر آمد بس عالی ست فوق مقامی که حضرت شیخ و متابعان ایشان فرموده اند این دو مبحث با یکدیگر
هیچ منازعت و جنگ ندارند یکی از جائی ست و دیگری از جائی دیگر به تفصیل عرضه داشتن
موجب تطویل و ملال ست و ایضاً آنچه حضرت شیخ از دوام این حدیث فرموده اند نیز ظاهر گشت
که حدیث عبارت از چه چیز بود و دوام آن چه بود و در خود نیز این حدیث دائمی یافت اگرچه
از نوادرست دیگر کتابی بدین اصلاً خوش نمی آید مگر آنکه ذکر اقدام عالیهٔ اکابر که در مقامات
واقع شده اند جائی ثبت کرده باشند خوش می آید که این قسم چیزی دیده شود و احوال مشائخ
متقدمین بیشتر مرغوب ست کتب حقائق و معارف علی الخصوص سخنان توحید و تنزلات مراتب
را نمیتواند مطالعه کرد خود را درین باب بحضرت شیخ علاء الدوله بسیار مناسب می یابد و در ذوق و
حال درین مسئله بشیخ مشار الیه متفق ست اما علم سابق تا بانکار و شدت آمدن نمی دهد
دیگر چند مرتبه از برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت و همچنین احوال
بعضی موتی که از عالم برزخ ست ظاهر شده بود نیز از برای رفع آلام و شدائد آنها توجه کرده شد
اما حالا قدرت بر توجه نمانده است که بر هیچ چیز خود را جمع نمیتوانم ساخت بعضی شدائد از
مردم بر فقیر گذشتند و ستمها نمودند و جمع کثیر از متعلقان این جانب را بناحق ویران ساختند و جلای وطن
نمودند اصلاً بخاطر غبار و کلفت راه نیافت چه جای آنکه بد آنها بخاطر گذرد بعضی از یاران که
از مقام جذبه شهود و معرفت پیدا کرده اند و تا غایت قدمی در منازل سلوک نه نهاده اند شمهٔ
از احوال آنها معروض میدارد امیدست که حق سبحانه و تعالی بعد از تمام جهت جذبه بدولت
سلوک مشرّف گرداند شیخ نور در همان مقام بندست بنقطهٔ فوق که در مقام جذبه است

زسیده در حرکات و سکنات آزار میدهد و قباحت نمے فهمد بیخواست کار او در توقف مے افتد و همچنین اکثر یاران بواسطهٔ عدم رعایت آداب کار اینها در توقف مے افتد درین باب حیرانست که ازین طرف هیچ اراده توقف نیست بلکه اراده ترقی آنهاست بیخواست در کار تمکث واقع میشود والاراده اقرب ست مولانا معهود به نقطهٔ پایان فرو رفته است و کار جذبه را بانجام رسانیده و به برزخیت آن مقام رسید و فوق را من وجه بنهایت رسانید اول صفات را بلکه نورے که صفات بآن قائم اند از خود جدا دیده و خود را شیخ فانی یافته بعد ازان صفات را از ذات جدا دیده و باین دید با جدیت مقام جذبه رسید حالا عالم و خود را چنان گم ساخته است که نه با حاطه قائل ست و نه به معیت و چنان با بطن بطون متوجه ست که غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و سید شاه حسین هم نزدیک بنقطهٔ پایان از مقام جذبه رسیده است و سر او بنقطه رسیده است و همچنین صفات را از ذات جدا دیده لیکن ذات احد را در همه جا مے یابد و از ظهور محظوظ است و همچنین میان جعفر هم نزدیک نقطهٔ پایان رسیده است و خیلے بشوق و ولوله ظاهر میشود قریب بشاه حسین ست و در یاران دیگر هم تفاوت ظاهر میشود میان شیخی و شیخ عیسے و شیخ کمال در جذبه بنقطهٔ فوق رسیده اند و شیخ کمال نیز متوجه نزول است و شیخ ناگوری در تهٔ نقطهٔ فوق آمده است امّا خیلے مسافت در پیش دارد و از یاران اینجائی تا الحال هشت یا نه کس بلکه ده کس در تهٔ نقطهٔ فوق آمده اند بعضے واصل نقطه شده رو به نزول دارند بعضے دیگر قریب اند و بعضے بعید میان شیخ مزمل خود را گم مییابد و صفات را از اصل مے بیند و مطلق را در همه جا مییابد و اشیا را در رنگ سراب بے اعتبار مے داند بلکه هیچ نمییابد در باب مولانا معهود چنان ظاهر میشود که اجازت تعلیم او مردم را از جملهٔ مرضیات ست امّا اجازتیکه مناسب جذبه است هر چند بعضے امور مانده اند که او را

استفاده میباید کرد لیکن در رفتن سرعت کرد و توقف نه نمود بحضور اقدس میرسد هر چه
صلاح کار خواهند دانست خواهند فرمود آنچه در علم کمینه آمد معروض داشت والحکم عندکم
خواجه ضیاء الدین محمد چند روز اینجا بودند فی الجمله حضور و جمعیت پیدا کرده بودند آخر الامر از
قلت اسباب معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت متوجه لشکر شدند و پسر مولانا شیر محمد هم
متوجه ملازمت ست فی الجمله حضور و جمعیت دارد بواسطهٔ بعضے موانع چندانے ترقی نکرد زیاده
گستاخی ست ع بنده باید که حد خود داند * بعد از تحریر عرضداشت کیفیتے روداد و حالے میسر
آمد که در تحریر گنجایش بیان آن نیست و در انجا فناے ارادت متحقق گشت همچنانکه سابقا تعلق ارادت
بمرادات برطرف شده بود لیکن اصل ارادت مانده بود چنانچه در عرضداشت معروض داشته بود
الحال ارادت هم از بیخ برآمد وحینئذ لا مراد و لا ارادة وصورت این فنا نیز در نظر درآمد و
بعضے علوم که مناسب این مقام بوده اند فائض گشتند چون در تحریر آن علوم بواسطهٔ دقت
و غموض تعسرے بود لاجرم عنان قلم را از تحریر آن علوم گردانیده و در وقت تحقق این فنا
و افاضهٔ علوم بیک نظر خاص در ماورای وحدت پیدا شده است هر چند مقرر ست که در ماورای
وحدت نظرے نیست بلکه هیچ نسبتے نیست اما آنچه میباید معروض میدارد و تا زمانیکه
به یقین نه پیوست بر نوشتن جرأت نه نمود وصورت آن مقام را در ماورای وحدت چنان
می بیند که آگره ماورای دہلی ست و هیچ شبه دران راه نمیباید هر چند در نظر نه وحدت
ست نه ورای آن و نه هیچ مقامے که بعنوان حقیقت بدانند یا حق را ورای آن دانند حیرت
و جهل همان صرافت ست وازین دید هیچ تفاوت نشده نمیدانم چه عرض نمایم همه تناقض
در تناقض ست در گفت نمی آید و حال بی شبه متحقق ست استغفر الله و اتوب
الی الله من جمیع ما کره الله قولا و فعلا و خاطرا و ناظرا و ایضا این زمان

چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه از فناء صفات میدانستم فی الحقیقت فنائے
خصوصیت صفات وما به الامتیاز آنها بود که در ضمن وحدت مندرج شده بود وخصوصیات
زائل گشته بودند الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الاندماج والاندراج
نیز بر طرف شده وقهرمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته وتمیزے که از مرتبۂ علم
جملی یا تفصیلی حاصل شده بود نماند وتمام نظر برخارج آمده کان الله ولم یکن معه
شئ وهو الآن کما کان این زمان مطابق حال گشته وسابقاً علم بمضمون این حدیث
بود نه حال امید میدارد که بر صحت وسقم متنبه خواهند ساخت دیگر چنان مینماید که مولانا
قاسم علی را از مقام تکمیل نصیبے هست همچنین بعضے یاران این جای را نیز از ان
مقام نصیبے معلوم میشود والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال +

مکتوب دوازدهم ۱۲

در بیان حصول مقام فنا وبقا وحصول ظهور وجه خاص هر شے وحقیقت سیر فی الله وتجلی
ذاتی برقی وجز آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان
احمد بذروه عرض میرساند از تقصیرات خود چه عرض نماید ما شاء الله کان وما لم یشا
لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم علومے که تعلق بمقام فنا فی الله و
البقاء به داشتند حق سبحانه بعنایت خود منکشف ساخت وهمچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شے
چیست وسیر فی الله بچه معنی ست وتجلی ذاتی برقی چه میباشد ومحمدی المشرب کیست وامثال
آن ودر هر مقامے لوازم وضروریات آن را مینمایند ومیگذرانند وکم چیزے مانده باشد که
اولیاء الله آن را نشان داده اند در راه فروگزارند ونمایند قبل من قبل بلا علة

صوابیه طلبید واقسام سیر را حضرت مجدد علیه الرحمة در مکتوب یکصد وچهل وچهارم از جلد اول بیان فرموده اند ۱۲ قوله قبل من قبل الخ یعنی بے علت

همچنانکه ذوات اشیاء را مجعول میداند اصل قابلیات و استعدادات را نیز مجعول و مصنوع میداند او سبحانه محکوم قابلیات نیست و نشاید که چیزے بر وے حاکم باشد زیاده گستاخی نه نمود عبده باید که حد خود داند

مکتوب سیزدهم ۱۳

در بیان بے نهایتی راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان احمد معروض میگرداند آه هزار آه از بے نهایتی این راه سیر باین سرعت و واردات و عنایات باین کثرت ازین جاست که مشایخ عظام فرموده اند سیر الی الله پنجاه هزار ساله راه ست تَعرُجُ المَلٰئِکَةُ وَالرُّوحُ اِلَیهِ فِی یَومٍ کَانَ مِقدَارُهٗ خَمسِینَ اَلفَ سَنَةٍ مگر ایمائے باین معنی داشته اند چون کار بیاس رسید و امیدها منقطع گشت هُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ الغَیثَ مِن بَعدِ مَا قَنَطُوا وَ یَنشُرُ رَحمَتَهٗ در کار شد چند روز ست که سیر در اشیاء واقع شده است و مردم مسترشد باز غلو کرده اند فی الجمله شروع در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قابل آن مقام نمے یابد لیکن از ابرام مردم بواسطه مروت و حیا چیزے نمیگوید و در مسئله توحید که سابقاً متوقف بود چنانکه مکرراً بعرض رسانیده بود و افعال و صفات را با اصل میداد چون حقیقت کار معلوم گشت از توقف بر آمد و پله همه از وست را چرب یافت و کمال را در ان بیشتر دید از مقوله همه اوست و افعال و صفات را هم برنگ دیگر معلوم کرد همه را یک یک نموده بفوق گذرانید نه ریب و شبهه بالکل برطرف شد تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت بر آمد و سر موئے از ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضے صوفیه مخالف ظاهر شریعت کشفها را بیان میکنند یا از سهو ست

یا از سُکر باطن از ظاہر ہیچ مخالف نیست در توسّط راہ مخالفت در نظر مے آید و محتاج
بتوجیہ و جمع میشود اما منتہی حقیقی موافق ظاہر شریعت باطن را مے یابد در میان علمائے ظاہر
و این بزرگواران ہمین قدر تفاوت ست کہ علماء استدلالاً و علماً میدانند و ایشان کشفاً
و ذوقاً مے یابند و ایُّ دلیلٍ علیٰ صحةِ حالہم ادلّ مِن ہٰذہِ المطابقةِ یضیقُ صدری
ولا ینطلقُ لسانی نقد وقت ست نمیدانم چہ عرض نمایم توفیق بر تسوید بعض احوال
ندارد و در عرضداشتہا ہم گنجایش تحریر نیست شاید حکمت درین بودہ باشد این محروم
مہجور را از توجہ غریب پروری محروم ندارند و در راہ نگذارند بیت

این سخن را چون تو مبدا بودہ — گر فزون گردد تو اش افزودہ

زیادت گستاخی نمود ع بندہ باید کہ حدِ خود داند +

مکتوب ۱۴ چہاردہم

در بیان حصولِ وقایع کہ در اثنائے راہ رو دادہ بودند و بیانِ احوال بعضے مسترشدان نیز
بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکہ تجلیاتیکہ در
مراتب اکوان ظاہر شدہ بودند پارہ ازان در عرضداشتِ سابق معروض داشتہ بود بعد
ازان مرتبہ وجوب کہ جامع صفات کلیہ است ظاہر شد و بصورت زن غیر جمیلہ مسود اللون
متمثل گشت و پس ازان مرتبہ احدیت بصورت مرد دراز بالا کہ بر دیوار باریک بہن
استادہ است متجلی گشت و این ہر دو تجلی بعنوانِ حقانیة ظاہر شدند بخلاف تجلیات
سابق کہ نہ باین عنوان بودند و درہمین اثنا آرزوئے موت پیدا شد و چنان در
نظر آمد کہ من گویا شخصے ام بر کنار دریائے محیط استادہ ام بارادہ آنکہ خود را در دریا

اندازد اما از عقب او را بریسمانے مضبوط کرده اند که نمے تواند بدریا درون رفت وآن
ریسمان عبارت از تعلقات بدن عنصری خود میدانستم وآرزو میکردم که این ریسمان
گسسته شود وایضاً کیفیتے خاص رو داد که دران وقت بطریق ذوق دریافت که دل راهیچ
بایستے غیر از حق سبحانه نمانده است بعد ازان صفات کلیه وجوبیه که باعتبار مجال ومظاهر
خصوصیات پیدا کرده بودند در نظر آمدند پس ازان آن خصوصیات تمام ازانها فرو ریختند
وباقی نماندند الا بعنوان الکلیة الوجوبیة وصورت تجرید آنها از خصوصیات نیز در نظر درآمد
وحینئذ معلوم گشت که اکنون حقیقةً صفات را باصل دادی وپیش از تجرید از خصوصیات
باصل وادن معنی نداشت مگر آنکه بطریق تجوز باشد کما هو حال ارباب التجلی الصوری
وفنائے حقیقی این زمان متحقق گشت بعد از تحقق این حالت صفاتے که در خود ودر غیر خود
بودند بیک نهج یافت وامتیاز مجال برخاست درین وقت از بعضے دقائق انواع شرک
خفی خلاصی میسر شد وحینئذ نه عرش ماند ونه فرش نه زمان ونه مکان نه جهات نه حدود
اگر فرضاً سالها فکر کنم هرگز در علم نیاید که یک ذره از عالم مخلوق گشته است بعد ازان
تعین خود در نظر آمد ووجه خاص خود نیز وتعین در رنگ جامه بود کهنه پاره پاره شده که
شخصے پوشیده باشد وآن شخص را وجه خاص دانستم اما بعنوان حقانیه متصور نگشت
بعد ازان بالاے آن شخص متصل پوست رقیق در نظر آمد وخود را عین آن پوست یافتم واین
جامه تعین را از خود بیگانه دیدم ونوریکه دران پوست بود در نظر آمد بعد از ساعتے آن نور
از نظر غائب گشت واین پوست وجامه نیز از نظر مرتفع گشتند وهمان جهالت سابق ماند
تعبیر این صورت واقعه مذکوره آنچه در علم آمد بعرض میرساند که تا صحت وسقم او معلوم شود
وآن آنست که این صورت مذکوره عین ثابته است کالبرزخ بین الوجوب والامکان

یعنی مانند واسطه است میان وجوب وامکان

که هر ظرفِ او از یکدیگر جدا گشته اند و بکمالِ فرق متحقق شده اند و آن پوست که در میان
آن جامهٔ کهنه و آن نور واقع شده است برزخ ست بین الوجود والعدم و خود را که در آخر
آن پوست یافتم اشارت ست بوصول به برزخیت و سابقاً در وقائع نیز خود را برزخ بین
الوجود والعدم میافتم اما ظاهر آن به نسبت آفاق بود و این نظر بانفس ست و یک فرق
دیگر هم در ان وقت ظاهر شده بود اما در وقتِ نوشتن فراموش گشت۔ ہذا۔ آنچه دائم
حاصل ست حیرت و نکارت ست و گاه گاه همین طور شعبدهٔ پیدا میشود و بر طرف میگردد و معرفت
آن میماند و در تعبیر بعضے وقائع در میماند و اگر چیزے در علم مے آید بران اعتماد نمیکند
بهمان تقریب در عرض داشتها گستاخی مینماید باشد که باعلامِ حضرتِ ایشان یقین بامرے
پیدا شود امیدوار ست که بتوجهاتِ علیه از گرفتاریِ تعلقاتِ دنیه نجات
میسّر شود۔ والّا کار بسیار مشکل ست۔ بیت

بیعنایاتِ حق و خاصانِ حق گر مَلَک باشد سیاه هستش ورق

شیخ طٰہٰ پسر شیخ عبد اللہ نیازی که از مشاهیر مشائخ سرہند ست و خدّام حاجی عبد العزیز
به تفصیل با بیشان آشنا اند قدمبوسی و نیاز مندی معروض داشته است و اراده
انابت باین طریقهٔ علیه شریفه پیدا شده است و بصدق و نیاز ملتجی شده است استخاره اش
گفته ام که بکند ظاهراً مناسبة دارد و یارانے که اینجا تعلیمِ ذکر گرفته اند اکثر بطریقِ رابطه
مشغول اند بعضے از انها در واقعات دیده رابطه گرفته همراه مے آیند و بعضے پیش از
آمدن از دهلی رابطه داشتند و اوّلاً به حضور و استغراق میروند بعضے از انها صفات هم
باصل میدهند و بعضے نه اما هیچکس براهِ توحید و انوار و کشوف نمیرود و ملّا قاسم علی
و ملّا مودود و محمد و عبد المؤمن ظاهراً بنقطهٔ فوق رسیده اند از مقام جذبه اما ملّا قاسم علی

قال صلی الله علیه وسلم انما انا قاسم والله یعطی ۱۲

روبنزول دارد وآن دو معلوم نیست که فرود آیند وشیخ نور هم نزدیک بنقطه است اما نرسیده است ملا عبدالرحمن هم نزدیک بنقطه است اما مسافة قلیله درمیان هست ملا عبدالهادی حضور با استغراق دران پیدا کرده است ونیز میگوید که مطلق منزه را جل شانه در اشیا به صفت تنزیه مے بینم وافعال را هم ازو تعالی میدانم دولت ایشان ست که بطالبان ومستعدان فائض میشود واین کمینه را در افاضه آن هیچ نصیبے نیست ع

من همان احمد پارینه که هستم هستم * روزے فرموده بودند درمیان واقعه از وقائع که اگر نه معنے محبوبیت درو میبود توقف بسیار در وصول بمقصد واقع مے شد ومحبوبیت او را نسبت به عنایت خود هم بیان فرموده بودند از آن سخن امیدواری تمام ست واین جرأت وگستاخی از آنست *

مقدمات

مکتوب پانزدهم ۱۵

دربیان احوالیکه مناسب مقامات هبوط ونزول ست با بعضے اسرار مکنونه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت حاضر غائب واجد فاقد مقبل معرض آنکه مدتها او را مے جست خود را مے یافت بعد ازان کار او بانجا انجامید که اگر خود را مے جست او را مے یافت اکنون او را گم کرد اما خود را مے یابد با وجود گم کردن جویاے او نیست و با تحقق فقدان خواهان او نه از روے علم حاضر و واجد ومقبل ست واز روے ذوق غائب وفاقد ومعرض ظاهرش بقاست وباطنش فنا در عین بقا فانی ست ودر عین فنا باقی لیکن فنا علمی ست وبقا ذوقی کار و بارش به هبوط ونزول قرار یافته واز صعود وعروج باز مانده وهمچنانکه او را از قلب به مقلب قلب برده بودند اکنون باز از مقلب قلب در مقام قلب

حق جل وعلا ۱۲

فرود آورند با وجودِ تخلّص روح از نفس و خروجِ نفس بعد از اطمینان از غلبات انوار
روح او را جامع هر دو جهة روح و نفس ساخته اند و به برزخیت این جهتین او را مشرف
گردانیده اند استفاده از فوق و افاده به تحت او را معاً بواسطه حصول این برزخیت
عطا فرموده اند در عینِ استفاده مفید ست و در عینِ افاده مستفید ف

گر بگویم شرحِ این بیحد شود ور نویسم بس قلمها بشکند

معروض میگرداند که دست چپ عبارت از مقامِ قلب ست که پیش از عروج بمقلبِ
قلب حاصل ست بعد از هبوط از فوق که بمقامِ قلب فرود مے آیند آن مقامِ دیگر
ست که برزخ چپ و راست ست کما هو الظاهر علے اربابه و مجذوبانِ
سلوک ناکرده از اربابِ قلوب اند رسیدن بمقلبِ قلوب وابسته بسلوک ست
و تعلقِ مقام بشخصے کنایت از حصولِ شانِ خاص ست و او را درین مقام و امتیاز
علیحده است او را از اربابِ این مقام از جمله آن امتیاز آن سبقت انجذاب ست
در ما نحن فیه و بقاءِ خاص ست که منشاءِ علوم و معارف مناسبه آن مقام شده تحقیق
علومِ مقامِ قلب حقیقتِ جذبه و سلوک و فنا و بقا و امثالِ آنها در رساله موعوده
به تفصیل تحریر یافته است میر سید شاه حسین با ضطراب راهی شدند فرصتِ بیاضِ
آن نشد متعاقب انشاء الله تعالی شرف از مطالعه خواهد یافت عزیز متوقف از فوق
فرود آمده است در مقامِ جذبه اما رویش بعالم نیست توجّه بفوق دارد چون عروجِ فوقانی
بقسر بود بالطبع مناسبة بجذبه داشت در وقتِ نزول از فوق همراه خود چیزے کمتر
آورده است مایه نسبتے که از توجه قاسر بود و عروج اثر آن توجه بود هنوز باقی ست
در نسبتِ جذبه کالرّوح فی الجسد ست و کالنور فی الظلمة لیکن این جذبه حال غیر جذبه

خواجهاست قدس الله تعالیٰ اسرارهم جذبه ایست که حضرت خواجه احرار را از آبائے کرام خود رسیده است و شان خاص ایشان را درین مقام بوده است و در وقت بعضے طالبان که نموده بودند که خواجه را چنانچه بوده اند آن عزیز متوقف خورده است ظهور اثر آن درین مقام ست این جذبه مناسبت بمقام افاده ندارد همیشه درین مقام رو بفوق ست و سکر دائمی لازم آنست بعضے از مقامات جذبه منافی سلوک ست بعد از دخول دران و بعضے دیگر منافی سلوک نیست بعد از دخول از برائے سلوک متوجه مے شوند این جذبه منافی سلوک ست بعد از دخول دران در وقت تحریر عریضه متوجه آن مقام شده بود بعضے دقائق آن ظاهر گشت تا باعث نباشد توجه میسر نے شود والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال چند ماه ست که آن عزیز فرود آمده است اما تمام داخل مقام جذبه مذکوره نشده مانع عدم علم ست بشان آن مقام با توجهات پراگنده امید ست که در وقت مطالعه این کلمات نامربوطه دخول تام دران مقام میسر شود بعد ازان حضرت خواجه را بتمام فرو خواهد برد +

مکتوب شانزدهم ۱۶

دربیان احوال عروج و نزول و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت احقر الطلبه آنکه نوازشنامه مولانا علاؤالدین رسانید در کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضائے وقت مسوده کرده شد بعضے متممات و مکملات آن علوم مسطور نیز مخطور شده فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرضداشت راهی شد ان شاء الله تبارک و تعالیٰ متعاقب بخدمت خواهد فرستاد الحال رساله دیگر که به بیاض رسیده بود فرستاد و آن رساله

بالتماس بعضے یاران میسر شده التماس نموده بودند که نصائح بنویسید که در طریقه نافع باشد و بمقتضائے آن زندگانی کرده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر البرکات ست بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوٰة والسلام والتحیة با جمعے کثیر از مشایخ امت خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش آن را بوسه میکنند و به مشائخ مینمایند که این نوع معتقدات مے باید حاصل کرد و جماعه که باین علوم مستسعد گشته بودند نورانی و ممتاز اند و عزیز الوجود و روبروے آن سرور علیه الصلوٰة والسلام والتحیة ایستاده اند والقصة بطولها و در همان مجلس باشاعت این وقعه حقیر را امر فرمودند ع با کریمان کارها دشوار نیست +

از آنروز که از ملازمت بر آمده است بواسطه میل بفوق بمقام ارشاد چندانے مناسبت ندارد چندگاه خود همت آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت همچو ببر و شیر در نظر مے در آمدند عزم عزلت مصمم شده بود اما استخاره موافق نے افتاد عروج در مدارج قرب بغایة الغایة هر چند غایت ندارد میسر شد و میشود و میسر ندو مے آرند کل یوم هو فی شأن بر مقامات جمیع مشائخ الا ماشاء الله تعالی گذرانیدند ٥

گلے بر ندزین هیچ هیزه نیست　　بدان درگاه والا دست بر دست

درین میان اگر توسط روحانیات مشایخ را تعداد نمایم بطول انجامد بالجمله از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا علة چندان وجوه ولایت و کمالات آنرا وانمودند که چه در تحریر آرد در شهر ذی الحجه در مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد ست اما هنوز چیزها از متمم و مکمل از برائے این مقام در کارست تا کے میسر شود امر آسان نیست

با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان را در عمر نوح هم معلوم نیست
که میسر شود بلکه این وجوه مخصوص بمرادانست مریدان اینجا قدمگاه ندارند نهایت
عروج افراد تا بدایت مقام اصل ست ببیشتر افراد هم گذر ندارند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وجه توقف در مراتب تکمیل و ارشاد
این ست و عدم نورانیت بواسطه ظهور نور ظلمت غیب ست چیز دیگر نیست مردم
در متخیلات خود چیزها مے پزند اعتبار نباید کرد ؏

در نیابد حال پخته هیچ خام   پس سخن کوتاه باید والسلام

در اندیشه این قسم ظنیات احتمال ضرر غالب ست آن جماعه را فرمایند که از احوال این
خسته بال نظر خیالی خود بپوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار ست ؏

من گم شده ام مرا مجوئید   با گم شدگان سخن مگوئید

از غیرت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امرے را که حق سبحانه و تعالی کمال
میخواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب ست فی الحقیقت معارضه است با و
تعالی و نزول در مقام قلب بحقیقت مقام فرق ست که مقام ارشاد ست و فرق
درین موطن عبارت از جدا شدن نفس ست از روح و روح از نفس بعد از انکه نفس داخل
بود در نور روح و آن جمع بود از جمع و فرق بیش ازین هر چه مفهوم میشود از سکر ست حق را
از خلق جدا دیدن که مقام فرق مے انگارند حقیقت ندارد همین روح را حق میدانند و جدا دیدن او را
از نفس جدا دیدن حق میدانند تعالی و تقدس از خلق وهكذا القياس في اكثر علوم ارباب
السكر لان حقيقة الامر ثمة مفقودة والامر عند الله سبحانه در رساله دیگر به تفصیل
علوم ارباب جذبه و سلوک و حقیقت این هر دو مقام تحریر یافته است بنظر شریف خواهد گذشت +

مکتوب ہفدہم ۱۷

در بیان بعضے از احوال کہ تعلق بعروج و نزول دارند و غیر آن نیز بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند عرضداشتِ احقر الخدمہ آنکہ عزیزیکہ چندگاہ متوقف بودند روز تحریر چنان ظاہر شد کہ ازان مقام نحوے از عروج نمودہ بپایان فرود آمدند لیکن بتمام نزول نکردہ اند و بقایائے کہ در زیرِ آن مقام بود نیز عروج نمودہ از راہِ ہمان مقامِ فوق رو بنزول آوردہ است بعد ازین ہرچہ کیفیت رو خواہد داد در معرض ظہور خواہد آمد و معروض خواہد داشت اگر صاحبِ معاملہ نیز بعد از انکشافِ حالِ خود چیزے نویسد بصواب نزدیکتر ست چون حدوثِ این قضیۂ نزول پُر زود بود و حقیر را بواسطۂ تناولِ جلاب ضعفے طاری شدہ بود بانجامِ کارِ این نزول نپرداخت انشاء اللہ تعالےٰ ظاہر خواہد شد۔

مکتوب ہجدہم ۱۸

در بیانِ تمکین ست کہ بعد از تلوین حاصل میشود و بیانِ مراتبِ سہ گانہ ولایت و در بیانِ آنکہ وجودِ واجب تعالیٰ زائد ست بر ذاتِ او تعالیٰ و غیر آن نیز بہ پیرِ بزرگوارِ خود نوشتہ اند عرضداشتِ کمترینِ بندگان پُر تقصیر احمد بن عبد الاحد آنکہ تا زمانیکہ از قسمِ احوال و مواردرو میداد بعرضِ آن گستاخی مے نمود و جرأت میکرد چون حق سبحانہٗ و تعالیٰ بہ برکت توجہاتِ علیہ از رقیتِ احوال محرر ساخت و از تلوین بہ تمکین مشرف فرمود حاصلِ کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد و از وصل جز فصل و از قرب جز بعد حاصل نشد و از معرفت جز نکرت و از علم جز جہل نیفزود لاجرم

در عرضِ اشتها توقف واقع شد و به مجردِ عرضِ اخبار روزمره جرأت نمود مع ذلک
دل را برودت به نهجے مستولی شده است که به ہیچ امر سرگرمی ندارد و در رنگِ
بیکاران بکارے نمیتواند پرداخت ؎ بیت

من ہیچم و کم ز ہیچ ہم بسیارے — وز ہیچ و کم از ہیچ نیاید کارے

بر سرِ اصلِ سخن آئیم عجب آنست که حالا بحق الیقین مشرف ساخته اند که در ان موطن علم و
عینِ حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در آنجا جمع اند در عینِ حیرت و بے نشانی بعلم و شعور
ست و نفسِ غیبت حضور ست با وجود علم و معرفت جز ازدیادِ جہل و نکرت نیست
۵۶ عجب این ست که من واصل و سرگردانم + الله تعالے به محضِ عنایت
بغایتِ خویش در مدارجِ کمالات ترقیات ارزانی داشته است فوقِ مقامِ ولایت
مقامِ شہادت ست و نسبتِ ولایت به شہادت نسبتِ تجلّی صوری بتجلّی ذات ست
بل بُعدُ ما بینهما اکثرُ من بُعدِ هٰذین التجلیین کذا مرّۃً و فوقِ مقامِ شہادت
مقامِ صدیقیت ست و تفاوتیکه میانِ این دو مقام ست أجلُّ من أن یُعبَّر
عنهُ بعبارۃٍ و أعظمُ من أن یُشار الیه باشارۃٍ و فوقِ آن مقامے نیست
الّا النبوّۃُ علیٰ اهلها الصلوات والتسلیمات و نشاید که میانِ صدیقیت
و نبوت مقامے بوده باشد بلکه محال ست و این حکم به محالیتِ او بکشفِ صریحِ صحیح
معلوم گشته و آنچه بعضے از اہل الله واسطه میانِ این دو مقام ثابت کرده اند و بقربت
نامیده اند بآن نیز مشرف ساختند و بر حقیقتِ آن مقام اطلاع دادند بعد از توجہِ
بسیار و تضرعِ بیشمار اوّلاً ہمان طور که بعضے اکابر فرموده اند ظاہر شد آخر الامر
حقیقت را معلوم فرمودند آرے حصولِ آن مقام بعدِ حصولِ مقامِ صدیقیت ست

در وقتِ عروج آنا واسطه بودن محلِ تامّل ست بعد از ملازمتِ صوری انشاء الله
تعالیٰ حقیقت را به تفصیل عرض خواهد کرد و آن مقام بسے عالی ست در منازلِ عروج
فوقِ آن مقام مقامے معلوم نیست و زائدیّت وجود بر ذاتِ جلّ و علا درین مقام
ظاهر میشود چنانکه مقررِ علماءِ اہلِ حق ست شکر الله تعالیٰ سعیهم و آنجا وجود
هم در راه مے ماند و فوقِ آن عروج واقع میشود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاء الدوله
در بعضے مصنفاتِ خود میفرماید و فوقَ عالمِ الوجود عالمِ مَلِكِ الوَدُود و مقامِ
صدیقیة از مقاماتِ بقاست که رو بعالم دارد و پائین تر از ان مقام مقامِ نبوت ست که
فی الحقیقة بالاتر ست و کمالِ صحو و بقاست مقامِ قربت لیاقتِ برزخیت این دو مقام
ندارد که روش به تنزیه صرف ست و تمام عروج ست شتّان ما بینهما ه

ساخته در پس آئنه طوطی صفتم داشته اند — هر چه استادِ ازل گفت بگو میگویم

علومِ شرعیه نظریه استدلالیه را ضروریه کشفیه ساخته اند سر موے مخالفت باصولِ علمای
شریعت نیست همان علومِ اجمالی را تفصیلی ساخته اند و از نظریت بضروریت آورده اند
شخصے از حضرتِ خواجه بزرگ قدّس الله تعالیٰ سرّه الاقدس پرسید که مقصود
از سلوک چیست فرمودند تا معرفتِ اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی گردد نفرمودند
که علومِ دیگر سوائے آنها حاصل شود آرے در راهِ علوم و معارف بسیار رو میدهند
که از آنها مے باید گذشت و تا بنهایة النهایت که مقامِ صدیقیت ست نرسد
ازین علوم بهره نیابد فیالیت شعری انّ من اهل الله لقائلین بحصول
هذا المقام الشریف و لیس لهم مناسبة بعلوم هذا المقام و معارفه
فما وجهه و فوق کل ذی علم علیم و بر سرّ مسئله قضا و قدر نیز اطلاع داوند

وآزا بر نہجِ اعلام فرمودند کہ بہیچ وجہ بہ اصولِ ظاہرِ شریعتِ غرّا مخالفت لازم نیاید و
از نقصِ ایجاب وشائبۂ جبر مبرا ومنزہ ست ودر ظہور بمشابہ قمرِ لیلۃ البدر ست عجب
ست کہ با وجودِ عدمِ مخالفت با اصولِ شریعت این مسئلہ را چرا پوشیدہ داشتہ اند
اگر شائبۂ مخالفت میداشت اخفا وستر مناسب بود لا یُسئَلُ عمّا یفعلُ ؎

کرا زہرہ آنکہ از بیمِ تو | کشاید زبان جز بہ تسلیمِ تو

علوم ومعارف در رنگِ ابرِ نیسان میریزند کہ قوتِ مدرکہ از تحملِ آن عاجز میشود وقوتِ
مدرکہ مجرد تعبیر ست و اِلّا لا یحمِلُ عطایا الملِکِ اِلّا مطایاہُ اوائل شوق آن بود کہ این
علومِ غریبہ را در قیدِ کتابت آوردہ شود اما توفیق نمییافت وازین ممر دربار بود آخر الامر تسلّی
فرمودند کہ مقصود از افاضۂ این علوم حصولِ ملکہ ست نہ یادکردِ این علوم چنانچہ طلبۂ علوم
تحصیلِ علوم برائے آن میکنند کہ ملکۂ مولویت بہم رسانند نہ آنکہ حفظِ اصولِ صرف ونحو
وغیرہا کنند بعضے از علوم بعرض میرسانند قالَ اللہُ سبحانہٗ تبارکَ وتعالیٰ لَیسَ کمثلِہٖ
شیءٌ وَھُوَ السَّمیعُ البصیرُ اول کلام اثباتِ تنزیہِ محض ست کما ھُوَ الظّاھِرُ وقولہٗ سبحانہٗ
وَھُوَ السَّمیعُ البصیرُ مُتمّمٌ ومُکمّلٌ لِلتّنزیہِ بِالکُلِّ آنست کہ چون ثبوتِ سمع وبصر مر عالم
موہمِ ثبوتِ مماثلہ ست وکونِ فی الجملۃِ نفی اللہُ سبحانہٗ عنہُمُ السّمعَ والبصرَ لدفعِ ھٰذا
الوَھمِ یعنی سمیع وبصیر اوست جلّ شانہٗ وسمع وبصر کہ در خلائق مخلوق ست در رویۃ وسماع
ہیچ مدخلے ندارد ہمچنانکہ حق سبحانہٗ وتعالیٰ خلقِ سمع وبصر میکند خلقِ سماع ورویۃ میکند
بعدِ خلقِ آن دو صفت بطریقِ جریِ العادۃِ مِن غیرِ تاثیرٍ لِصفاتِہِم ولو قُلنا بالتّاثیرِ
فالتّاثیرُ فیھا ایضًا مخلوقٌ پس چنانکہ ذواتِ ایشان جمادِ محض ست صفاتِ ایشان
نیز جمادِ محض ست در رنگِ آنکہ قادرے بمحضِ قدرتِ خویش در سنگ کلام خلق کند

؎ یعنی بیان بودن آخر کلام متمم ومکمل تنزیہ را کہ مفاد اول کلام است ۱۲

نمیتوان گفت که فی الحقیقت سنگ متکلم ست وصفتِ کلام دارد همچنانکه سنگ جماد ست
این صفت هم دروے اگر فرضاً موجود باشد جماد ست در ظهورِ حرف وصوت ازوے
هیچ مدخلیتے ندارد جمیع صفات ازین قبیل ست غایة ما فی الباب چون این دو صفت
ظاهرتر بودند خصّهما الله تعالی بنفیهما ویکون لزوم نفی البواقی منه
بالطریق الاولی حق سبحانه وتعالی اول صفتِ علم خلق کرد بعد ازان توجه او بمعلومی
خلق کرد بعد ازان تعلّقِ او بمعلومی خلق کرد بعد ازان معلوم را بروے منکشف ساخت
پس انکشاف دروے خلق کرد بعدِ خلقِ صفتِ علم بمجرد جری العادة پس معلوم ست که
علم را در انکشاف چه مدخلیتے باشد همچنین اول خلق صفت سمع کرد بعد ازان اصغاو
توجه بمسموع بعد ازان سماع بعد ازان ادراک مسموع همین طور اول خلق بصر کرد بعد
ازان تقلیب حدقه وتوجه بمرئی بعد ازان رویة بعد ازان ادراک مرئی علی هذا القیاس
سمیع وبصیر کسے ست که مبدأ سماع ورویة او این دو صفت باشند واذا لم یکن
کذلک فلا سمیع ولا بصیر پس متحقق گشت که صفاتِ ایشان در رنگِ ذوات جماد
صِرف اند فالمقصود من اخر الکلام نفی الصفات عنهم راسًا لا ان لهم
صفات وتلک الصفات ثابتة لله سبحانه لیکون جمعًا بین التنزیه والتشبیه بل
تمام الایة الکریمة لاثبات التنزیه ونفی المماثلة راسًا علم اول یعنی اثبات صفات اینها
مرحق سبحانه وتعالی را وذوات اینها را جماد محض دانستن ودر رنگ ناودان وکوزه
یافتن که آب ازانجا ظاهر ست از علوم مناسبه مقام ولایت ست وعلم ثانی یعنی صفات
اینها را نیز در رنگِ جماد یافتن وتمامی او را میت دانستن که انک میت وانهم
میتون از علوم مناسبه مقام شهادت ست ازینجا هم تفاوت تا درمیان مقامین

مفهوم میشود اَلْقَلِیْلُ یَدُلُّ عَلَی الْکَثِیْرِ وَالْجُرْعَةُ تُنْبِئُ عَنِ الْبَحْرِ الْغَدِیْرِ ع

سالے کہ نکوست از بہارش پیداست

و ہمچنین اربابِ این مقامِ عالی اَفعالِ مخلوقات را نیز کالمیّتِ وَالْجَمادِ میابند نہ آنکہ اَفعالِ ایشان را بحق سبحانہ بدہند و فاعلِ این افعال ورا سبحانہ دانند تعالی اللّٰہ سبحانہ عَنْ ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِیْرًا در رنگ آنست کہ شخصے سنگے را جنباند و حرکت دہد نمیتوان گفت کہ آن شخص متحرک ست بلکہ مُوجِد حرکت ست در سنگ و سنگ متحرک ست مَعَ ذٰلِكَ ہمچنانکہ سنگ جمادِ محض ست حرکتِ او نیز جمادِ صرف ست اگر بالفرض بآن حرکت شخصے ہلاک شد نمیگویند کہ سنگ کُشت بلکہ میگویند کہ آن شخص کُشت و قولِ علمائے شریعت شکر اللّٰہ تعالی سعیہم موافق این علم ست میفرمایند کہ باوجود صدورِ افعال وَلَوْ بِالْاِرَادَةِ وَالْاِخْتِیَارِ از مخلوقات مفعول آنہا مصنوع حق ست سبحانہ و فعلِ ایشان را در مصنوعیت او ہیچ مدخلے نیست افعال ایشان حرکات چندست مِنْ غَیْرِ اَنْ یَّکُوْنَ لَهَا تَاثِیْرٌ فِیْ مَجْعُوْلِیَّةِ الْمَعْمُوْلِ اگر گویند کہ برین تقدیر افعال را مناطِ ثواب و عقاب ساختن غیر معقول ست در رنگ آنست کہ سنگے را بامرے مکلّف سازند و بر فعلِ او مدح و ذم مترتب سازند گوئیم کہ فرق ست درمیان سنگ و مکلّفین چہ مناطِ تکلیف قدرت و ارادت ست و در سنگ ارادت نیست لیکن چون ارادت ایشان نیز مخلوق حق ست سبحانہ مِنْ غَیْرِ تَاثِیْرٍ لَّہٗ فِیْ حُصُوْلِ الْمُرَادِ آن ارادت نیز کالمیّت ست ہمین کار کرد کہ مراد بعد از تحقق آن مخلوق میشود بطریقِ جَرْیِ الْعَادَةِ و اگر قدرتِ مخلوق را مؤثر فی الجملہ ہم گفتہ شود چنانکہ علماءِ ماوراء النہر شکر اللّٰہ تعالی سعیہم گفتہ اند آن تاثیر ہم در دے خلق کردہ اند

چنانکه قدرت را آفریده اند فنفی تاثیره لا اختیار له اصلاً فیکون تاثیره ایضاً
کالجماد مثلاً شخصے سنگے را دید که از بالا بپایان آمد بتحریک محرکے وحیوانے را ہلاک
ساخت آن شخص ہمچنانکه آن سنگ را جماد میداند فعل او را که حرکت ست نیز جماد میداند
و اثر مترتب را بر آن فعل که ہلاک ست نیز جماد میداند فالذوات والصفات والافعال
کلها جمادات محضة واموات صرفة فهو الحی القیوم وهو السمیع البصیر
وهو العلیم الخبیر وهو الفعال لما یرید قل لو کان البحر مداداً لکلمت
ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مدداً گستاخی
بسیار نمود و جرأت بیحد واقع شد چه توان کرد جمال سخنے که از جمیل مطلق ست
بر آن داشت که ہر چند سخن دراز کند زیبا آید و ہر چه ازو گوید رعنا نماید با وجود خود را ہیچ
مناسبت نمی یابد که ازان جناب سخن کند و یا نام او بر زبان آرد ؎

ہزار بار بشستم دہن بمشک و گلاب   ہنوز نام تو گفتن مرا نمی شاید

ع بنده باید که حد خود داند ہ امیدوار توجه و عنایت ست از خرابی خود چه
عرض نماید و ہر چه در خود مے یابد از عنایات مبدأ آن توجه عالی ست و الا
ع من ہمان احمد پارینه که ہستم ہستم + میان شاه حسین طریق توحید دارد و
دران محظوظ ست بخاطر مے آید که ازانجا بر آورده شود تا بحیرت رسد که مقصود ست
محمد صادق از خوردی خود را ضبط نمیتواند کرد اگر در سفرے ہمراه میشود ترقیات بسیار میکند
در سیر دامن کوه ہمراه بود ترقی بسیار نمود و در مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت به فقیر
مناسبت تمام دارد و شیخ نور نیز درین مقام ست خیلے ترقی کرده است و از خویشان
این فقیر جوانے ست حالش بسیار بلند ست بتجلیات برقیه نزدیک ست و مستعد ست +

مکتوب نوزدهم ۱۹

درسفارش بعضے ارباب حوائج نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت
احقر الخدمه آنکه شخصے از لشکر آمده وانمود که مبلغ وظیفه داران فقرای دهلی و سرهند از
بابت فصل خریف گذشته حواله ملازمان عتبۀ علیه کرده اند که بعد از تحقیق حق
بمستحقان رسانند بناءً علی ذلک گستاخی نموده شد که هزار تنکه فصلانه باسم شیخ ابوالحسن
حافظ و اهل علم و هزار تنکه فصلانه باسم شیخ شاه محمد حافظ از سرکار نواب شیخ مقرر ست مشار الیهما
حی و قائم اند و شائبۀ اشتباه ندارند و کس خود را فرستاده اند اعتمادی ست اگر خبر مذکور صدق داشته
باشد مبلغ این دو اسامی مذکورین را حوالۀ حامل عرضداشت نمایند مشار الیهما در سرهند اند

مکتوب بستم ۲۰

نیز درسفارش بعضے ارباب حوائج به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت
احقر الخدمه آنکه مکرراً درباب وظائف والدۀ حبیب الله سرهندی و منکوحۀ او و
محادیم دیگر که در ضمن عریضه مسطور ند مصدع اوقات خادمان عتبۀ علیه میگردد اگر
مبلغ وظائف مشار الیهم بدهلی آورده باشند مولانا علی را حکم خواهند فرمود که تسلی
مشار الیهم نمایند بعضے بطریق وکالت و بعضے بطریق اصالت آمده اند و اگر مبلغ
نیاورده باشند مشار الیهم حی و قائم اند التماس تصحیح پروانجات مے نمایند
زیادت گستاخی ست

مکتوب بست ویکم ۲۱

أُرْسِلَ اِلَی الشَّیْخِ مُحَمَّدِنِ الْمَکِّیِّ وَلَدِ
مُوْسَی الْحَاجِ الْقَارِیِّ اللَّاهُوْرِیِّ فِیْ بَیَانِ
دَرَجَاتِ الْوِلَایَةِ لَاسِیَّمَا الْوِلَایَةِ
الْمُحَمَّدِیَّةِ عَلٰی صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
وَالتَّحِیَّةُ وَمَدْحِ الطَّرِیْقَةِ النَّقْشَبَنْدِیَّةِ
الْعَلِیَّةِ قَدَّسَ اللهُ تَعَالٰی اَسْرَارَ
صَاحِبِهَا وَعُلُوِّ نِسْبَتِهِمْ وَفَضْلِهَا
عَلٰی نِسَبِ سَائِرِ الطُّرُقِ وَاَنَّ حُضُوْرَهُمْ
دَائِمِیٌّ وَصَلَ الْمَکْتُوْبُ الشَّرِیْفُ
اللَّطِیْفُ اِلَی الْعَبْدِ الضَّعِیْفِ النَّحِیْفِ
عَظَّمَ اللهُ تَعَالٰی اَجْرَکُمْ وَیَسَّرَ سُبْحَانَهُ
اَمْرَکُمْ وَشَرَحَ صَدْرَکُمْ وَتَقَبَّلَ
عُذْرَکُمْ بِحُرْمَةِ سَیِّدِ الْبَشَرِ
الْمُطَهَّرِ عَنْ زَیْغِ الْبَصَرِ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ
مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ
اَکْمَلُهَا اِعْلَمُوْا اِخْوَانِیْ اَنَّ الْمَوْتَ

ترجمہ از مصحح

مکتوب بست ویکم بشیخ محمد مکی پسر
حاجی قاری موسے لاہوری صدور یافتہ
دربیانِ درجاتِ ولایت خصوصًا ولایت
محمدی علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام
والتحیۃ ودرمداحی طریقۂ نقشبندیہ
علیہ قدس اللہ اسرار صاحبہا ودربیانِ
علو نسبت این بزرگواران وفضیلت
آن بر نسبِ سائر طرق ودربیانِ آنکہ
حضورِ ایشان دائمی ست مکتوب شریف
لطیف کہ بنام این بندۂ ضعیف نحیف
نوشتہ بودند رسید اللہ تعالی اجر شمارا
عظیم گرداند واوسبحانہ کار شمارا آسان کند و
سینۂ شمارا کشادہ سازد وعذر شمارا قبول
فرماید بحرمۃ سید البشر المطہر عن زیغ البصر علیہ
وعلی آلہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات
اکملہا برادران بدانید تازمان موتے

الذی قبل الموت المعبر عنه بالفناء
عند اهل الله مالم یتحقق لم یتیسر
الوصول الی جناب القدس بل لم یکن
النجات عن عبادة المعبودات
الباطلة الآفاقیة والآلهة الهوائیة
الانفسیة فلم یتحقق حقیقة الاسلام
ولم یتیسر کمال الایمان فکیف
یحصل الدخول فی زمرة العباد
والوصول الی درجة الاوتاد مع ان
هذا الفناء قدم اول یوضع فی
اطوار الولایة وکمال اسبق یحصل
فی البدایة فینبغی ان یقاس من اول
الولایة حال آخرها ومن بدایتها
درجة نهایتها ولنعم ماقیل بالفارسیة
ع قیاس کن زگلستان من بهار مرا
وقیل بها ایضا ع
سالے که نکوست از بهارش پیداست
وللولایة درجات بعضها فوق
بعض اذ علی قدم کل نبی ولایة خاصة

که قبل از موت ست و نزد اهل الله معبر بفناست
ست متحقق نگردد وصول بجناب حضرت
قدس محال ست بلکه نجات از عبادت
معبودات باطلۀ آفاقی وآلهۀ هوائی
انفسی حاصل نشود پس نه حقیقت
اسلام متحقق گردد و نه کمال ایمان
میسر پس دخول در زمرۀ عباد و
وصول بدرجۀ اوتاد چگونه خواهد شد
باوجودیکه این فنا قدم اول ست که در
درجات ولایت نهاده میشود و کمال
اسبق ست که ببدایت حاصل میگردد
بناء علی ذلک سزاوارست که از اول
ولایت حال آخر آن قیاس کرده شود و از
بدایت آن درجۀ نهایت آن و هر آینه چه خوش
گفته شده ست بزبان فارسی ع قیاس
کن زگلستان من بهار مرا و نیز ع
سالے که نکوست از بهارش پیداست
و ولایت را درجات اند بعضها فوق بعض زیرا که
بر قدم هر نبی ولایت ست مخصوص بآن

وَاَقْصٰی دَرَجَاتِهَا هِیَ الَّتِیْ عَلٰی قَدَمِ
نَبِیِّنَا عَلَیْهِ وَعَلٰی جَمِیْعِ اِخْوَانِهٖ مِنَ
الصَّلَوَاتِ اَتَمُّهَا وَمِنَ التَّحِیَّاتِ اَیْمَنُهَا
اِذِ التَّجَلِّی الذَّاتِیُّ الَّذِیْ لَا اعْتِبَارَ فِیْهِ
لِلْاَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ وَالشُّئُوْنِ وَالْاعْتِبَارَاتِ
لَا بِالْاِیْجَابِ وَلَا بِالسَّلْبِ مَخْصُوْصٌ
بِوِلَایَتِهٖ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَخَرْقُ
جَمِیْعِ الْحُجُبِ الْوُجُوْدِیَّةِ وَالْاِعْتِبَارِیَّةِ
عِلْمًا وَعَیْنًا یَتَحَقَّقُ فِیْ هٰذَا الْمَقَامِ فَحِ
یَحْصُلُ الْوَصْلُ عُرْیَانًا وَیَتَحَقَّقُ الْوَجْدُ
حَقِیْقَةً لَا حُسْبَانًا وَلِلْکُمَّلِ مِنْ مُتَابِعِیْهِ
عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالتَّحِیَّةُ نَصِیْبٌ کَامِلٌ
وَحَظٌّ وَافِرٌ مِنْ هٰذَا الْمَقَامِ الْعَزِیْزِ وُجُوْدُهٗ
فَعَلَیْکُمْ بِاتِّبَاعِهٖ صَلَّی اللهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَ
اٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِنْ کُنْتُمْ مُتَوَجِّهِیْنَ اِلٰی تَحْصِیْلِ
هٰذِهِ الدَّوْلَةِ الْقُصْوٰی وَتَکْمِیْلِ هٰذِهِ
الدَّرَجَةِ الْعُلْیَا وَهٰذَا التَّجَلِّی الذَّاتِیُّ
بَرْقِیٌّ عِنْدَ اَکْثَرِ الْمَشَایِخِ رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالٰی
سُبْحَانَهٗ یَعْنِیْ اَنَّ خَرْقَ جَمِیْعِ الْحُجُبِ

واقصای درجات آن همان درجه الیست
که بر قدم پیغمبر ماست علیه وعلی جمیع اخوانه
من الصلوات اتمها ومن التحیات ایمنها
زیرا که تجلی ذاتی که دران اسماء وصفات
وشیون واعتبارات را اعتباری نیست
نه بایجاب ونه بسلب مخصوص ست بولایت
آن سرور کائنات علیه الصلوات والتسلیمات
والتحیات ودرین مقام خرق جمیع
حجب وجودیه واعتباریه علماً وعیناً تحقق
میشود پس درین وقت وصل عریان حاصل
میگردد ووجد حقیقی متحقق میشود نه ظنی وتخمینی
وازین مقام عزیز الوجود نصیب کامل وحظ
وافر حاصل ست مر کمّل تابعان آن سرور
را علیه الصلوة والسلام والتحیة پس لازم گیرید
متابعت آنحضرت را صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
اگر شمایان بتحصیل این دولت قصوی وتکمیل
این درجه علیا متوجه اید واین تجلی
ذاتی برقی ست نزدیک اکثر مشایخ رحمهم
الله تعالی سبحانه یعنی خرق جمیع حجب

عَنْ حَضْرَتِ الذَّاتِ جَلَّ سُلْطَانُهُ يَكُوْنُ
فِيْ زَمَانٍ يَسِيْرٍ كَالْبَرْقِ ثُمَّ يُسْدَلُ حُجُبُ
الْأَسْمَآءِ وَالصِّفَاتِ وَتُسْتَرُ سَطْوَاتُ اَنْوَارِ
الذَّاتِ تَعَالٰى فَيَكُوْنُ الْحُضُوْرُ الذَّاتِيُّ لَمْحَةً
كَالْبَرْقِ وَالْغَيْبَةُ الذَّاتِيَّةُ كَثِيْرَةً جِدًّا
وَعِنْدَ اَكَابِرِ الْمَشَائِخِ النَّقْشْبَنْدِيَّةِ قَدَّسَ
اللّٰهُ تَعَالٰى اَسْرَارَهُمْ هُوَ الْحُضُوْرُ الذَّاتِيُّ
دَائِمًا وَلَا عِبْرَةَ عِنْدَهُمْ لِلْحُضُوْرِ الزَّائِلِ
الْمُتَبَدِّلِ بِالْغَيْبَةِ فَيَكُوْنُ كَمَالُ هٰؤُلَاءِ
الْاَكَابِرِ فَوْقَ جَمِيْعِ الْكَمَالَاتِ وَنِسْبَتُهُمْ
فَوْقَ جَمِيْعِ النِّسَبِ كَمَا وَقَعَ فِيْ عِبَارَاتِهِمْ
اِنَّ نِسْبَتَنَا فَوْقَ جَمِيْعِ النِّسَبِ وَاَرَادُوْا
بِالنِّسْبَةِ الْحُضُوْرَ الذَّاتِيَّ الدَّائِمَ وَاَعْجَبُ
مِنْ ذٰلِكَ اَنَّ النِّهَايَةَ فِيْ طَرِيْقَةِ هٰؤُلَاءِ
الْكُمَّلِ مُنْدَرِجَةٌ فِي الْبِدَايَةِ وَاقْتِدَاؤُهُمْ
فِيْ ذٰلِكَ بِصَحَابَةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى
عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَسَلَّمَ وَبَارَكَ فَاِنَّهُمْ فِيْ اَوَّلِ
صُحْبَةِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ
نَالُوْا مَا يَتَيَسَّرُ فِي النِّهَايَةِ وَذٰلِكَ

از حضرت ذات جل سلطانه مانند برق
بزمان یسیر پیدا شد بعد ازین حجب اسماء و
صفات انداخته شود و سطوات انوار ذات
تعالی مستور ساخته شود پس حضور ذاتی
مثل برق یک لمحه باشد و غیبت ذاتیه
زیاده تر و پیش اکابر نقشبندیه قدس الله
تعالی اسرارهم این حضور ذاتی دائمی ست
و نزد این بزرگواران حضور زائل متبدل
بالغیبت را اعتبارے نیست پس کمال
این اکابر فوق جمیع کمالات ست و نسبت
ایشان فوق جمیع نسب چنانکه در عبارات
شان واقع شده انّ نسبتنا فوق
جمیع النسب و از نسبت حضور ذاتی دائمی
مراد داشته اند و عجیب تر ازین همه آنکه در
طریقهٔ این کمّل نهایت در بدایت مندرج ست
و اقتدا ایشان درین امر بصحابهٔ رسول الله ست
صلی الله تعالی علیه و علیهم وسلم وبارک زیراکه ایشان
در اول صحبت نبی علیه الصلوة والسلام والتحیة
چیزے یافتند که در نهایت کار میسّر گردد و این

تیسیرهم من الاولیاء الکرام ۱۲

بِانْدِرَاجِ النِّهَايَةِ فِي الْبِدَايَةِ فَكَمَا كَانَتْ وِلَايَةُ
مُحَمَّدٍ رَّسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
فَوْقَ جَمِيْعِ وِلَايَاتِ الْاَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ عَلَيْهِمُ
الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ كَذٰلِكَ كَانَتْ وِلَايَةُ هٰؤُلَاءِ
الْاَكَابِرِ فَوْقَ جَمِيْعِ وِلَايَاتِ الْاَوْلِيَاءِ قَدَّسَ اللّٰهُ
اَسْرَارَهُمْ كَيْفَ وَاِنَّ وِلَايَتَهُمْ مَنْسُوْبَةٌ اِلَى
الصِّدِّيْقِ الْاَكْبَرِ نَعَمْ لِاَفْرَادٍ مِّنْ كُمَّلِ الْمَشَايِخِ
قَدْ حَصَلَتْ هٰذِهِ النِّسْبَةُ لٰكِنْ بِاِقْتِبَاسٍ مِّنْ وِلَايَةِ
الصِّدِّيْقِ الْاَكْبَرِ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ كَمَا اَخْبَرَ
اَبُوْ سَعِيْدٍ عَنْ دَوَامِ هٰذَا الْحَدِيْثِ وَقَدْ وَصَلَتْ جُبَّةُ
الصِّدِّيْقِ الْاَكْبَرِ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ اِلٰى هٰذَا الشَّيْخِ
اَبِيْ سَعِيْدٍ كَمَا نَقَلَ صَاحِبُ النَّفَحَاتِ وَالْغَرَضُ
مِنْ اِظْهَارِ بَعْضِ كَمَالَاتِ هٰذِهِ الطَّرِيْقَةِ الْعَلِيَّةِ
النَّقْشَبَنْدِيَّةِ تَرْغِيْبُ الطُّلَّابِ اِلٰى هٰذِهِ الطَّرِيْقَةِ
وَالْاَمَالِيْ وَالشَّرْحِ كَمَالَاتِهَا قَالَ الْمَوْلَوِيُّ فِي الْمَثْنَوِيِّ

ؔ شرح او حیف ست با اہل جہان
ہمچو راز عشق باید در نہان
لیک گفتم وصف او تا رہ برند
پیش زان کز فوت آن حسرت خورند

بسبب اندراج نہایت ست در بدایت
پس چنانکہ ولایت محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ
وسلم فوق جمیع ولایات انبیا و رسل ست علیہم
الصلوات والتسلیمات ہمچنین ولایت این اکابر
فوق جمیع ولایات اولیاست قدس اللہ تعالی
اسرارہم چگونہ فوق نباشد حال آنکہ ولایت
ایشان منسوب ست بصدیق اکبر رضی اللہ
تعالی عنہ آرے بعضے افراد را از کمل مشائخ حصول
این نسبت متحقق شد ولیکن این حصول باقتباس
ست از ولایت صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ
چنانکہ شیخ ابوسعید از دوام این حدیث خبر
دادہ و جبہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ
بشیخ ابوسعید مذکور رسید چنانچہ صاحب نفحات
آوردہ است و غرض از اظہار بعض کمالات این
طریقہ علیہ نقشبندیہ ترغیب طالبان ست
باین طریقہ علیہ ورنہ مرا شرح کمالات این
طریقہ چہ نسبت مولائے روم در مثنوی فرمودہ

ؔ شرح او حیف ست الخ

برشما باد اسلام و نیز کو تابع ہدی ست

بالفتح در گذشتن ۱۲

مکتوب بست و دوم ۲۲ — ترجمہ از مصحح

أرسل إلى الشيخ عبد المجيد ابن الشيخ محمد المفتي اللاهوري في بيان وجه التعلق بين الروح والنفس وبيان عروجهما ونزولهما وبيان الفناء الجسدي والروحي وبقائهما وبيان مقام الدعوة والفرق بين المستهلكين من الأولياء والراجعين إلى الدعوة سبحان من جمع بين النور والظلمة وقرن اللامكاني المتبري عن الجهة مع المكاني الحاصل في الجهة فحبب الظلمة إلى النور فعشق بها وامتزج معها بكمال المحبة ليزداد بهذا التعلق جلاؤه ويكمل بمجاورة الظلمة صفاؤه كالمرآة إذا أريد صقالتها وقصد ظهور لطافتها تربت أولا ليظهر بمجاورة الظلمة الترابية صفاءها ويزداد بتعلق الكثافة الطينية بهاءها

مکتوب بست و دوم بشیخ عبد المجید پسر شیخ محمد مفتی لاہوری صدور یافتہ در بیان جہت تعلق میان روح و نفس و بیان عروج و نزول ایشان و بیان فنای جسدی و روحی و بقای ایشان و بیان مقام دعوت و بیان فرق میان آنانکہ از اولیاء مستہلک اند و آنانکہ بمقام دعوت راجع. پاک ست و منزه ذاتیکہ نور را با ظلمۃ جمع کرد و لامکانی را کہ از جہت بری ست با مکانی کہ در جہت ست ہمقرین ساخت و ظلمۃ را بنظر نور محبوب گردانید پس آن نور فریفتہ شد بروے و بکمال محبت اختلاط کرد باوے تا باین تعلق افزون گردد جلاء او و بمجاورۃ ظلمۃ کامل شود صفائی او ہمچو آئینہ کہ چون صقالتش خواہند و اظہار لطافتش را قصد کنند اولش خاک آلود گردانند تا بسبب مجاورت ظلمۃ ترابیہ صفائی او ظاہر گردد و بسبب تعلق کثافت طینیہ بہای او افزون شود

فنسي ذلك النور ما حصل له اولا من
شهوده القدسي بل جهل نفسه وتوابعه
الوجودية باستغراقه في شهود معشوقه
الظلماني وتعلقه بالهيكل الهيولاني
فصار من اصحاب المشأمة في مصاحبته
وضاع من كرامات الميمنة في مجاورته
فان بقي في مضيق هذا الاستغراق
ولم يتخلص الى فضاء الاطلاق فالويل
له كل الويل لما لم يتيسر له ما هو المقصود
منه وضاع جوهر استعداده فضل
ضلالا بعيدا وان سبقت له الحسنى
وادركته العناية القصوى رفع
راسه وتذكر ما ضل عنه فرجع
القهقرى قائلا ع شعر
اليك يا منيتي حجي ومعتمري
ان حج قوم الى ترب واحجار
وان حصل له الاستغراق ثانيا
في شهود المطلوب الاقدس على
احسن طرق وتيسر له التوجه

پس آن نور بباعث استغراق در شهود
معشوقِ ظلمانی وتعلق بہیکلِ ہیولانی
فراموش نمود آنچہ اورا پیشتر حاصل بود از شہود
قدسی خود بلکہ از ذات خویش وتوابع وجو
د خود ہم بے خبر گشت پس آن نور در مصاحبتش
از اصحاب شئمہ گردید ودر مجاورتش فضائل
میمنہ را ضائع نمود پس اگر در تنگنائے این
استغراق باقی ماند وبفضائے اطلاق نرسید
وائے ست براو ہزار وائے زیراکہ از وجودش
آنچہ مقصود بود میسر نگردید وجوہر استعدادش
نیز بضیاع انجامید فضل ضلالا بعیدا واگر
سابقا مقرر شد برائے او حسنے ویافت اورا
عنایتِ قصوے خودرا متوجہ ساخت وآنچہ
از و گم شدہ بود بیاد آورد پس رجعت قہقری نمود
قائلا ع اے میدم سوئے تو بس عمرہ وحج منست
حج گو میکرد قومے جانب خاک وحجر
واگر اورا بار دوم در شہود مطلوب اقدس
باحسن طرق استغراق حاصل
گردید وتوجہ بجناب مقدس

اِلَی الْجَنَابِ الْمُقَدَّسِ بِاَکْمَلِ وُجُوْہٖ

تَبِعَہُ الظُّلْمَۃُ ۲ وَانْدَرَجَتْ فِیْ

غَلَبَاتِ اَنْوَارِہٖ فَاِذَا بَلَغَ ھٰذَا الْاِسْتِغْرَاقُ

اِلٰی اَنْ نَسِیَ الْمُتَعَلِّقَ الظُّلْمَانِیَّ رَاْسًا

وَجَھِلَ نَفْسَہٗ وَتَوَابِعَ وُجُوْدِہٖ کُلِّیَّۃً

فَاسْتُھْلِکَ فِیْ مُشَاھَدَۃِ نُوْرِ الْاَنْوَارِ

وَحَصَلَ لَہٗ حُضُوْرُ الْمَطْلُوْبِ وَرَآءَ

الْاَسْتَارِ شُرِّفَ بِالْفَنَآءِ الْجَسَدِیِّ

وَالرُّوْحِیِّ وَاِنْ حَصَلَ لَہُ الْبَقَآءُ بِذٰلِکَ

الْمَشْھُوْدِ اَیْضًا بَعْدَ الْفَنَآءِ فِیْہِ فَقَدْ

تَمَّتْ لَہٗ جِھَتَا الْفَنَآءِ وَالْبَقَآءِ وَصَحَّ

عَلَیْہِ اِطْلَاقُ اِسْمِ الْوِلَایَۃِ ۳ فَحِیْنَئِذٍ

لَا یَخْلُوْ حَالُہٗ مِنْ اَمْرَیْنِ اِمَّا الْاِسْتِغْرَاقُ

فِی الْمَشْھُوْدِ بِالْکُلِّیَّۃِ وَالْاِسْتِھْلَاکُ

فِیْہِ عَلَی الدَّوَامِ وَاِمَّا الرُّجُوْعُ اِلٰی

دَعْوَۃِ الْخَلْقِ اِلَی الْحَقِّ عَزَّ سُلْطَانُہٗ بِاَنْ

یَصِیْرَ بَاطِنُہٗ مَعَ اللّٰہِ سُبْحَانَہٗ وَ

ظَاھِرُہٗ مَعَ الْخَلْقِ فَیَتَخَلَّصُ النُّوْرُ ۴

مِنَ الظُّلْمَۃِ الْمُنْدَرِجِ فِیْہِ الْمُتَوَجِّہُ

باکمل وجوه متیسر اندرین وقت

ظلمت بدامن او خواهد آویخت و در غلبات

انوار او مندرج خواهد شد و دران زمان که

این استغراق بدین حد انجامد که متعلق

ظلمانی خودش را بهر نهج فراموش سازد و

از ذات و توابع وجود خود کلیۃً بے خبر ماند

و در مشاهده نور انوار مستهلک شود و حضور

مطلوب او را از ورائے استار حاصل گردد بفنائ

جسدی و روحی مشرف خواهد گردید و اگر نیز

میسر شد او را بقا بدین مشهود بعد از فنا دران

پس هر دو جهت بقا و فنا تمام و کمال او را

حاصل شد و اکنون اطلاق اسم ولایت بر آن

راست آمد پس درین صورت حالش از دو امر

خالی نیست استغراق صرف ست در مشهود خود

کلیۃً و استهلاک محض ست در وے علی الدوام

یا رجوع ست بدعوت خلق بحضرت حق عز

سلطانه بهیچکه باطنش بحق سبحانه باشد و

ظاهرش بخلق و اندرین وقت نور از دست

ظلمتے که در وے مندرج ست و متوجه

۱ اما مجهول ای لسملکه الله تعالیٰ او معروف ای استهلک هو فیه ۲ بالتذکیر لکونه ساوی جمع الظلمة الموجودة عنده موفوع علیٰ انه نعت النور او بالتانیث و مجرور علیٰ انه نعت للظلمة هذا والله اعلم وعلمه اتم

۳ سے علیہ العرب

تعالى

دفتر اول
تحقیق مقام استهلاک
حصہ اول

إلى المطلوب ويصير بهذا التخلص من
أصحاب اليمين وهو وإن لم يكن له في
الحقيقة يمين ولا شمال لكن اليمين
أولى بحاله وأنسب بكماله لجامعيته
الجهة الخيرية مع اشتراكهما في اليمن
والبركة كما وقع في شأنه عز شأنه
كلتا يديه يمين وتنزل تلك الظلمة
من ذلك النور في مقام العبادة وأداء
الطاعة ونعني بالنور اللامكاني الروح
بل خلاصته وبالظلمة المقيدة بالجهة
النفس وكذا المراد بالباطن والظاهر
فإن قال قائل إن للأولياء المستهلكين
أيضا شعورا بالعالم وتوجها إليه و
اختلاطا مع بني نوعهم فما معنى
الاستهلاك والتوجه بالكلية على الدوام
وما الفرق بينهم وبين المرجوعين إلى
العالم للدعوة قلنا إن الاستهلاك
والتوجه بالكلية عبارة عن توجه
الروح والنفس معا بعد اندراج

عه قال العرب رواه مسلم عن عبد الله ابن عمرو والترمذي عن ابي هريرة بلفظ وكلتا يدي ربي يمين مباركة ١٢

بمطلوب خود راهی یابد وبدین راهی از اصحاب
یمین گردد واو اگرچه فی الحقیقت نه یمین ست
ونه شمال ولیکن یمین بحال او اولی ست و
بکمال او انسب بسبب جامعیت آن
جهت خیریت را با وجود اشتراک هر دو در
یمن وبرکت چنانچه در شان آن عز شانه
وارد ست کلتا یدیه یمین وآن ظلمت از آن
نور در مقام عبادت وادار طاعت فرود آید
ومراد ما از آن نور لامکانی روح ست بلکه
خلاصه او واز ظلمت مقیده بجهت نفس
وهمین ست مراد ما از باطن وظاهر
اگر کسے گوید که اولیاء مستهلکین را نیز
شعور ست بعالم وتوجه ست بآن واختلاط
ست با بنی نوع خود پس معنی استهلاک
وتوجه تام علی الدوام چیست
وچه فرق ست میان شان ومیان مرجوعین
بعالم از برای دعوت گوییم که استهلاک
وتوجه تام عبارت ست از توجه روح
ونفس معا بعد از اندراج نفس

النفس في انوار الروح كما مرت الاشارة
اليه والشعور بالعالم ونحوه انما
يكون بالحواس والقوى والجوارح
التي هي كالتفاصيل للنفس فالمجمل
الملخص مستهلك في ضمن انوار
الروح في مطالعة المشهود وتفصيله
باق على الشعور السابق من غير تطرق
فتور فيه بخلاف المرجوع الى العالم
فان نفسه بعد كونها مطمئنة
تخرج من تلك الانوار للدعوة و
تحصل له المناسبة مع العالم
فيقع الدعوة بسبب تلك المناسبة
في معرض الاجابة واما ان النفس مجملة
والحواس ونحوها تفاصيلها فلان
النفس لها تعلق بالقلب الصنوبري
وهو المتعلق للروح بتوسط الحقيقة
الجامعة القلبية والفيوض الواردة
من الروح ترد اجمالا اولا عليها ثم
بتوسطها الى سائر القوى والجوارح

در انوار روح چنانچه اشارتے بآن رفت
وشعور بعالم ومانند آن بحواس وقوائے
وجوارح مے باشد نہ بغیر پس مجمل
ملخص مستہلک ست در ضمن انوار
روح بمطالعہ مشہود وتفصیل او بر شعور
سابق باقی ست بے آنکہ فتورے دران
راہ یابد بخلاف آنکہ مرجوع ست بعالم
زیراکہ نفس او بعد از حصول اطمینان بیرون
مے آید ازان انوار برائے دعوت واورا
بعالم مناسبت حاصل میشود وبسبب این
مناسبت دعوتش در معرض اجابت
در آید واما بیان این کہ نفس مجمل
ست وحواس وامثال او شان تفاصیل
او پس بجہت آنکہ نفس را تعلق ست
بقلب صنوبری واو متعلق روح ست
بتوسط حقیقۃ جامع قلبیہ وفیوضات
واردہ از روح اول بر آن نزول
کنند بطریق اجمال باز بوساطت
آن بر سائر قوائے وجوارح

تفصيلاً فخلاصتها موجودة في النفس
اجمالاً فظهر الفرق بين الفريقين
ومما ينبغي ان يعلم ان الطائفة
الاولى من ارباب السكر والثانية
من ارباب الصحو والشرافة للاولى
والفضيلة للاخرى والمقام الاول
مناسب للولاية والثاني للنبوة
شرفنا الله سبحانه بكرامات
الاولياء وثبتنا على كمال متابعة
الانبياء صلوات الله تعالى وسلامه
على نبينا وعليهم وعلى جميع
اخوانه من الملئكة المقربين و
العباد الصالحين الى يوم الدين
امين المحرر الداعي وان لم يحسن
العربية لعجميته لكن لما كان
مكتوبهم الشريف محررا بالكلمات
العربية املى القرطاس على نحو
املائهم +
ن والسلام ختام الكلام

على التفصيل پس خلاصه اينها اجمالاً در نفس
موجودست ازینجا فرق بين الفريقين
بوضوح انجامید وباید دانست که طائفه
اول از ارباب سکر اند وثانی از ارباب
صحو وشرافت اول راست وفضیلت
دیگرے را ومقام اول مناسب ست
بولایت وثانی به نبوت حق سبحانه
تعالى مایان را بکرامات اولیائے خود مشرف
گرداناد وبر کمال متابعت انبیاء ثابت
داراد وصلوات الله وسلامه على
نبينا وعليهم وعلى جميع
اخوانه من الملئكة المقربين و
العباد الصالحين الى يوم الدين
امين كاتب الحروف دعاگو اگرچه
بجهت عجمیت خود عربیت را چنانکه
باید نمی دانست لیکن چون مکتوب
شریف شان بکلمات عربیه مرقوم بود
بروفق املاء شان املا نمود +
ن سلام ست مهر کلام کرام

ع قوله ارباب سکر وارباب صحو ... سکر وصحو از اصطلاحات حضرت صوفیه ... استیلاء سلطان ... الصحو عود الی ترتیب الافعال والاحکام

لارباب القلوب والصحو للكاشفين بحقائق الغيوب ۱۲ سکر السکر
ع غیر عربی بودن ۱۲ المصحح سلمہ اللہ تعالی

مکتوب بست وسوم (۲۳)

اُرسِلَ اِلٰی عَبدِ الرَّحِیمِ المُشتَهِرِ
بِخَان خَانَان فِی جَوابِ کِتَابَتِهٖ
فِی المَنعِ عَنْ اَخذِ الطَّرِیقِ مِنَ النَّاقِصِ
وَبَیَانِ مَضَرَّتِهٖ وَالمَنعِ عَنِ الاَلقَابِ
الشَّبِیهَةِ بِاَهلِ الکُفرِ نَجَّانَا اللّٰهُ
سُبحَانَهٗ وَاِیَّاکُم عَنِ المَقَالِ الخَالِی
عَنِ الحَالِ وَالعِلمِ المُعَرَّا عَنِ الاَعمَالِ
بِحُرمَةِ سَیِّدِ البَشَرِ المَبعُوثِ اِلَی الاَسوَدِ
وَالاَحمَرِ عَلَیهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ
اَفضَلُهَا وَمِنَ التَّسلِیمَاتِ اَکمَلُهَا
وَیَرحَمُ اللّٰهُ عَبدًا قَالَ اٰمِینًا ط
بَلَّغَ رِسَالَتَکُمُ الاَخُ الصَّالِحُ الصَّادِقُ
تَبلِیغًا وَحَکٰی عَن جَنَابِکُم بِلِسَانِ
التَّرجُمَانِ مَا حَکٰی فَاَنشَدتُ ؎
اَهلًا لِسُعدٰی وَالرَّسُولِ وَحَبَّذَا
وَجهُ الرَّسُولِ لِحُبِّ وَجهِ المُرسِلِ

ترجمہ از مصحح

مکتوب بست وسوم به عبد الرحیم المشهور
بخانخانان صدور یافته بجواب مکتوب
او در منع نمودن از اخذ طریق از پیر
ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن
از القابیکه شبیه اند باهل کفر حق سبحانه
وتعالی مایان وشمایان را از قال خالی از
حال وعلم معرا از اعمال نجات بخشد
بحرمت سید البشر که مبعوث ست باسود
واحمر علیه وعلی آله من الصلوات
افضلها ومن التسلیمات اکملها
ورحم کناد حق تعالی بر کسیکه آمین گفت
برادر باسعادت وصداقت مکتوب شما
رسانید واز جناب شما بزبان ترجمان حکایت
نمود آنچه نمود پس این شعر بخواندم ؎
مرحبا گفتم بسعدی قاصدش فرخنده روی
از برای الفت رو ورضای مرسلے

نخجها از فانی ... مکتوب بیشتر حضرت مجدد قدس سره آمده ۲۳ ... قوله ترجمان ... فصیح ... زبان ... دانندهٔ دو زبان باشد ... قوله اهلا یعنی باهل ... خویشان خود آمدی

نرد قافیه ... بیگانگان ... وقت ... گوید ... عشق ... رسول ... بیت ... سعدی

اِعْلَمْ اَیُّهَا الْاَخُ الْقَابِلُ لِظُهُوْرِ الْکَمَالَاتِ
اَظْهَرَ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی فِعْلَکُمْ
مِنَ الْقُوَّةِ اَنَّ الدُّنْیَا مَزْرَعَةُ الْاٰخِرَةِ
فَوَیْلٌ لِمَنْ لَمْ یَزْرَعْ فِیْهَا وَعَطَّلَ اَرْضَ
الْاِسْتِعْدَادِ وَاَضَاعَ بَذْرَ الْاَعْمَالِ
وَمِمَّا یَنْبَغِیْ اَنْ یَعْلَمَ اَنَّ اِضَاعَةَ الْاَرْضِ
وَتَعْطِیْلَهَا اِمَّا بِاَنْ لَا یَزْرَعَ فِیْهَا
شَیْئًا اَوْ اَلْقٰی فِیْهَا بَذْرًا خَبِیْثًا
فَاسِدًا وَهٰذَا الْقِسْمُ مِنَ الْاِضَاعَةِ اَشَدُّ
مَضَرَّةً وَّاَکْثَرُ فَسَادًا مِّنَ الْقِسْمِ
الْاَوَّلِ کَمَا لَا یَخْفٰی وَخُبْثُ الْبَذْرِ وَفَسَادُهٗ
بِاَنْ اَخَذَ الطَّرِیْقَ مِنَ السَّالِكِ
النَّاقِصِ وَسَلَكَ مَسْلَکَهٗ لِاَنَّ النَّاقِصَ
صَاحِبُ هَوًی مُتَّبِعٍ وَمَا یَشُوْبُ
بِالْهَوٰی لَا یُؤَثِّرُ وَاِنْ اَثَّرَ اَعَانَ
عَلَی الْهَوٰی فَیَحْصُلُ ظُلْمَةٌ عَلٰی ظُلْمَةٍ
وَلِاَنَّ النَّاقِصَ لَا یُمَیِّزُ بَیْنَ الطُّرُقِ
الْمُوْصِلَةِ اِلَی اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَبَیْنَ الطُّرُقِ
الَّتِیْ لَا تُوْصِلُ اِلَیْهِ سُبْحَانَهٗ اِذْ هُوَ

اے برادر قابلِ ظہور کمالات حق سبحانہ
وتعالی فعلیت شمارا از قوت بمنصۂ ظہور
جلوہ دہد بدان کہ دنیا مزرعتِ آخرت ست
وائے بر آنکس کہ درو چیزے نکارید و زمین
استعدادِ خود را معطل گذاشت و بذرِ
اعمال را ضائع ساخت و باید دانست
کہ اضاعت زمین و تعطیل آن بدو طریق ست
یکے آنکہ اندرو ہیچ نکارد و دیگر آنکہ تخم
ناپاک و بد بریزد و این قسم از اضاعت بہ نسبت
اول مضرت او اشد ست و فساد او اکثر
چنانکہ مخفی نیست و خباثت بذر و فساد آن
بدین نہج ست کہ طریق را از سالک ناقص
اخذ نمود و بمسلکش رفتن گرفت زیرا کہ
ناقص را ہوائے ست متبوع و مشوب بہ ہوا
را تاثیرے نہ و بر تقدیر تاثیر اعانت ست
مر ہوا را پس ثمرہ آن ظلمت ست بر ظلمت
و نیز ناقص را بدین سبب کہ او اصلا و اصل
نیست میان طُرق موصلہ بحق سبحانہ
و میان طُرق غیر موصلہ باو سبحانہ امتیازے

غیرُ واصلٍ قطّ وکذا لا یمیّزُ بینَ
الاستعدادات المختلفة للطلبة واذا لم
یمیّز طرق الجذبة عن طرق السلوک
فربما کان استعداد الطالب مناسبًا
بطریق الجذبة غیر مناسبٍ بطریق
السلوک ابتداءً والناقص لعدم التمییز
بین الطرق وبین الاستعدادات المختلفة
سلکه طریق السلوک ابتداءً فاضلّ
عن الطریق کما ضلّ فالشیخ الکامل
المکمّل اذا اراد تربیة هذا الطالب
وتسلیکه احتاج اوّلًا الی ازالة ما اصاب
من السالک الناقص واصلاح ما فسد
بسببه ثمّ القی البذر الصالح المناسب
لاستعداده فی ارض الاستعداد
فینبت نباتًا حسنًا ومثل کلمة خبیثة
کشجرة خبیثة اجتثّت من فوق
الارض ما لها من قرار ومثل کلمة
طیّبة کشجرة طیّبة اصلها ثابت
وفرعها فی السماء فصحبة الشیخ

نیست ۔ وہمچنین ورا مابین استعدادات
مختلفہ طالبان تمیزے نہ وچون آن ناقص
طرق جذبہ را از طرق سلوک فرق ننمود پس
بسا اوقات استعدادِ طالب ابتداءً بطریقِ
جذبہ مناسب بود وبطریق سلوک غیر مناسب
وناقص بباعث عدم تمیز میانِ طرق و
استعدادات مختلفہ ورا براہ سلوک برد پس
گمراہ کرد مرید را از راہ حق چنانکہ خود گمراہ
بود پس شیخ کامل مکمل چون تربیت و
تسلیکِ این طالب را ارادہ نماید لامحالہ
محتاج باشد اول بازالہ چیزے کہ از سالکِ
ناقص بآن طالب رسیدہ و باصلاحِ آنچہ
بسببش فاسد گشتہ بعد ازان تخمِ نیک و
مناسب استعدادِ طالب در زمینِ قابلیتِ او
بریزد پس بروید روئیدنی زیبا وحالِ سخنِ
ناپاک مانندِ درختِ ناپاک است کہ برکندہ شد
از بالائے زمین نیست ورا ہیچ استقرارے
وحالِ سخن پاک مانند درختِ پاک است بیخش
استوار باشد و شاخش در آسمان پس صحبتِ شیخ

یعنی در زمین ۱۲

الْكَامِلِ الْمُكَمِّلِ كِبْرِيْتُ اَحْمَرُ نَظْرَهُ
دَوَاءٌ وَكَلِمَتُهُ شِفَاءٌ وَبُدُوْنُهَا خَرْطُ
الْقَتَادِ ثَبَّتَنَا اللهُ سُبْحَانَهُ وَاِيَّاكُمْ
عَلٰى جَادَةِ الشَّرِيْعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلٰى صَاحِبِهَا
الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ اِذْ هُوَ
مِلَاكُ الْاَمْرِ وَمَدَارُ النَّجَاةِ وَمَنَاطُ
السَّعَادَةِ وَلَنِعْمَ مَا قِيْلَ بِالْفَارِسِيَّةِ ؎

محمد عربی کابروئے ہر دو سراست
کسیکہ خاک درش نیست خاک بر سر او

وَلْنَخْتِمِ الْمَقَالَةَ عَلٰى صَلَوَاتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ
وَتَسْلِيْمَاتِهٖ وَتَحِيَّاتِهٖ وَبَرَكَاتِهٖ اَلتَّتِمَّةُ
اَلْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ اَنَّ الْاَخَ الصَّادِقَ
قَدْ نَقَلَ اَنَّ مِنْ جُلَسَائِهِمْ مِنَ الشُّعَرَاءِ
الْفُضَلَاءِ مَنْ يُلَقَّبُ فِي الشِّعْرِ بِالْكُفْرِيْ
وَالْحَالُ اَنَّهٗ مِنَ السَّادَاتِ الْعِظَامِ وَالنُّقَبَاءِ
الْكِرَامِ فَيَا لَيْتَ شِعْرِيْ مَا حَمَلَهٗ عَلٰى هٰذَا
الْاِسْمِ الشَّنِيْعِ الْبَيِّنِ شَنَاعَتُهٗ وَالْمُسْلِمُ
يَنْبَغِيْ لَهٗ اَنْ يَفِرَّ مِنْ هٰذَا الْاِسْمِ زِيَادَةً مَا يَفِرُّ
مِنَ الْاَسَدِ الْمُهْلِكِ وَيَكْرَهَهٗ كُلَّ الْكَرَاهَةِ

کامل مکمل کبریت احمر۔ نظر او دواست
وکلمہ او شفا و بدوں نہا خرط القتاد حق سبحانہ
وتعالی ما یان وشمایان را بر جادہ شریعت
مصطفویہ قائم دارد علی صاحبہا
الصلوۃ والسلام والتحیۃ زیراکہ اوست
ملاک امر و مدار نجات و مناط سعادت و
بدرستی چہ خوش گفتہ شدہ است بفارسی ؎

محمد عربی کابروئے ہر دو سراست
کسیکہ خاک درش نیست خاک بر سر او

باید کہ ختم نمائیم این مبحث را بصلوات سید
المرسلین وتسلیمات وتحیات و برکات او تتمہ
کمال تعجب ست کہ برادر باسعادت نقل نمود
کہ از شعرائے فضلائے ہمنشینان شما کسے
است کہ ملقب ست بہ لقب کفری باوجودیکہ
آنکس از سادات عظام ونقبائے کرام است
اے کاش دانستمے کہ برین اسم شنیع بین الشناعۃ
چہ چیز برانگیختہ کرد اورا وحالانکہ مسلمان را
واجب ست فرار ازین اسم زیادہ تر از فرار او
از اسد مہلک ومکروہ دانستن اورا بکمال کراہت

شیر ہلاک کنندہ ۱۲

قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا الكفرين اولياء من دون المؤمنين اتريدون ان تجعلوا لله عليكم سلطانا مبينا

قال الله سبحانه وتعالى اشداء على الكفار رحماء بينهم

قال الله تعالى جاهد الكفار والمنافقين واغلظ عليهم

لان هذا الاسم ومسماه مبغوضان
لله سبحانه ورسوله عليه الصلوات
والتسليمات والمسلمون مامورون بعداوة
اهل الكفر والغلظة عليهم فالتحاشي
عن مثل هذا الاسم القبيح واجب
وما وقع في عبارات بعض المشايخ قدس
الله تعالى اسرارهم في غلبات السكر من
مدح الكفر والترغيب على شد الزنار
وامثال ذلك فمصروف عن الظاهر و
محمول على التاويل فان كلام السكارى
يحمل ويصرف عن الظاهر المتبادر
فانهم معذورون بغلبة السكر في
ارتكاب هذه المحظورات مع ان كفر
الحقيقة نقص بالنسبة الى اسلام الحقيقة
عند اكابر هؤلاء وغير السكارى غير
معذور في تقليدهم لا عندهم و
لا عند اهل الشرع لان لكل شيء
موسما ووقتا خاصا صلح ذلك
الشيء في ذلك الموسم وقبح في موسم اخر

زیرا که این اسم و مسمایش مبغوض ست
نزد حق سبحانه و رسول او علیه الصلوة و
السلام و اهل اسلام مامورانند بعداوت اهل
کفر و تشدد نمودن بر ایشان پس از چنین
اسم قبیح احتراز واجب ست و آنچه در عبارات
بعض مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم
در غلبات سکر از مدح کفر و ترغیب بر شد
زنار و امثال آن واقع شده است پس آن
ظاهر خود مصروف ست و بر تاویلے از
تاویلات محمول زیرا که کلام سکارے بر مفهوم
محمول و حمل کرده میشود و از ظاهر متبادر خود
مصروف چه ایشان بباعث غلبه سکر
در ارتکاب این محظورات معذور اند باوجودیکه
کفر حقیقة نقص ست بنسبت اسلام
حقیقة نزد این بزرگواران و غیر سکارے
در تقلید شان معذور نیستند نه نزد شان
و نه نزد اهل شرع چه هر چیز را موسمے ست
خاص و وقت که آن چیز دران موسم
موزون و زیبا میباشد و بموسم دیگر قبیح

وَالْعَاقِلُ لَا يَقِيسُ اَحَدُهُمَا عَلَى الْاٰخَرِ فَالْتَمِسُوهُ مِنْ قِبَلِيْ اَنْ يُّغَيِّرَ هٰذَا الْاِسْمَ وَيُبَدِّلَهٗ بِاسْمٍ خَيْرٍ مِّنْهُ وَيُلَقِّبَ بِالْاِسْلَامِيِّ فَاِنَّهٗ مُوَافِقٌ لِحَالِ الْمُسْلِمِ وَمَقَالِهٖ وَانْتِسَابٌ اِلَى الْاِسْلَامِ الَّذِيْ هُوَ الدِّيْنُ الْمَرْضِيُّ عِنْدَ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَعِنْدَ الرَّسُوْلِ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَاجْتِنَابٌ عَنِ التُّهَمَةِ الَّتِيْ اُمِرْنَا بِاتِّقَائِهٖ اِتَّقُوْا مِنْ مَّوَاضِعِ التُّهَمِ كَلَامٌ صَادِقٌ لَا غُبَارَ عَلَيْهِ قَالَ سُبْحَانَهٗ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى

وصاحب بینش یکے را بر دیگرے قیاس نمیکند پس از جانب من باو التماس نمائید کہ این اسم را تغیر دہد و باسمے بہتر ازین تبدیل کند و خود را بلقب اسلامی ملقب سازد زیرا کہ این بحال ومقال مسلمان موافق ست و انتساب باسلامی کہ اوست دین مرضی نزد حق سبحانہ و نزد رسول او علیہ الصلوٰۃ والسلام واجتناب ست از تہمتے کہ ما مامور یم باحتراز و اتقوا من مواضع التہم کلامے ست صادق کہ بروے ہیچ غبارے نیست فرمود حق سبحانہ و ہر آئینہ بندہ مسلمان بہتر ست از مشرک وسلام باد بر کسیکہ تابع ہدیٰ ست

مکتوب بست و چہارم (۲۴)

ترجمہ از مصحح

اُرْسِلَ اِلٰى مُحَمَّدْ قَلِيْجْ خَانْ فِيْ بَيَانِ اَنَّ الصُّوْفِيَّ كَائِنٌ بَائِنٌ وَاَنَّ تَعَلُّقَ الْقَلْبِ لَا يَكُوْنُ بِاَكْثَرَ مِنْ وَّاحِدٍ وَّاَنَّ ظُهُوْرَ الْمَحَبَّةِ الذَّاتِيَّةِ يَسْتَلْزِمُ اسْتِوَاءَ الْاِيْلَامِ وَالْاِنْعَامِ مِنَ الْمَحْبُوْبِ وَالْفَرْقِ بَيْنَ عِبَادَةِ الْمُقَرَّبِيْنَ

مکتوب بست و چہارم بہ محمد قلیج خان صدور یافتہ در بیان آنکہ صوفی کائن ست و بائن و ہر آئینہ قلب باکثرے از یک تعلق نگیرد و بدرستیکہ ظہور محبت ذاتیہ استوار ایلام و انعام محبوب را میخواہد و بیان فرق میان عبادت مقربین

لہ لعل التنکیر ھنا لنا دلیلا فانہم ۱۲ علہ فور التقوی یعنی ... ازدیاد ... بہتر است ... ابن حدیث ... امام بخاری در تاریخ خود قال ہو امام ... الشاوی فی کتاب کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق اتقوا مواضع التہم ... یعنی رواہ البخاری فی التاریخ ولفظہ ... من ... الحدیث اشارت است ... در سورہ بقرہ

دفتر اول مکتوب ... حصہ اول

دربارہ ... ۱۲ برا نکہ ... اندرین مکتوب شریف ... قال ... اندر ... بیان ... صحبت و بیعت ... ۱۲ یعنی تنہا و منفرد و جدا ۱۲ ... در دریا بزدن

نوع ۱ ... ۱۲ ... دادن ۱۲ ... ۱۲ در بجا زدن

وَعِبَادَةِ الْاَبْرَارِ وَكَذَا بَيْنَ الْاَوْلِيَاءِ
الْمُسْتَهْلِكِيْنَ وَبَيْنَ الْاَوْلِيَاءِ الْمَرْجُوْعِيْنَ
اِلَى دَعْوَةِ الْخَلْقِ سَلَّمَكُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ
وَعَافَاكُمْ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ
عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ
اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ فَطُوْبٰى لِمَنْ لَّمْ يُبْقِ
لِقَلْبِهٖ حُبًّا اِلَّا مَعَ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَلَمْ يُرِدْ
اِلَّا وَجْهَهٗ تَعَالٰى وَتَقَدَّسَ فَيَكُوْنُ هُوَ
مَعَ اللّٰهِ جَلَّ سُلْطَانُهٗ وَاِنْ كَانَ ظَاهِرُهٗ
مَعَ الْخَلْقِ وَاشْتَغَلَ بِهِمْ صُوْرَةً وَهُوَ
شَانُ الصُّوْفِيِّ الْكَائِنِ الْبَائِنِ اَيِ الْكَائِنِ
مَعَ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَالْبَائِنِ مِنَ الْخَلْقِ
حَقِيْقَةً اَوِ الْمُرَادُ الْكَائِنُ مَعَ الْخَلْقِ صُوْرَةً
وَالْبَائِنُ مِنْهُمْ حَقِيْقَةً وَالْقَلْبُ لَا يَتَعَلَّقُ
مَحَبَّتُهٗ بِاَكْثَرَ مِنْ وَّاحِدٍ فَمَا لَمْ يَزَلْ تَعَلُّقُهٗ
الْحُبِّيُّ بِذٰلِكَ الْوَاحِدِ لَمْ يَتَعَلَّقْ بِمَا
سِوَاهُ مَحَبَّتُهٗ وَمَا يُرٰى مِنْ كَثْرَةِ مُرَادَاتِهٖ
وَتَعَدُّدِ تَعَلُّقِ مَحَبَّتِهٖ بِالْاَشْيَاءِ الْمُتَكَثِّرَةِ
كَالْمَالِ وَالْوَلَدِ وَالرِّيَاسَةِ وَالْمَدْحِ وَالرِّفْعَةِ

وعبادتِ ابرار وہمچنین میان آنانکہ از اولیاء
مستہلک اند وآنانکہ مرجوع اند بدعوتِ خلق (بازگرداینده شده اند)
حق سبحانہ وتعالیٰ شمارا سلامت داراد وعافیت
بخشاد بحرمتِ سید المرسلین علیہ وعلیٰ آلہ
الصلوات والتسلیمات مرد باکسے ست کہ
دوست داشت اوراپس خوشحالی ست مر
کسے راکہ باقی نداشت در قلبِ خود ہیچ
محبتے مگر محبتِ حق سبحانہ وقصد ننمود مگر وجہ (ذات)
او تعالیٰ وتقدس راپس چنین کس باحق ست
جل سلطانہ اگرچہ بظاہر خود باخلق ست ومشتغل
بایشان وآین ست شانِ صوفی کائن بائن یعنی در
حقیقت کائن ست باحق سبحانہ وبائن ست از
خلق یا مراد این ست کہ بصورت کائن ست باخلق
وبحقیقت بائن ست از ایشان ودر محبتِ قلب
باکثرے از یک متعلق نشود پس مادامیکہ تعلق
حبی او باآن یک باقی ست محبتش بماسوائے آن
تعلق نہ پذیرد وآنچہ بمشاہدہ مے آید از کثرتِ
مرادات او وتعلق محبت او باشیاء کثیرہ
ہمچو مال واولاد وریاست ومدح ورفعت شان

له هذا حديث رواه البخاري والمسلم في صحيحيهما وقد اقتبسه الشيخ قدس الله تعالى سره وافاض علينا الفتوحات من فيوضه المقدسة

آمین یعنی

عِنۡدَ النَّاسِ فَثَمَّہٗ اَیۡضًا مَحۡبُوۡبُہٗ لَا یَکُوۡنُ
اِلَّا وَاحِدًا وَّھُوَ نَفۡسُہٗ وَ مَحَبَّتُہٗ
ھٰٓؤُلَآءِ فَرۡعُ مَحَبَّتِہٖ لِنَفۡسِہٖ فَاِنَّ
ھٰذِہِ الۡاَشۡیَآءَ لَا یُرِیۡدُھَا اِلَّا لِنَفۡسِہٖ
لَا لِاَنۡفُسِہِمۡ فَاِذَا زَالَتۡ مَحَبَّتُہٗ مَعَ
نَفۡسِہٖ زَالَتۡ مَحَبَّتُہُمۡ بِالتَّبۡعِیَّۃِ اَیۡضًا
فَلِھٰذَا قِیۡلَ اِنَّ الۡحِجَابَ بَیۡنَ الۡعَبۡدِ
وَالرَّبِّ ھُوَ نَفۡسُ الۡعَبۡدِ لَا الۡعَالَمُ فَاِنَّ
الۡعَالَمَ فِیۡ نَفۡسِہٖ غَیۡرُ مُرَادٍ لِّلۡعَبۡدِ حَتّٰی
یَکُوۡنَ حِجَابًا وَّاِنَّمَا مُرَادُ الۡعَبۡدِ ھُوَ
نَفۡسُہٗ فَلَا جَرَمَ یَکُوۡنُ الۡحِجَابُ ھُوَ
الۡعَبۡدَ لَا غَیۡرُ فَمَا لَمۡ یَخۡلُ الۡعَبۡدُ عَنۡ
مُرَادِ نَفۡسِہٖ کُلِّیَّۃً لَا یَکُوۡنُ الرَّبُّ مُرَادَہٗ
وَلَا یَسَعُ مَحَبَّتُہٗ سُبۡحَانَہٗ فِیۡ قَلۡبِہٖ
وَھٰذِہِ الدَّوۡلَۃُ الۡقُصۡوٰی لَا تَتَحَقَّقُ
اِلَّا بَعۡدَ الۡفَنَآءِ الۡمُطۡلَقِ الۡمَنُوۡطِ بِالتَّجَلِّی
الذَّاتِیِّ فَاِنَّ رَفۡعَ الظُّلُمَاتِ رَاْسًا
لَا یُتَصَوَّرُ اِلَّا بِطُلُوۡعِ الشَّمۡسِ بَازِغَۃً
فَاِذَا حَصَلَتۡ تِلۡکَ الۡمَحَبَّۃُ الۡمُعَبَّرُ عَنۡہَا

نزدِ مردم اینجا نیز محبوبِ او بجز شئے واحد
نیست و آن نفسِ اوست و محبّت این
ہمہ فرعِ محبتِ اوست مر نفسِ خود را
زیرا کہ این ہمہ را قصد نمے نماید مگر از برائے
نفسِ خود نہ از برائے نفسِ شان پس چون
محبتش با نفس زائل گردد محبّت شان ہم
بہ تبعیّت زائل شود و ازینجا گفتہ اند کہ حجاب
میانِ بندہ و حق سبحانہ نفسِ اوست نہ عالم چہ عالم
بالذات مقصودِ او نیست تا حجاب گردد و مقصودِ
او بجز نفسِ او چیزے دیگر نیست پس لاجرم حجابِ
او باشد نہ غیر پس مادامیکہ بندہ از مرادِ نفسِ
خود بالکلیّہ پاک نگردد حق سبحانہ مرادش
نمیتواند شد و نہ محبّتِ حق را در قلبِ او
گنجایش و آین دولتِ قصوٰے متحقق
نشود اِلّا بعد از تحققِ فنارِ مطلق کہ منوط
است بتجلّی ذاتی زیرا کہ ازالۂ ظلمات
بتمامہا متصور نیست مگر بعد از طلوع
آفتاب بتمام و کمال پس ہر گاہ
حاصل شد این محبّت کہ معبّر است

بِالْمَحَبَّةِ الذَّاتِيَّةِ اسْتَوٰى عِنْدَ الْمُحِبِّ اِنْعَامُ الْمَحْبُوْبِ وَاِيْلَامُهُ فَحِ حَصَلَ الْاِخْلَاصُ فَلَا يَعْبُدُ رَبَّهٗ اِلَّا لَهٗ لَا لِاَجْلِ نَفْسِهٖ مِنْ طَلَبِ الْاِنْعَامِ وَدَفْعِ الْاِيْلَامِ لِاَنَّهُمَا عِنْدَهٗ سَوَآءٌ وَهٰذِهٖ رُتْبَةُ الْمُقَرَّبِيْنَ فَاِنَّ الْاَبْرَارَ اِنَّمَا يَعْبُدُوْنَ اللّٰهَ خَوْفًا وَّطَمَعًا وَّهُمَا رَاجِعَانِ اِلٰى اَنْفُسِهِمْ لِعَدَمِ فَوْزِهِمْ بِسَعَادَةِ الْمَحَبَّةِ الذَّاتِيَّةِ فَلَا جَرَمَ يَكُوْنُ حَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ سَيِّاٰتِ الْمُقَرَّبِيْنَ فَحَسَنَاتُ الْاَبْرَارِ حَسَنَاتٌ مِّنْ وَّجْهٍ وَّسَيِّاٰتٌ مِّنْ وَّجْهٍ وَّحَسَنَاتُ الْمُقَرَّبِيْنَ حَسَنَاتٌ مَّحْضَةٌ نَعَمْ مِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ مَنْ يَّعْبُدُ اللّٰهَ خَوْفًا وَّطَمَعًا اَيْضًا بَعْدَ تَحَقُّقِهِمْ بِالْبَقَآءِ الْاَكْمَلِ وَتَنَزُّلِهِمْ بِعَالَمِ الْاَسْبَابِ لٰكِنَّ خَوْفَهُمْ وَطَمَعَهُمْ غَيْرُ رَاجِعَيْنِ اِلٰى اَنْفُسِهِمْ بَلْ اِنَّمَا يَعْبُدُوْنَ طَمَعًا لِرِضَآئِهٖ سُبْحَانَهٗ وَخَوْفًا عَنْ سَخَطِهٖ تَعَالٰی مِنْ

بمحبت ذاتیہ نزد محب انعام محبوب و ایلام آن برابر مستوی گشت پس درین وقت اخلاص نیز بحصول پیوست و حق را عبادت نکنند مگر از برائے حق نہ از برائے نفس یعنی بجہت طلب انعام و دفع ایلام که این ہر دو نزد او برابرست و این مرتبہ ایست مخصوص بمقربین چه ابرار بجہت عدم فوز شان بسعادت محبت ذاتیہ جز این نیست که حق را بسبب خوف و طمع عبادت میکنند و این ہر دو بنفس شان راجع اند پس لاجرم حسنات ابرار سیئات اند بہ نسبت مقربین و ثابت شد که حسنات ابرار از وجہے حسنات اند و از وجہ دیگر سیئات و حسنات مقربین حسنات محضه اند آرے بعضے از مقربین بعد از اتصاف ایشان بہ بقاء اکمل و تنزل بعالم اسباب نیز بخوف و طمع حق را سبحانہ مے پرستند ولیکن این خوف و طمع بنفس او شان راجع نیست بلکہ بامید رضائے حق سبحانہ و بخوف از غضب او تعالے عبادت میکنند

وَكَذَا إِنَّمَا يَطْلُبُوْنَ الْجَنَّةَ لِأَنَّهَا مَحَلُّ
رِضَائِهِ سُبْحَانَهُ لَا لِحُظُوْظِ أَنْفُسِهِمْ
وَإِنَّمَا يَسْتَعِيْذُوْنَ مِنَ النَّارِ لِأَنَّهَا
مَحَلُّ سَخَطِهِ تَعَالَى لَا لِدَفْعِ الْإِيْلَامِ
عَنْ أَنْفُسِهِمْ لِأَنَّ هٰؤُلَاءِ الْأَكَابِرَ
مُحَرَّرُوْنَ عَنْ رِقِّيَّةِ الْأَنْفُسِ وَ
صَارُوْا خَالِصِيْنَ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ وَهٰذِهِ
الرُّتْبَةُ أَعْلٰى مِنْ بَيْنِ رُتَبِ الْمُقَرَّبِيْنَ
وَلِصَاحِبِ هٰذِهِ الْمَرْتَبَةِ نَصِيْبٌ تَامٌّ
مِنْ كَمَالَاتِ مَقَامِ النُّبُوَّةِ بَعْدَ تَحَقُّقِهِ
بِمَرْتَبَةِ الْوِلَايَةِ الْخَاصَّةِ وَمَنْ لَمْ
يَتَنَزَّلْ إِلَى عَالَمِ الْأَسْبَابِ فَهُوَ مِنَ
الْأَوْلِيَاءِ الْمُسْتَهْلِكِيْنَ فَلَا نَصِيْبَ لَهُ
مِنْ كَمَالَاتِ مَقَامِ النُّبُوَّةِ فَلَا يَكُوْنُ أَهْلًا
لِلتَّكْمِيْلِ بِخِلَافِ الْأَوَّلِ رَزَقَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهُ
مَحَبَّةَ هٰؤُلَاءِ الْأَكَابِرِ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ
الْبَشَرِ عَلَيْهِ وَعَلٰى آلِهِ وَأَتْبَاعِهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ
أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ أَكْمَلُهَا فَإِنَّ الْمَرْءَ
مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَآخِرًا

وهمچنین بجز این نیست که طلب مے نمایند جنت
را از جهت آنکه او محل رضائے (خوشنودی ۱۲) حق سبحانه است
نه از جهت حظوظ نفس و استعاذه مینمایند
از نار بجهت آنکه محل سخط (غضب) اوست سبحانه نه
از برائے دفع ایلام از نفس چه این بزرگوارن
از رقیت (یعنی غلامی و بندگی ۱۲) نفس محرر (آزاد ۱۲) اند و بحق سبحانه خالص و
مخصوص واین مرتبه از میان مراتب مقربین
عالی تر ست وصاحب این مرتبه (بیان امر رابع ۱۲) را بعد از
اتصاف او بمرتبه ولایت خاصه نصیبے ست
تام از کمالات مقام نبوت وکسیکه بعالم
اسباب فرود نه آمده است پس او از اولیاء
مستهلکین ست و او را از کمالات مقام
نبوت بهره نیست پس تکمیل و ارشاد را
شایان نباشد بخلاف اول (گروہ شایان ارشاد و تکمیل ست) حق سبحانه
وتعالی مایان را محبت این اکابر عطا فرماید
بحرمت سید البشر علیه وعلی آله و
اتباعه من الصلوات افضلها ومن
التسلیمات اکملها چه مرد با کسے ست که
دوست داشته است او را۔ والسلام اولا وآخرا

نزول
مکتوبات امام ربانی حصہ اول

مکتوب بست و پنجم (۲۵)

اُرسِلَ اِلٰی خواجه جهان فِی التّحریض عَلٰی مُتابعةِ سیّدِ المرسلین و مُتابعةِ خُلفائہِ الرّاشدین علیہِ وعلیہم مِنَ الصّلوات اکملها و مِنَ التّسلیمات اَتمّها سلّم الله تعالٰی قلبکم وشرح صدرکم وزکّی نفسکم والآن جلدکم کلّ ذٰلک بل جمیع کمالات الرّوح والسّرّ والخفیّ والاخفی منوط بمتابعة سیّد المرسلین علیہ وعلٰی آلہ من الصّلوات افضلها و من التّسلیمات اکملها فعلیکم بمتابعته ومتابعة خلفائہ الرّاشدین الهادین المهدیّین من بعدہ فانّهم نجوم الهدایة وشموس الولایة فمن شرف بمتابعتهم فقد فاز فوزا عظیما ومن جُبِل علٰی مخالفتهم فقد ضلّ ضلالا بعیدا اھ

ترجمہ از مصحح

مکتوب بست و پنجم بخواجه جهان صدور یافته در تحریض بر متابعت سید المرسلین و متابعت خلفاء راشدین وے علیه وعلیهم من الصلوات اکملها و من التسلیمات اتمها حق سبحانه و تعالٰی قلب شمارا سلامت داراد وسینه شمارا راکشاده کناد ونفس شمارا پاک گرداناد و پوست بدن شمارا ملین سازاد وجمله این همه بلکه جمیع کمالات روح وسرّ وخفی واخفی منوط اند بمتابعت حضرت سرور مرسلان علیه وعلی آله من الصلوات فضلها ومن التسلیمات اکملها پس لازم گیرید متابعت اورا ومتابعت خلفاء راشدین هادین مهدیین وے راکه بعد او اند زیراکه او شانند نجوم هدایت وشموس ولایت پس کسیکه بمتابعت شان مشرف گشت فقد فاز فوزا عظیما وکسیکه بر مخالفت آنان مجبول شد فقد ضل ضلالا بعیدا اھ

آفریدہ شدہ وطبعی وجبلت کردہ شدہ ۱۲

له قوله في الحديث القدسي قال العلي القاري في شرحه للمشكوة الفرق بين الحديث القدسي والقرآن ان الاول يكون بالالهام او المنام او بواسطة ملك بالمعنى فيعبره بلفظه وينسبه الى ربه والثاني لا يكون الا بانزال جبريل باللفظ المعين وهو ايضا متواتر بخلاف الاول فلا يكون حكمه كحكمه في الفروع ١٢

البقيةُ من المقصودِ اظهارُ الاضطرارِ وضيقِ المعيشةِ لابني المرحومِ الشيخِ السلطانِ فالملتمسُ من جنابكم مددُهم واعانتُهم فانكم حريون بذلك بل موفقون بقضاءِ حوائجِ الناسِ طرًّا زادَ اللهُ تعالى توفيقكم وجعلَ الخيرَ رفيقكم والسلامُ عليكم وعلى سائرِ من اتبعَ الهدى

بقیۃ المرام اظہار اضطرار ست وضیق معیشت مردو پسران شیخ سلطان مرحوم راپس از جناب شما امداد واعانت اوشان مطلوب ست کہ آن شایانِ شانِ شماست بلکہ حق سبحانہ بقضاء حوائج جمیع مردم ذاتِ شما راموفق گردانیدہ است حق سبحانہ وتعالیٰ شمارا ازین بیشتر توفیق ارزانی فرماید وخیر را رفیق شما گرداند والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الہدیٰ

مکتوب بست وششم (۲۶)

ترجمہ از مصحح

أرسل الى الشيخِ العالمِ مولانا حاجي محمد اللاهوري في بيانِ انَّ الشوقَ يكونُ للابرارِ دونَ المقربينَ مع علومٍ تناسبُ هذا المقامَ ثبتنا اللهُ سبحانهُ واياكم على جادةِ الشريعةِ المصطفويةِ على صاحبها الصلوةُ والسلامُ والتحيةُ وردَ في الحديثِ القدسيِ الا طالَ شوقُ الابرارِ

مکتوب بست وششم بمولانا الشیخ العالم حاجی محمد لاہوری صدور یافتہ دربیانِ آنکہ شوق البتہ ابرار را بود نہ مقربین را باعلوم مناسبہ این مقام حق سبحانہ وتعالیٰ مایان را برجادۂ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ استقامت وثبات ارزانی فرماید۔ درحدیث قدسی وارد ست الا طال شوق الابرار

لمصحح

إلى لقائي وأنا إليهم لأشد شوقا
أثبت الله سبحانه الشوق للأبرار
لأن المقربين الواصلين لا شوق
لهم لأن الشوق يقتضي الفقد والفقد
في حقهم مفقود ألا ترى أن الشخص
لا يشتاق إلى نفسه مع إفراطه في
حبه لعدم تحقق الفقد في حقه
فالمقرب الواصل الباقي بالله سبحانه
الفاني عن نفسه حاله مع الله سبحانه
كحال الشخص مع نفسه فلا جرم لا
يكون المشتاق إلا الأبرار لأنه محب
فاقد ونعني بالأبرار غير المقرب الواصل
سواء كان في الابتداء أو في الوسط
ولو بقي منه مقدار حبة من خردل
ولنعم ما قيل في الشعر الفارسي ع

فراق دوست اگر اندک ست اندک نیست
درون دیده اگر نیم موست بسیارست

نقل عن الصديق الأكبر رضي الله تعالى
عنه أنه رأى قارئا يقرأ القرآن ويبكي

إلى لقائي وأنا إليهم لأشد شوقا
حق سبحانه شوق را بابرار نسبت نموده زیرا که
مقربین واصلین را شوقے نیماند که شوق
فقدان مطلوب را متقاضی ست و فقدان
مطلوب در حق شان مفقود چه ظاهرست که
انسان با وجود افراط محبت نفس خود با نفس
اشتیاق ندارد چرا که او را فقدان در حق خود
متحقق نیست پس مقرب واصل که بحق سبحانه
باقی ست و از نفس خود فانی حالش به نسبت
حق سبحانه مماثل ست بحال شخص به نسبت
نفس خود لاجرم مشتاق نباشند مگر ابرار که
اوشان اند محب فاقد و مراد ما از ابرار کسے
ست که مقرب واصل نبود در ابتدا باشد یا در
وسط اگر چه از وسط بقدر دانهٔ خردل باقی مانده باشد
وچه خوش گفته است در شعر فارسی ع

فراق دوست اگر اندک ست اندک نیست
درون دیده اگر نیم موست بسیارست

از حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه منقول
ست که شخصے را دید قرآن میخواند و میگرید

فقال هكذا كنا نفعل ولكن قست
قلوبنا هذا من قبيل المدح بما يشبه
الذم وسمعت عن شيخي قدس سره
يقول ان المنتهى الواصل ربما يتمنى
الشوق والطلب الذي كان له في الابتداء
ولرفع الشوق مقام آخر اكمل من الاول
واتم منه وهو مقام الياس والعجز
عن الادراك فان الشوق يتصور في
المتوقع فحيث لا توقع لا شوق واذا
رجع هذا الكامل البالغ نهاية الكمال
الى العالم رجوع القهقرى لا يعود اليه
الشوق ايضا مع وجود الفقد بالرجوع
لان زوال شوقه ما كان لوجود الفقد
بل لحصول الياس وهو موجود بعد
الرجوع ايضا بخلاف الكامل الاول
فانه يعود اليه الشوق برجوعه
الى العالم لحصول الفقد الذي
زال من قبل فحين وجد الفقد
بالرجوع حصل الشوق الذي

فرمود همچنین میکردیم ولکن سخت شد دلهاے
ما این قول ازیشان مدح ست مشابه بذم
وازحضرت شیخ خود قدس سره شنیدم که
میفرمود گاهے منتهی واصل نیز تمناے
آن شوق وطلب میکند که او را پیشتر حاصل
بود وزوال شوق را مقامے ست دیگر کاملتر
از اول وتمامتر ازان وآن مقام مقام
یاس وعجز ست از ادراک مطلوب چه شوق
در امرے متصور ست که متوقع بود پس آنجا که
توقع نیست شوق نیست وچون اینچنین کامل
که بنهایت کمال رسیده است رجوع بعالم نماید
رجوع قهقرے پس با وجود حصول فقد بسبب
رجوع بعالم اندرین حال نیز شوق باو عود
نمی نماید چه زوال شوق بجهت تحقق فقدان نبود
بلکه بباعث حصول یاس وآن بعد از رجوع نیز
موجود ست بخلاف کامل اول که بوقت رجوع
نمودنش بعالم شوق باو عود مینماید بسبب تحقق
فقدان که اولا زائل شده بود پس وقتیکه
فقدان بسبب رجوع وے موجود گشت شوق که

له يعني به ياس من الواصلين التعريفين فلا شوق ولا وجد ولا وله
عه قوله المدح بما يشبه الذم هو كقوله شعر ولا عيب فيهم غير ان سيوفهم بهن فلول من قراع الكتائب وكقوله تعالى وما تنقم منا الا ان آمنا بآيات ربنا وكقوله هو البدر الا انه البحر زاخرا سوى انه الضرغام لكنه الوبل الضرغام بالكسر الاسد والوبل بالفتح المطر الشديد العظيم

زَالَ بِزَوَالِهٖ لَا يُقَالُ اِنَّ مَرَاتِبَ
الْوُصُوْلِ لَا تَنْقَطِعُ اَبَدَ الْاٰبِدِيْنَ
فَيُتَوَقَّعُ بَعْضُ تِلْكَ الْمَرَاتِبِ
فَيُتَصَوَّرُ الشَّوْقُ حِيْنَئِذٍ لِاَنَّا نَقُوْلُ
عَدَمُ انْقِطَاعِ مَرَاتِبِ الْوُصُوْلِ مَبْنِيٌّ
عَلَى السَّيْرِ التَّفْصِيْلِيِّ الْوَاقِعِ فِي
الْاَسْمَاۤءِ وَالصِّفَاتِ وَالشُّئُوْنِ وَ
الْاِعْتِبَارَاتِ وَهٰذَا السَّالِكُ
لَا يُتَصَوَّرُ فِيْ حَقِّهٖ نِهَايَةٌ
وَلَا يَزُوْلُ عَنْهُ الشَّوْقُ اَبَدًا
وَمَا نَحْنُ بِصَدَدِهٖ وَهُوَ الْمُنْتَهِي
الْوَاصِلُ الَّذِيْ قَطَعَ تِلْكَ الْمَرَاتِبَ
بِطَرِيْقِ الْاِجْمَالِ وَانْتَهٰى اِلٰى مَا
لَا يُمْكِنُ التَّعْبِيْرُ عَنْهُ بِعِبَارَةٍ وَلَا
يُشَارُ اِلَيْهِ بِاِشَارَةٍ فَلَا يُتَصَوَّرُ
ثَمَّ تَوَقُّعٌ اَصْلًا فَلَا جَرَمَ يَزُوْلُ
عَنْهُ الشَّوْقُ وَالطَّلَبُ وَهٰذَا
حَالُ الْخَوَاصِّ مِنَ الْاَوْلِيَاۤءِ لِاَنَّهُمْ
الَّذِيْنَ عَرَجُوْا عَنْ ضِيْقِ الصِّفَاتِ

بزوالش زائل شده بود نیز بحصول پیوست
گفته نشود که مراتبِ وصول الی الله را
تا ابدالآباد انقطاعے نیست پس بعضے
ازان مراتب دائماً متوقع اند و درین وقت
حصولِ شوق مر مقرب و اصل را نیز متصور
گشت زیرا که ما میگوئیم که عدمِ انقطاعِ
مراتبِ وصول مبنی ست بر سیر تفصیلی که
واقع ست در اسما و صفات و شیون و
اعتبارات و نهایتِ وصول درحقِ این
سالک متصور نیست و شوق ازوے ابدا
زائل نمیگردد و کسیکه ما بصددِ ویم
همان واصل منتهی ست که آن مراتب را
بطریقِ اجمال طے کرده و منتهی گشته
بمقامیکه ازو تعبیر ممکن نیست بعبارتے
و بسویش اشاره کرده نے شود باشارتے
پس آنجا توقع اصلا متصور نیست لاجرم
شوق و طلب ازو زائل گردد و این حالِ
خواص ست از اولیا زیرا که ایشانند که از
ضیقِ صفات عروج نمود

له مردوده قوله قدس سره ولان المقربين الواصلين لا شوق لهم

ووصلوا الى حضرة الذات تعالى و
تقدس بخلاف السالكين في الصفات
مفصلا والسائرين في الشؤونات
مرتبا فانهم محبوسون في التجليات
الصفاتية ابد الابدين ومراتب
الوصول في حقهم ليست الا الوصول
الى الصفات والعروج الى حضرة
الذات تعالى لا يتصور الا بالسير
الاجمالي في الصفات والاعتبارات
ومن وقع سيره في الاسماء
بالتفصيل حبس في الصفات و
الاعتبارات ولم يزل منه
الشوق والطلب ولم يفارق عنه
الوجد والتواجد فاصحاب الشوق
والتواجد ليسوا الا اصحاب التجليات
الصفاتية وليس من التجليات
الذاتية لهم نصيب ما داموا
في الشوق والوجد فان قال قائل
ما معنى الشوق من الله سبحانه

تعالت وتقدست

وبحضرت تعالی وتقدس وصول یافته
بخلاف آنانکه سالک اند در صفات
بالتفصیل وسائر اند در شیونات علی
الترتیب که ایشان در تجلیات صفاتیه
تا ابد الآباد محبوس اند ومراتب وصول
(یعنی علی الدوام)
در حق شان غیر از وصول تا بصفات
هیچ نیست وعروج تا حضرت ذات
تعالی ممکن نیست مگر بسیر اجمالی در صفات
واعتبارات وکسیکه سیرش در اسماء
بالتفصیل واقع شده در صفات واعتبارات
محبوس مانده وشوق وطلب از و زائل
نگردیده ووجد وتواجد ازو مفارقت
ننموده پس نباشند ارباب شوق و
تواجد مگر اصحاب تجلیات
صفاتیه وما دامیکه در شوق
ووجد اند از تجلیات ذاتیه
ایشان را بهره نیست اگر کسے
گوید که چیست مراد از مشتاق
بودن حق سبحانه

۴

۵

علی قوله فی الحدیث المذکور وانا الیهم لاشد شوقا
مصححه سلمه الله تعالی

وَلَيْسَ مِنْهُ سُبْحَانَهٗ مَفْقُوْدٌ
شَيْئًا قُلْتُ ذِكْرُ الشَّوْقِ هٰهُنَا
يَحْتَمِلُ اَنْ يَّكُوْنَ مِنْ قَبِيْلِ
صَنْعَةِ الْمُشَاكَلَةِ وَذِكْرُ الشِّدَّةِ
فِيْهِ بِاعْتِبَارِ اَنَّ كُلَّ مَا يُنْسَبُ
اِلَى الْعَزِيْزِ الْجَبَّارِ فَهُوَ شَدِيْدٌ
وَّغَالِبٌ عَلٰى مَا يُنْسَبُ اِلَى الْعَبْدِ
الضَّعِيْفِ هٰذَا الْجَوَابُ عَلٰى طَرِيْقَةِ
الْعُلَمَآءِ وَلِلْعَبْدِ الضَّعِيْفِ فِيْ جَوَابِهٖ
وُجُوْهٌ اُخَرُ تُنَاسِبُ طَرِيْقَةَ
الصُّوْفِيَّةِ وَلٰكِنَّ تِلْكَ الْاَجْوِبَةَ
تَقْتَضِيْ نَحْوًا مِّنَ السُّكْرِ وَبِدُوْنِ
السُّكْرِ لَا يَحْسُنُ بَلْ لَا يَجُوْزُ لِاَنَّ
السُّكَارٰى مَعْذُوْرُوْنَ وَاَرْبَابُ
الصَّحْوِ مَسْئُوْلُوْنَ وَحَالِيَ الْاٰنَ الصَّحْوُ
الصِّرْفُ فَلَا يَلِيْقُ بِحَالِيْ ذِكْرُهَا هٰذَا
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا وَالصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ عَلٰى نَبِيِّهٖ دَائِمًا وَّسَرْمَدًا

حالانکه از وسبحانہ چیزے مفقود نیست
گویم محتمل ست کہ آوردن لفظ شوق
اینجا از قبیل صنعت مشاکلت
بود و ذکر شدت در حدیث بدین
جہت باشد کہ ہرچہ بخداوند عزیز جبار
نسبت کردہ شود شدید وغالب بود
برآنچہ بہ بندۂ ضعیف اضافت نمودہ آید
واین جوابے ست بطریق علماء واین
بندۂ ضعیف را در جواب اشکال مذکور
وجوہات دیگر اند مناسب بطریقۂ صوفیہ
ولیکن بیان آن وجوہات نوعے از
سکرمے خواہد وبدون سکر ذکر شان
مستحسن بلکہ جائز نیست چہ سکاران
معذور اند وارباب صحو مسئول وبالفعل
حال من صحو صرف ست پس ذکر
آن وجوہات مناسب حال من نیست
هٰذا - والحمد للہ اولاً وآخراً
والصلوٰۃ والسلام علی نبیہ دائماً
وسرمداً

مکتوب بست و هفتم ۲۷

بخواجه عمک صدور یافته در بیانِ مداحی طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه و علوِ نسبتِ این بزرگواران قدس الله تعالی اسرارهم الحمد لله وسلامٌ علی عبادهِ الذین اصطفی مرحمت نامهٔ گرامی که از روی کرم نامزدِ این مخلص ساخته بودند بورودِ آن مبتهج و مسرور گردید سلامت باشند نمیخواهد که تصدیعِ ایشان بدهد بغیر آنکه مداحیِ این سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه نماید مخدوما در عباراتِ اکابرِ این سلسلهٔ علیه قدس الله تعالی اسرارهم واقع شده است که نسبتِ ما فوقِ همه نسبتهاست آن نسبتِ حضور و آگاهی خواسته اند و حضوری که نزدِ ایشان معتبر ست حضورِ بی غیبت ست که تعبیر ازان بیادداشت نموده اند پس نسبتِ این عزیزان عبارت از یادداشت باشد و یادداشت که بفهمِ قاصرِ این فقیر قرار یافته است مبنی برین تفصیل ست تجلیِ ذاتی عبارت از ظهورِ حضورِ حضرتِ ذات ست تعالی و تقدس و حضورِ آن سبحانه بی ملاحظهٔ اسما و صفات و شیون و اعتبارات و آن تجلی را برقی گفته اند یعنی لمحِ یسیر ارتفاعِ شیون و اعتبارات متحقق میشود و باز در پردهٔ شیون و اعتبارات متواری میگردد پس برین تقدیر حضورِ بی غیبت متصور نباشد بلکه لمحِ یسیر حضور ست و اغلبِ اوقات غیبت پس این نسبت نزدِ این عزیزان معتبر نباشد و حال آنکه این تجلی را مشائخِ سلاسلِ دیگر نهایة النهایة گفته اند و هرگاه این حضور دوام پذیرد و صلاً استتار قبول نکند و همواره بی پردهٔ اسما و صفات و شیون و اعتبارات متجلی شود حضورِ بی غیبت خواهد بود پس نسبتِ این اکابر را بالای نسبتهای دیگران قیاس باید نمود

وبی تکلف فوق همه باید داشت این قسم حضور اگرچه پیش اکثر مردم مستبعد مینماید اما شعر

هنیئاً لارباب النعیم نعیمها — وللعاشق المسکین ما یتجرّع

این نسبت علیه بر نهجی غرابت پیدا کرده است که اگر فرضاً پیش ارباب همین سلسلهٔ بزرگ گفته شود محتمل که اکثر آنها در مقام انکار آیند و باور ندارند نسبتی که الحال در میان ارباب این خانوادهٔ بزرگ متعارف شده است عبارت از حضور حق است سبحانه و شهود او تعالی بر وجهی که از وصف شاهدی و مشهودی منزه باشد و توجهی ست معرّا از جهات ستهٔ متعارفه اگرچه جهت فوق متوهم باشد و بظاهر دوام پذیرد این نسبت در مقام جذبه فقط نیز متحقق میگردد فوقیت آنرا وجهی ظاهر نیست بخلاف یادداشت یعنی سابق که حصول آن بعد از تمامی جهت جذبه و مقامات سلوک ست و علو درجهٔ آن بر هیچ احدی مخفی نیست اگر خفائی است در حصول اوست و بس حاسدی اگر از حسد انکار نماید و ناقصی از نقص خود جحود نماید معذور ست قطعه

قاصری گر کند این طائفه را طعن قصور — حاش لله که برآرم بزبان این گله را
همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند — روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را

والسلام اولاً و آخراً

مکتوب بست و هشتم ۲۸

نیز بخواجه عمک صدور یافته در علو حال اما بعبارتی تحریر یافته است که موهم تنزل و تبعّد ست مرحمت نامهٔ گرامی که از روی کرم نامزد این مخلص ساخته بودند بورود آن بهتهج گردید و بمطالعهٔ آن مشرف گشت چه نعمتی ست که آزادان یاد گرفتاران کنند و چه دولتی ست که رسیدگان غمخوارگی مهجوران نمایند بیچارهٔ مهجور چون خود را شایان وصال نیافت

بضرورت محمول نقل را ویہ ہجران گشت واز قرب گریختہ بہ بعد آرام گرفت واز اتصال
بانفصال قرار یافت وچون در اختیار آزادی گرفتاری دید بہ منت گرفتاری گزید بیت

چون طمع خواہد زمن سلطان دین   خاک بر فرق قناعت بعد ازین

بعبارات نامربوط واشارات پراگندہ زیادہ برین چہ تصدیع ایشان نماید ثبتنا اللہ تعالیٰ وایاکم
علی متابعۃ سید المرسلین علیہ وعلیٰ آلہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا

مکتوب ۲۹ بست و نہم

بشیخ نظام تھانیسری صدور یافتہ در بیان ترغیب در اداے فرائض و رعایت سنن
وآداب وقلۃ مبالات در اداے نافلہ در جنب فرائض ومنع نمودن از اداے نماز خفتن
در نصف اخیر از شب ومنع کردن از تجویز نمودن خوردن آب مستعمل وضو ومنع کردن از
تجویز نمودن مریدان کہ سجدہ کنند عصمنا اللہ سبحانہ وایاکم عن التعصب والتعسف
ونجانا وایاکم عن التلہف والتاسف بحرمۃ سید البشر المنفی عنہ زیغ
البصر علیہ وعلیٰ آلہ من الصلوات اتمہا ومن التسلیمات اکملہا مقربات اعمال یا
فرائض اند یا نوافل نوافل را در جنب فرائض ہیچ اعتبار نیست اداے فرضے از فرائض
در وقتے از اوقات بہ از اداے نوافل ہزار سالہ است اگرچہ بہ نیت خالص ادا شود ہر
نفلیکہ باشد از صلوۃ وزکوۃ وصوم وذکر وفکر وامثال اینہا بلکہ گوئیم کہ رعایت سنتے
از سنن وادبے از آداب در حین اداے فرائض نیز ہمین حکم دارد منقول است کہ روزے
امیر المومنین حضرت فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ نماز بامداد را بجماعت گذاروند بعد از
فراغ از صلوۃ در قوم نگاہ کردند شخصے را از اصحاب خود دران وقت نیافتند فرمودند کہ

فلانے بجماعت حاضر نشد حاضران عرض کردند کہ او اکثر شب بیدار میباشد محتمل کہ درین
وقت خوابش بردہ باشد فرمودند کہ اگر تمام شب خواب میکرد و نماز بامداد را بجماعت میگزارد بہتر
میبود پس رعایت ادبے و اجتناب از مکروہے اگرچہ تنزیہی باشد فکیف کہ تحریمی بمراتب از ذکر
و فکر و مراقبہ و توجہ بہتر باشد آرے این امور با این رعایت و اجتناب اگر جمع کند فقد فاز
فوزا عظیما و بدونہ خرط القتاد مثلا تصدق دانگے در حساب زکوٰۃ ہمچنانکہ از تصدق
جبال عظام از ذہب بطریق نفل بمراتب بہتر ست رعایت ادبے از آداب در تصدق آن
دانگ مثلا آنرا بہ فقیر قریب دادن نیز بمراتب از ان بہتر ست پس نماز خفتن را در نصف اخیر
از شب گزاردن و آن تاخیر را وسیلۂ تاکید قیام لیل ساختن بسے مستنکر باشد چہ نزد
حنفیہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم اداے نماز خفتن دران وقت مکروہ ست ظاہر ازین کراہت
کراہت تحریمیہ ارادہ دارند زیرا کہ اداء نماز خفتن را تا نصف لیل مباح داشتہ اند و از نصف
آن طرف مکروہ گفتہ اند پس مکروہے کہ مقابل مباح ست مکروہ تحریمی ست و نزد شافعیہ
دران وقت اداے نماز خفتن جائز نیست پس بواسطۂ قیام لیل و حصول ذوق و جمعیت
دران وقت مرتکب این امر گشتن بسیار مستکرہ است از برائے این غرض تاخیر اداے
وتر ہم کافی ست و آن تاخیر مستحب ست ہم وتر در وقت نیک ادا میباید و ہم غرض
قیام لیل و بیداری وقت سحر میسر گردد پس ترک این عمل باید نمود و صلوات گذشتہ را قضا
باید کرد امام اعظم کوفی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بواسطۂ ترک ادبے از آداب وضوے نماز چہل
سالہ را قضا فرمودند و ایضا آب مستعمل کہ از ازالۂ حدث نمودہ باشند یا بہ نیت قربت استعمالش
کردہ باشند در وضو تجویز نکنند کہ مردم آن آب را بخورند کہ آن آب نزد امام اعظم نجس
مغلظ ست و فقہا منع خوردن آن آب کردہ اند و خوردن آن را مکروہ داشتہ اند آرے

بقیهٔ آب وضو را خوردن شفا گفته اند اگر از اعتقاد کسے طلب نماید از ان آب بدهند این
فقیر را درین دفعه در دہلی مثل این ابتلا واقع شده بود بعضے از یاران را در واقعه نموده بودند
که آب مستعمل وضوء فقیر را بخورند والا ضرر عظیم لاحق خواهد شد هر چند دفع کرد فائده نکرد بکتب
فقهیه رجوع نمود مخلصی پیدا شد که اگر بعد از تثلیث غسل نیت قربت نکند در مرتبهٔ چهارم آب
مستعمل نمیشود باین حیله تجویز نموده آب غسل چهارم را بے نیت قربت بخوردنش داد وایضاً
مردم معتمد نقل کرده اند که بعضے از خلفاء شما را مریدان ایشان سجده میکنند بزمین بوس
هم کفایت نمیکنند شناعت این فعل اظهر من الشمس ست منع شان بکنید و تاکید در منع
نماید اجتناب این قسم افعال از همه کس مطلوب ست علی الخصوص شخصے که باقتدار خلق
خود را برآورده باشد اجتناب این قسم افعال او را از اشد ضروریات ست که مقلدان باعمال
او اقتدا خواهند کرد و در بلا خواهند افتاد وایضاً علوم این طائفه علوم احوال ست و
احوال مواریث اعمال اند و کسے را از علوم احوال میراث بود که اعمال را درست کرده باشد
و بحق آن قیام نموده و اعمال را تصحیح وقتے میسر شود که اعمال را بشناسد و کیفیت هر عمل
بداند و آن علم احکام شرعی ست از نماز و روزه و سائر فرائض و علم معاملات و نکاح و
طلاق و مبایعات و علم هر چیز که حق سبحانه و تعالی برو واجب ساخته است و او را
بدان دعوت فرموده است و این علوم اکتسابیه است از آموختن آن هیچکس را چاره
نیست و علم میان دو مجاهده است یکے مجاهده در طلب آن قبل از حصول و مجاهده دوم
در استعمال آن بعد از حصول پس باید همچنانکه در مجلس شریف از کتب تصوف مذکور میشود
از کتب فقهیه نیز مذکور شود و کتب فقهیه بعبارات فارسی بسیارند مثل مجموعه خانی و
عمدة الاسلام و کنز فارسی بلکه از کتب تصوف اگر مذکور نشود باک نیست که آن باحوال تعلق دارد

۱۴ کذا فی ترجمة المشکوٰة للشیخ عبد الحق الدهلوی رحمه الله تعالی وقدس سره ۵۳ یعنی شناختن اعمال بدانستن کیفیت هر عمل علم احکام ست و علم

و در قال و رطلبے آید و از کتبِ فقهی مذکور ناشدن احتمالِ ضرر دارد زیادت چه اطناب نماید اَلْقَلِیْلُ یَدُلُّ عَلَی الْکَثِیْرِ

اندکے پیش تو گفتم غمِ دل ترسیدم ۔ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیارست

رَزَقَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِیَّاکُمْ کَمَالَ اِتِّبَاعِ حَبِیْبِهٖ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ

مکتوب ۳۰ سی ام

در بیانِ شهودِ آفاقی و انفسی و تفرقه در میانِ شهودِ انفسی و تجلی صوری و در بیانِ علوِّ شانِ مقامِ عبدیت و مطابقتِ علومِ آن مقام با علومِ شرعیه و ما یناسب ذلک ملا محمد صدیق که از جملهٔ قدیم الخدمتان این درگاه ست میفرمودند که این مکتوب نیز بشیخ نظام تهانیسری صدور یافته است شَرَّفَکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ بِکَمَالِ الْاِتِّبَاعِ الْمُحَمَّدِیِّ وَزَیَّنَکُمْ بِالزِّیِّ السَّنِیِّ الْمُصْطَفَوِیِّ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوٰتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّحِیَّاتِ اَکْمَلُهَا نمیدانم چه نویسم اگر سخن از جنابِ قدسِ مولائے خود تعالیٰ و تقدس بر زبان مے آرم محض کذب و افترا کرده باشم جنابِ کبریائی او ازان بلندترست که زبان زد مثلِ من هرزه گوے گردد چون از بیچون چه گوید محدث از قدیم چه جوید مکانی در لامکانی تا چند پوید بیچاره از بیرونِ خود چیزے ندارد و در ماورائے خود گزرے ندارد ۔ بیت

ذره گر بس نیک ور بس بد بود ۔ گرچه عمرے تگ زند در خود بود

این معنی هم در سیرِ انفسی که بنهایتِ کار میسر شود میسر ست حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس الله تعالیٰ سره الاقدس فرموده اند اهل الله بعد از فنا و بقا هرچه مے بینند

در خود مے بینند ہر چہ مے شناسند در خود مے شناسند و حیرتِ ایشان در وجودِ خود ست وَفِی اَنفُسِکُم اَفَلَا تُبصِرُونَ پیش ازین ہر سیرے کہ ہست داخلِ سیرِ آفاقی است کہ حاصلش بیحاصلی ست اطلاقِ لفظِ بیحاصلی نسبت بحصولِ اصلِ مطلب ست والا آن نیز از جملۂ شرائط و مُعِدّات ست از شہودِ انفُسی کسے در توہم نیفتد و آنرا در رنگِ شہودِ تجلیِ صوری کہ در نفسِ متجلّی لہ ست تخیّل نکند حاشا و کلا تجلّیِ صوری ہر قسم کہ باشد داخلِ سیرِ آفاقی ست و در مرتبۂ علم الیقین حاصل ست و شہودِ انفُسی در مرتبۂ حق الیقین ست کہ نہایتِ مراتبِ کمال ست و اطلاقِ لفظِ شہود درین مقام از تنگیِ میدانِ عبارت ست والا ہمچنانکہ مطلبِ ایشان بیچون و بیچگونہ است نسبتِ ایشان با آن مطلب نیز بیچون و بیچگونہ است چون را بہ بیچون راہ نیست

مثنوی

اتصالے بے تکیّف بے قیاس — ہست ربّ الناس را با جانِ ناس
لیک گفتم ناس را نسناس نہ — ناس غیر از جانِ جان اشناس نہ

و منشأ توہمِ اتحادِ شہودِ انفُسی با شہودِ صوریِ مذکور حصولِ بقائے شخص ست در ہر دو مقام چہ تجلّیِ صوری مُفنی نیست اگرچہ فی الجملہ رفعِ قیدے از قیود مے نماید اما تا حدِّ فنا نمیرساند پس بقیۂ وجودِ سالک در ان تجلّی حاصل ست و سیرِ انفُسی خود بعد از فنائے اتم و بقائے اکمل ست پس لاجرم از قلتِ معرفت تفرقہ درمیانِ این دو بقا نمے توانند کرد ناچار حکم باتحاد مینمایند اگر معلوم کنند کہ بقائے ثانی نزدِ ایشان معبّر بہ بقائے باللہ است و آن وجود را وجودِ موہوبِ حقانی میگویند شاید ازین توہم خلاص شوند اینجا کسے نگوید کہ بقائے باللہ عبارت از یافتنِ خود ست عینِ حق تعالیٰ و تقدس نہ چنین ست اگر این معنی از بعضے عباراتِ این قوم مستفاد شود آنرا جواب گوئیم کہ این بقا در مقامِ جذبہ بعضے را

یعنی یافتن خود عین حق تعالی و تقدس ۱۲

بعد از استہلاک و اضمحلال کہ شبیہ بہ فناست دست میدہد و اکابر نقشبندیہ قدس
اللہ تعالیٰ اسرارہم تعبیر ازان بوجود عدم میکنند و این پیش از فناست این را زوالے
متصور ست بلکہ واقع ست گاہے ادراز وے مے ستانند و گاہے باز میدہند و
بقائے کہ بعد از فنائے اتم ست از زوال مصون و از خلل محفوظ ست فنائے ایشان فنائے
دائمی ست در عین بقا فانی ست و در عین فنا باقی فنا و بقا کہ زوال پذیرند از جملہ
احوال و تلوینات ست و درما نحن بصددہ نہ چنین ست حضرت خواجہ نقشبند قدس
اللہ تعالیٰ سرہٗ فرمودہ اند وجود عدم بوجود بشریۃ عود میکند اما وجود فنا بوجود
بشریۃ عود نمیکند پس ہر آئینہ وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان سرمدی بل
لاوقت لہم و لاحال کار ایشان با موقت اوقات ست و معاملہ ایشان با محول احوال
پس قبول زوال مخصوص بوقت و حال گشت و آنکہ از حال و وقت گزشت از زوال محفوظ
ماند ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم کسے گمان نکند کہ دوام
وقت باعتبار بقائے اثر آن وقت از تعین وغیرہ اطلاق کردہ اند لا بل الدوام لعین
الوقت والاستمرار لنفس الحال ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بل نقول ان
بعض الظن اثم و سخن بتطویل انجامید بر سر اصل سخن آئیم گوئیم کہ چون مجال سخن در
فضائے قدس ازدی جل شانہٗ نیست پس از مقام بندگی و ذل و انکسار خود سخن کنیم
مقصود از خلقت انسانی ادائے وظائف بندگی ست و اگر در ابتدا و وسط عشق و محبت
دادہ اند مقصود قطع تعلق اوست از ما دون جناب قدس جل سلطانہٗ عشق و محبت
ہم از مقاصد نیستند از برائے حصول مقام عبودیت اند بندہ خدا جل شانہٗ وقتے شود کہ از
گرفتاری و بندگی غیر او تعالیٰ بتمام خلاص شود و عشق و محبت وسیلہ انقطاع بیش نیستند

لہذا نہایت مراتب ولایت مقام عبدیت ست در درجات ولایت فوق عبدیت
مقامے نیست درین مقام خود را با مولائے خود ہیچ مناسبت نمیباید الا الاحتیاج
مِنْ جَانِبِہٖ وَالْاِسْتِغْنَاءَ الْاَتَمَّ ذَاتًا وَصِفَۃً مِنْ جَانِبِ الْمَوْلٰی تَعَالٰی وَتَقَدَّسَ
نہ آنست کہ ذات خود را با ذات او تعالی و صفات خود را با صفات او عز سلطانہ و افعال
خود را با افعال او سبحانہ بہ ہیچ وجہ مناسب داند اطلاق ظلیت ہم از جملہ مناسبات ست
ازین ہم تنزہ مینمایند او را سبحانہ خالق و خود را مخلوق میدانند بیش ازین ہیچ جرأت
نمی نمایند توحید فعلی کہ جمعے را در اثنا راہ دست میدہد و فاعل جز حق را سبحانہ نمیابند
این بزرگواران میدانند کہ خالق این افعال یکیست نہ مباشر آن افعال کہ این سخن خود زندیکی
ست کہ بزندقہ رساند این را بمثالے واضح گردانیم مثلا شعبدہ بازے در پردہ نشستہ صورتہائے
جماد چند را در حرکت مے آرد و افعال غریبہ در آنہا ایجاد مینماید جماعہ کہ حدید البصر اند میدانند
کہ فاعل این افعال در آن صورتہائے جمادیہ آن شخص پردہ نشین ست اما مباشر این افعال
ہمان صور اند لہذا میگویند کہ صورت متحرک ست نمیگویند کہ شعبدہ باز متحرک ست نفس الامر
درین حکم محق اند شرائع انبیا عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ بہمین حکم ناطق اند و حکم
بوحدت فعل از جملہ سکریات ست بَلِ الْحَقُّ الصَّرِيحُ اَنَّ الْفَاعِلَ مُتَعَدِّدٌ وَّخَالِقَ
الْاَفْعَالِ وَاحِدٌ و ہمچنین ست کلامے کہ در توحید وجود گفتہ اند مبنائے آن سکر وقت و
غلبہ حال ست علامت درستی علوم لدنیہ مطابقت ست با صریح علوم شرعیہ اگر سرمو
تجاوز ست از سکر ست وَالْحَقُّ مَا حَقَّقَہُ الْعُلَمَاءُ مِنْ اَہْلِ السُّنَّۃِ وَالْجَمَاعَۃِ
وَمَا سِوٰی ذٰلِكَ اِمَّا زَنْدَقَۃٌ وَّاِلْحَادٌ اَوْ سُكْرُ وَقْتٍ وَّغَلَبَۃُ حَالٍ و این تمام
مطابقت در مقام عبدیت میسر ست در ما ورائے این نحوے از سکر متحقق ست

گر بگویم شرح این بیحد شود

شخصے از خواجہ نقشبند قدس الله تعالیٰ سرہ الاقدس سوال کرد کہ مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود نفرمودند تا معرفت زائد بر معارف شرعیہ حاصل کند اگرچہ در راہ امور زائدہ پیدا میشوند امّا اگر بنہایت کار رسانند آن زوائد ہبائے منثور میگردند و ہمان معارف شرعیہ بر وجہ تفصیل معلوم میگردد و از ضیق استدلال بہ فضائے اطلاق کشف مے آیند یعنی ہمچنانکہ نبی علیہ الصلوٰۃ والسلام آن علوم را از وحی اخذ میکرد این بزرگواران بطریق الہام آن علوم را از اصل اخذ میکنند علما این علوم را از شرائع اخذ کردہ بطریق اجمال آوردہ اند ہمان علوم چنانکہ انبیا را علیہم الصلوات والتسلیمات حاصل بود تفصیلاً و کشفاً ایشان را نیز بہمان نہج حاصل میشود اصالت و تبعیت درمیان ست باین قسم کمال از اولیاء کمل بعضے ایشان را بعد از قرون متطاولہ و ازمنہ متباعدہ انتخاب میفرمایند بخاطر بود کہ یک مسئلہ اجمالی استدلالی را مفصل بنویسم امّا کاغذ کوتاہی کرد شاید حکمت خداوندی جل سلطانہ درین بودہ باشد والسلام

مکتوب ۳۱ سی و یکم

بشیخ صوفی صدور یافتہ در بیان حقیقت ظہور توحید وجودی و قرب و معیت ذاتی او تعالیٰ و تقدس و گذشتن ازین مقام با بعضے اسولہ و اجوبہ کہ تعلق بتحقیق این مقام دارند

ثبتنا الله سبحانہ و تعالیٰ علی متابعۃ سید المرسلین علیہ و علی آلہ و علیہم و علی آلہم من الصلوات افضلہا و من التسلیمات اکملہا شخصے کہ در مجلس شریف ایشان بود

نقل کرد که یکے از درویشانِ میان شیخ نظام تھانیسری درآن مجلس ازین فقیر مذکور
ساخت وگفت که او انکارِ وحدتِ وجود مینماید آن شخصِ ناقل ازین فقیر التماس نمود که
آنچه حقیقت ست درین باب بخدامِ ایشان بنویس که مردم ازین نقل تا چه فرا بگیرند و در سوء
ظن نیفتند که اِنَّ بعضَ الظَّنِّ اِثْمٌ اجابةً لمسؤله بچند کلمه مُصدّع گشت مخدوما
مکرّما معتقدِ فقیر از خوردی بازِ مشربِ اہلِ توحید بود والدِ فقیر قدّس سرّہ بظاہر بہمین
مشرب بوده اند و بر سبیلِ دوام بہمین طریق اشتغال داشته اند باوجودِ حصولِ نگرانیِ
تمام در باطن که بجانبِ مرتبهٔ بے کیفی داشته اند و بحکمِ ابنُ الفقیهِ نصفُ الفقیهِ فقیر را ازین
مشرب از روے علم حظّ وافر بود و لذتِ عظیم داشت تا آنکه حق سبحانه و تعالے بمحضِ کرمِ خویش بخدمت
ارشاد پناہی حقائق و معارف آگاہی مؤید الدین الرضی شیخنا و مولانا و قبلتنا محمد الباقی قدّسنا
الله تعالی بسرّہ رسانید و ایشان به فقیر طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه تعلیم فرمودند و توجّه بلیغ بحالِ
این مسکین مرعی داشتند بعد از ممارستهٔ این طریقهٔ علیّه در اندک مدت توحیدِ وجودی منکشف
گشت و غلوّے درین کشف پیدا شد علوم و معارفِ این مقام فراوان ظاہر گشتند و کم
دقیقه از دقائقِ این مرتبه مانده باشد که آنرا منکشف نه گردانیدند دقائقِ معارفِ شیخ محی الدین
ابن العربی را کما ینبغی لائح ساختند و تجلّی ذاتی که صاحبِ فصوص آنرا بیان فرموده است و نهایتِ
عروج جز آن را نمیداند و در شانِ آن تجلی میگوید وَمَا بَعْدَ هٰذَا اِلَّا الْعَدَمُ الْمَحْضُ بآن
تجلّی ذاتی مشرّف گشت و علوم و معارفِ آن تجلی را که شیخ مخصوص بخاتم الولایة میداند
نیز بتفصیل معلوم شدند و سکرِ وقت و غلبهٔ حال درین توحید بحدّے رسید که در بعضے عریضها

که بحضرت خواجه نوشته بود این دو بیت را که سراسر سکر ست نوشته بود **رباعی**

اے دریغا کین شریعت ملتِ اعمائی ست … ملتِ ما کافری و ملتِ ترسائی ست

کفر و ایمان زلف و روئے آن پری سیمای ست — کفر و ایمان هر دو اندر راه ما یکتائی است

و این حال تا مدتِ مدید کشید و از شهور بسنین انجامید ناگاه عنایتِ بے غایتِ حضرت
الله جل سلطانه از دریچۂ غیب در عرصۂ ظهور آمد و پردۂ روپوش بیچونی و بیچگونی را برانداخت
علومِ سابق که منبی از اتحاد و وحدت بوده اند رو بزوال آوردند و احاطه و سریان و قرب و
معیتِ ذاتیه که دران مقام منکشف شده بود مستتر گشتند و به یقین یقین معلوم گشت که
صانع را جل شانه با عالم ازین نسبتهاے مذکوره هیچ ثابت نیست احاطه و قرب او تعالی
علمی ست چنانچه مقرر اہل حق ست شکر الله تعالی سعیهم و او سبحانه با هیچ چیز متحد نیست او
اوست تعالی و تقدس و عالم عالم او سبحانه بیچون و بیچگونه است و عالم سراسر بداغ چونی و
چگونگی متسم بیچون را عین چون نتوان گفت و واجب تعالی را عین ممکن نتوان خواند قدیم هرگز
عین حادث نشود و ممتنع العدم عین جائز العدم نگردد انقلاب حقائق محال ست عقلاً و شرعاً
و صحتِ حملِ یکے بر دیگرے ممتنع ست اصلاً و راسا عجب ست که شیخ محی الدین و تابعان او
ذاتِ واجب تعالی را مجهولِ مطلق میگویند و محکوم علیه بهیچ حکمے نمیدانند مع ذلک احاطه
ذاتی و قرب و معیتِ ذاتیه اثبات مینمایند و ما هو الا الحکم على الذات تعالی و
تقدس فالصواب ما قاله العلماء من اهل السنة من القرب العلمي والاحاطة
العلمية و در زمانِ حصولِ علوم و معارفِ منافی مشربِ توحید وجودی این فقیر را
اضطرابِ تمام بود که وراے این توحید امر دیگر عالی تر نمیدانست و بتضرع و زاری دعا میکرد
که این معرفت زائل نگردد تا آنکه حجب بتمام از روے کار زائل گشتند و حقیقت کما ینبغی
منکشف شد و معلوم گشت که عالم هر چند مرایاے کمالاتِ صفاتی ست و مجالی ظهوراتِ
اسمائی اما مظهر عینِ ظاهر نیست و ظل عینِ اصل نه چنانکه مذهب اہل توحید وجودی ست

این مبحث بمثالے واضح گردد مثلاً عالمے ذوفنونے خواست کہ کمالات متنوعۂ خود را در عرصۂ ظہور جلوہ دہد و خفایاے مستحسنۂ خود را در معرض وضوح آرد ایجاد حروف و اصوات نمود و در مرایاے آنہا آن کمالات مخفیہ را ظاہر ساخت درین صورت نتوان گفت کہ این حروف و اصوات کہ مجالی و مرایاے آن کمالات مخفیہ شدہ اند عین آن کمالات اند یا محیط آن کمالات اند بالذات یا قریب اند بآنہا بالذات یا معیت ذاتیہ دارند بلکہ نسبت درمیان ایشان دالیت و مدلولیت ست حروف و اصوات دوال بیش نیستند بر آن کمالات و آن کمالات بر صرافت اطلاق خود اند آن نسبتہا کہ پیدا شدہ است از روے اوہام و خیالات ست فی الحقیقت ازان نسبتہا ہیچ ثابت نیست لیکن چون درمیان آن کمالات و این حروف و اصوات مناسبت ظاہریۃ و مظہریۃ و مدلولیۃ و دالیۃ متحقق ست ہمین مناسبت بعضے را بواسطۂ بعضے عوارض باعث حصول آن نسبتہاے وہمیہ میگردد و نفس الامر آن کمالات از جمیع این نسب معرا و مبرا است و ما نحن فیہ نیز غیر از علاقۂ دالیۃ و مدلولیۃ و ظاہریۃ و مظہریۃ نیست عالم علم بر وجود صانع خود ست تعالیٰ و تقدس و مظہرست مر ظہور کمالات اسمائی و صفاتی او را سبحانہ و ہمین علاقہ بعضے را بواسطۂ بعضے عوارض باعث بعضے احکام وہمیہ میگردد بعضے را کثرت مراقبات توحید برین احکام مے آرد کہ صورت آن مراقبات در متخیلہ نقش مے بندد و بعضے دیگر را علم توحید و تکرار آن نحوے از ذوق بآن احکام مے بخشد و این ہر دو صورت توحید معلول اند و داخل دائرۂ علم بحال کارے ندارند و بعضے دیگر را منشا این احکام غلبۂ محبت ست کہ بواسطۂ استیلاء حب محبوب غیر محبوب از نظر محب مے خیزد و جز محبوب ہیچ نمے بیند نہ آنکہ در نفس الامر غیر محبوب ہیچ نیست کہ آن مخالف حس و عقل و شرع ست و گاہے ہمین محبت باعث حکم باحاطہ و قرب ذاتی میگردد

چہ حس و عقل بوجود اشیاء حکم میکنند ۱۲

و این قسمِ توحید اَعلیٰ از دو قسمِ سابق ست و داخلِ دائرهٔ حال هر چند مطابق نفس الامر
موافق شریعت نیست و تطبیقِ آن بشریعت و نفس الامر تکلّف محض ست در رنگِ تکلفات
باردهٔ فلسفیه که اسلامیین اینها میخواهند که اُصول فاسدهٔ خود را بقوانینِ شرعیه مطابق سازند
کتابِ اخوان الصفا و مثل آن ازین قبیل ست غایة ما فی الباب خطائے کشفی حکم خطائے
اجتهادی دارد که ملامت و عتاب ازان مرفوع ست بلکه یک درجه از درجاتِ صواب در
حقِ او متحقق ست این قدر تفاوت دارند که مُقلّدانِ مجتهد حکم مجتهد دارند و درجه از درجات
صواب بر تقدیرِ خطا نیز میابند بخلافِ مُقلّدانِ اہل کشف که معذور نیستند و از درجهٔ
صواب بر تقدیرِ خطا محروم اند چه الهام و کشف بر غیر حجت نیست و قول مجتهد بر غیر حجت
ست پس تقلیدِ اول بر تقدیرِ احتمالِ خطا جائز نباشد و تقلیدِ ثانی بر تقدیرِ احتمالِ خطا جائز ست
بلکه واجب و شهودِ بعضے از سالکان که در مرایائے تعیّناتِ کونیه است نیز از قبیلهٔ احکام سابقه
است و این شهود را شهودِ وحدت در کثرت یا شهودِ احدیّت در کثرت نامیده اند زیرا که واجب
تعالیٰ و تقدّس که بیچون و بیچگونه است هرگز در مرایائے چونی نگنجد و در مجالیِ چندی نیاید
لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بیچون را بیرونِ دائرهٔ چون باید جُست لامکانی را ماوراءِ
مکان باید طلبید آنچه در آفاق و انفس دیده میشود آیاتِ اویند سُبحانه و تعالیٰ و تقدّس
قطبِ دائرهٔ ولایت یعنی حضرتِ خواجه نقشبند قدّس الله تعالیٰ سرّہ الاقدس فرموده اند که هرچه
دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر ست بحقیقةِ کلمهٔ لا نفی آن باید کرد بیت

در تنگنائے صورت معنی چگونه گنجد | در کلبهٔ گدایان سلطان چه کار دارد
صورت پرستِ غافل معنی چه داند آخر | کو با جمالِ جانان پنهان چه کار دارد

اگر گویند که در عباراتِ اکثر مشائخ چه نقشبندیه و چه غیر ایشان واقع شده است که صریح ست

در وحدتِ وجود و احاطه و قرب و معیتِ ذاتیه و در شهودِ وحدت در کثرت و احدیت در کثرت

جواب گوئیم که این احوال و شهود در توسطِ احوال ایشان از روی داده باشد و بعد از ان ازین مقام گذرانیده باشند چنانچه این فقیر از احوالِ خود در ما تقدم نوشته است جواب دیگر آنست که جمعی را با وجودِ نگرانیِ تام در باطن بجانبِ احدیت صرف ظاهرِ ایشان را که کثرتِ زینِ ست بآن احکام و آن شهود مشرف میسازند و در باطن نگرانِ احدیت اند و در ظاهر مشاهدِ مطلوب اند در کثرت چنانچه از حالِ والدِ خود خبر داده است در اوائلِ این مکتوب و تحقیقِ این جواب به تفصیل در رساله که در تحقیقِ مراتبِ وحدتِ وجود نوشته است نوشته شده است این مقام تحملِ زیادتی بر آنچه مذکور شد ندارد گفته نشود که چون در نفس امر وجوداتِ متعدده باشند وقرب و احاطهٔ ذاتیه نباشد و شهودِ وحدت در کثرت مطابقِ واقع نباشد پس حکمِ این بزرگواران کاذب باشد چه غیر مطابقِ واقع و نفس الامرست زیرا که جواب گوئیم که این بزرگواران باندازهٔ شهودِ خود این حکم کرده اند در رنگِ آنکه شخصی حکم کند بآنکه صورت زید را در مرآت دیده ام این حکم نیز مطابقِ واقع نیست چه در مرآت آن صورت را ندیده است چه صورت در مرآت اصلا نیست تا دیده شود آن شخص را درین حکم عرفاً کاذب نگویند هر چند مطابقِ نفس الامر نباشد که او درین حکم معذورست و ملامتِ کذب از وی مرفوع ست کما مرّ سابقاً مقصود از اظهارِ احوال که شایانِ استتار اند آنست تا دانسته شود که اگر قبولِ وحدتِ وجود بوده است از کشف بوده است نه از روی تقلید و اگر انکارست هم از الهام ست گنجایشِ انکار ندارد هر چند بر غیر حجت نیست جواب دیگر از برای دفعِ شبهِ کذب آنست که افرادِ عالم با یکدیگر در بعضی امور اشتراک دارند و در بعضی دیگر امتیاز و همچنین ست اشتراکِ ممکن با واجب تعالی و تقدس در بعضی امورِ عرضیه هر چند بالذات ممتاز اند

پس بر تقدیرِ غلبۂ محبت مابہ الامتیاز از نظر مخفی میگردد و مابہ الاشتراک در نظر می ماند
پس درین صورت اگر حکم بعینیۂ یک دیگر کنند مطابقِ واقع خواهد بود و کذب را اصلاً
مجال نخواهد ماند و احاطۂ ذاتی و مثلِ آن را نیز برهمین قیاس باید کرد والسلامُ

مکتوبِ سی (۳۲) و دوم

به مرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیانِ کمال که مخصوص باصحابِ کرام ست
رضوان اللهِ تعالیٰ علیهم و از اولیا کم کسے بآن کمال مشرف شده است و در
حضرتِ مهدی بر وجهِ اتم ظهور خواهد یافت و آن کمال فوقِ نسبت جذبه و سلوک
ست و در بیانِ آنکه کمالِ صناعت بتلاحقِ افکار ست و زیادتیِ آن به تتابعِ انظار
نسبتِ پیر اگر بهمان صرافت بماند موجبِ نقصان ست مریدِ رشید تواند که آن را
کامل سازد و ما ینا سبُ ذٰلِکَ التفات نامۂ گرامی ورود یافت للهِ سبحانهُ
الحمدُ والمنّة که دور افتادگان از یاد نرفته اند و به تقریبے مذکور میگردند ع

بارے بهیچ خاطرِ خود شاد میکنم

از عدمِ دریافتِ نسبتِ خاصۂ پیرِ دستگیر علیه الرّحمهُ نوشته بودند و سبب
آنرا پرسیده مخدوما شرحِ امثالِ این سخنان بطریقِ تحریر بلکه تقریر هم مناسب
نمے نماید تا در فهمِ کسے چه در آید و از انجا چه فرا گیرد حضور شرطِ حسنِ ظن یا طولِ
صحبت بهر نهج که باشد در کارست و بِدُونِهٖ خَرطُ القتاد ۔ شعر

آسوده شبے باید و خوش مهتابے
تا با تو حکایت کنم از هر بابے

امّا بحکمِ سوالے را جوابے باید این قدر وا مے نماید که هر مقامے را علوم و معارفِ دیگرست

واحوال ومواجید دیگر در مقامے مناسب ذکر وتوجہ است ودر مقام دیگر تلاوت ونماز است
مقامے مخصوص بجذبہ است ومقامے بسلوک ومقامے باین ہر دو دولت ممتزج ست ومقامے
است کہ از ہر دو جہت جذبہ وسلوک جداست نہ جذبہ را باو مناسبتے ونہ سلوک را بآن تعلقے این مقام
بس شگرف ست اصحاب آن سرور علیہ وعلی آلہ وعلیہم من الصلوات افضلہا ومن
التسلیمات اکملہا باین مقام ممتاز اند وباین دولت عظمے مشرف صاحب این مقام را
امتیاز تمام ست از ارباب مقامات دیگر ومشابہتے بایکدیگر کمتر دارند بخلاف ارباب مقامات
دیگر کہ بایک دیگر مشابہتے دارند ولو بوجہ دون وجہ این نسبت از گزشت اصحاب
کرام در حضرت مہدی علیہ السلام بروجہ اتم ظہور خواہد یافت انشاء اللہ تعالی از مشائخ
طبقات رحمہم اللہ سبحانہ کم کسے ازین مقام خبر دادہ است فکیف کہ از علوم ومعارف آن سخن
کردہ باشد ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم غایۃ ما فی الباب
اصحاب کرام را این نسبت عزیز الوجود در اول قدم بظہور مے آمد وثمرہ بکمال میرسید و
دیگرے را اگر باین دولت مشرف میسازند ودر قدم نسبت اصحاب کرام رہ بیت دہند
بعد از قطع منازل جذبہ وسلوک وطی علوم ومعارف آنہا باین دولت عظمی مستسعد
خواہد گشت در ابتدا ظہور این نسبت مخصوص ببرکت صحبت سید البشر ست علیہ وعلی
آلہ الصلوات والتحیات والبرکات والتسلیمات اما تواند بود کہ از متابعان او نیز کسے را
باین برکت مشرف سازند تا صحبت او نیز در ابتدا سبب ظہور این نسبت علیہ گردد ۵

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید   دیگران ہم بکنند آنچہ مسیحا میکرد

درین وقت درین نسبت ہم اندراج النہایۃ فی البدایۃ متحقق شود چنانکہ در صورت
تقدم جذبہ بر سلوک متحقق ست زیادہ برین بیان گنجایش ندارد۔ شعر

ومن بعد هذا ما یدق صفاته — وما کتمته احظی لدیه واجمل

بعد هذا اگر ملاقات واقع شد و از جانب مستمعان مظنهٔ حسن استماع دریافت شمه ازین مقام انشاء الله تعالی در معرض ظهور خواهد آورد و هو سبحانه الموفق در باب بعضی از یاران قلمی فرموده بودند این فقیر از زلات ایشان درگذرانید حق سبحانه و تعالی ارحم الراحمین ست عفو فرماید اما یاران را نصیحت فرمایند که در حضور و غیبت در مقام آزار نباشند و تغیر اوضاع خود نکنند ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوءً فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال در باب میان شیخ الهداد خصوصاً نوشته بودند فقیر را هیچ مضایقه نیست اما ندامت از تغیر وضع خود مشار الیه را در کارست که الندم توبة استشفاع فرع ندامت ست بهر تقدیر فقیر از جانب خود در مقام گذشت ست جانب دیگر را ایشان دانند دیگر سرهند را منزل خود تصور فرمایند علاقهٔ محبت و نسبت هم پیرگی نه از آن قبیل ست که بامور عارضه گسسته گردد زیاده چه نویسد والسلام مخدوم زادها و سایر اهل بیت بدعا مخصوص اند بعد از تسوید این رقیمه بخاطر ریخت که سخن را در باب زلات یاران و عفو از آن واضح تر بنویسد که در اجمال ابهام ست تا چه مفهوم شود مخدوما عفو بر تقدیر مطلوب و متصور ست که آن جماعه آن اوضاع را بد دانند و در مقام ندامت باشند و الا عفو گنجایش ندارد و نوشته بودند که پیر دستگیر قدس سره این مقام را بشهادت این جماعه بشیخ الهداد سپرده بودند این سخن بیانی می طلبد اگر سپردن باین معنی گفته اند که خدمت فقرا و آینده و رونده بکند و از آب و نان اینها خبردار باشد مسلم ست و اگر باین معنی گفته اند که تربیت جماعهٔ طالبان بکند و در مقام مشیخت نشیند ممنوع ست و در مرتبهٔ اخیر از ملاقات بفقیر حضرت ایشان فرموده بودند که شما تجویز بکنید که شیخ الهداد از جانب ما رفته به بعضی طالبان

پیر دستگیر حضرت خواجه عبد الباقی قدس سره ۱۲

مشغولی بگوید و احوالِ بعضے را بمارساند که مارا تاب حضور طلبیدن و مشغولی گفتن و احوال پرسیدن
نیست فقیر درین باب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم آن قدر تجویز نمود این قسم
تبلیغ از جنس سفارت محض ست علی الخصوص که مبتنی بر ضرورت باشد و الضرورة تتقدر بقدرها
پس آن سفارت هم مخصوص بزمانِ حیوٰةِ ایشان باشد بعد از ارتحالِ ایشان مشغولی گفتن و
حالِ طالبان پرسیدن داخلِ خیانت ست نوشته بودند که نسبت پیر دستگیر باقی ماند یعنی
زیادتی و نقصان نه پذیرد مخدوما تکمیلِ صناعه تبلاحقِ افکار ست نحوے که سیبویه وضع
کرده بود افکارِ متاخران آنرا ده چند زیاده ساخته اند بهمان صرافت ماندن خود عینِ نقص ست
نسبتے که حضرت خواجه نقشبند داشتند در زمانِ حضرت خواجه عبد الخالق نبود قدس الله
تعالیٰ سرهما و علی هذا القیاس علی الخصوص که حضرت خواجه ما در صددِ تکمیل این نسبت
بوده اند و آنرا تمام نمے دانستند اگر حیوٰة وفا میکرد باراده خداوندی جل سلطانه این
نسبت را تا بکجا مے بردند سعی کردن در عدمِ زیادتی آن مناسب نیست و فقیر نمیداند که این
نسبت چه طور باقی خواهد ماند شما خود نسبتِ علاحده دارید به نسبتِ ایشان مساس ندارد
این سخن مکرر در حضورِ ایشان مشخص شده بود شیخ الهداد فقیر نسبت را چه داند که چیست نحوے
از حضورِ قلبی داشت دیگر آنرا هم معلوم ست که چه حالت ست بر پا دارنده آن نسبت کیست
وانمایند تا فقیر هم محمد آنکس باشد واقعات را اعتبار ننهند که خیالی اند صدقے ندارند شیطان
دشمن قوی ست از تسویلات او امن متعسر ست الا من عصمه الله تعالیٰ و از سلب
نسبتهائے مکتسبه نوشته بودند مخدوما آن سلب کردن باختیار بود چنانکه در حضور مذکور شده بود
الحال هم آن سلب بر حالِ خود ست زائل نشده آنرا زائل تصور کردن خیال ست آوازے که
از دل شنوند بآن حالت کارے ندارد اخگرے را که سرد میسازند و آتش از وے زائل میگردد

آتش پارہ کلان کہ بعربی جمرہ گویند ۱۲

بعد از آب انداختن ہم آوازے در وے میماند نمیتوان گفت کہ ہنوز آتش در وے مکنون ست وقائع را اعتبار نیست این سخن اگر امروز پوشیدہ است منتظر باشند فردا انشاء اللہ تعالیٰ ظہور خواہد یافت چون شما بمبالغہ نوشتہ بودید بضرورت در جواب آن سخن گفتہ شد والا بے تقریب سخن کردن میسر نمے شود +

مکتوب سی وسیوم ۳۳

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدور یافت در بیان مذمت علماء سُو کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند وعلم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در مدح علماء زُہاد کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علما را محبت دنیا و رغبت دران کلف چہرہ جمال شان ست خلائق را اگرچہ از ایشان حصول فوائد ست اما علم شان درحق ذاتہائے ایشان نافع نیامد ہرچند تائید شریعت و تقویت ملت بر ایشان مترتب ست اما گاہست کہ این تائید و تقویت از اہل فجور و ارباب فتور ہم مے آید چنانکہ سید انبیاء علیہ و علیہم وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات از تائید آن مرد فاجر خبر دادہ اند و فرمودہ اِنَّ اللّٰہَ لَیُؤَیِّدُ ھٰذَا الدِّیْنَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ در رنگ سنگ پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باو رسد زر گردد واو فی حد ذاتہ بر حجریت خود ست و ہمچنین آتشے کہ در سنگ و نے مودع ست عالم را از ان آتش حصول منافع ست اما آن سنگ و نے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوییم کہ این علم در حق ذوات ایشان مضر آمد کہ حجت را بر ایشان تمام ساخت اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ عَالِمٌ لَمْ یَنْفَعْہُ اللّٰہُ بِعِلْمِہٖ چگونہ مضر نباشد علمیکہ نزد خدائے عز و جل عزیز ست و اشرف موجودات آنرا وسیلہ دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آنکہ دنیا

نزدِ حق تعالیٰ ذلیل و خوار است و بدترین مخلوقات پس عزیزِ خدا را عزّ و جلّ خوار ساختن و ذلیل او را سُبحانہ عزت دادن بغایت مستقبح ست و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانہ و تعالیٰ و تدریس و افتا وقتے نافع آید که خالصاً لوجه اللہ سبحانہ باشد و از شائبهٔ حبِّ جاه و ریاست و حصولِ مال و رفعت خالی باشد و علامتِ این خلو زہد در دنیاست و بے رغبت بودن است از دنیا و ما فیها علمائیکه باین بلا مبتلا اند و بمحبت این دنیه گرفتار از علماءِ دنیا اند ایشانند علماءِ سوء و شرارِ مردم و لصوصِ دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدائے دین میدانند و بهترینِ خلائق مے انگارند وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ ۚ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ۝ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ ۚ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ ۚ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ عزیزے شیطانِ لعین را دید که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر جمع ساخته آن عزیز سِر آنرا پرسید لعین گفت که علماءِ سوء این وقت درین کار با من خود مددِ عظیم کردند و مرا ازین مُهم فارغ ساختند والحق درین زمان هر سستی و مداهنتے که در امورِ شرعیه واقع شده است و هر فتورے که در ترویجِ ملت و دین ظاهر گشته است همه از شومیِ علماءِ سوء است و فسادِ نیاتِ ایشان آرے علمائے که از دنیا بے رغبت اند و از حبِّ جاه و ریاست و مال و رفعت آزاد از علماءِ آخرت اند و ورثهٔ انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات و بهترینِ خلائق ایشانند که فردائے قیامت سیاهیِ ایشان را بخونِ شهدائے فی سبیل اللہ وزن خواهند کرد و پلهٔ این سیاهی خواهد چربید و نومُ العلماءِ عبادةٌ در شانِ ایشان متحقق است ایشانند که جمالِ آخرت در نظرِ شان مستحسن آمده و قباحتِ دنیا و شناعتِ آن مشاهد گشته آنرا بنظرِ بقا دیدند و این را بداغِ زوال متسم یافتند لاجرم خود را بباقی سپردند و از فانی باز داشتند شهودِ عظمتِ آخرت ثمرهٔ شهودِ عظمتِ جلالِ لایزال است و ذلیل داشتنِ دنیا و ما فیها از لوازم

م بلکه بر مطلق عابد بمراتب کثیره در احادیث عدیده ۱۲ المصحح سلمه الله تعالیٰ

شہود عظمتِ آخرت ست لِاَنَّ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَۃَ ضَرَّتَانِ اِنْ رَضِیَتْ اِحْدٰھُمَا سَخِطَتِ الْاُخْرٰی اگر دنیا عزیزست آخرت خوارست واگر دنیا خوارست آخرت عزیزست جمعِ این دو امر از قبیلِ جمعِ اضداد ست. ع مَا اَحْسَنَ الدِّیْنَ وَالدُّنْیَا لَوِ اجْتَمَعَا ؞ آرے جمعے از مشائخ کہ از خود و بالیستِ خود بتمام برآمدہ اند بواسطہ بعضے نیاتِ حقانیہ اختیارِ صورتِ اہلِ دنیا نمودہ اند و بظاہر راغب مینمایند فی الحقیقت ہیچ تعلقے ندارند و از ہمہ فارغ و آزاد اند رِجَالٌ لَّا تُلْہِیْہِمْ تِجَارَۃٌ وَّلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰہِ تجارت و بیع ایشان را مانع ذکرِ خدا نیست در عینِ تعلق باین امور بے تعلق اند حضرتِ خواجہ نقشبند فرمودہ اند قَدَّسَ اللّٰہُ تَعَالٰی سِرَّہُ الْاَقْدَسَ کہ در بازارِ منیٰ تاجرے را دیدم کہ پنجاہ ہزار دینار کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظہ دل او از حق سُبْحَانَہٗ غافل نگشت ؞

مکتوب سی و چہارم ۳۴

نیز بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدور یافتہ دربیانِ جواہرِ خمسہ عالمِ امر بطریقِ بسط و تفصیل مہما امکن نقدِ سعادتِ دارین وابستہ باتباعِ سیدِ کونین ست عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ مِنَ الصَّلَوٰتِ اَفْضَلُہَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُہَا فلسفی کہ دیدہ بصیرتِ او بکحلِ متابعتِ صاحبِ شریعت عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّۃُ مکتحل نشدہ است از حقیقتِ عالمِ امر نابیناست فَضْلًا عَنْ اَنْ یَّکُوْنَ لَہٗ شُعُوْرٌ عَنْ مَرْتَبَۃِ الْوُجُوْبِ تَعَالٰی وَتَقَدَّسَ نظرِ کوتاہِ او مقصور بر عالمِ خلق ست و در انجا نیز ناتمام ست جواہرِ خمس کہ اثبات نمودہ اند ہمہ در عالمِ خلق اند نفس و عقل را کہ از مجردات شمردہ اند از نادانی ست نفسِ ناطقہ خود ہمین نفسِ امارہ است کہ بہ تزکیہ محتاج ست و بالذات ہمتِ او بدنائت

بمبالغہ امر کنندہ بہ بدی ۱۲ — پاک کردن از رذائل ۱۲

ولپستی ست بعالمِ امر او راچه نسبت و تجرّد را با وچه مناسبت و عقل خود ادراک نمیکند از
معقولات مگر اموری را که بمحسوسات مناسبت دارند بلکه حکمِ محسوسات پیدا کرده اند امّا
امریکه بمحسوسات مناسبت ندارد و شبه و مثالِ او در مشاهدات پیدا نیست در ادراکِ
عقل نمے آید و بندِ او به کلیدِ عقل نمیکشاید لهٰذا نظرِ او از احکامِ بیچونی کوتاه ست و در غیب محض
گمراه و این علامتِ عالمِ خلق ست عالمِ امر را روبه بیچونی ست و توجّه به بیچگونگی ابتداءِ عالمِ امر
از مرتبهٔ قلب ست و فوقِ قلب روح ست و فوقِ روح سر ست و فوقِ سر خفی ست و فوقِ
خفی اخفے است پنجگانهٔ عالمِ امر را اگر جواهر خمسه گویند گنجایش دارد از کوته نظری
خذف ریزهٔ چند را فراهم آورده جواهر انگاشته است ادراکِ این جواهر خمسهٔ عالمِ امر
واطلاع بر حقائقِ اینها نصیبِ کُمّلِ تابعانِ محمّد رسول الله ست صلّی الله تعالیٰ علیه
وعلیٰ آله وسلّم و چون در عالمِ صغیر که انسان ست نمونه الیست از آنچه در عالمِ کبیر
است در عالمِ کبیر نیز اصولِ این جواهرِ خمسه ثابت باشند عرشِ مجید مبداءِ این جواهرِ عالمِ
کبیر ست در رنگِ قلبِ انسان و باین مناسبت قلب را نیز عرش الله تعالے گویند و
باقی مراتب از جواهرِ پنجگانه فوق العرش اند عرش برزخ ست درمیانِ عالمِ خلق و عالمِ امر
در عالمِ کبیر در رنگِ قلبِ انسان که برزخ ست درمیانِ عالمِ خلق و عالمِ امر در عالمِ صغیر
قلب و عرش اگرچه در عالمِ خلق ظاهر اند امّا از عالمِ امر اند نصیبے از بیچونی و بیچگونگی دارند
اطلاع بر حقیقتِ این جواهرِ خمسه کُمّلِ افرادِ اولیاء الله را مسلّم ست که مراتبِ سلوک را
به تفصیل گزرانیده به نهایت النهایت رسیده اند ۵

هر گدائے مردِ میدان کے شود — پشّه آخر سلیمان کے شود

واگر به محض فضلِ ایزدی تعالیٰ شانهٗ نظرِ بصیرتِ صاحب دولتے را به تفصیلِ مرتبهٔ وجوب

علی حسب الامکان واگشاید مطالعهٔ اصولِ این جواهر را دران موطن نیز نماید واین جواهر صغیره وکبیره را در رنگِ ظلالِ آن جواهرِ حقیقیه معلوم فرماید ع این کار دولتست کنون تا کرا رسد ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَاۤءُ وَاللّٰهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِیْمِ منع از اظهار حقائق عالم امر بواسطهٔ دقتِ آن معانی مکنونه است تا هر کوته نظرے از انجا چه فراگیرد راسخان در علوم که بشرفِ وَمَاۤ اُوْتِیْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِیْلًا مشرف اند ازین ماجرا آگاه اند ع هَنِیْئًا لِاَرْبَابِ النَّعِیْمِ نَعِیْمُهَا ✻ ه مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ✻ ورنه در مجلس رندان خبرے نیست که نیست ✻ وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَعَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰی عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ مِّنَ الصَّلَوٰتِ وَالتَّسْلِیْمَاتِ اَتَمُّهَا وَاَدْوَمُهَا تانیاً بخاطر آمد که شمهٔ از جواهر مقدسهٔ علیا نیز به تحریر آورده شود باید دانست که ابتداءِ آن جواهر از صفاتِ اضافیه است که کالبرزخ اند بین الوجوب والامکان وفوق اینها صفاتِ حقیقیه که روح را از تجلیاتِ اینها نصیب ست وقلب را بصفاتِ اضافیه تعلق ست وتجلیاتِ اینها مشرف ست وبقیهٔ این جواهر علیا که فوق صفاتِ حقیقیه اند داخل دائرهٔ حضرتِ ذات اند تعالی وتقدس لهٰذا تجلیاتِ این مراتب سه گانه را تجلیاتِ ذاتیه میگویند سخن از انجا راندن مصلحت نیست ع قلم اینجا رسید وسر بشکست ✻

مکتوب سی وپنجم ٣٥

نیز بمیان حاجی محمد لاهوری صدور یافت در بیانِ محبتِ ذاتی که انعام وایلام دران مقام برابر ست نجانا اللّٰہ سبحانه وایاکم عن زیغ البصر بحرمة سید البشر علیه وعلیٰ اٰله الصلوٰت والتسلیمات مقصود از سیر وسلوک تزکیهٔ نفس اماره است

وتطهیر آن تا از عبادت آلهه باطله که ناشی ست از وجود هوائی نفسانی نجاتی میسر شود و بحقیقت جز یک معبود برحق تعالی وتقدس قبله توجه نماند و هیچ مقصدی بر وی نگزیند چه از مقاصد دینی وچه از مطالب دنیاوی مقاصد دینی هرچند از حسنات ست اما کار ابرار ست مقربین آنرا سیئه میدانند وجز یکی را مقصود نمی شمارند این دولت وابسته بحصول فنا ست و تحقق محبت ذاتی که دران موطن انعام وایلام متساوی ست آن تعذیب آنچنان التذاذ ست که از تنعیم اگر بهشت را خواهند برای آن خواهند که محل رضای او ست تعالی وتقدس و در طلب آن مرضی اوست عز سلطانه و از دوزخ پناه برای آن جویند که مقام سخط مولی ست تعالی نه مقصود از بهشت طلب حظ نفس ست و نه فرار از دوزخ بواسطه رنج ومحنت چه هرچه از محبوب ست نزد این بزرگواران مرغوب ست و عین مطلوب کل ما یفعله المحبوب محبوب حقیقت اخلاص اینجا دست میدهد و خلاصی از آلهه باطله اینجا حاصل میشود و کلمه توحید این زمان درست می آید و بدون خرط القتاد بی محبت ذاتی که بی ملاحظه اسما و صفات و بی توسل انعام واکرام محبوب ست کار در خلل وفل ست و فنای مطلق بی این محبت شرکت سوز دست نمیدهد

مثنوی

عشق آن شعله است کو چون بر فروخت — هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت
تیغ لا در قتل غیر حق براند — در نگر زان پس که بعد لا چه ماند
ماند الا الله باقی جمله رفت — شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت

مکتوب سی و ششم ۳۶

نیز بملا حاجی محمد لاهوری صدور یافت دربیان آنکه شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه واخرویه است و مطلبی نیست که در حصول آن بماورای شریعت احتیاج افتد طریقت

وحقیقت خادمان شریعت اند ومایناسب ذلک حققنا اللہ سبحانہ وایاکم بحقیقۃ
الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ ویرحم اللہ عبدا قال امینا
شریعت راسہ جزوست علم وعمل واخلاص تا این ہرسہ جزو متحقق نشوند شریعت متحقق نشود وچون
شریعت متحقق شد رضائے حق سبحانہ وتعالیٰ حاصل گشت کہ فوق جمیع سعادات دنیویہ واخرویہ
است ورضوان من اللہ اکبر پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویہ واخرویہ آمد ومطلبے نماند
کہ بماورائے شریعت دران مطلب احتیاج افتد طریقت وحقیقت کہ صوفیہ بآن ممتاز گشتہ اند
ہر دو خادم شریعت اند در تکمیل جزو ثالث کہ اخلاص ست پس مقصود از تحصیل آن ہر دو تکمیل شریعت
است نہ امر دیگر ورائے شریعت احوال ومواجید وعلوم ومعارف کہ صوفیہ را در اثناء راہ دست
میدہند نہ از مقاصد اند بل اوہام وخیالات ست کہ تربی بہا اطفال الطریقۃ از جمیع اینہا گذشتہ
بمقام رضا باید رسید کہ نہایت مقامات سلوک وجذبہ است چہ مقصود از طی منازل طریقت وحقیقت
ماورائے تحصیل اخلاص نیست کہ مستلزم مقام رضاست از تجلیات سہ گانہ ومشاہدات عارفانہ
گزرانیدہ از ہزاران یکے را بدولت اخلاص ومقام رضا میرسانند کوتہ اندیشان احوال ومواجید
را از مقاصد میشمرند ومشاہدات وتجلیات را از مطالب مے انگارند لاجرم گرفتار زندان وہم
وخیال میمانند واز کمالات شریعت محروم میگردند کبر علی المشرکین ماتدعوہم الیہ اللہ
یجتبی الیہ من یشاء ویہدی الیہ من ینیب آرے حصول مقام اخلاص ووصول مرتبہ
رضا منوط بطی این احوال ومواجید ست ومربوط بہ تحقیق این علوم ومعارف پس اینہا
معدات مطلوب باشند ومقدمات مقصود وحقیقت این معنی بصدقہ حبیب اللہ علیہ وعلی
آلہ الصلوات والتسلیمات برین فقیر بعد از دہ سال کامل درین راہ بوضوح انجامید وشاہد
شریعت کما ینبغی جلوہ گر گشت ہر چند از اول گرفتاری احوال ومواجید نداشت وغیر از تحقق

بحقیقتِ شریعت مطلبی در نظر نبود لیکن بعد از عشرهٔ کاملهٔ حقیقتِ امر کما ہو بظہور آمد الحمد للہ علیٰ ذلک حمداً کثیراً طیّباً مبارکاً فیہ مبارکاً علیہ فوتِ مغفرت پناہی میان شیخ جمال جمیعِ اہلِ اسلام را باعثِ حزن و تفرقہ است مخدوم زادہ ہائے ایشان از جانبِ فقیر عزا نمودہ فاتحہ خوانند والسلام

مکتوب سی و ہفتم ۳۷

بلفظ صبر بر مصیبت و جبر کردن دبجا آ(؟) بسی ماتم بر(؟) ۱۲

بشیخ محمد چتری صدور یافتہ در تحریض بر اتباعِ سنتِ سنیّہ علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ و در ترغیب بحصولِ نسبتِ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم مراسلۂ شریفہ و مکاتبۂ لطیفہ کہ از روئے کرم اصدار فرمودہ بودند بمطالعۂ آن مسرور و مبتہج گردید از استقامت و ثباتِ خود برین طریقۂ علیۂ نقشبندیہ نوشتہ بودند الحمد للہ سبحانہٗ علیٰ ذلک حضرتِ حق سبحانہٗ و تعالیٰ ببرکتِ اکابرِ این طریقۂ علیہ ترقیاتِ بے نہایات کرامت فرماید طریقِ ایشان کبریتِ احمرست و مبنی بر متابعتِ سنت علیٰ مصدرِہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ این فقیر از نقدِ وقتِ خود مینویسد کہ مدتہا از علوم و معارف و از احوال و مقامات در رنگِ ابرِ نیسان ریختند و کاریکہ باید کرد بعنایتِ اللہ سبحانہٗ کردند والحال آرزوئے نماندہ است الّا احیائے سنتے از سننِ مصطفویہ علیٰ صاحبہا الصلوات والتسلیمات نمودہ آید و احوال و مواجید مر اربابِ ذوق را مسلّم باشد مے باید کہ باطن را بہ نسبتِ خواجہا قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم معمور داشتہ ظاہر را بالکلیّت بمتابعتِ سننِ ظاہرہ متحلّی و متزیّن دارند مصرع

کارِ این ست غیرِ این ہمہ ہیچ

نمازِ پنجگانہ را در وقتِ اوّل ادا نمایند الّا عشاءِ زمستان کہ تا ثلثِ شب تاخیر در آن مستحب ست درین امر فقیر بے اختیارست نمیخواہد کہ سرِ مو تاخیر را در ادائے صلوٰۃ گنجایش باشد و عجزِ بشریت مستثنیٰ ست

مکتوب سی و هشتم ۳۸

نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت در گرفتاری بذاتِ بحت تعالیٰ و تقدس که منزه است از اعتبارِ اسما و صفات و شیون و اعتبارات و در مذمت جماعۂ نارسیدگان که چون را بیچون تصور کرده باآن گرفتار مانده اند و در تفاوتِ اقدامِ اہل فنا که مترتب ست بران تفاوتِ علوم و معارف و امثالِ آن مکتوبِ شریف رسید موجبِ فرحت گشت حق سبحانہٗ وتعالیٰ ہموارہ باخود دارد و یک لحظہ باغیرِ خود نگذارد ہرچہ مادونِ ذاتِ بحت ست تعالےٰ شانہٗ معتبر بغیرست اگرچہ اسما و صفات باشد و آنکہ متکلمین صفات را لاہُوَ ولاغیرہٗ گفتہ اند معنی دیگر دارد و از غیر غیرِ مصطلح خواستہ اند و بآن معنی نفی کردہ اند نہ بمعنی مطلق و نفیِ خاص مستلزمِ نفیِ عام نیست و ازان ذات عز سلطانہٗ جز بہ سلوب تعبیر نمیتوان کرد دران مرتبہ ہرچہ اثبات ست الحاد ست و بہترینِ تعبیرات و جامع ترینِ عبارات لَیْسَ کَمِثْلِہٖ شَیْءٌ ست کہ بزبانِ فارسی ترجمۂ آن بیچون و بیچگونہ است و علم و شہود و معرفت را باو سبحانہٗ راہ نیست ہرچہ مے بینند و میدانند و مے شناشند غیرِ اوست تعالیٰ باآنہا گرفتاری گرفتاری بغیرِ اوست پس نفیِ آن لازم باشد و در تحتِ کلمۂ لَا اِلٰہَ درآوردہ اثباتِ آن ذاتِ بیچون و بیچگونہ را بکلمۂ اِلَّا اللّٰہ مے باید کرد و این اثبات اولاً بتقلید ست و آخراً بہ تحقیق و بعضے اربابِ سلوک بہ نہایتِ کار نارسیدہ چون را بیچون تصور کردہ اند و شہود و معرفت را باو راہ دادہ اند اربابِ تقلید بمراتب ازینہا بہتر اند چہ تقلیدِ اینہا مقتبس از مشکوٰۃِ نورِ نبوت ست علیٰ صاحبہا الصلوٰت والتسلیمات کہ سہو و خطا را باو راہ نیست و مقتدائے آن جماعۂ نارسیدگان کشفِ غیر صحیح ست مصرعہ بہ بین تفاوتِ رہ از کجاست تا بکجا +

وفی الحقیقت آن جماعه منکر ذات اند که اگرچه اثبات شهود ذات میکنند اما نمیدانند که نفس
اثبات عین انکار ست امام مسلمین امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه فرموده است
سبحانک ما عبدناک حق عبادتک ولکن عرفناک حق معرفتک عدم ادائے حق
عبادت خود ظاهر ست لیکن حصول حق معرفت بنابر آنست که نهایت معرفت در ذات
تعالی شانه جز آن نیست که به بیچونی و بیچگونی بشناسند ساده دلے گمان نبرد که درین
معرفت عام و خاص مبتدی و منتهی مستوی الاقدام اند گوئیم که او فرق نکرده است
میان علم و معرفت مبتدی را علم ست و منتهی را معرفت معرفت جز بفنا نے باشد
واین دولت جز فانی را میسر نشود مولوی میفرماید **مثنوی**

هیچکس را تا نگردد او فنا — نیست ره در بارگاه کبریا

پس چون معرفت ورائے علم باشد باید دانست که امریست ورائے دانش متعارف
که تعبیر ازان بمعرفت میکنند و ادراک بسیط نیز میگویند **شعر**

فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست — هم قصهٔ غریب و حدیث عجیب هست

مثنوی
اتصالے بے تکیّف بے قیاس — هست رب الناس را با جان ناس
لیک گفتم ناس را نسناس نه — ناس غیر از جان جان اشناس نه

وچون در فنا نیز اقدام متفاوت اند لاجرم منتهیان را نیز در معرفت تفاضل باشد کسیکه فنائے
وے اتم ست معرفت وے اکمل ست وکسیکه دون اوست در فنا دون اوست در معرفت
علی هذا القیاس سبحان الله سخن بکجا رفت بایستے از بیحاصلی و نامرادی و بے استقامتی و
ناثباتی خود مے نوشتم واز دوستان مددے و معونتے طلب میکردم مرا با مثال این سخنان چه
مناسبت **بیت** آگه از خویشتن چو نیست چنین — چه خبر دار از چنان و چنین +

اما همتِ بلند پایه و طینتِ سرمایه میگزارد که بپایه‌های دَنیّه و سرمایه‌های سفلیه فرود آید بلکه التفات نماید اگر میگوید از و میگوید اگرچه هیچ نمیگوید و اگر میجوید او را میجوید اگرچه هیچ نمی‌یابد اگر حاصلی دارد او را دارد و اگرچه هیچ ندارد و اگر واصل ست او را واصل ست اگرچه بیجا رسیده ست در عبارات بعضے اکابر قدس الله تعالی اسرارهم العلیه که شهود ذاتی واقع شده است معنی آن بر غیر ارباب کمال ظاهر نیست نارسیدگان را فهم آن معنی محال ست ـ بیت

در نیابد حال پخته هیچ خام   پس سخن کوتاه باید والسلام

عنوان نامه بکلمه هو الظاهر هو الباطن مزین کرده بودند مخدوما هو الظاهر هو الباطن درست ست اما چند گاه ست که فقیر ازین عبارت معنی توحید می‌فهمد و بعلما در فهم معنی آن موافق ست و درستی اینها فوق درستی ارباب توحید معلوم گشت کلٌّ میسرٌ لما خلق له ـ مصرعه

هر کسے را بهر کارے ساختند؛ آنچه برین کس ست و لابد ست و بان مکلف امتثال اوامر و انتهاء از نواهی ست ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا واتقوا الله و چون مامور باخلاص ست و آن بے فنا صورت نمی بندد و بے محبت ذاتیه متصور نمیشود لاجرم تحصیل مقدمات فنا که مقامات عشره است می باید کرد اگرچه فنا موهبت محض ست اما مقدمات و مبادی آن بکسب تعلق دارد اگرچه بعضے باشند که بحقیقت فنا ایشان را مشرف سازند بے آنکه کسب مقدمات آن نمایند و بریاضات و مجاهدات حقیقت خود را مصفا سازند و این حال او از دو صورت خالی نیست یا بموقف المواقف ورا بازدارند یا بهر تکمیل ناقصان بعالم باز گردانند بر تقدیر اول سیر او در مقامات مذکوره واقع نمی شود و از تفاصیل تجلیات اسمائی و صفاتی بے خبر ست و بر تقدیر ثانی چون او را بعالم باز گردانند سیر او بر تفصیل مقامات واقع میشود و به تجلیات بے نهایت ورا مشرف میسازند

صورتِ مجاہدہ وارد اما فی الحقیقۃ در کمالِ ذوق و لذت ست بظاہر ریاضت ست و بباطن تنعّم و لذاذت مصرعہ این کار دولت ست کنون تا کرا رسد گفتہ نشود کہ چون اخلاص از جملہ ماموراتِ واجبۃ الامتثال باشد و حقیقتِ آن بے فنا متحقق نمیشود پس علماء ابرار و صلحاء اخیار کہ بحقیقتِ فنا مشرف نشدہ اند بترکِ اخلاص عاصی باشند زیرا کہ گوئیم کہ نفسِ اخلاص ایشان را حاصل ست اگرچہ در ضمن بعضے افرادِ اخلاص باشد و بعد از فنا کمالِ اخلاص متحقق میشود و جمیع افراد او را شامل مے باشد و لہذا گفتہ شدہ است حقیقتِ اخلاص بے فنا صورت نے بندد و نہ گفت کہ نفسِ اخلاص بے فنا متحقق نمیشود

مکتوب سی و نہم ۳۹

نیز بہ شیخ محمد چتری صدور یافت در بیانِ آنکہ مدارِ کار بر قلب ست از مجردِ اعمالِ صوری و عباداتِ رسمی کارے نمے کشاید و امتثالِ آن حق سبحانہ و تعالی از ما دونِ خود اعراض و بہ جنابِ قدس خود اقبالے ارزانی فرماید بحرمتِ سیدِ البشر المحزون عن زیغ البصر علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات مدارِ کار بر قلب ست اگر دل بغیر او سبحانہ گرفتار ست خراب و ابتر ست از مجردِ اعمالِ صوری و عباداتِ رسمی کارے نمیکشاید سلامتی قلب از التفات بما سوائے او تعالی و اعمالِ صالحہ کہ ببدن تعلق دارند و شریعت باتیانِ آن امر فرمودہ ہر دو در کار ست دعوی سلامتِ قلب بے اتیانِ اعمالِ صالحہ بدنیہ باطل ست چنانکہ درین نشأۃ روح بے بدن غیر متصور ست احوالِ قلبی بے اعمالِ صالحۂ بدنی محال ست بسیارے از ملحدان درین وقت باین قسم دعوی ادعا مینمایند نجانا اللہ سبحانہ عن معتقداتہم السوءِ بصدقِ حبیبہ علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ

مکتوب چهل و سوم

نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت در بیان تحصیل مقام اخلاص که جزو یست از اجزاے ثلثه شریعت و در تکمیل این جزو طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند وامثال آنها نحمدہ و نصلی علی نبیه و نسلم مخدوما بعد از طی منازل سلوک و قطع مقامات جذبه معلوم شد که مقصود ازین سیر و سلوک تحصیل مقام اخلاص ست که مربوط بفنائے آلهه آفاقی و انفسی ست و این اخلاص جزو یست از اجزاے شریعت چه شریعت را سه جزو ست علم و عمل و اخلاص پس طریقت و حقیقت خادم شریعت اند در تکمیل جزو او که اخلاص ست حقیقت کار این ست امّا فهم هر کس اینجا نرسد اکثر عالم بخواب و خیال آرمیده اند و بجوز و موز اکتفا نموده اند از کمالات شریعت چه دانند و به حقیقت طریقت و حقیقت چه وا رسند شریعت را پوست خیال میکنند و حقیقت را مغز میدانند نمیدانند که حقیقت معامله چیست به ترهات صوفیه مغرور اند و به احوال و مقامات مفتون هداهم الله سبحانه سواء الطریق والسلام علینا و علی عباد الله الصالحین ؁

قد تمّ القسم الاوّل من الدفتر الاوّل بعون الله تعالی و حسن توفیقه و یلیه القسم الثانی ان شاء الله تعالی

و صلی الله تعالی علی خیر خلقه سیدنا محمد و علی آله و صحبه اجمعین و علینا معهم برحمته و هو ارحم الراحمین ؁

بکتابت فقیر محمد عبد الله عفی عنه و عن والدیه ساکن کوٹ وارث اختتام یافت
بماه جمادی الثانی ۱۳۳۶ھ

اِعلام

الحمد لله وکفی وسلام علی عبادہ الذین اصطفٰی اما بعد مخفی مباد کہ طالبانِ حق را جل و علا قدیماً و حدیثاً بعلمِ تصوّف چہ دلبستگیہاست بنابران مقبولانِ بارگاہِ یزدانی و محبوبانِ درگاہِ سبحانی در تحصیل فرائضش مساعیٔ جمیلہ بکار بردہ اند و در طیِّ این مرِ صَعب جان نثاریہا نمودہ اند و بمطالعۂ و سیرِ کُتبِ تصوّف اوقاتِ عزیزِ خود را صرف نمودہ اند علی الخصوص مکتوباتِ قدسی آیاتِ حضرتِ غوثِ محققین قطبِ عارفین عارفِ ربانی عالمِ دقائقِ شانی الشہیر عند الاقاصی والادانی الشیخ احمد سرہندی نقشبندی الاویسی الرحمانی مجددِ الفِ ثانی قدس اللہ سرہ و رفع روحہ و نوّر ضریحہٗ **بیت**

لَا یُدْرِکُ الْوَاصِفُ الْمُطْرِیْ خَصَائِصَہٗ ۔ وَاِنْ یَّکُ سَابِقًا فِیْ کُلِّ مَا وَصَفَا ۔ کہ ہر یکے ازانہا بلکہ ہر جملۂ آنہا دُرِّیست یتیم و جوہریست ثمین و این از ضیقِ میدانِ عبارت ست والا **مصرع** چہ نسبت خاک را با عالمِ پاک ۔ سیرِ ش سالکانِ ثبوتیت بحتہ را دلیلے ست وافی و شیفتگانِ ذاتِ حقہ را بادۂ الیست کافی صدہا اولیائے عظام از فہمِ مضامینش بہرہ یاب گشتند و ہزارہا صلحائے عظام بمطالعش فائز المرام شدند ولیکن الی اللہ المشتکی از غارتگریِ نساخین کہ نسخ را بجائے مسخ رسانیدند و فرق میانِ من و الٰی ندانستند بسیارے از تصرفات را مخزن و اکثرے از تحریفات را معدن گشتہ بود و از دستبردِ مطابع چہ غارتہاست کہ بر و نساختہ و از لغزشِ قلمہا کدام تصرفہاست کہ بر وے علم نیفراختہ بنا ءً علیہ داعیۂ تصحیحِ آن در سرِ این مسکین ہیچ در ہیچ بلکہ کم از ہیچ از حق سبحانہ و تعالیٰ پیدا شد و آنرا وسیلۂ نجاتِ اُخرویِ خود تصور کردہ بہ تفحص و تسبیح و تصفح بلیغ نسخہائے خطی کثیر التعداد از اطراف و جوانب فراہم آوردہ بکمالِ جد و جہد تمام جملہ جملہ و حرف حرفش را بارہا مقابلہ نمودہ بفضل اللہ و حسن توفیقہ باہتمام خود یک حصہ اش را بحلیۂ طبع متحلی و متزین گردانیدہ ہدیۂ ناظرین پر تمکین برعایتِ امورِ ذیل گذرانید و از فضلِ حق سبحانہ و تعالیٰ و تقدس امید واثق ست کہ دیگر حصہ ہا را ہم برین وتیرہ بانجام خواہد رسانید ۔

اوّل آنکہ متنش را بنسخہائے عدیدہ بکرات و مرات مقابلہ نمودہ شد کہ یکے را ازانہا بہ نسخہائے **خطی قدیم بعضے از فضلائے روزگار مقابلہ فرمودہ بودند و دیگرے بدست علمائے ظاہر و باطن دستمال ماندہ و علی ہذا القیاس** ۔ **دوم** آنکہ حتی الوسع در مواقعِ اختلاف ہیچ نسخہ فرو نگذاشتہ شد **سوم** آنکہ حتی الوسع تخریجِ احادیثِ مندرجۂ کتاب کردہ شد **چہارم** آنکہ حلِ الفاظِ مشکلہ و ربطِ عباراتِ مبہمہ بالتزام تمام نوشتہ شد **پنجم** آنکہ فہرستِ جدید کہ آنرا اجمالِ مکتوبات توان گفت ملحق کردہ شد **ششم** آنکہ مکاتیبیکہ بعباراتِ عربی بودہ اند تراجمِ آنہا را بفارسی بالمقابل نوشتہ شد تسہیلاً للطلاب و تیسیراً للنظار **ہفتم** آنکہ در بعضے جاہا و لو اقل قلیل بدفعِ توہماتِ باطلہ و خیالاتِ فاسدۂ حسب الفہم تعرض نمودہ آمد **ہشتم** آنکہ غالب تراجمِ عباراتِ عربی و آیاتِ قرآنی بتعیین سورہ و جزو و احادیثِ نبوی بحاشیہ نگاشتہ شد **نہم** آنکہ عباراتِ عربی را معرب گردانیدہ شد و رعایتِ حرکاتِ اضافیہ و توصیفیہ خصوصاً در مقاماتِ مبہمہ نمودہ شد **دہم** آنکہ حال بعضے از اکابر کہ اسماءِ گرامیِ ایشان در کتاب جا بجا مذکور ست از کتبِ قوم تلاش نمودہ بحاشیہ درج کردہ شد ۔ علاوہ ازین دیگر خصوصیاتے کہ بملاحظۂ ناظرین متعلق ست مرعی داشتہ شد ۔ والحمد للہ علی ذلک حمداً کثیراً طیباً مبارکاً علیہ مبارکاً فیہ وصلی اللہ تعالیٰ علی سیدنا محمد والہ وصحبہ اجمعین واٰخر دعوانا ان الحمد للہ رب العٰلمین ۔ پس حضرات کہ ارادۂ خریداریِ این گوہرِ آبدار دارند بعنوانِ ذیل طلب فرمایند ۔

امرتسر چوک فرید مسجد شیخ بڈھا مرحوم ۔ خاکسار نور احمد عفی عنہ ۔ قیمت حصۂ اول مع مصارف متعلقہ مندرج ذیل ست

درجۂ	خاص	کاغذ سفید ولایتی	للعہ
درجۂ	اول	” ”	عگ
درجۂ	دوم	” بادامی	عہ ر

التماس

محصول ڈاک فیس منی آرڈر و پیکنگ وغیرہ بذمۂ خریدار و تعمیل فرمایش بذریعۂ وی پی یا بصورت وصولی قیمت نقد خواہد شد ۔

بکتابت فقیر محمد عبد اللہ عفی عنہ و عن والدیہ ساکن کوٹ وارث ۔ ۱۴ ۔ رجب المرجب ۱۳۳۱ھ

ان ارید الا الاصلاح ما استطعت وما توفیقی الا باللہ علیہ توکلت

للہ الحمد ہر آن چیز کہ خاطر میخواست ✤ آخر آمد ز پسِ پردۂ تقدیر پدید

یعنی

بفضلِ رحمانی و امدادِ یزدانی بآئین نوی

حصۂ دوم دفتر اول

مکتوبات امام ربانی

حضرت مجددِ الف ثانی

الشیخ احمد سرہندی قدس سرہ

باہتمام و تصحیح خاکسار نور احمد عفا اللہ عنہ پسروری ثم امرتسری

در مطبع مجددی منشی نبی بخش واقع امرتسر مطبوع گردید

فہرست جدید کتاب مستطاب مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی رح حصہ دوم از دفتر اول

هذا بصائر للناس

بصیرت اول) حضرت امام ربانی قدس سره در آخر مکتوب ۱۶۰ میفرمایند - باید دانست که منشأ تفاوت علوم و معارف در رسائل که از این درویش بلکه از هر سالک که صادر شده است همین تفاوت حصول مقامات متفاوته است هر مقام را علوم و معارف جدا است و هر حال را قال علیحده پس فی الحقیقت تدافع و تناقض در علوم نباشد در رنگ نسخ احکام شرعیه است فلا تکونن من الممترین ۔ انتهی ۔ و حضرت مولانا عبد الله المعروف بشاه غلام علی نقشبندی مجددی دهلوی در رساله ششم از سبعه سیاره نوشته اند - بدانکه در کلام الٰهی سبحانه و کلام پیغمبر صلی الله علیه وسلم سخنهاست که بی تاویل فهم در آن قاصر است و همچنین در کلام اولیا سخنهاست که آنجا تاویل باید نمود و تا گمان نیک که مامورست از دست نرود هر تاویلے که در کلام اولیای کرام نمایند از غلبه سکر و تحدیث نعمت یا ترغیب طالبان یا عدم مساعدت الفاظ بمعانی آن در کلام حضرت مجدد نیز جاری است - وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد واٰله وسلم حضرت شیخ عبد الحق رحمة الله علیه در شرح فارسی فتوح الغیب که کتابیست نافع در سلوک و لابد طالبان از تصنیفات حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه نوشته اند - گاه اسرار دقیقه و علوم غامضه بر قلوب عرفا وارد می شود و عبارت بآن کفایت نمی کند پس تسلیم و تفویض آن بعلم حضرت علیم مطلق سبحانه باید نمود و زبان انکار نباید کشود - انتهی کلامه الشریف -

بصیرت دوم) حضرت مجدد قدس سره در رساله مبداء و معاد فرموده اند - این درویش روزے در حلقه یاران خود نشسته بود و نظر بر ابهاے خود داشت و این نظر غالب آمد بحدیکه خود را بے مناسبت تام بآن وضع می یافت در این اثنا بحکم من تواضع لله رفعه الله این دور افتاده را از خاک مذلت بر داشتند و این ندا در سر او در دادند که غفرت لك ولمن توسل بك الی

بواسطۂ او بغیر واسطۂ الی یوم القیامۃ وبتکرار این معنی نواختند بحدیکہ گنجایش ریب نماند۔ والحمد للہ سبحانہ علی ذلک حمداً کثیراً طیباً مبارکاً علیہ کما یحب ربنا ویرضی والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ محمد وآلہ کما یجری بعد ازان بادشاہی این واقعہ ماموریاختند ؎ اگر پادشہ بر در پیرزن ٭ بیاید تو ای خواجہ سبلت مکن ٭ ان ربک واسع المغفرۃ۔ انتہیٰ

حضرت شاہ ولی اللہ رحمہ اللہ بعد تحریر مناقب حضرت مجدد قدس سرہ نوشتہ اند لا یحبہ الا مؤمن ولا یبغضہ الا منافق۔ وخواجہ محمد ہاشم کشمی در برکات احمدیہ نوشتہ وقتیکہ حضرت خواجہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ اصحاب خود را بجہت استفادہ از حضرت ایشان ترغیب نمودہ بسرہند فرستادہ اند یکی از امتثال امر شریف ابا نمود۔ در خواب می بیند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطبہ در مدح ایشان میخوانند میفرمایند کہ مقبول میان احمد مقبول ماست ومردود میان احمد مردود ماست در ملفوظات مولانا حضرت میرزا مظہر جان جانان علیہ الرضوان نوشتہ یکبار بجمال جہان آرائے سرور کائنات علیہ افضل الصلوات والتحیات مشرف شدم گویا درکنار آنحضرت برابر دراز کشیدہ ام وراحت نفس مبارک بمن میرسید درین اثنا من تشنہ شدم وپیرزادگان سہرندی دراینجا حاضر اند آنحضرت یکی را باوردن آب امر نمودند بندہ عرض کردم یارسول اللہ آنہا پیرزادہ ہاے من اند فرمودند امتثال امر ما می نمایند پس عزیزے از انہا آب آورد ومن سیر خوردم۔ عرض کردم یارسول اللہ حضرت در حق مجدد الف ثانی چہ میفرمایند۔ فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست عرض کردم یارسول اللہ مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشتہ است فرمودند اگر چیزے یاد است بخوانید بندہ این عبارت بعضی مکتوب ایشان انہ تعالیٰ وراء الوراء ثم وراء الوراء خواندم بسیار پسند نمودند وحظہا فرمودند۔ فرمودند باز بخوانید باز این عبارت عرض نمودم زیادہ تر تحسین نمودند واین حالت امتداد کشید۔ انتہیٰ۔ وایضاً۔ جائیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قدم گذاشتہ است حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ در انجا سر نہادہ وحضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ جائیکہ قدم گذاشتہ حضرت مجدد رضی اللہ تعالیٰ عنہ در انجا سر نہادہ انتہیٰ۔

خاکسار نور احمد عفی عنہ پسروری ثم امرتسری چوک فرید مسجد شیخ بڈھا مرحوم

عَیْنًا یَّشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللّٰهِ یُفَجِّرُوْنَهَا تَفْجِیْرًا

بامداد یزدانی و
فضل رحمانی

حصه دوم از

دفتر اول
مکتوبات

حضرت امام ربانی
مجدد الف ثانی
۱۳۲۸ھ

در مطبع مجددی امرتسر بماه محرم سنه ۱۳۲۸ھ مطبوع گردید

به امداد یزدانی و فضل رحمانی

حسبنا الله و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

حق حق حق

مکتوب چہل و یکم

بشیخ درویش صدور یافتہ در ترغیب بمتابعت سنت سنیہ مصطفویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ و دربیان آنکہ طریقت و حقیقت متممان شریعت اند و درمیان علوم شرعیہ و علوم صوفیہ کہ در مقام صدیقیہ کہ اعلائے مراتب ولایت است فائض میگردند اصلا مخالفت نیست وما یناسب ذلک حق سبحانہ و تعالی ظاہر و باطن را بمتابعت سنت سنیہ مصطفویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ متحلی و متزین گرداناد بحرمۃ النبی وآلہ الامجاد (بالفتح جمع امجد یعنی بزرگان ۱۲) علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات محمد رسول الله صلی الله تعالی علیہ وآلہ وسلم محبوب (تفسیر) رب العالمین است ہر چیز کہ خوب و مرغوب است از برائی مطلوب و محبوب ست لہذا حق سبحانہ و تعالی در کلام مجید خود میفرماید (انک لعلی خلق عظیم) و نیز می فرماید تعالی و تقدس انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم و نیز فرموده تعالی و تقدس ان ھذا صراطی مستقیما فاتبعوہ ولا تتبعوا السبل ملت اورا علیہ الصلوۃ والسلام صراط مستقیم خوانده و ماسوای او را خلل سبل گردانیده و از اتباع آن منع فرموده

و آن سرور فرموده علیه الصلوٰة والسلام اظهاراً للشکر واعلاماً للخلق وهدایةً لهم خیر الهدی هدی محمد) ونیز فرموده علیه الصلوٰة والسلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی) و باطن متمم ظاهر است و مکمل آن سر موی با یکدیگر مخالفت ندارد مثلاً دروغ بزبان ناگفتن شریعت است و از دل نفی خاطر کذب نمودن طریقت و حقیقت است اگر این نفی به تکلف و تعمل است طریقت است و اگر بے تکلف میسر است حقیقت پس فی الحقیقت باطن که طریقت و حقیقت است متمم و مکمل ظاهر آمد که شریعت است پس سالکان سبل طریقت و حقیقت را اگر در اثنای راه اموریکه بظاهر با شریعت در جنگ اند ظاهر شوند و ظاهر سازند مبنے بر سکر وقت و غلبۂ حال است اگر از ان مقام گذرانند و بصحو آرند آن منافات بالکلیه مرتفع میشود و آن علوم متضاده به تمام هباءً منثوراً میگردند مثلاً جمعے از سکر باحاطۂ ذاتی قائل گشته اند و بالذات حق را تعالی و تقدس محیط عالم میدانند این حکم مخالف آرائی علمائی اهل حق است ایشان باحاطۂ علمی قائل اند فی الحقیقت آرائے علما بصواب اقرب است هرگاه همین صوفیه قائل باشند با آنکه ذات حق تعالی و تقدس بهیچ حکمے محکوم نمیگردد و بهیچ علمے معلوم نمیشود پس حکم در وے باحاطه و سریان نمودن مخالف آن قولست والحق که ذات او تعالی بیچون و بیچگونست هیچ حکمے را بوے راه نیست آنجا حیرت و نادانی است و دران موطن جهل صرف ست و سرگردانی محض احاطه و سریان را در آنجناب قدس چه یارا مگر آنکه از جانب صوفیه که قائل باین احکام اند اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعین اولست و چون آنرا زائد بر متعین نمیدانند آن تعین را عین ذات میگویند و آن تعین اول که معبر بوحدتست در جمیع ممکنات ساریست پس حکم باحاطۂ ذاتی درست آمد اینجا دقیقه ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علماء اهل حق بیچون و بیچگونه است و ماسوای او هرچه هست بروے زائد است آن تعین هم اگر نزد ایشان ثابت شود نیز زائد خواهد بود و از دائرۂ حضرت ذات بیچون بیرون خواهند داشت پس احاطه او را احاطۂ ذاتی نخواهند گفت پس نظر علما از نظر آن صوفیه بلند آمد

مستقیم الخ فعلیه المعول فلا تغتر بها الناظر بما قال ههنا وقد نبهت علیه فیما قبل عجا شی المکتوب الاحد الثلثین من الدفتر الاول ۱۲ المصحح سلمه الله تعالی

و ذواتیکه نزد آن صوفیه است نزد این علماء داخل ماسوا است و همبرین قیاس است قرب و معیت ذاتی

و موافقت معارف باطن با علوم شرعیه ظاهر بتمام و کمال بحدیکه در حقیر و نقیر مجال مخالفت نماند در مقام

صدیقیه است که بالاتر مقامات ولایت است و فوق مقام صدیقیه مقام نبوت است علومیکه

نبی را علیه الصلوٰة والسلام بطریق وحی آمده است صدیق را بطریق الهام منکشف گشته است

درمیان این دو علم غیر از فرق وحی و الهام نیست پس مخالفت را چه مجال باشد و در مادون مقام

صدیقیه هر مقامیکه باشد نحوی از سکر متحقق است صحو تام در مقام صدیقیه است و بس و فرق

دیگر درمیان این دو علوم آنست که در وحی قطع است و در الهام ظن زیرا که وحی بتوسط ملک است

و ملائکه معصوم اند احتمال خطا در ایشان نیست و الهام اگرچه محل عالی دارد و آن قلب است و قلب از

عالم امر است اما قلب را با عقل و نفس نحوی از تعلق متحقق هست و نفس هرچند بتزکیه مطمئنه گشته

است اما **بیت** هرچند که مطمئنه گردد ⁂ هرگز ز صفات خود نه گردد پس خطا را دران موطن مجال

پیدا شده باشد و دانسته که در ابقاء صفات نفس با وجود اطمینان او فوائد و منافع است اگر نفس بالکل

از ظهور صفات خود ممنوع باشد راه ترقی مسدود میگردد روح را حکم ملک پیدا میشود و محبوس در مقام

خود میگردد ترقی او بواسطه مخالفت نفس است اگر در نفس مخالفت نماند ترقی از کجا شود سرور کائنات

(علیه من التحیات اتمها و من التسلیمات اکملها) وقتیکه از جهاد کفار مراجعت می فرمودند

می فرمودند رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر جهاد نفس را جهاد اکبر فرمودند و مخالفت

درین موطن بترک عزیمت و اولیت است بلکه باراده آن ترک است دهمها امکن بتحقق ترک هم متصور نیست

و بهمان اراده آن قدر ندامت و پشیمانی و التجا و تضرع بجناب قدس خداوندی جل سلطانه دست

می دهد که کار یکساله مثلاً در یکساعت میسر میشود بر سر اصل سخن رویم منفرست در هر چیز که اخلاق و شمائل

محبوب یافته میشود آن چیز نیز بتبعیت محبوب محبوب میگردد و بیان این رمز است در کریمه

فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ پس در متابعت او علیه الصلوٰة والسلام کوشیدن منجر بمقام محبوبیت آمد فعلیٰ کُلِّ عاقلٍ ذی لُبٍّ السعیُ لِکمالِ اتّباعِ حبیبه علیه الصلوٰة والسلام ظاهراً وباطناً سخن بتطویل انجامید معذور فرمایند جمالِ سخن چون از جمیلِ مطلق است هر چند دراز تر میگردد زیبا تر می آید لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا سخن بجائے دیگر باید برد حاملِ رقیمهٔ دعا مولانا محمد حافظ اهلِ علم است وکثیر العیال از قلّتِ اسباب معیشت متوجه عسکر گشته اگر توجه فرموده از سرکار نصرت آثار سیادت ونقابت دستگاہے شیخ جیو وظیفه یا امدادی از برائے مشار الیه حاصل کنند عین کرم خواهد بود زیاده تصدیع نمود

مکتوب چهل و دوم ۴۲

نیز بشیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه بهترین مصقلها از برائی زدودن زنگ محبتِ ما دون حق سبحانه از حقیقتِ جامعهٔ قلبیه متابعت سنّت است علیٰ صاحبها الصلوٰة والسلام

سلّمکم الله تعالیٰ وسبحانه وابقاکم آدمی تا زمانیکه بدنس تعلقات پراگنده متلوّث است محروم ومهجور است تصقیلِ مرآت حقیقتِ جامع از زنگ محبتِ ما دونِ او عزّ وجلّ لابدّ است وبهترین مصقلها در ازالهٔ آن زنگ اتباعِ سنّتِ سنیهٔ مصطفویه است علیٰ مصدرها الصلوٰة والسلام والتحیة که مدار این بر رفع عاداتِ نفسانی ودفع رسوم ظلمانی است فطوبیٰ لِمَنْ شُرِّفَ بِهٰذِهِ النِّعْمَةِ الْعُظْمٰی وَوَیْلٌ لِمَنْ حُرِمَ مِنْ هٰذِهِ الدَّوْلَةِ الْقُصْوٰی بقیة المرام آنکه جناب اخوی اعزبی میان مظفر ولد مرحوم شیخ گهورن از مردم اعیان وبزرگزاده اند جمعِ کثیر بایشان وابسته اند محل ترحم است زیاده چه تصدیع نماید والسلام علیکم وعلیٰ من اتّبع الهدیٰ

مکتوب چهل و سیوم ۴۳

بسیادت پناه نقابت دستگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در بیان آنکه توحید دو قسم است شهودی و وجودی و آنچه لابدست توحید شهودی است که فنا بآن مربوط است و توحید شهودی با عقل و شرع مخالفت ندارد بخلاف توحید وجودی و اقوال مشائخ که ناظر بتوحید اند بتوحید شهودی باید فرود آورد تا مخالفت را گنجایش نباشد و توحید شهودی در مرتبه عین الیقین است که مقام حیرت است و چون ازان مقام میگذرند بحق الیقین میرسند از امثال این احوال تحاشی مینمایند و ما یُنَاسِبُ ذٰلِكَ مِنَ الْاَسْئِلَةِ وَالْاَجْوِبَةِ وَالتَّمْثِيلَاتِ الْمُوَضِّحَةِ سَلَّمَكُمُ اللّٰهُ تَعَالٰى وَسُبْحَانَهٗ وَعَصَمَكُمْ عَمَّا يَصِمُكُمْ وَصَانَكُمْ عَمَّا شَانَكُمْ توحید یکه در اثنای راه این طایفهٔ علیه را دست می دهد دو قسم است توحید شهودی و توحید وجودی توحید شهودی یکے دیدنست یعنی مشهود سالک جز یکے نباشد و توحید وجودی یک موجود دانستن است و غیر او را معدوم انگاشتن و با وجود عدمیت مجالی و مظاهر آن یکے پنداشتن پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین آمد و شهودی از قسم عین الیقین توحید شهودی از ضروریات این راه است چه فنا بے این توحید متحقق نمیشود و عین الیقین بے آن میسر نمیشود زیراکه رویت یکے باستیلاء او مستلزم عدم رویت ماسوائے اوست بخلاف توحید وجودی که نه چنین است یعنی ضروری نیست چه علم الیقین بے آن معرفت حاصل است چه علم الیقین مستلزم نفی ماسوائے او نیست غایة ما فی الباب مستلزم نفی علم ماسوائے اوست در وقت غلبه و استیلائے علم آن یکے مثلاً شخصے که یقینی بوجود آفتاب پیدا کرد استیلائے این یقین مستلزم آن نیست که ستاره ها را در آنوقت منتفی و معدوم داند اما وقتی که آفتاب را دید البته ستاره ها را نخواهد دید و مشهود او جز آفتاب نخواهد بود و درین زمان که ستاره ها را نمی بیند میداند که ستاره ها معدوم نیستند بلکه میداند که هستند اما مستور اند

پوشیده ۱۲

له بدانکه معنی علم الیقین را بالتفصیل و معنی عین الیقین و حق الیقین را بالاجمال حضرت مجدد علیه الرحمة در مکتوب چهارم از جلد ثانی بیان نموده اند ۱۲

در قاموس است الشعشع والشعشاع والشعشعان والشعشعانی الطویل والشعاع الخفیف والحسن والمتفرق والظل غیر الکثیف اقول والمراد ههنا الاخیر ۱۲

و در شعشعانِ نورِ آفتاب مغلوب‌اند و این شخص با جماعه که نفیِ وجودِ ستاره‌ها در آن وقت کنند در مقامِ انکار است و میدانند که آن معرفت غیر واقع است پس توحیدِ وجودی که نفیِ ماسوائ یک ذات است تعالی و تقدس با عقل و شرع در جنگ است بخلافِ شهودی که در یکی دیدن هیچ مخالفت نیست مثلاً در وقتِ طلوعِ آفتاب ستاره‌ها را نفی کردن و معدوم دانستن مخالفِ واقع است اما ستاره‌ها را در آن وقت نادیدن هیچ مخالفت نیست بلکه آن نادیدن بواسطهٔ غلبهٔ ظهورِ نورِ آفتاب است و ضعف بصرِ رائی اگر بصرِ رائی بنورِ همان آفتاب مکتحل شود و قوّت پیدا کند ستاره‌ها را از آفتاب جدا بیند و این دید در حق الیقین است پس اقوالِ بعضی از مشایخ که بظاهر شریعتِ حقه مخالف می‌نمایند و بتوحیدِ وجودی بعضی مردم آنها را فرود می‌آرند مثلِ قولِ ابن منصور الحلاج انا الحق و ابی یزید البسطامی سبحانی و امثالِ اینها اولی و انسب آنست که بتوحیدِ شهودی فرود باید آورد و مخالفت را دور باید ساخت هرگاه ماسوائ حق سبحانه از نظرِ شان مختفی شد و غلبهٔ آن حال باین الفاظ تکلّم فرمودند و غیر از حق سبحانه اثبات نمودند معنی انا الحق آنست که حق است نه من چون خود را نمی بیند اثبات نمیکند نه آنکه خود را می بیند و آن را حق میگوید این خود کفر است اینجا کسی نه گوید که اثبات نا کردن بنفی می کشد و آن بعینه توحیدِ وجودیست زیرا که گوئیم که از عدمِ اثبات نفی لازم نمی آید بلکه در آن موطن حیرتست احکام بتمامها ساقط شده اند و در سبحانی نیز تنزیهِ حق است نه تنزیهِ خود که او بتمامه از نظرِ او مرتفع شده است حکمی باو تعلق نمیگیرد و امثالِ این سخنان در مقامِ عین الیقین که مقامِ حیرت است بعضی را رو میدهد و چون ازین مقام میگذرانند و به حق الیقین میرسانند از امثالِ این کلمات تحاشی مینمایند و از حدِ اعتدال تجاوز نمی فرمایند درین زمان بسیارے ازین طائفه که بزیّ صوفیان خود را وا می‌نمایند توحیدِ وجودی را شائع ساخته اند و کمال را جز آن نمی دانند و بعلم از عین باز مانده اند و آن اقوالِ مشایخ را بمعانی متخیلهٔ خود فرود آورده مقتدائے روزگارِ خود ساخته اند و بازارِ کاسدِ خود را باین تخیلات رائج داشته اند و اگر بالفرض در عباراتِ بعضے از مشایخ بانقدم الفاظی که تصریح

بکسر سین ... رواج یعنے متاع ... کہ از باعث نقصان آن کسے رغبت نسازد ۱۲

بتوحیدِ وجودی دارند واقع شده اند حمل بر آن باید کرد که در ابتدا در مقامِ علم الیقین باین کلمات تکلّم
فرموده اند و در آخر کار ایشان را ازان مقام گزرانیده اند و از علم بعین برده اند اینجا کسی نگوید که اربابِ
توحید وجودی نیز همچنانکه یکے میدانند یکے می بینند پس از عین الیقین نیز نصیبے دارند زیرا که در
جواب گوئیم که اربابِ این توحید صورتِ مثالی توحیدِ شهودی را دیده اند نه آنکه بآن توحید متحقق شده اند
توحیدِ شهودی را باین صورتِ مثالی او فی الحقیقت هیچ مناسبت نیست زیرا که در وقتِ حصولِ آن توحید
حیرتست حکم بامری دران موطن نیست و صاحبِ توحیدِ وجودی باوجودِ شهودِ صورتِ مثالی آن توحید
شهودی از اربابِ علم است چه نفیِ وجودِ ماسوا میکند و نفی حکمی است از احکام از مقولهٔ علم حیرت و علم
بایکدیگر جمع نمیشوند پس ثابت شد که صاحبِ توحیدِ وجودی از مقامِ عین الیقین بهره ندارد آری صاحبِ
توحیدِ شهودی را بعد از مقامِ حیرت اگر ترقی واقع شود بمقامِ معرفت که حق الیقین است میرسانند و در آن
موطن علم و حیرت جمع میشوند و علمی که بے حیرتست و پیش از حیرتست علم الیقین است اینجواب بمثالی واضح
گردد مثلاً شخصے در خواب بواسطهٔ مناسبتے که بمقام پادشاهت دارد خود را پادشاه دید و لوازمِ بادشاهت
در خود یافت و معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است بلکه صورتِ مثالی بادشاهت را در خود دیده
است و فی الحقیقت بادشاهت را بآن صورتِ مثالی هیچ مناسبت نیست آرے آن شهود اگرچه بصورت
مثالی باشد امّا از استعدادِ آن شخص به متحقق شدن بحقیقتِ آن صورت خبر میدهد اگر جائے نکند
وعنایتِ خداوندی جلّ سلطانه شاملِ حالِ او شود بآن مقام برسد از قوت تا فعل فرقِ بسیار است
بسا آهن که قابلیتِ مرائیت داشته باشد تا مرآت نشود بدست پادشاهان نرسد و از حصولِ جمالِ شان
بهره نیابد بکجا افتادم مگر گوئیم که سبب تحریر این علوم عارضه آن باشد که اکثر ابنائے این وقت بعضی بتقلید و بعضے
بمجرّدِ علم و بعضی دیگر بعلمِ ممتزج بذوق و لو فی الجمله و بعضی بالحاد و زندقه دست بدامنِ این توحید
وجودی زده اند و همه را از حق میدانند بلکه حق میدانند و گردنهائے خود را از ربقهٔ تکلیفِ شرعی باین حیله

می کشایند و مداہنات در احکام شرعیہ مینمایند و باین معاملہ خوشوقت و خورسند اند و اتیان اوامر شرعیہ را اگر اعتراف دارند طفیلی میدانند مقصود اصلی ورائی شریعت خیال میکنند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا نعوذ باللہ سبحانہ من ھذا الاعتقاد السوء طریقت و شریعت عین یکدیگر اند سر موے از مخالفت درمیان ایشان واقع نیست فرق اجمال و تفصیل است و استدلال و کشف ہرچہ مخالف شریعت است مردود است کل حقیقۃ ردتہ الشریعۃ فھو زندقۃ شریعت را برجا داشتہ طلب حقیقت نمودن کار مردانست رزقنا اللہ سبحانہ و ایاکم الاستقامۃ علی متابعۃ سید البشر علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات و التحیات ظاہرا و باطنا معرفت پناہی قبلہ گاہی حضرت خواجۂ ما قدس اللہ تعالی سرہ چندگاہ مشرب توحید وجودی داشتند و در رسائل و مکتوبات خود آنرا اظہار میفرمودند اما آخر کار حق سبحانہ و تعالی بکمال عنایت خویش از آنمقام ترقی ارزانی فرمودہ بشاہراہ انداختہ از ضیق این معرفت خلاصی داد میان عبد الحق کہ یکے از مخلصان ایشانند نقل کردند کہ پیش از مرض موت ایشان بیک ہفتہ فرمودہ اند کہ مرا بعین الیقین معلوم شد کہ توحید کوچہ ایست تنگ شاہراہ دیگر است پیش ازین ہم میدانستم اما اکنون یقینی دیگر حاصل گشت و این حقیر نیز چندگاہ در خدمت حضرت ایشان این مشرب توحید داشت و مقدمات کشفیہ در تائید این طریق بسیار لائح گشتہ بودند اما عنایت خداوندی جل سلطانہ از ان مقام گزرانیدہ بمقامی کہ خواست مشرف گردانید زیادہ برین موجب اطناب است میان شیخ زکریا از پرگنہ خود مکرر مینویسند و نسبت نیازمندی بآستانۂ علیۂ ایشان وا مینمایند از معاملہ کروری گری ہراسانند التجا و اعتصام در عالم حکمت بجناب قدس ایشان دارند بظاہر ملاذی و ملجائی غیر از توجہ عالی ندارند امیدوارند کہ ہمچنانکہ ایشانرا نواختہ اند تا آخر دستگیری فرمایند و از گرگان حوادث محفوظ دارند از کمال ادب عرضداشت جرأت نمی نمایند بہ فقیر رجوع نمودہ

ﻫ قاصر اند الا اقل قلیل از خواص و خص الخواص کہ راسخ اند در علم و امتیاز تام دارند در فہم ۱۲ المصحح سلمہ اللہ تعالی ۱۲

اظہارِ احوالِ خودمی خواہند امید است کہ مسئولِ ایشان باجابت مقرون گردد ؀

مکتوب چہل و چہارم

نیز بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافت در مداحی خیر البشر علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام و در بیانِ آنکہ مصدقانِ شریعتِ او خیر الامم اند و مکذبانِ آن بدترین بنی آدم — و در ترغیب بمتابعت سنتِ سنیہ او علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام مرحمت نامۂ گرامی سامی در اعز ازمنہ شرفِ ورود یافت بمطالعہ آن مشرف گشت للہ الحمد سبحانہ والمنۃ کہ میراثی از فقرِ محمدی علیہ وعلی آلہ الصلوٰت والتحیات بدست آوردہ اند کہ محبتِ فقرا و ارتباط بایشان نتیجہ آنست نمیداند کہ این مقصر بے سروبرگ در جواب آن چہ نویسد مگر آنکہ فقرہ چند بعبارتِ عربی ماثور در فضائلِ جدِ بزرگوارِ ایشان کہ خیر العرب است بنویسد علیہ وعلی آلہ من الصلوٰت انمہا ومن التحیاتِ اکملہا و آن سعادت نامہ را وسیلۂ نجاتِ اخروی خود سازد نہ آنکہ مداحی او علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ نماید بلکہ مقولۂ خود بآن ستاید

اصل	ترجمہ از مصحح
شعر ما ان مدحت محمدًا بمقالتی لکن مدحت مقالتی بمحمد فاقول وباللہ سبحانہ العصمۃ والتوفیق ان محمدًا رسول اللہ سید ولد آدم واکثر الناس تبعًا یوم القیامۃ واکرم الاولین والآخرین علی اللہ واول من ینشق عنہ القبر واول شافع واول مشفع	**شعر** بسخن نہ من ستودم ذاتِ محمدی را لکن باسمِ احمد بستودہ ام سخن را پس میگویم وازخدای پاک عصمت میخواہم و توفیق میجویم کہ ہرائینہ محمد رسول اللہ بہتر و مہتر و بزرگترین فرزندانِ آدم است و بیشترین مردم است ازروی تابعان روزِ قیامت و بزرگترین پیشینیان و پسینیان است نزد خدای

وَاَوَّلُ مَنْ يَقْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ فَيَفْتَحُ اللّٰهُ
لَهٗ وَحَامِلُ لِوَاءِ الْحَمْدِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
تَحْتَهٗ اٰدَمُ فَمَنْ دُوْنَهٗ وَهُوَ الَّذِيْ
قَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
نَحْنُ الْاٰخِرُوْنَ وَنَحْنُ السَّابِقُوْنَ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَاِنِّيْ قَائِلٌ قَوْلًا غَيْرَ فَخْرٍ
وَاَنَا حَبِيْبُ اللّٰهِ وَاَنَا قَائِدُ
الْمُرْسَلِيْنَ وَلَا فَخْرَ وَاَنَا خَاتَمُ
النَّبِيّٖنَ وَلَا فَخْرَ وَاَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ـــــ اِنَّ اللّٰهَ
خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِيْ فِيْ خَيْرِ
هِمْ ثُمَّ جَعَلَهُمْ فِرْقَتَيْنِ
فَجَعَلَنِيْ فِيْ خَيْرِهِمْ
فِرْقَةً ثُمَّ جَعَلَهُمْ
قَبَائِلَ فَجَعَلَنِيْ فِيْ خَيْرِهِمْ
قَبِيْلَةً ثُمَّ جَعَلَهُمْ
بُيُوْتًا فَجَعَلَنِيْ فِيْ خَيْرِهِمْ
بَيْتًا فَاَنَا خَيْرُهُمْ نَفْسًا وَخَيْرُهُمْ بَيْتًا

تعالی و نخستین کسی است که شگافته گردد از وی
قبر و نخستین شفاعت کننده است و نخستین
کسی است که قبول کرده شود شفاعت وے
و نخستین کسی است که کوبد در بهشت را پس کشاید
حق تعالی برای وے و اوست بردارندهٔ عَلَم
ستایش حق جل و علا روز قیامت زیر علم وے است
آدم و هر که جز اوست و اوست علیه الصلوٰة والسلام
که فرموده است مائیم پسینیان و مائیم پیشینیان
روز قیامت و من گوینده ام گفتارے را بی افتخار
و منم محبوب حق تعالی و منم کشندهٔ مرسلان و نیست
فخر و منم ختم کنندهٔ پیغامبران و نیست فخر و منم
محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب بدرستیکه خدا تعالی
پیدا کرد خلق را پس گردانید مرا در بهترین ایشان
پس تر گردانید ایشان را دو گروه پس گردانید مرا در فرقه
که بهترین ایشانست پس تر گردانید ایشان را
قبیله قبیله پس گردانید مرا در بهترین قبائل پس تر
گردانید ایشان را خانه خانه پس گردانید مرا در
بهترین خانهاے ایشان پس منم بهترین ایشان
از روے ذات و بهترین ایشان از روی خانه

مصحح بسلمه الله تعالی

وَاَنَا اَوَّلُ النَّاسِ خُرُوْجًا اِذَا بُعِثُوْا وَاَنَا قَائِدُهُمْ اِذَا وَفَدُوْا وَاَنَا خَطِيْبُهُمْ اِذَا اَنْصَتُوْا وَاَنَا مُسْتَشْفِعُهُمْ اِذَا حُبِسُوْا وَاَنَا مُبَشِّرُهُمْ اِذَا يَئِسُوْا اَلْكَرَامَةُ وَالْمَفَاتِيْحُ يَوْمَئِذٍ بِيَدِيْ وَلِوَاءُ الْحَمْدِ يَوْمَئِذٍ بِيَدِيْ وَاَنَا اَكْرَمُ وُلْدِ اٰدَمَ عَلٰى رَبِّيْ يَطُوْفُ عَلَيَّ اَلْفُ خَادِمٍ كَاَنَّهُمْ بَيْضٌ مَّكْنُوْنٌ وَاِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ كُنْتُ اِمَامَ النَّبِيِّيْنَ وَخَطِيْبَهُمْ وَصَاحِبَ شَفَاعَتِهِمْ غَيْرَ فَخْرٍ لَوْلَاهُ لَمَا خَلَقَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ الْخَلْقَ وَلَمَا اَظْهَرَ الرُّبُوْبِيَّةَ وَكَانَ نَبِيًّا وَّاٰدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّيْنِ۔

ومنم نخستین مردم از روے بیرون آمدن وقتیکہ برانگیختہ شوند ومنم گشندہ مردم وقتیکہ بیایند بدرگاہ خدا تعالیٰ ومنم خطبہ خوانندہ ایشان وقتیکہ خاموش شوند ومنم کہ طلب کردہ شود از من شفاعت وقتیکہ حبس کردہ شوند ومنم بشارت دہندہ ایشانرا وقتیکہ نومید شوند بزرگی دادن وکلیدہا آن روز بدست من است ورایت ثنا حق تعالیٰ دران روز بدست من است ومنم گرامیترین فرزندان آدم نزد پروردگار خود گرد من گردند ہزار خدمتگار گویا آنان بیضہا مکنون اند وچون باشد روز قیامت باشم امام پیغامبران وخطیب ایشان وخداوند شفاعت میان ایشان بغیر فخر واگر نمی بودی آنسرور بدرستی نیافریدی خدائے پاک خلق را وہر آئینہ ظاہر نساختے ربوبیت خود را وبودے علیہ الصلوٰۃ والسلام پیغامبر حالیکہ آدم میان آب وگل بود۔

شعر۔ نماند بعصیان کسے در گرو ٭ کہ دارد چنین سید پیشرو ٭ پس ناچار مصدقان اینچنین پیغمبر سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشند کُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ نقد وقت ایشانست ومکذبان او علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین بنی آدم اَلْاَعْرَابُ اَشَدُّ كُفْرًا وَّنِفَاقًا نشان حال ایشان است تا کدام صاحب دولت را باتباع

سنتِ سنیّہ او بنوازند و بمتابعتِ شریعتِ رضیّہ او سرفراز سازند امروز عملِ قلیل را کہ مقرون بتصدیقِ حقیّہ دینِ اوست علیہ الصلوٰۃ والسلام بعملِ کثیر برمیدارند اصحابِ کہف این ہمہ درجات کہ یافتند بواسطۂ یک حسنہ است و آن ہجرت بود از دشمنانِ حق سبحانہ وتعالیٰ بنورِ یقینِ ایمانی در وقتِ استیلاءِ معاندان مثلاً سپاہیان در وقتِ غلبۂ دشمنان و استیلاءِ مخالفان اگر اندک تر ترددی کنند آن قدر نمایان می شود و اعتبار میگیرد کہ در وقتِ امن کہ اضعاف آن در حیّزِ اعتبار نمی آید و ایضاً چون آن سرور محبوبِ ربّ العالمین است متابعانِ او بواسطۂ متابعت بمرتبۂ محبوبیت میرسند چہ محبّ در ہر کہ از شمائل و اخلاقِ محبوبِ خود می بیند آنکس را محبوبِ خود میدارد و مخالفان را ازینجا قیاس باید کرد شعر محمد عربی کابروی ہر دو سراست کسی کہ خاکِ درش نیست خاک برسرِ او * اگر ہجرتِ ظاہری میسر نہ شود ہجرتِ باطنی را بالکمال مرعی میباید داشت با ایشان بے ایشان می باید بود لعلّ اللہ یحدث بعد ذلک امراً موسمِ نوروز رسیدہ است و معلوم است کہ آن ایامِ اہالیِ آن معاملہ را در تفرقہ میدارد و بعد از مضیِ آن ہنگامہ اگر ارادۂ خداوندی جلّ سلطانہ مساعدت نمود امیدوار است کہ شرفِ ملاقات گرامی میسر شود زیادہ اطناب موجبِ املال است ثبّتکم اللہ سبحانہ علی جادّۃ آبائکم الکرام السلام علیکم وعلیہم الی یوم القیام

مکتوب چہل و پنجم

نیز بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافت این مکتوب بعد از ارتحالِ پیر دستگیر خود ازین عالمِ فانی نوشتہ بودند و چون تقویتِ ظاہری فقراءِ خانقاہ منسوب بجنابِ سیادت پناہی بود اظہارِ شکرِ آن نمودہ و وجہِ جامعیتِ انسان کہ ہم سببِ کمالِ اوست و ہم سببِ

نقصانِ او نیز مذکور کردہ اند با ذکرِ فضائلِ شہرِ مبارک رمضان وما یناسب ذٰلک ثبّتکم اللہ
سبحانہ علیٰ جادۃِ آبائکم الکرام وسلّمکم عن موجباتِ التلہّف والتأسّف بمرورِ
الشہور والایام دوستانِ خدائے عزوجل بحکم المرء مع من احبّ با خدا اللہ تعالیٰ وتقدس
تعلق بہ بدن نحوی از موانعِ آن معیّت واتصال است بعد از انفصال ازین پیکرِ ہیولانی
ومفارقت ازین ہیکلِ ظلمانی ہمہ قرب در قرب واتصال در اتصال است الموت جسر
یوصل الحبیب الی الحبیب بیانِ این معنی است وکریمۂ من کان یرجو لقاء اللہ فانّ
اجل اللہ لآتٍ کہ تسلیہ است مر مشتاقان را رمزے ازین بیان میسر باید لیکن حالِ باز ماندگان
بدولتِ حضورِ بزرگان خراب وابتر است واستفاضہ از روحانیاتِ اکابر قدس اللہ تعالیٰ
اسرارہم مشروط بشرائط است کہ ہر کسی را دو را یفائے آن مجال نیست امّا الحمد للہ ذی الانعام
والمنّۃ کہ باوجود این حادثۂ ہائلہ واین واقعۂ متوحّشہ این فقرا بے سروپا را مربّی ومعین ہم
از اہلبیتِ آن سرورِ دنیا ودین بود علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات کہ سببِ انتظام
این سلسلۂ علیہ وواسطۂ جمعیتِ نسبتِ نقشبندیہ گشت آرے این نسبتِ علیہ کہ درین دیار
بسیار غریب است واہلِ آن درین ممالک اقلّ قلیل چون نسبتِ اہلبیت است مربّیِ آن ہم از
اہلِ بیت مناسب است وشایانِ تقویتِ آن ہم از اہالیِ آن اولیٰ تا تکمیلِ آن دولتِ
عظمیٰ بغیر لازم نیاید ہمچنانکہ شکرِ این نعمتِ قصویٰ بر فقرا لازم است شکرِ این دولت بر ذمۂ
ایشان نیز لازم است آدمی ہمچنانکہ بہ جمعیتِ باطن محتاج است بہ جمعیتِ ظاہر نیز احتیاج دارد
بلکہ این احتیاج مقدّم است بلکہ محتاج ترین خلائق انسان است واین شدّتِ احتیاجِ او را
بواسطۂ جامعیتِ او آمدہ است وآنچہ ہمہ را در کار است او را تنہا در کار است وہر چہ محتاج
است تعلّق دارد پس تعلّقاتِ او از ہمہ بیش آمد وہر تعلّق مستلزمِ اعراض است از جنابِ قدس

خداوندی جلّ سلطانه پس محروم ترین جمیع خلائق ازین راه انسان گشت ٥
پایهٔ آخر آدمست وآدمی ❊ گشت محروم از مقام محرمی ❊ گر نه گردد باز مسکین زین سفر ❊
نیست از وی هیچکس محروم تر ❊ وحالانکه سبب افضلیت او از جمیع خلائق هم همین وجه
جامعیت است ازین راه آئینهٔ او اتم آمد وآنچه در مرایای جمیع خلائق ظاهرست دریک
مرآت او لائح است پس بهترین خلائق ازین جهت انسان گشت وبدترین جمیع موجودات
ازین جهت هم او اذ کان منه محمد علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات وابوجهل
علیه اللعنة وشک نیست که بتوفیق خداوندی عزوجل کفیل جمعیت ظاهری این فقرا
ایشانند ودر جمعیت باطنی نیز بحکم الولد سر لابیه امیدواری تمام است وچون عنایة
نامهٔ سامی وصحیفهٔ گرامی در ماه مبارک رمضان شرف ورود یافت بخاطر فاتر گذشت که شمه از
فضائل این شهر عظیم القدر بنویسد باید دانست که ماه رمضان بزرگست عبادت نافله از نماز
وذکر وصدقه وامثال آنها که درین ماه صادر شود برابر اداے فرض از ایام دیگر است واداے
فرض درین ماه برابر اداے هفتاد فرائض است در ماههاے دیگر کسی که افطار بکناند صائمی
را درین ماه او را بخشند ورقبهٔ او را از آتش دوزخ آزاد سازند ومر او را مثل اجر آن صائم عطا
فرمایند بے آنکه از اجر آن صائم نقصان کنند وهمچنین کسیکه در خدمت مملوک تخفیف نماید حق
سبحانه وتعالی او را بخشد وآزاد گرداند از آتش دوزخ ودر ماه رمضان آنحضرت علیه الصلوة
والتحیة رها میکردند هر اسیر را وهر کسی هرچه از ایشان سوال میکرد میدادند اگر کسی درین ماه
بخیرات واعمال صالحه موفق شد در تمام سال او را توفیق رفیق گردانند واگر بتفرقه گذشت در تمام
سال در تفرقه است مهما امکن هر قدر که میسر شود به جمعیت باید کوشید واین ماه را غنیمت
می باید شمرد ودر هر شبی از شبهای این ماه چندین هزار کس را که لایق دوزخ اند آزاد می سازند

رواه ابن ماجه واحمد فی حدیث طویل ولله عتقاء من النار وذلک کل لیلة ای من رمضان ۱۲ مشکوٰة لمصححه سلمه الله تعالی

ودرین ماہ درہائے بہشت رامیکشایند ودرہای دوزخ رامی بندند وشیاطین رازنجیر میکنند ودرہای رحمت میکشایند وتعجیل افطار وتاخیر تسحر از سنن است ودرین باب آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام مبالغہ میفرمودند ومانا کہ درتاخیر تسحر وتعجیل افطار اظہار عجز واحتیاج خود است کہ مناسب مقام بندگیست وبخرما افطار کردن سنت است ودروقت افطار این دعا می خواندند ذَہَبَ الظَّمَاءُ وَابْتَلَّتِ الْعُرُوْقُ وَثَبَتَ الْاَجْرُ اِنْشَاءَ اللّٰہُ تَعَالٰی ادائے تراویح وختم قرآن درین ماہ از سنن موکدہ است ومثمر نتائج کثیرہ وَفَّقَنَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ بِحُرْمَۃِ حَبِیْبِہٖ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ بقیۃ التصدیع آنکہ عنایت نامہ درعین ماہ رمضان رسید والا درامتثال امر خود را معاف نمیداشت سخن ازبعد ماہ مذکور گفتن حکم بغیب کردنست ومُنبی ازطول امل بالجملہ درآنچہ مرضی ایشان خواہد بود بہیچ وجہ خود را معاف نخواہد داشت کہ حقوق ظاہری وباطنی ایشان برذمہائے مافقرا ثابت است حضرت قبلہ گاہی قدس اللہ تعالیٰ سرہ میفرمودند کہ حقوق شیخ جیو برہمہ شما ثابت ومقرر است باعث این جمعیت ایشانند حق سبحانہ وتعالیٰ ہموارہ بتوفیق اعمال مرضیہ موفق گرداناد بحرمۃ النبی وآلہ الامجاد علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات

زیادہ برین تصدیع تمام است

مکتوب چہل وششم ٤٦

نیز بسیادت ونقابت پناہی میان شیخ فرید صدوریافت دربیان آنکہ وجود باری تعالیٰ وتقدس وہمچنین وحدت او تعالیٰ بلکہ نبوت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلکہ جمیع ماجاء بہ من عند اللہ بدیہی اند ومحتاج بہیچ فکر ودلیل نیستند ودر ایضاح این مقدمات

بسیار مذکور ساخته اند ثبّتکم اللّٰه سبحانه علی جادة آبائکم الکرام علی اوّلهم و افضلهم
اولاً و علی بواقیهم ثانیاً الصلوة والسلام وجود باری تعالی و تقدس و همچنین وحدت
او سبحانه بلکه نبوت محمد رسول اللّٰه نیز صلی اللّٰه تعالی علیه و آله و سلم بلکه جمیع ما جاء به من
عند اللّٰه بدیهی اند بر تقدیر سلامتی مدرکه از آفات ردیئه و امراض معنویه محتاج بهیچ فکر
و دلیل نیستند نظر و فکر در آنها تا زمان وجود علت و ثبوت آفت است امّا بعد از نجات از مرض
قلبی و رفع غشاوهٔ بصری غیر از بداهت هیچ نیست مثلاً صفرائی تا زمانی که بعلت صفرا گرفتار
است شیرینی قند و نبات نزد او محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی ازان علت هیچ احتیاج
بدلیل ندارد و احتیاجی که منشأ آن وجود آفت است ببداهت جنگ ندارد و بیچارهٔ احول که شخص
واحد را اثنین می بیند و حکم بعدم وحدت آن شخص میکند معذور است و وجود آفت در احول وحدت
شخص را از بداهت نمی برارد و بنظریت نمی کشد و محقق است که جولانگاه استدلال بسیار تنگ است
و یقینی که از راه دلیل پیدا شود بسی متعذر است پس در تحصیل ایمان یقینی فکر ازالهٔ مرض قلبی نمودن
ضروری آمد صفرائی را ازالهٔ علت صفرا نمودن در تحصیل یقینی بشیرینی نبات ضروری تر آمد از انکه
دلیل بر یقین حلاوت نبات اقامت نماید از دلیل چه طور یقینی حاصل شود که وجدان او بسبب علت
صفرا بتلخی نبات حاکم است همچنین در ما نحن فیه نفس اماره بالذات منکر احکام شرعیه است
و بالطبع بمناقضت آن حاکم پس تحصیل یقین باین احکام صادقه بدلیل با وجود انکار وجدان
مستدل بسی دشوار است پس نفس را مزکّی ساختن ضروری آمد یقین را بدون تزکیه حاصل نمودن
دشوار نمود قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰهَا پس مقرر شد که منکر این شریعت باهره
و این ملت ظاهره و طاهره در رنگ منکر حلاوت نبات است مصرعه خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست
پس مقصود از سیر و سلوک و تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب ازالهٔ آفات معنویه است و امراض قلبیه

ل بخلاف احکام شرعیه حکم کننده ۱۲

که کریمهٔ فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ مشعر از آنست تا حقیقتِ ایمان متحقق شود وبا وجود این آفات اگر ایمان است بحسب ظاهر است وبس چه وجدانِ امّاره بخلافِ آن حاکم است ودر حقیقتِ کفر خود مُصر است مثل این ایمان وتصدیق صوری ایمانِ صفرائی است بحلاوتِ قند ونبات که وجدانِ او بخلافِ آن شاهد است یقینِ حقیقی بحلاوتِ شکر بعد از زوالِ مرضِ صفرا صورت بندد پس بعد از تزکیهٔ نفس واطمینان آن حقیقتِ ایمان صورت دارد ووجدانی میگردد واین قسم ایمان از زوال محفوظ است کریمهٔ اَلَآ اِنَّ اَوْلِیَآءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ در شانِ ایشان صادق است شَرَّفَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ بِشَرَفِ هٰذَا الْاِیْمَانِ الْکَامِلِ الْحَقِیْقِیِّ بِحُرْمَةِ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ الْقُرَشِیِّ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوٰاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُهَا

مکتوب چهل وهفتم

نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در شکایت از قرن سابق که کفار استیلا پیدا کرده بودند واهل اسلام خوار وبی اعتبار گشته ودر ترغیب آنکه در ابتداءِ بادشاهت اگر ترویج دین میسر شود بهتر است مبادا اضالی ومضلی در میان آمده خلل در کارخانهٔ اهل اسلام اندازد ودر رنگِ قرنِ سابق سازد ثَبَّتَکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ عَلٰی جَادَّةِ اٰبَائِکُمُ الْکِرَامِ عَلٰی اَفْضَلِهِمْ سَیِّدِ الْکَوْنَیْنِ اَوَّلًا وَعَلٰی بَوَاقِیْهِمْ ثَانِیًا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ بادشاه نسبت بعالم در رنگِ دل است نسبت ببدن که اگر دل صالح است بدن صالح است واگر فاسد است فاسد صلاحِ بادشاه صلاحِ عالم است وفسادِ او فسادِ عالم میدانند که در قرنِ ماضی بر سرِ اهل اسلام چها گذشته است زبونیِ اهل اسلام با وجود کمالِ غربت در قرون سابقه ازین نگذشته بود که مسلمانان بر دینِ خود باشند وکفار بر کیشِ خود کریمهٔ لَکُمْ دِیْنُکُمْ وَلِیَ دِیْنِ بیانِ این معنی است

یعنی قبیل ازین ۱۲

و در قرنِ ماضی کفار بر ملا بطریقِ استیلا اجراءِ احکامِ کفر در دار اسلام میکردند و مسلمانان از اظہارِ احکامِ اسلام عاجز بودند و اگر میکردند بقتل میرسیدند فَوَا ویلاہ وا مصیبتاہ وا حسرتاہ وا حزناہ محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم کہ محبوبِ رب العالمین است مصدقانِ او ذلیل و خوار بودند و منکرانِ او بعزت و اعتبار مسلمانان با دلہای ریش در تعزیتِ اسلام بودند و معاندان بسخریہ و استہزا بر جراحتہای ایشان نمک می پاشیدند آفتابِ ہدایت در تتقِ ضلالت مستور شدہ بود و نورِ حق در حجبِ باطل منزوی و معزول امروز کہ نویدِ زوالِ مانعِ دولتِ اسلام و بشارتِ جلوسِ بادشاہِ اسلام بگوشِ خاص و عام رسیدہ اہلِ اسلام بر خود لازم دانستند کہ ممد و معاونِ بادشاہ باشند و بر ترویجِ شریعت و تقویتِ ملت دلالت نمایند این امداد و تقویت خواہ بزبان میسر شود و خواہ بدست سابق ترین دولتِ مددہا تبیینِ مسائلِ شرعیہ است و اظہارِ عقائدِ کلامیہ بر طبقِ کتاب و سنت و اجماعِ امت تا مبتدعی و ضالی درمیان آمدہ از راہ نبرد و کار بفساد نہ انجامد این قسم امداد مخصوص بعلماءِ اہلِ حق است کہ رو بآخرت دارند علماءِ دنیا کہ ہمتِ ایشان دنیای دنیہ است صحبتِ ایشان زہرِ قاتل است و فسادِ ایشان فسادِ متعدی ۔ع۔ عالم کہ کامرانی و تن پروری کند ٭ او خویشتن گم است کرا رہبری کند ٭ در قرنِ ماضی ہر بلائی کہ بر سر آمد از شومی این جماعہ بود پادشاہان را ایشان از راہ میبردند ہفتاد و دو ملت کہ راہِ ضلالت اختیار کردہ اند مقتدایان اینہا علماءِ سوء بودند غیر از علما ہر کہ بضلالت رفت کم است کہ ضلالتِ او بدیگرے تعدی کند و اکثر جہلای صوفی نما این زمانہ حکمِ علماءِ سوء دارند فسادِ اینہا نیز فسادِ متعدی است و ظاہر اگر کسے باوجودِ استطاعۃ امداد ہر قسم مددی کہ باشد تقصیر نماید و در کارخانہ اسلام فتورے واقع شود آن مقصر معاتب گردد بنا علی ذلک این حقیر قلیل البضاعت نیز می خواہد کہ خود را در جرگہ ممدانِ دولتِ اسلام انداز و درین باب

بکسر سرمایہ کہ بدان تجارت کنند ۱۲

جرگہ بالفتح و کاف فارسی یعنی صف کشیدن و انبوہ مردم یعنی گروہ و جماعہ ۱۲

علـہ کہ ضررش بدیگران نیز میرسد و بر ذوات شان مقصور نمیماند ۱۲

دست و پای بزند بحکم مَنْ کَثَّرَ سَوَادَ قَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ یحتمل که این بے استطاعت را داخل آنجماعۂ کرام سازند مثلِ خود را مثل آن زال می انگارد که ریسمانِ چند تنیدۂ خود را در سِلکِ خریدارانِ حضرتِ یوسف عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ ساخته بود امید است که درین نزدیکی اِنْ شَاءَ اللّٰهُ الْعَزِیْزُ بشرفِ حضور مشرف گردد متوقع از جنابِ شریفِ ایشان آنست که چون استطاعت و قربِ بادشاه بروجه اتم ایشان را حق سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی میسر ساخته است در خلا و ملا در ترویجِ شریعتِ محمدی عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُهَا کوشند و مسلمانان را از غربت بر آرند حاملِ رقیمۂ نیاز مولانا حامد از سرکارِ اقبال آثار وظیفۂ مقررہ دارد پارسال ظاهر از حضور یافته بود امسال نیز امیدوار آمده است دولتِ حقیقی و مجازی میسر باد

مکتوب چهل و هشتم ۴۸

نیز بسیادت و نقابت دستگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در ترغیب بر تعظیم علما و طلبۂ علوم که حاملانِ شریعت اند نَصَرَکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ عَلَی الْاَعْدَاءِ بِحُرْمَةِ سَیِّدِ الْاَنْبِیَاءِ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ مرحمت نامۂ گرامی که فقرا را بآن نواخته بودند بمطالعۂ آن مشرف گشت در کتابتِ مولانا محمد قلیج موفق مرقوم فرموده بودند جزوی خرچے براے طالبعلمان و صوفیان فرستاده شد ذکرِ تقدیم طالبعلمان بر صوفیان در نظر همت بسیار زیبا در آمد بحکم اَلظَّاهِرُ عُنْوَانُ الْبَاطِنِ امید است که در باطنِ شریف نیز این جماعۂ کرام تقدیم پیدا کرده باشند کُلُّ اِنَاءٍ یَتَرَشَّحُ بِمَا فِیْهِ ع از کوزه برون همان تراود که در وست و در تقدیم طالب علمان ترویجِ شریعت است حاملانِ شریعت ایشانند

ے یعنی ظاهر و بیانچه باطن ست ۱۲ | همان برون | از کوزه همان تراود که در وست

وملّتِ مصطفویہ علیہ وعلی آلہِ الصّلوٰتُ والتّسلیماتُ بایشان برپاست فردائی
قیامت از شریعت خواہند پرسید از تصوّف نخواہند پرسید دخولِ جنّت وتجنّب از نار
وابستہ باتیانِ شریعت است انبیا صلوٰاتُ اللہِ تعالیٰ وتسلیماتُہٗ علیہم کہ بہترینِ
کائنات اند بشرائع دعوت کردہ اند ومدارِ نجات برآن ماندہ ومقصود از بعثتِ این اکابر
تبلیغ شرائع است پس بزرگترینِ خیرات سعی در ترویج شریعت واحیای حکمی از احکامِ آن
علی الخصوص در زمانیکہ شعائرِ اسلام منہدم شدہ باشند کرورہا در راہِ خدای عزّ وجلّ وعلا
خرج کردن برابرِ آن نیست کہ مسئلہ از مسائلِ شرعیہ را رواج دادن چہ درین فعل اقتدا
بانبیاست کہ بزرگترینِ مخلوقات اند علیہم الصّلوٰتُ والتّسلیماتُ ومشارکت است
بآن اکابر ومقرر است کہ کاملترینِ حسنات بایشان مسلّم فرمودہ اند وخرج کردنِ کرورہا غیرِ این
اکابر را نیز میسّر است وایضاً در اتیانِ شریعت مخالفت تمام است بانفس کہ شریعت برخلافِ
نفس وارد شدہ است ودر انفاقِ اموال گاہ است کہ نفس موافقت کند بلی انفاقِ اموال
راکہ برائی تائیدِ شریعت باشد وترویجِ ملّت درجۂ علیا است وانفاق جیتلی باین نیّت
خرج کردن برابرِ خرجِ لکھا است در غیرِ این نیّت اینجا کسی سوال نکند کہ طالبِ علمِ گرفتار از
صوفی وارستہ چون مقدم باشد جواب گوئیم کہ او ہنوز حقیقتِ سخن را در نیافتہ است طالبُ العلم
باوجود گرفتاری سببِ نجاتِ خلائق است چہ تبلیغِ احکامِ شرعی از وی میسّر است اگرچہ
خود بآن منتفع نشود وصوفی باوجود وارستگی نفس خود را خلاص ساختہ است بخلائق کاری
ندارد شخصی کہ کثرتِ نجات ہا وابستہ باشد مقرر است کہ بہتر باشد از ان شخصی کہ بہ نجاتِ خود
درماندہ باشد آری صوفی را کہ بعد از فنا وبقا وسیر عن اللہ وباللہ بعالم گردانیدہ باشند
وبدعوتِ خلق فرود آوردہ از مقامِ نبوت نصیبی دارد وداخلِ مبلّغانِ شریعت است حکمِ علمای

ع ہٰذا فی النسخ الخطیۃ الموجودۃ عندنا واللہ اعلم بالصواب ۱۲

شریعت وارد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ

مکتوب چہل ونہم ۴۹

نیز بسیادت پناہی شیخ فرید صدور یافتہ در ترغیب بر جمع کردن این دو دولت کہ ظاہر را باحکام شرعیہ متحلی ساختن است وباطن را از گرفتاری مادون حق سبحانہ آزاد کردن حق سبحانہ وتعالی بدولت صوری وسعادت معنوی مستعد گرداند فی الحقیقت دولت صوری متحلی شدن ظاہر است باحکام شرعیہ مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ وسعادت معنوی خلاصی باطن است از گرفتاری مادون حق سبحانہ تا کدام صاحب دولت را باین دو کرامت مشرف سازند کار اینست وغیر این ہمہ ہیچ زیادہ تصدیع است والسلام

مکتوب پنجاہم ۵۰

نیز بسیادت پناہی شیخ فرید صدور یافت در مذمت دنیای دنیہ حق سبحانہ وتعالی از رقیت مادون خود آزادی کرامت فرمودہ تمام گرفتار جناب خود گرداند بحرمت سید البشر المطہر عن زیغ البصر علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات دنیا بظاہر شیرین است وبصورت طراوت دارد وفی الحقیقت سمی است قاتل ومتاعی است باطل وگرفتاریست لاطائل مقبول ومخذولست مفتون او مجنون حکم او حکم نجاستی است زراندودہ ومثل او مثل زہریست شکر آلودہ عاقل آنست کہ باین چنین متاع کاسد فریفتہ نشود وبچنین کالای فاسد گرفتار نگردد گفتہ اند اگر شخصے وصیت کرد کہ مال مرا بعاقل زمانہ بدہند بزاہدی باید داد کہ از دنیا بی رغبت است وآن بی رغبتی از کمال فطانت اوست زیادہ برین اطناب است بقیۃ التصدیع آنکہ فضائل مآب شیخ زکریا

علہ کالا اسباب درخت ومتاع کہ غیر حیوان باشد ۱۲

ف یعنی با وجودیکه محاسبه دنیویه بہ نسبت محاسبه اخرویه بدرجها آسانست از محاسبه دنیویه هراسان هست ۱۲

درین سن و سال گرفتار گروری گری است با وجود این گرفتاری همواره از محاسبۀ عاجله که در کمال آسانی است نسبت بمحاسبۀ آجله هراسانست و شفقۀ عظمی در عالم اسباب توجه شریف میداند امیدوار است که بدیوان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خادمان آن درگاه عالی اند

ف تو مرا دل ده و دلیری بین ❊ روبه خویش خوان و شیری بین ❊ و دولت صوری و معنوی محصل باد بحرمة النبی الامی وآله الامجاد علیه وعلیهم من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها

ف با کاف و نون مشدد بمعنی دندان و بمعنی سال که مقدار عمر ۱۲

مکتوب پنجاه و یکم (۵۱)

نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در ترغیب ترویج شریعت غرا علی صاحبها الصلوة والسلام از حق سبحانه و تعالی خواسته می آید که بتوسل وجود شریف آن سلالۀ عظام ارکان شریعت غرا و احکام ملت زهرا قوت گیرند و رواج پذیرند ع کار این است و غیر این همه هیچ ❊ امروز غربا اهل اسلام را درین طور گرداب ضلالت امید نجات هم از سفینۀ اهل بیت خیر البشر است علیه و علی آله من الصلوات اتمها ومن التحیات والتسلیمات اکملها قال علیه الصلوة والسلام مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلک همت علیا را اهتمام بران گمارند که این سعادت عظمی را بدست آرند بعنایت الله سبحانه از قسم جاه و جلال و عظمت و شوکت همه میسر است با وجود شرف ذاتی اگر این علاوه بآن منضم شود گوی سبقت بچوگان سعادت از همه پیش برده باشند این حقیر باراده اظهار امثال این سخنان در تائید و ترویج شریعت حقه متوجه خدمت ایشان است هلال ماه مبارک رمضان در حضرت دهلی دیده شد مرضی حضرت والدۀ بزرگوار در توقف مفهوم گشت بضرورت تا استماع ختم قرآن توقف نموده

... وعلم آخر کار نزد خدا ے پاک ہست ۱۲

والامر عند الله سبحانه سعادت دارین محصل باد

مکتوب پنجاه و دوم ۵۲

نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در مذمت نفس اماره و بیان مرض ذاتی او و علاج ازاله آن مرض مرحمت نامه گرامی که از روی شفقت و مهربانی داعی مخلص خود را بآن ممتاز فرموده بودند بمطالعه مضمون آن مشرف گشت عظم الله سبحانه اجرکم و رفع قدرکم و شرح صدرکم و یسر امرکم بحرمة جدکم الامجد علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ثبتنا الله سبحانه علی متابعته ظاهرا و باطنا و یرحم الله عبدا قال امینا ثانیا فقره چند در شکایت مصاحب سوء و ندیم بدخوی مسوده مینماید بسمع قبول استماع خواهند فرمود مخدوما مکرما نفس اماره انسانی مجبول است بر حب جاه و ریاست و همگی همت او ترفع بر اقران است و بالذات خواهان آنست که خلائق همه بوی محتاج باشند و منقاد اوامر و نواهی او گردند و او بهیچ کس محتاج نباشد و محکوم احدی نبود این دعوی الوهیت است از وی و شرکت است بخدای بی همتا جل سلطانه بلکه آن بی سعادت بشرکت هم راضی نیست میخواهد که حاکم او باشد و بس و همه محکوم او باشند فقط در حدیث قدسی آمده است عاد نفسك فانها انتصبت بمعاداتي یعنی دشمن دار نفس خود را زیرا که بدرستی آن نفس ایستاده است بدشمنی من پس تربیت نفس نمودن به تحصیل مرادات او از جاه و ریاست و ترفع و تکبر فی الحقیقت امداد کردن است بدشمن خدای عز و جل و تقویت نمودن آن است مر او را شناعت این امر را نیک باید دریافت در حدیث قدسی وارد است الکبریاء

ل ع - باخودی کمزد بیخودی دین ہست ۱۲

ص تفوق و فوقیت و بلندی ۱۲

رِدَائِی وَالْعَظَمَةُ اِزَارِی فَمَنْ نَازَعَنِی فِی شَیْءٍ مِنْهُمَا اَدْخَلْتُهُ فِی النَّارِ وَلَا اُبَالِی

دُنیائی دَنی که ملعونه و مبغوضهٔ حق است سبحانه تعالی بواسطهٔ آنست که حصول دنیا ممد و معاونِ حصولِ مراداتِ نفس است پس هر که بدشمن مدد نماید ناچار لعنت راشاید و فقر فخر محمدی گشت علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات زیراکه در فقر نامرادی نفس است و حصولِ عجز آن مقصود از بعثتِ انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و حکمت در تکلیفاتِ شرعیه تعجیز و تخریبِ همین نفسِ اماره است شرائع برای رفعِ هواهای نفسانی وارد شده اند هر قدر که بمقتضائی شریعت بعمل درآید همان قدر هوائی نفسانی رو بزوال آرد لهذا اتیانِ یک حکم از احکامِ شرعیه در ازالهٔ هوائی نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاهداتِ هزار ساله که از نزدِ خود کرده شود بلکه این ریاضات و مجاهدات که بمقتضائی شریعتِ غرّا واقع نشده اند مؤید و مقوی هواهائے نفسانی اند برهمنان و جوگیان در ریاضات و مجاهدات تقصیر نه کرده اند اما هیچ از نیها سودمند نگشته و غیر از تقویتِ نفس و تربیتِ آن ننموده مثلاً یکدام در ادای زکوٰة که شریعت بآن امر فرموده است در تخریبِ نفس سودمندتر است ازانکه هزار دینار از پیشِ خود صرف کند و طعام خوردن در عیدِ فطر بحکمِ شریعت نافع‌تر است در رفعِ هوا ازانکه از نزدِ خود سالها صائم باشد و دو رکعتِ نمازِ بامداد را بجماعت ادا کردن که سنتی از سنن بجا آوردن است بمراتب بهتر است ازانکه تمام شب بصلوٰةِ نافله قیام نماید و نمازِ بامداد را بی جماعت ادا کند بالجمله تا نفس مزکی نشود و از خبثِ ماخولیائی مهتری پاک نه گردد نجات محال است فکرِ ازالهٔ این مرض ضروری آمد تا بموتِ ابدی نرساند کلمهٔ طیبه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ که موضوع است برائے نفیِ آلههٔ آفاقی و انفسی در تزکیهٔ نفس و تطهیرِ آن انفع و انسب است اکابرِ طریقت قدس الله تعالیٰ اسرارهم از برائی تزکیهٔ نفس همین کلمهٔ طیبه را اختیار فرموده اند ؎ تا بجاروبِ لا نروبی راه ✤ نرسی در سرائی الا الله ✤ هرگاه نفس در

عه پله بالفتح وتشدید لام درجه ومرتبه وترازو وپایهٔ نردبان - از برهان قاطع ١٢ ع — صه یعنی آسمانها وزمین ها واهل این هردو بجز حق تعالیٰ چنانکه در مشکوٰة است ١٢

مقامِ سرکشی آید و نقضِ عهد نماید بتکرار این کلمه تجدید ایمان باید نمود قال علیه الصلوٰة والسلام جَدِّدُوْا اِیْمَانَکُمْ بِقَوْلِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بلکه همه وقت از تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفسِ اماره همواره در مقامِ خبث است در حدیث آمده است در فضائلِ این کلمه که اگر آسمانها و زمین ها را در پله نهند و این کلمه را در پلهٔ دیگر هر آئینه این پله راجح آید بر پلهٔ دیگر والسلام علیٰ من اتبع الهدیٰ والتزم متابعة المصطفیٰ علیه وعلیٰ آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب پنجاه و سیوم

نیز بسیادت انتساب شیخ فرید صدور یافته در بیانِ آنکه اختلافِ علماءِ سوء موجبِ فسادِ عالم است وما یناسب ذٰلک ثبتکم اللّٰه سبحانه علیٰ جادة آبائکم الکرام شنیده شد که پادشاه اسلام از حسن نشاءِ مسلمانی که در نهاد خود دارند بایشان فرموده اند که چهار کس از علماءِ دیندار پیدا کنند که ملازم باشند و بیانِ مسائلِ شرعیه میکرده باشند تا خلافِ شرع امری واقع نشود والحمد للّٰه سبحانه علیٰ ذٰلک مسلمانان را به ازین چه بشارت و ماتم زدگان را به ازین چه نوید لیکن چون حقیر بواسطهٔ همین غرض متوجهِ خدمتِ علیه است چنانچه مکرر اظهارِ آن نموده بضرورت درین باب بگفتن و نوشتن خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود صاحبُ الغرض مجنون معروض میگرداند که علماءِ دیندار خود اقل قلیل اند که از حبِ جاه و ریاست گرسنه باشند و مطلبی غیر از ترویجِ شریعت و تائیدِ ملت نداشته باشند بر تقدیرِ حبِ جاه هر کدام ازین علما طرفی خواهد گرفت و اظهارِ فضیلتِ خود خواهد نمود و سخنانِ اختلافی در میان خواهد آورد و آن را توسلِ قربتِ پادشاه خواهد ساخت ناچار مهمِ دین ابتر خواهد شد در قرنِ سابق اختلافاتِ علما عالم را در بلا انداخت و همان صحبت در پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعثِ تخریبِ دین خواهد شد والعیاذ باللّٰه

یعنی صحبت علماء سوء ١٢ — یعنی بگیرد هست یا از برای علت ١٢

علـه که از دنیا بے رغبت اند و از حب جاه و ریاست و ترفع بر اقران متبری ۱۲

سُبحانَهٗ مِنْ ذٰلِكَ وَمِنْ فِتْنَةِ الْعُلَمَاءِ السُّوْءِ اگر یک عالم را از برای این غرض انتخاب کنند بهتر مینماید اگر از علمای آخرت پیدا شود چه سعادت که صحبتِ او کبریتِ احمر است و اگر پیدا نشود بعد از تأملِ صحیح بهترینِ این جنس را اختیار کنند مَا لَا یُدْرَكُ كُلُّهٗ لَا یُتْرَكُ كُلُّهٗ نمیدانم چه نویسم همچنانکه خلاصیِ خلائق وابسته بوجودِ علما است خسرانِ عالم نیز بایشان مربوط است بهترینِ علما بهترینِ عالم است و بدترینِ ایشان بدترینِ خلایق هدایت واضلال را بایشان مربوط ساخته اند عزیزی ابلیسِ لعین را دید که فارغ و بیکار نشسته است سرّ آنرا پرسید گفت علمای این وقت کارِ ما میکنند و در اغوا و اضلال کافی اند ؎

عالم که کامرانی و تن پروری کند
او خویشتن گم است کرا رهبری کند

غرض که درین باب فکرِ صحیح و تأملِ صادق مرعی داشته اقدام خواهند نمود چون کار از دست برود علاجی نمی پذیرد هرچند شرم می آید که کسی امثالِ این سخنان بارباب فطانتِ صحیحه اظهار سازد امّا این معنی را وسیلهٔ سعادتِ خود دانسته مصدّع می گردد ؛

مکتوب پنجاه و چهارم ۵۴

نیز بسیاوت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیانِ آنکه اجتناب از صحبتِ مبتدع لازم است ضررِ صحبت مبتدع فوقِ ضررِ صحبتِ کافر است و بدترینِ فرقِ مبتدعه شیعه شنیعه اند و مایلنا سبب ذٰلِكَ عَظَّمَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَجْرَكُمْ وَرَفَعَ قَدْرَكُمْ وَیَسَّرَ اَمْرَكُمْ وَشَرَحَ صَدْرَكُمْ بِحُرْمَةِ سَیِّدِ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ زَیْغِ الْبَصَرِ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَكْمَلُهَا مَنْ لَّمْ یَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ یَشْكُرِ اللّٰهَ هر کسی که شکر آدمی بجا نیاورد شکرِ خدائی عزّ وجلّ بجا نیاورد پس بر ما فقیران شکر احسانهائی شما لازم است اوّلا سببِ جمعیّت حضرتِ خواجهٔ ما شما بوده اید بطفیل شما دران جمعیّت طلبِ حق سبحانه و تعالی کردیم و حظهای وافر بردیم و ثانیاً چون بحکم

کثرت بموتِ الکبراء نوبت باین طبقه رسید و واسطهٔ اجتماعِ فقرا و باعثِ انتظامِ طالبان نیز شمائید جزاکم اللّٰه سبحانه عنا خیر الجزاء ؎ گر برتنِ من زبان شود هر موی ٭ یک شکرِ تو از هزار نتوانم کرد ٭ آرزو آنست که حق سبحانه و تعالیٰ در دنیا و آخرت شمارا از آنچه نباید و نشاید محفوظ دارد بحرمة جدکم سید المرسلین علیه و علیٰ آله و علیهم من الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها این فقیر از صحبتِ گرامی شما دور افتاده است معلوم نه دارد که در مجلسِ شریف از کدام قسمِ مردم را گنجایش است و انیس خلوت و جلوت کیست ؎ خواهم بشد از دیده درین فکر جگر سوز ٭ کاغوشِ که شد منزلِ آسایشِ خواب ٭ بیقین تصور فرمائید که فسادِ صحبتِ مبتدع زیاده از فسادِ صحبتِ کافر است و بدترین جمیع فرقِ مبتدعان جماعه اند که باصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰة والسلام بغض دارند اللّٰه تعالیٰ در قرآن مجید خود ایشان را کفار می نامد لیغیظ بهم الکفار قرآن و شریعت را اصحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند طعن در قرآن و شریعت لازم می آید قرآن جمع حضرتِ عثمان است علیه الرضوان اگر عثمان مطعون ست قرآن هم مطعون است اعاذنا اللّٰه سبحانه عما یعتقد الزنادقة خلافی و نزاعی که درمیان اصحاب علیهم الرضوان واقع شده بود محمول بر هوائی نفسانی نیست در صحبت خیر البشر نفوسِ ایشان بتزکیه رسیده بودند و از آمارگی آزاد گشته اینقدر میدانم که حضرتِ امیر در آن باب برحق بوده اند و مخالفِ ایشان بر خطا بود اما این خطا خطاءِ اجتهادی است تا بحدِ فسق نمی رساند بلکه بلامت را هم درین طور خطا گنجایش نیست که مخطی را نیز یک درجه است از ثواب و یزید بیدولت از اصحاب نیست در بدبختی او کرا سخن است کاری که آن بدبخت کرده هیچ کافرِ فرنگ نکند بعضی از علماءِ اهل سنت که در لعن او توقف کرده اند نه آنکه از وی راضی اند بلکه رعایتِ احتمالِ رجوع و توبه کرده اند میباید که در مجلسِ شریف از کتبِ معتبرهٔ قطبِ زمان

عه ابن معاویه ولد سنة خمس و ست و عشرین ۱۲

بندگی مخدوم جهانیان هر روز چیزے خوانده شود تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر را علیه و علیهم الصلوٰة والسلام چه طور ستائش کرده اند و بکدام ادب یاد نموده اند تا مخالفان بد اندیش شرمنده و مخذول گردند درین ایام این طائفهٔ بد اندیش بسیار غلو کرده اند و باطراف و جوانب منتشر گشته اند بواسطهٔ آن درین باب چند کلمه نوشته آمد تا در صحبت شریف این قسم بد اندیشان را جا نباشد

ثبتکم الله تعالی علی الطریقة المرضیة ٭

مکتوب پنجاه و پنجم ۵۵

بسیادت پناهی شیخ عبد الوهاب بخاری صدور یافته در اظهار محبت چندگاه است که دل را محبتی نسبت بملازمان شما پیدا شده است غیر آن ارتباطی که سابقاً متحقق بود و بناءً علیه بدعاء ظهر الغیب بے اختیار مشغول است و چون سرور کائنات و مفخر موجودات علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات فرموده اند که من احب اخاه فلیعلم ایاه اظهار حب خود نمودن اولی و انسب دانست و باین محبت که نسبت بقربای آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام والتحیة پیدا شده است رشتهٔ امیدواری تمام بدست آورده است حق سبحانه و تعالی بر محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید

بحرمة سید البشر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام

مکتوب پنجاه و ششم ۵۶

نیز بشیخ عبد الوهاب صدور یافته در سفارش سیدی جناب قدس ساوات کثیر البرکات بواسطهٔ جزئیت آن سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوات والتحیات ازان برتر است که بزبان قاصربیان منقبت و محمدت آن تواند کرد مگر آنکه آنرا وسیلهٔ سعادت خود دانسته درین باب جرأت نماید بلکه

بدلائل شرعیه قطعیه از قرآن و حدیث ۱۲ — به یعنے خود بنفس نفیس ۱۲

خود را بتوسّلِ آن می ستاید و اظهارِ مودتِ ایشان که بآن مأمور است می نماید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ مُحِبِّيْهِمْ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَعَلَيْهِمُ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ حاملِ عریضهٔ نیاز میر سید احمد از ساداتِ سامانه اند و طالبِ علم و صالح از ممرِ ضیقِ معیشت متوجه آن حدود گشته اگر در سرکارِ عالی گنجائش باشد مشارالیه لائق و سزاوار آنست والّا به یکی از مخلصانِ خود سفارش نمایند که از ممرِ معیشت خاطر جمع سازد چون یقین بود که خادمانِ ایشان درباب فقرا و محتاجان توجه اتم وارند علی الخصوص در امدادِ ساداتِ عظام بچند کلمه جرأت نمود در وقتِ رفتن هرچند بسعادتِ رخصت مستسعد نگشت اما داخلِ جرگهٔ مخلصان است حق سبحانه وتعالی بر اخلاص و محبتِ ایشان استقامت ارزانی فرماید زیاده گستاخی نرفت

مکتوب پنجاه و هفتم

بشیخ محمد یوسف صدور یافته در نصیحت حق سبحانه وتعالی بر جادهٔ آباء کرام خود استقامت ارزانی فرماید بحرمةِ سَیِّدِ المُرسَلِین علیه وعلی آله وعلیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بزرگی در خاندانِ شما موروثی است بر نهجی زندگانی نمایند که استحقاق این وراثت میسر گردد و ظاهر را بظاهرِ شریعت و باطن را بباطنِ شریعت که عبارت از حقیقت است متحلی و متزین دارند چه حقیقت و طریقت عبارت از حقیقتِ شریعت است طریقت آن حقیقت نه آنکه شریعت امری دیگر است و طریقت و حقیقت دیگر که آن الحاد و زندقه است بزعمِ فقیر در مادهٔ شما بسیار نیک است بعضی وقائع را برین معنی شاهد دارد و شمه ازین ماجرا بوالدِ بزرگوارِ شما علیه الرحمة اظهار نموده بود بقیة المقصود آنکه شیخ عبدالغنی مردی بصلاح آراسته و نیک نهاد اگر بخدمتِ علیه در امرے از امور رجوع نماید التفات خواهند فرمود والسلام والاکرام

مکتوب پنجاه و هشتم

بسیادت مآبی سید محمود صدور یافته در بیانِ آنکه این راه که ما در صددِ قطعِ آنیم همگی هفت گام است
و در بیانِ آنکه مشائخ نقشبندیه ابتدائی سیر از عالم امر اختیار کرده اند بخلافِ مشائخ سلاسل دیگر و طریق
این بزرگواران طریقِ اصحابِ کرام است وَمَا یُنَاسِبُ ذٰلِکَ۔ التفات نامهٔ گرامی ورود یافت
از انجا شوقِ استماع سخنان این طائفهٔ علیه مفهوم گشت لاجرم سخنی چند به تحریر آورد والاجابةُ للمسئولِ
وترغیباً الی المأمولِ مخدوما این راه که ما در صددِ قطع آنیم همگی هفت گام است بعدد هفت لطیفه
انسانی دو قدم در عالم خلق اند که بقالب و نفس تعلق دارند و پنج قدم در عالم امر اند که بقلب و روح
و سر و خفی و اخفی مربوط اند و در هر قدمی ازین اقدام سبعه ده هزار حجب خرق مینمایند نورانیةً کانت
تِلْکَ الحجبُ او ظلمانیةً اِنَّ لِلّٰهِ سبعین الف حجابٍ مِن نورٍ و ظلمةٍ و بگام اول که در عالم
امر میزنند تجلی افعال رو میدهد و بگام دوم تجلی صفات و بگامِ سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد
ثم و ثم علی تفاوتِ درجاتها کما لا یخفی علی اربابها و بهر خطوه از خطواتِ سبع از خود دور
می افتد و بحق سبحانه نزدیک حتّی یتمّ القربُ بتمامِ هٰذهِ الاقدامِ فحینئذٍ شرّفوا بالفناءِ والبقاءِ
وبلغوا الی درجةِ الولایةِ الخاصةِ مشائخ طریقهٔ علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
ابتداء این سیر از عالم امر اختیار کرده اند و عالمِ خلق را نیز در ضمن این سیر قطع مینمایند بخلافِ مشائخ
سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرارهم لهٰذا طریق نقشبندیه اقرب طرق آمد لاجرم نهایت
دیگران در بدایتِ ایشان مندرج گشت۔ مصرعه قیاس کن ز گلستانِ من بهارِ مرا۔ طریق
این بزرگواران بعینه طریقِ اصحابِ کرام است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه این
بزرگواران را در اولِ صحبتِ خیر البشر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بطریق اندراج

نهایت در بدایت آن میسر می شد که کُمّل اولیاءِ امّت را در نهایت کم هست که دست دهد لهذا وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرحمة که یکبار در صحبتِ خیر البشر رسیده بود از اُویس قرنی که خیر التابعین است افضل آمد سُئِلَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ الْمُبَارَكِ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ اَيُّهُمَا اَفْضَلُ مُعَاوِيَةُ اَمْ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيْزِ فَقَالَ الْغُبَارُ الَّذِيْ دَخَلَ اَنْفَ فَرَسِ مُعَاوِيَةَ مَعَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ خَيْرٌ مِّنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيْزِ كَذَا مَرَّةً پس باید اندیشید گروهی که در بدایت ایشان نهایتِ دیگران مندرج گردد نهایتِ ایشان چه خواهد بود و در درک دیگران چه طور خواهد گنجید وَمَا يَعْلَمُ جُنُوْدَ رَبِّكَ اِلَّا هُوَ ۵ قاصری گر کند این طایفه را طعنِ قصور ٭ حاش لله که برارم بزبان این گله را ٭ همه شیرانِ جهان بستهٔ این سلسله اند ٭ روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را ٭ رَزَقَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمْ مَحَبَّةَ هٰذِهِ الطَّائِفَةِ الْعَزِيْزِ وُجُوْدُهَا كاغذ هر چند مختصر افتاده است اما معارفِ بلند و حقایقِ ارجمند دران اندراج یافته اند عزیز خواهند داشت والسلام

مکتوب پنجاه و پنجم

بافتح وجیم موقوف بروزن نقشبند گرامی قدر وعزیز ۱۲

نیز به سید محمود صدور یافته در بیانِ آنکه آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجاتِ ابدی میسر گردد و در بیانِ آنکه نجات بی اتباع اہل سنت وجماعت متصور نیست و در بیانِ آنکه علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوطه بسلوکِ طریقِ صوفیه هست و در بیانِ آنکه اخلاصِ عمل مر اولیا را در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکنات است حضرتِ حق سبحانه وتعالی بر جادهٔ شریعتِ مصطفویه علی صاحبها الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ استقامت کرامت فرموده بکلیت گرفتارِ جنابِ قدس خود گرداناد مفاوضهٔ شریفه و مراسلهٔ لطیفه ورود یافت موجبِ فرحت گشت و متضمنِ محبتِ فقرا و اخلاص به این طائفهٔ علیا بوضوح انجامید اَللّٰهُمَّ زِدْ طلبِ فوائد رفته بود

۵ واقع است در سورة مدثر و پارہ تبارک یعنی ونمیداند لشکرہای پروردگار ترا مگر او تبارک وتعالیٰ ۱۲

سلمه الله تعالیٰ

مخدوما آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد علم و عمل و اخلاص علم دو قسم است علمی است که مقصود ازان عمل است که علم فقه متکفل آنست و علمی است که مقصود ازان مجرد اعتقاد و یقین قلبی است که در علم کلام به تفصیل ذکر یافته است بمقتضای آرائے صائبۂ اہل سنت و جماعت که فرقۂ ناجیه اند و نجات بی اتباع این بزرگواران متصور نیست و اگر سر مو مخالفت است خطر در خطر است این سخن بکشف صحیح و الہام صریح نیز بیقین پیوسته است احتمال تخلف ندارد

فَطُوبىٰ لِمَنْ وُفِّقَ لِمُتَابَعَتِهِمْ وَ شُرِّفَ بِتَقْلِيدِهِمْ وَوَيْلٌ لِمَنْ خَالَفَهُمْ وَاعْتَزَلَ عَنْهُمْ وَرَفَضَ عَنْ أُصُولِهِمْ وَخَرَجَ عَنْ زُمْرَتِهِمْ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا فَأَنْكَرُوا الرُّؤْيَةَ وَالشَّفَاعَةَ وَخَفِيَ عَلَيْهِمْ فَضِيلَةُ الصُّحْبَةِ وَفَضْلُ الصَّحَابَةِ وَحُرِمُوا عَنْ مَحَبَّةِ أَهْلِ بَيْتِ الرَّسُولِ وَمَوَدَّتِ أَوْلَادِ الْبَتُولِ فَمُنِعُوا عَنْ خَيْرٍ كَثِيرٍ نَالَهَا أَهْلُ السُّنَّةِ وَاتَّفَقَتِ الصَّحَابَةُ عَلَىٰ أَنَّ أَفْضَلَهُمْ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ … قَالَ الشَّافِعِيُّ وَهُوَ أَعْلَمُ بِأَحْوَالِ الصَّحَابَةِ اضْطَرَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَىٰ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَجِدُوا

پس خوشحالی است مر کسی را که بمتابعت اہل سنت موفق گردید و بتقلید شان مشرف گشت و وائے برانکه خلاف آنان ورزید و انحراف و یکسوئی از ایشان گزید و قوانین آنہا را گذاشت و از گروه شان برآمد پس این چنین کسان ہم خود گمراه شدند و ہم دیگران را گمراه کردند پس انکار کردند از رویت حق و شفاعت پیغمبر و مخفی ماند برایشان فضیلت صحبت پیغمبر و فضیلت اصحاب آن سرور و بی بہره ماندند از دوستی اہلبیت رسول و وداد اولاد زہراء بتول پس باز داشته شدند از خیر کثیر که بدست آوردند آنرا اہل سنت و اجماع آوردند صحابه برآن که بزرگترین ایشان ابو بکر صدیق است شافعی که داناترین مردم است باحوال اصحاب گفته بیچاره شدند مردم بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس نیافتند

تحت اَدِیمِ السَّمَاءِ خَیْرًا مِّنْ اَبِی بَکْرٍ فَوَلَّوْہُ رِقَابَھُمْ ۔ وَھٰذَا نَصٌّ مِّنْہُ بِاَنَّ الصَّحَابَۃَ مُتَّفِقُوْنَ عَلٰی اَفْضَلِیَّۃِ الصِّدِّیْقِ فَیَکُوْنُ اِجْمَاعًا فِی الصَّدْرِ الْاَوَّلِ عَلٰی اَفْضَلِیَّتِہٖ فَیَکُوْنُ قَطْعِیًّا لَا یَسُوْغُ اِنْکَارُہٗ

وَاَھْلُ بَیْتِ الرَّسُوْلِ مَثَلُہٗ کَمَثَلِ سَفِیْنَۃِ نُوْحٍ مَنْ رَکِبَھَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْھَا ھَلَکَ

قَالَ بَعْضُ الْعَارِفِیْنَ ۔ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَاَصْحَابِہٖ وَسَلَّمَ جَعَلَ اَصْحَابَہٗ کَالنُّجُوْمِ وَبِالنَّجْمِ ھُمْ یَھْتَدُوْنَ وَشَبَّہَ اَھْلَ بَیْتِہٖ بِسَفِیْنَۃِ نُوْحٍ ۔ اِشَارَۃً اِلٰی اَنَّ رَاکِبَ السَّفِیْنَۃِ لَا بُدَّ لَہٗ مِنْ رِعَایَۃِ النُّجُوْمِ لِیَامَنَ مِنَ الْھَلَاکِ وَبِدُوْنِ رِعَایَۃِ النُّجُوْمِ النَّجَاتُ مُمْتَنِعَۃٌ قَطْعًا ۔

وَمِمَّا یَنْبَغِیْ اَنْ یُّعْلَمَ اَنَّ الْاِنْکَارَ عَنْ بَعْضٍ اِنْکَارٌ عَنْ جَمِیْعِھِمْ فَاِنَّھُمْ فِیْ فَضِیْلَۃِ

زیرِ سقفِ آسمان شخصی را بہتر و مہتر از ابوبکرؓ لاجرم والی گردانیدند او را بر گردنہائی خویش وایں قول نص است از شافعی بر اینکہ صحابہ متفق اند بر افضلیتِ صدیق پس اجماع متحقق شد در قرنِ اول بر افضلیتِ اوؓ پس قطعی خواہد بود کہ انکارِ آن روا نہ بود۔

واہلِ بیتِ پیغمبرؐ حالِ شان در رنگِ حالِ کشتی نوح است کسیکہ سوار شد بر آن مخلصی یافت وکسیکہ واماند از ان بہلاکت رسید

بعضے از اکابر فرمودہ اند بدرستیکہ گردانید رسول خدا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ واصحابہ وسلم اصحابِ خود را بمشابہ ستارہا۔ وبستارہا مردم راہ می یابند وتشبیہ داد اہلِ بیتِ خود را بکشتی نوح علیہ الصلوٰۃ والسلام از جہت اشارت بدین کہ سوارِ کشتی را چارہ نیست از رعایت ستارہا تا از بیم ہلاک مامون بود ومصون وبدون رعایت ستارہا مخلصی از ہلاک بوجہی متصور نیست

ومی باید دانست کہ بدرستی انکار از بعض صحابہ انکار است از ہمگنان زیرا کہ ہمہ شان در فضیلتِ

صُحبَۃَ خَیرِ البَشَرِ مُشتَرِکُونَ۔ وَفَضِیلَۃُ الصُّحبَۃِ فَوقَ جَمِیعِ الفَضَائِلِ وَالکَمَالَاتِ وَلِھٰذَا لَم یَبلُغ وَیسُ القَرنِیُّ الَّذِی ھُوَ خَیرُ التَّابِعِینَ مَرتَبَۃَ اَدنٰی مَن صَحِبَہٗ عَلَیہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ فَلَا تَعدِلُ بِفَضِیلَۃِ الصُّحبَۃِ شَیئًا کَائِنًا مَّا کَانَ فَاِنَّ اِیمَانَھُم بِبَرَکَۃِ الصُّحبَۃِ وَنُزُولِ الوَحیِ یَصِیرُ شُھُودِیًا وَلَم یَتَّفِق لِاَحَدٍ بَعدَ الصَّحَابَۃِ ھٰذِہِ الرُّتبَۃُ مِنَ الاِیمَانِ وَالاَعمَالُ مُتَفَرِّعَۃٌ عَلَی الاِیمَانِ کَمَالُھَا عَلٰی حَسَبِ کَمَالِ الاِیمَانِ۔ وَمَا جَرٰی بَینَھُم مِنَ المُنَازَعَاتِ وَالمُحَارَبَاتِ فَمَحمُولٌ عَلٰی مَحَامِلَ صَالِحَۃٍ وَحِکَمٍ بَالِغَۃٍ مَا کَانَت عَن ھَوًی وَجَھلٍ وَلٰکِن عَنِ اجتِھَادٍ وَعِلمٍ وَاِن اَخطَأَ بَعضُھُم فِی الاِجتِھَادِ فَلِلمُخطِیِٔ دَرَجَۃٌ اَیضًا عِندَ اللہِ سُبحَانَہٗ ھٰذَا ھُوَ الطَّرِیقُ الوَسَطُ بَینَ الاِفرَاطِ وَالتَّفرِیطِ الَّذِی اختَارَہٗ اَھلُ السُّنَّۃِ وَھُوَ

صحبت خیر البشر مشترکند و فضیلت صحبت بالاتر است از جمیع فضائل و کمالات و ازینجا است که اویس قرنی که برگزیدهٔ تابعین است بمرتبهٔ ادنائی صحابی آن سرور علیه الصلوة والسلام نرسیده پس بفضیلت صحبت چیزے را برابر نباید ساخت هرچه باشد زیرا که ایمان ایشان ببرکت صحبت نبی علیه الصلوة والسلام و مشاهدهٔ نزول وحی شهودی شده بود و باین چنین مرتبهٔ ایمان بعد اصحاب کرام هیچکس مشرف نگشته و امّا اعمال پس متفرع اند بر ایمان کمال اینها باندازهٔ کمال ایمان است و آنچه از منازعات و محاربات میان ایشان بوقوع در آمده محمول است بر معانی صحیحه و حِکَم بلیغه از هوای نفسانی و جهالت و نادانی صادر نبوده اند بلکه از اجتهاد و علم۔ و اگر بعضی شان در اجتهاد براه خطا رفته پس مخطی را نیز یک درجهٔ ثواب ثابت است نزد حق سبحانه و تعالی این است راه راست میان افراط و تفریط که اختیار نموده اند وی را اهل سنت و همین است

مکتوبات امام ربانی

الطَّرِیْقُ الْاَسْلَمُ وَالسَّبِیْلُ الْاَحْکَمُ	طریقِ اَسلم وسبیل محکم۔

بالجملہ علم وعمل مستفاد از شرع است وتحصیلِ اخلاص کہ ہمچو روح است مرعلم وعمل را وابستہ بسلوکِ طریقِ صوفیہ است تا سیر الی اللہ قطع نماید وبسیر فی اللہ متحقق نشود ازحقیقتِ اخلاص دور است واز کمالاتِ مخلصان مہجور آرے عامۂ مومنان را نیز بتعمّل وتکلّف در بعضی از اعمال اخلاص ولو فی الجملہ متحقق میشود اما اِخلاصی کہ ما در صددِ بیانِ آنیم اخلاص در جمیع اقوال وافعال وحرکات وسکنات است بی تعمّل وتکلّف واین اِخلاص منوط بانتفاء آلہۂ آفاقی وانفسی است کہ بفنا وبقا مربوط است ووصول است بمرتبۂ ولایتِ خاصہ اخلاصی کہ بہ تعمّل وتکلّف محتاج است دوام نمی پذیرد بی تکلّف بودن در حصولِ دوام درکار است کہ در مرتبۂ حق الیقین است پس اولیاء اللہ ہرچہ میکنند برای حق میکنند جلّ وعلا نہ برائی نفسِ خود چہ نفسِ ایشان فدای حق شدہ است در حصول اخلاص ایشان را تصحیحِ نیت درکار نیست نیت ایشان بفنا فی اللہ وبقا باللہ تصحیح یافتہ است مثلاً شخصے کہ گرفتارِ نفسِ خود است ہرچہ میکند برای نفسِ خود میکند نیت کند یا نکند وچون این گرفتاری نفس زائل شود وگرفتاری حق جل وعلا بجائی آن نشیند ناچار ہرچہ کند برائی حق کند نیت وتصحیح نیت در کار نیست ومتعیّن احتیاج بہ تعیین نیست ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰہِ یُؤْتِیْہِ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰہُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ صاحبِ دوامِ اخلاص مخلَص است بفتح لام وآنکہ دوام ندارد وکسب اخلاص می نماید مخلِص است بکسر لام شتّان ما بینہما ونفعیکہ از طریقِ صوفیہ بعلم وعمل میرسد آنست کہ علوم کلامیۂ استدلالیہ کشفی می گردند وتیسّر تمام در ادائی اعمال پیدا می شود وکسلی کہ از جانبِ نفس وشیطان بود زائل میگردد ع این کار دولت است کنون تا کرا رسد

وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا۔

مکتوب شصتم

نیز بسیادت پناہی سید محمود صدور یافتہ در بیانِ نفیِ خواطر و دفعِ وساوس بالکلیہ
و ما یناسبُ ذٰلک حق سبحانہ و تعالی بدوامِ گرفتاری بجناب قدس خود مشرف گرداند کہ
حقیقتِ رستگاری درین گرفتاری است منعِ خواطر و دفعِ وساوس در طریقہ حضراتِ خواجگان
قدّس اللہ تعالی اسرارہم بروجہ اتم حاصل است حتی کہ بعضی از مشائخ این خانوادہ بزرگ
چلہ خواطر کشیدہ اند و در تمامِ آن اربعین باطن خود را از ورود خاطر باز داشتہ اند حضرت خواجہ
احرار قدّس اللہ تعالی سرّہٗ درین مقام فرمودہ اند کہ مراد از دفعِ خواطر خواطر یست کہ مانعِ دوام
توجہ مطلوب بدنہ دفعِ خواطر مطلقاً و درویشی از مخلصانِ این سلسلہ علیہ بحکم واَمّا بنعمۃِ ربّک
فحدّث از حالِ خود چنین خبر می دہد کہ خواطر از قلب بحدی منتفی میگردد کہ اگر فرضاً عمر حضرت
نوح علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام بصاحبِ آن قلب بدہند ہرگز خاطری بر قلب
عبور نکند نہ آنکہ او درین دفع متکلف باشد چہ ہر چہ تکلف است موقت است دوام نمی پذیرد بلکہ
در اتیان خاطر اگر سالہا تکلف نماید ہم میسر نشود تعیین اربعین از تعمل و تکلف خبر میدہد و تعمل
در مرتبہ طریقت است حقیقت آنست کہ از تعمل و تکلف وارہانند یا گردد طریقت است و یادداشت
در حقیقت پس محقق شد کہ بر تقدیر منع خواطر بہ تکلف کہ موقت بتوقیت است از عشرہ
و اربعین دوامِ توجہ بمطلوب محالست چہ تکلف در مرتبہ طریقت است و در طریقت دوام
متصور نیست این کہ دوام در حقیقت است بواسطہ آنست کہ تکلف در اوان موطن
مجال نیست پس ورود خاطر در مرتبہ تکلف البتہ مانعِ دوام توجہ است و دوام نگرانی کہ قلوب
بلند پایانِ این سلسلہ علیہ را دست می دہد امری دیگرست و دوام توجہ کہ ما در صدد بیان آنیم

عبارت از یادداشت است که نہایتِ مرتبۂ کمال است حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی
فرموده اند قدس الله تعالیٰ سرہٗ کہ ورائے یادداشت پنداشت است یعنی مرتبۂ دیگر نیست
مقصود از اظہار این قسم احوال ترغیب طالبانِ این طریقۂ علیہ است ہر چند کہ منکران را
غیر از انکار نخواہد افزود یُضِلُّ بِہٖ کَثِیْرًا وَّ یَھْدِیْ بِہٖ کَثِیْرًا **مثنوی** ہر کس افسانہ بخواند افسانہ است
وانکہ دیدش نقد خود مردانہ است ؛ آبِ نیل است و بقبطی خون نمود ؛ قوم موسیٰ را نہ خون بود
آب بود ؛ وَالسَّلَامُ وَالْاِکْرَامُ

مکتوب شصت و یکم

نیز بسیادت مآبی سید محمود صدور یافتہ در ترغیب بر صحبتِ شیخ کاملِ مکمل و اجتناب از صحبتِ
ناقص و مایناسب ذٰلِکَ حق سبحانہ و تعالیٰ از دیادی در طلب خود کرامت فرموده از ہرچہ
منافی وصول بمطلب است اجتنابِ تمام میسر گرداناد بحرمۃِ سیدِ البشر المطہر عن زیغ البصر
علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات التفات نامہ گرامی مشرف ساخت چون منبی
از طلب و شوق و مُشعر از وردد و تعطش بود در نظر بسیار زیبا در آمد چہ طلب مبشر حصول مطلوب
است وورود مقدمۂ وصول بمقصود عزیزی میفرماید اگر نخواستی وا و نداد ی خواست حصولِ دولتِ
طلب را نعمتِ عظمیٰ دانستہ از ہر چہ مخالفِ اوست احتراز باید نمود مبادا فتوری در وی راہ یابد
و برودتے در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظتِ آن قیام بشکر است بحصول
آن دولت لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَاَزِیْدَنَّکُمْ ودوام التجا و تضرع است بجنابِ قدسِ خداوندی جل
سلطانہٗ تا توجہ طلب او را از کعبۂ جمالِ لایزالِ خود مصروف نگرداند اگر حقیقتِ التجا و تضرع میسر نشود
صورتِ تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد وَاِنْ لَمْ تَبْکُوْا فَتَبَاکَوْا بیانِ این معنی است

عہ ہم فاعل ازانا بمعنی غم داون ۱۲

صحبت سلمہ اللہ تعالیٰ

این محافظت تازمانِ وصولِ بشیخِ کاملِ مکمّل است بعد ازان تفویضِ مراداتِ خود است بآن
بزرگ و در رنگِ میّت شدنست در دستِ غسّال فنائی اول فنائی فی الشیخ است و آن فنا
ثانیا وسیلهٔ فنا فی الله می گردد زان روی که چشم تست احول معبود تو پیر تست اول
زیراکه طریقِ افاده و استفاده مبنی بر مناسبتِ طرفین است ابتداءً طالب را بواسطهٔ کمالِ
دنائت و خساست مناسبتی بجنابِ اقدس عز سلطانه نیست برزخی ذی جهتین درکار است
و آن شیخ کاملِ مکمل است و قوی ترین اسبابِ فتور در طلبِ انابت است بشیخِ ناقص که بسلوک
و جذبه کار را تمام ناکرده بمسندِ شیخی خود را کشیده است طالب را صحبتِ او سمّ قاتل است و انابت
او مرضِ مهلک استعدادِ بلند طالب را این چنین صحبت بپستی می آرد و از ذروه بحضیض می اندازد
مثلاً مریضیکه از طبیبِ ناقص دارو خورد دراز و یا مرضِ خود می کوشد و قابلیتِ ازالهٔ مرض خود ضائع
می سازد هرچند آن دارو در ابتدا نحوی از تخفیف بخشد اما فی الحقیقت نفسِ مضرّت است این
مریض اگر فرضاً بطبیبِ حاذق برسد آن طبیب اول فکر ازالهٔ تاثیر آن دارو می نماید و مسهلات معالجه
میفرماید بعد از زوالِ آن تاثیر فکرِ ازالهٔ مرض میکند مدارِ طریقِ این بزرگواران قدس الله تعالی
اسرارهم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی در طلب پیدا می آرد احتمال
دارد که بعد از چندگاه بجانبِ دهلی و آگره سیری واقع شود اگر جریدهٔ خود را رسانند و مشافهة چیزی اخذ
نموده بسرعت باز گردند گنجایش دارد زیاده برین تصدیع است بقیة الاجوبة للمسئول عنها
آنکه جنابِ مشیخت پناهی معارف دستگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مغتنم اند و بزرگ اما
استعدادِ شما را بطریقِ ایشان مناسبت کم است بی رابطهٔ مناسبت حصولِ مطلوب متعسر است
والامر عند الله کم اگر گاه گاه چیزے از احوال خود می نوشته باشند تا بآن تقریب ازین جانب هم چیزے
نوشته شود مناسب است چه سلسلهٔ اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد والسلام

مکتوب شصت و دوم ۶۲

بجناب میرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه جذبه که پیش از سلوک است از مقاصد نیست بلکه وسیله ایست از برای قطع منازل سلوک بسهولت و جذبه که بعد از سلوک ست از مقاصد است وما یناسب ذلک اَلحمدُ لله وسلامٌ علی عبادهِ الذین اصطفی طریقهٔ وصول را دو جزو است جذبه و سلوک و بعبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذبه که مقدم بر سلوکست از مقاصد نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذبه که بعد از تمامی سلوکست و تصفیه که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد مطلوبه است جذبه و تصفیه سابقه از برای تسهیل مسالک سلوکست بی سلوک کار نمی کشاید و بی قطع منازل جمال مطلوب نمی نماید جذبه اولی کالصورت است مر جذبه اخری را فی الحقیقت با یکدیگر مناسبت ندارند پس مراد از اندراج نهایت در بدایت که در عبارت مشائخ این سلسله علیه واقع است اندراج صورت نهایت است در بدایت والا حقیقت نهایت در بدایت نمی گنجد و نهایت با بدایت نسبت ندارد تحقیق این مبحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبه و سلوک و امثال آنها تحریر یافته بتفاصیل ذکر یافته است القصه عبور از صورت بحقیقت ضروریست و اکتفا از حقیقت بصورت از دوریست حققنا الله سبحانه بالحقیقة الحقة وجنبنا عن الصورة البطالة بحرمة النبی المختار وآله الابرار علیه وعلیهم من الصلوات اکملها ومن التحیات افضلها

مکتوب شصت و سوم ۶۳

بسیادت پناهی و نقابت دستگاهی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه انبیا صلوات

اللهِ تعالیٰ وتسلیماتُهُ علیهم در اصولِ دین متفقند واختلافِ این بزرگواران در فروعِ دین است و در بیانِ بعضی از کلماتِ متفقهٔ ایشان ثبّتنا اللهُ سبحانه وایّاکم علی جادّةِ اٰبائکم الکرام علیٰ افضلهم اصالةً وعلیٰ براقیهم متابعةً الصلٰوةُ والسلامُ انبیا صلواتُ اللهِ تعالیٰ وتسلیماتُهُ وتحیاتُهُ وبرکاتُهُ علیٰ اجمعهم عموماً وعلیٰ افضلهم خصوصاً رحمتهای اند که بتوسطِ این بزرگواران عالمی بنجاتِ ابدی مستسعد گشته است واز گرفتاریِ سرمدی خلاصی یافته اگر وجودِ شریفِ شان نمی بود حق سبحانه وتعالیٰ که غنیِ مطلق است عالم را از ذات وصفاتِ خود تعالیٰ وتقدس خبر نمیداد وبآن راه نمی نمود وهیچکس او را نمی شناخت وبه اوامر ونواهی که عباد را بمحض کرم از برای نفعِ ایشان مکلّف ساخته است تکلیف نمی فرمود ومرضیاتِ او تعالیٰ از نامرضیات جدا نمیگشت پس شکرِ این نعمتِ عظمیٰ بکدام زبان راست آید وکرا مجال آنکه از عهدهٔ آن برآید الحمدُ للهِ الّذی انعمَ علینا وهدانا الی الاسلامِ وجعلنا من مصدّقی الانبیاءِ علیهمُ الصلٰوةُ والسلامُ واین بزرگواران در اصولِ دین متفقند کلمهٔ ایشان واحد است در ذات وصفاتِ تعالیٰ وتقدس وحشر ونشر وارسالِ رسل ونزولِ ملک وورودِ وحی ونعیمِ جنت وعذابِ جحیم بطریقِ خلود وتابید اختلافِ ایشان در بعضِ احکام است که بفروعِ دین تعلق دارد حق سبحانه وتعالیٰ در هر یک زمانی بر هر پیغمبر اولی العزم ابنایِ آن زمان را ببعض احکامِ مناسبهٔ آنها وحی فرستاده وباحکامِ مخصوصه تکلیف فرموده نسخ وتبدیل در احکامِ شرعیه از حِکَم ومصالحِ حق سبحانه وبسیار است که بر یک پیغمبرِ صاحبِ شریعت در اوقاتِ مختلفه احکامِ متضاده بطریقِ نسخ وتبدیل وارد شوند واز جملهٔ کلماتِ متفقهٔ این بزرگواران نفیِ عبادتِ غیرِ حق سبحانه ومنعِ اشراک است با وتعالیٰ وتقدس وناگرفتنِ بعضی مخلوقات مر بعض دیگر را ارباب غیر از حق سبحانه این حکم مخصوص بانبیا است غیر از متابعانِ ایشان به این دولت مشرف نشده اند وغیر از

نفی عبادت غیر حق الخ ۱۲

انبیا کسی باین کلمات تکلم نموده است منکران نبوت اگرچه خدارا سبحانه واحد میگویند حالِ ایشان از دو امر خالی نیست یا تقلید اہل اسلام می کنند یا در وجوب وجود واحد میدانند نه در استحقاق عبادت و نزد اہل اسلام ہم در وجوب وجود واحد است وہم در استحقاق عبادت مراد از کلمۂ طیبہ لا اله الا الله نفی عبادت آلہۂ باطله است و اثباتِ معبودیّت حق است سبحانه وکلمۂ دیگر که مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشر میدانند مثل سائر مردم و اله و معبود حق را میدانند سبحانه و مردم را دعوت باو میکنند تعالی و او را سبحانه از حلول و اتحاد منزه میگویند و منکرانِ نبوت نه چنین اند بلکه رؤسای ایشان مدعیانِ الوہیّت اند و حق را سبحانه در خود حلول اثبات میکنند و از استحقاق عبادت و اطلاقِ اسمِ الوہیّت بر خود تحاشی نمی نمایند لاجرم پا از بندگی برآورده در منکراتِ افعال و مستقبحاتِ اعمال می افتند و راهِ اباحت بر ایشان کشاده میگردد و گمان می برند که آلهه از ہیچ چیز ممنوع نیستند ہرچه می گویند صواب می دانند و ہرچه می کنند مباح می انگارند ضَلُّوْا فَاَضَلُّوْا فَوَیْلٌ لَّهُمْ وَلِاَتْبَاعِهِمْ وَلِاَشْیَاعِهِمْ وکلمۂ دیگر که انبیا علیہم الصلوٰة والتسلیمات بران متفق اند و منکرانِ ایشان را ازان دولت نصیبی نیست آنست که این بزرگواران به نزولِ ملائکه که معصومِ مطلق اند و ہیچ تعلق و تلوث ندارند قائل اند و امناءِ وحی و حملۂ کلامِ ربانی تعالی و تقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران ہرچه می گویند از حق میگویند تعالی و تقدس و ہرچه میرسانند از حق میرسانند و احکامِ اجتہادیۂ ایشان نیز مؤید بوحی اند اگر بالفرض زلتی واقع می شد فی الحال حق سبحانه تدارکِ آن بوحیِ قطعی میفرمود و رئیسانِ منکرانِ آن که مدعیانِ الوہیت اند ہرچه گویند از خود گویند و ہمان را صواب دانند بواسطۂ زعمِ الوہیّت پس انصاف در کار است شخصیکه از کمالِ بیخردی خود را اله بگیرد و مستحق عبادت داند و افعالِ ناشائسته باین زعمِ فاسد بوقوع آرد سخنانِ او را چه اعتبار است و بر اتباعِ او چه مدار مصراع سالیکه نکوست

ف معنی ہست بر قول ل بجوازِ اجتہادِ نبی علیه الصلوٰة والسلام که راجح ترین اقوال است ۱۲ ف زلت بالفتح و بالکسر لام مشدد و مفتوح بمعنی لغزش و لغزیدن یعنی خطا در اجتہاد ۱۲

ف یعنی او خود گمراه شدند پس دیگران را گمراه کردند پس وای ہست بر ایشان و تابعان ایشان و شیعیان ایشان ۱۲

از بہارش پیدا است اظہار امثال این سخنان برائے ازدیاد ایضاح است والا حق از باطل جدا است و نور از ظلمت ہویدا جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا اللّٰهُمَّ ثَبِّتْنَا عَلٰى مُتَابَعَةِ هٰؤُلَاءِ الْأَكَابِرِ عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ أَوَّلًا وَآخِرًا بقیۃ المقصود آنکہ سیادت پناہی میان پیر کمال را ایشان بہتر میدانند چہ احتیاج است کہ درین باب چیزی نوشتہ آید لیکن این قدر ہست کہ حقیر چندگاہ ہست کہ از آشنائی ایشان محظوظ است مدتی است کہ ایشان اشتیاق عتبہ بوسی داشتند اما درین اثنا ضعفی بر ایشان طاری شدہ بود و تا زمانے صاحب فراش بودند بعد از فراغ متوجہ ملازمت علیہ گشتہ اند امید وار عنایت اند

سے یعنی روح خالص پاک از ظلمات و کدورات جسمانی نجات یافتہ باشد و بر اصل فطرت خود بود باشد ۱۲	# مکتوب شصت و چہارم ۶۴	سے یعنی برانگیختہ نمودن بر بردباشتی مصیبتہا و دردہا کہ بجسم تعلق دارند ۱۲

نیز بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافتہ در بیان لذت و الم جسمانی و روحانی و تحریض بر تحمل مصائب و آلام جسمانی و ما یناسب ذٰلک سَلَّمَكُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَعَافَاكُمْ فِي الدَّارَيْنِ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الثَّقَلَيْنِ عَلَيْهِ وَعَلٰى آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ لذت و الم دنیا بر دو قسم است جسمانی و روحانی ہر چیز کہ جسم را دران لذت است روح را ازان الم است و ہر چہ جسم ازان متالم است روح را ازان التذاذ است پس روح و جسم نقیض یکدیگر باشند و درین نشأہ کہ روح بمقام جسم تنزل نمودہ است و گرفتار جسم و جسمانی شدہ روح نیز حکم جسم پیدا کردہ بلذت او متلذذ گشتہ است و بالم او متالم انیست مرتبۂ عوام کالانعام کریمۂ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ در شان ایشان صادق است وای ہزار وای اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود و بہ وطن اصلی رجوع ننماید ؎ پایہ آخر آدم ہست و آدمی * گشت محروم از مقام محرمی * گر نگردد باز مسکین زین سفر * نیست از وی ہیچکس محروم تر *

از بیماری روح است که اَلَم خود را لذت می انگارد و لذت را اَلَم می شناسد در رنگ صفرائی که بواسطهٔ علتِ صفرا شیرینی را تلخ می یابد پس بر عُقلا فکرِ ازالهٔ این مرض لازم است تا در آلام و مصائبِ جسمانی خرم و شادان زندگانی نمایند بیت از پی این عَیش و عِشرت ساختن ٭ صد هزاران جان بباید باختن ٭ و چون نیک ملاحظه کرده میشود معلوم میگردد که اگر در دنیا درد و اَلم و مصیبت نمی بود بجوے نمی ارزید ظلمتهای آن از وقائع و حوادث زائل میگردانند تلخی حوادث در رنگِ تلخی داروے نافع است که ازالهٔ مرض می نماید محسوسِ این فقیر شده است در دعوتهاے عام که طعام می پزند و خلوصِ نیّت نمی توانند کرد و جمعی از طعام خواران بشکوے می خیزند و منقصتِ طعام و صاحبِ طعام می نمایند و صاحبِ طعام را ازین معنی شکستگیِ دل حاصل میگردد و همین شکستگیِ صاحبِ طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود و بواسطهٔ عدمِ خلوصِ نیّت ازاله مینماید و در معرضِ قبول می آرد اگر شکوهٔ آن جماعه نمی بود و انکسارِ قلبِ صاحبِ طعام نمیشد طعام سراسر پُر از ظلمت و کدورت بود و احتمالِ قبول را درین صورت چه گنجایش پس مدارِ کار بر شکستگی و آوارگی آمد و ما نازپروردگان جویانِ عَیش و تنعّم را مشکل کار است وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ نصِّ قاطع است و عبادت عبارت از تذلّل و انکسار است پس مقصود از خلقتِ انسان خواری اوست علی الخصوص مسلمانان و دینداران که دنیا سجنِ ایشان است در زندانِ عیش جویان بودن از عقل دور است پس آدمی را از مشقِ محنت کشی چاره نبود و از ورزشِ بار برداری گذر نه حضرتِ حق سبحانه و تعالی ما بی طاقتان را برین معنی استقامت کرامت فرماید بحرمتِ جدّکم الامجدِ علیه و علی آله من الصَّلَوَاتِ اَتَمُّهَا وَمِنَ التَّحِیَّاتِ اَکْمَلُهَا ٭

مکتوب شصت و پنجم ۶۵

بخان اعظم صدور یافته در تأسف و تلهف بر ضعف اسلام و زبونی مسلمانان و تحریض و اغراء بر تقویت اهل اسلام و اجراء احکام ایدکم الله سبحانه و نصرکم علی اعداء الاسلام فی اعلاء الاحکام مخبر صادق علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها فرموده است الاسلام بدأ غریبا و سیعود کما بدأ فطوبی للغرباء غربت اسلام تا بحدی رسیده است که کفار برملا طعن اسلام و ذم مسلمانان می نمایند و بی تحاشی اجراء احکام کفر و مداحی اهل آن در کوچه و بازار می کنند و مسلمانان از اجرائے احکام اسلام ممنوع اند و در اتیان شرائع مذموم و مطعون بیت پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز ؛ بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی ست ؛ سبحان الله و بحمده الشرع تحت السیف گفته اند و رونق شرع شریف را بسلاطین وابسته اند قضیه منعکس گشته است و معامله انقلاب پیدا کرده است و احسرتاه و اندامتاه و اویلاه امروز وجود شریف شما را مغتنم می شمریم و مبارز درین معرکه ضعیف و شکست خورده جز شما را نمیدانیم حق سبحانه و تعالی مؤید و ناصر شما باد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات و البرکات در خبر وارد است لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون درین وقت آن جنون که بنای آن فرط غیرت اسلام است در پناه شما محسوس است الحمد لله سبحانه علی ذلک امروز آن روز است که عمل قلیل را اجر جزیل باعتبار تمام قبول میفرمایند از اصحاب کهف غیر از هجرت عملی دیگر نمایان نیست که این همه اعتبار پیدا کرده است سپاهیان در وقت غلبه اعداء اگر اندک تردد می کنند اعتبار بسیار پیدا می کنند بخلاف در وقت امن و تسکین اعداء و این جهاد قولی که امروز شمارا میسر شده

مصححه سلمه الله تعالی

جهادِ اکبر است مغتنم دانید و هَل مِن مَزید بگوئید و این جهادِ گفتن را به از جهادِ کُشتن دانید
امثالِ ما محروم فقرا بی دست و پا ازین دولت محروم و مہجوریم ع هَنِیئًا لِاَربابِ النَّعِیمِ نَعِیمُهَا
وَلِلعاشِقِ المِسکِینِ مَا یَتَجَرَّعُ بیت دادیم ترا ز گنجِ مقصود نشان ؛ گر ما نرسیدیم تو شاید
برسی ؛ حضرت خواجه احرار قدس اللّٰه تعالی سرّه می فرمودند که اگر من شیخی کنم هیچ شیخی در
عالم مرید نیابد اما مرا کاری دیگر فرموده اند و آن ترویجِ شریعت و تائیدِ ملت است لاجرم بصحبتِ
سلاطین میرفتند و بتصرفِ خود ایشان را منقاد می ساختند و بتوسلِ ایشان ترویجِ شریعت
میفرمودند ملتمس آنست که چون حق سبحانه ببرکتِ محبتِ شما با کابرِ این خانوادهٔ بزرگ قدس اللّٰه
تعالی اسرارهم سخن شما را تاثیری بخشیده است و عظمتِ مسلمانیِ شما در نظرِ اقران ظاهر گشته
سعی فرمایند که لااقل احکامِ کبیرهٔ اہلِ کفر که در اہلِ اسلام شیوعی پیدا کرده اند منہدم و مندرس
گردند و اہلِ اسلام ازان منکرات محفوظ مانند جزاکم اللّٰه سبحانه عنا و عن جمیعِ المسلمین
خیرَ الجزاء در سلطنتِ پیشین عنادی بدینِ مصطفوی علیه الصلوة والسلام مفہوم می شد
و درین سلطنت ظاہر آن عناد نیست اگر ہست از عدمِ علمست ترس آنست که مبادا این جا
ہم کار بعناد انجامد و بر مسلمانان معامله تنگ تر افتد مصرع چو بید بر سرِ ایمانِ خویش میلرزم ؛
ثَبَّتَنَا اللّٰهُ سُبحانَهُ وَاِیَّاکُم عَلٰی مُتَابَعَةِ سَیِّدِ المُرسَلِینَ عَلَیهِ وَعَلٰی آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسلِیمَاتُ
فقیر بتقریبی اینجا آمده بود خواست که از آمدنِ خود ایشان را اطلاع دهد و بعضی سخنانِ نافعه بنویسد
و از محبتِ غریزی ع که بواسطهٔ مناسبتِ فطرتیست خبر کند قَالَ عَلَیهِ الصَّلوٰةُ وَالسَّلَامُ مَن
اَحَبَّ اَخَاهُ فَلیُعلِمهُ اِیَّاهُ یعنی کسیکه دوست دارد برادرِ مسلم خود را پس گو اعلام کند او را ازان
محبت وَالسَّلَامُ عَلَیکُم وَعَلٰی جَمِیعِ مَنِ اتَّبَعَ الهُدٰی

ع یعنی فطرت و خلقت مایان باہم مناسب افتاده موجب محبت گشته قال علیه الصلوة والسلام الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف

مکتوب شصت و ششم ۶۶

قال الله تعالی وما صاحبکم بمجنون ۱۲

نیز بجانب اعظم صدور یافته در مدائح طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم و مناسبتِ این طریق بطریقِ اصحاب کرام علی صاحبهم و علیهم الصلوٰة والسلام و بیان افضلیتِ اصحاب کرام بر دیگران اگرچه ویس قرنی باشد یا عمر مروانی الحمد لله و سلام علی عبادهِ الذین اصطفی طریق حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم مبنی بر اندراج نهایت در بدایت است حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج می کنیم و این طریق بعینه طریق اصحاب کرام است رضی الله تعالی عنهم چه این بزرگواران را در اول صحبت آنسرور علیه و علیهم الصلوٰات والتسلیمات آن میسر می شد که اولیاء امت را در نهایت النهایت شمهٔ ازان کمال دست میدهد لهذا وحشی قاتلِ حضرت حمزه علیه الرحمة که یک مرتبه در بدوِ اسلام خود بشرفِ صحبت سید اولین و آخرین علیه و علی آله الصلوٰات والتسلیمات والتحیات مشرف شده بود از ویس قرنی که خیر التابعین است افضل آمد و آنچه وحشی را در اولِ صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام میسر شد ویس قرنی را با آن خصوصیت در انتها میسر نشد لاجرم بهترین قرون قرن اصحاب گشت رضوان الله تعالی علیهم کلمهٔ ثم کار دیگران را در پس انداخت و اشارت به بُعد درجه نمود شخصی از عبد الله بن مبارک قدس سره سوال کرد ایهما افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز قال الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة پس ناچار سلسلهٔ این حضرات سلسلة الذهب آمد و مزیتِ این طریقهٔ عالی بر سائر طرق در رنگ مزیتِ قرن اصحاب کرام بر سائر قرون متبرین

ع بفتح اول وسکون دال یعنے ابتدا و آغاز ۱۲ غ

گشت جماعه را که از کمال فضل در آغاز شربی ازان جام ارزانی دارند اطلاع بر حقیقت کمالات ایشان غیر ایشان را متعذر است نهایت ایشان فوق نهایت دیگران خواهد بود مصرع

قیاس کن ز گلستان من بهار مرا * مصرعه سالی که نکوست از بهارش پیداست * ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم حضرت خواجه نقشبند میفرمودند که ما فضلیانیم جعلنا الله سبحانه وایاکم من محبی هؤلاء الاکابر ومتابعی آثارهم بحرمة النبی القرشی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها *

مکتوب شصت و هفتم ۶۷

بخان خانان صدور یافته و سفارش محتاجی ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات ظاهرا وباطنا ویرحم الله عبدا قال آمینا دو امر اهم بی اختیار بر آن آوردند که بتصدیع ایشان جرأت نماید اول اظهار دفع مظنه آزار است بلکه حصول مودت واخلاص وامر ثانی ایماء احتیاج محتاجی است که بفضیلت وصلاح متحلی است وبمعرفت وشهود متمیز از روی نسب کریم است واز روی حسب شریف مخدوما اظهار حق نوعی از مرارت است اگرچه بحسب شدت وضعف متفاوت باشد خیلی سعادتمندی می باید که این مرارت را برنگ عسل بیاشامد وهل من مزید گوید تلوینات احوال از لوازم صفت امکان است جماعه که بتمکین رسیده اند نیز از تلوین سرشته اند بیچاره ممکن گاهی مغلوب سلطان صفات جلالیه است وگاهی محکوم صفات جمالیه است وقتی محل قبض است ووقتی موطن بسط وهر موسم را احکام جدا است دی روز آن بود امروز این نیست قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء والسلام

مکتوب شصت و هشتم ۶۸

نیز بجانب خانان صدور یافته در بیان آنکه تواضع از ارباب غنا زیبد و استغنا از ارباب فقر
و ما یناسب ذلک الخیر فیما صنع الله سبحانه مخدوما من آنچه شرط بلاغ است با تو
میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال تواضع از ارباب غنا زیباست و استغنا از اهل فقر
لان المعالجة بالاضداد در مکاتیب ثلاثه شما غیر از استغنا امری مفهوم نشد هر چند مقصود
شما تواضع بود مثلاً در مکتوب اخیر مسطور بود بعد الحمد و الصلوة نموده می آید این عبارت را
نیک دریابند که در کجا باید نوشت آری خدمت فقرا بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت
هم ضروریست تا ثمره بران مترتب شود و بدونها خرط القتاد بلی اتقیاء امت او علیه
و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها از تکلف بری اند اما التکبر مع المتکبرین
صدقة حضرت خواجه نقشبند را قدس الله تعالی سره شخصی گفت که متکبر است فرمودند که
تکبر من از کبریائی اوست این طائفه را ذلیل و خوار نه انگارند رب اشعث مدفوع بالابواب
لو اقسم علی الله لابره حدیث نبویست علیه الصلوة والسلام اندکی پیش تو
گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است محبان عزیزی و مخلصان
صمیمی شما می باید که ملاحظه نفس الامر داشته باشند و بشما هر چه رسانند از نفس الامر رسانند و مرتکب کنکاشی
که بدهند صلاح شما را می باید که منظور دارند نه مصالح خود را که آن خیانت محض است بعضی از
منافع شما نیز از علل غائیه این سفر بود اما در عالم اسباب محبان و مخلصان شما نگذاشتند تقصیری
ازین طرف نداشتند هر چند این مقدمات تلخ نما اند اما خوش آیند گویندگان شما بسیار اند بهمان
اکتفا کنند مقصود از آشنائی فقرا اطلاع بر عیوب مکنونه است و ظهور رذائل مخزونه لیکن

بدانند که اظهار این قسم سخنان نه از روی آزار است بلکه از روی نیکخواهی و دلسوزی ست یقین تصور نمایند خواجه محمد صدیق اگر یک روز پیشتر می آمدند محتمل که فقیر بهر حال خود را بشما میرسانید اما در اثناء راه سرهند ملاقی شدند معذور خواهند داشت الخیر فیما صنع الله سبحانه

مکتوب شصت و نهم ٦٩

نیز بجانب خانان صدور یافته در بیان تواضع که موجب رفعت دارین است و در بیان آنکه نجات وابسته بمتابعت اهل سنت و جماعت است که فرقهٔ ناجیه اند الحمد لله والصلوة و السلام علی رسول الله التفات نامهٔ گرامی که بمصحوب اخوی مولانا محمد صدیق ارسال داشته بودند وصول یافت کرم فرمودند جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء چون رعایت آداب فقر نموده اند و بتواضع سخن رانده اند امید است که بحکم من تواضع لله رفعه الله این تنزل موجب رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه گشت بشری لکم چون الفاظ انابت و رجوع در میان آورده اند چنان تصور فرمایند که این انابت بر دست درویشی از درویشان واقع شده است مترصد نتائج و ثمرات آن باشند اما حقوق آنرا باید که مهما امکن مرعی دارند و از وصایا و نصائح چه نویسد و از علوم و معارف چه وانماید که علماء مجتهدین و صوفیهٔ محققین شکر الله تعالی سعیهم در بسط و تفصیل سخن تقصیر جائز نداشته اند و پاره از مسودات این کم بضاعت را نیز ظاهراً بعضی از یاران بخدمت شما برده اند بنظر شریف گذشته باشد بالجملة طریق النجاة متابعة اهل السنة والجماعة کثرهم الله سبحانه فی الاقوال والافعال وفی الاصول والفروع فانهم الفرقة الناجیة وما سواهم من الفرق فهم فی معرض الزوال وشرف الهلاک علمه الیوم احد اولم یعلم اما فی الغد فیعلمه کل احد ولا ینفع اللهم نبهنا قبل ان ینبهنا الموت بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات سیادت مآبی سید ابراهیم از قدیم چون انتسابی

ای خدا هوشیار کن ما را پیش از آنکه هوشیار کند ما را موت ۱۲

بآن آستانہ علیہ وارد و در سلک دعاگویان منتظم است بر ذمہ کرم لازم است کہ دستگیری فرمایند کہ اوان فقر و پیری را با اہل و عیال خود بفراغ خاطر گذرانند و بدعای سلامتی دارین ایشان مشغول باشند

مکتوب ہفتادم

نیز بجانب خانان صدور یافتہ در بیانِ آنکہ آدمی را جامعیتِ او سببِ بُعدِ اوست ہمچنانکہ ہمین جامعیتِ او سببِ قربِ اوست و ما ینا سبُ ذٰلِکَ ثَبَّتَکُمُ اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ عَلٰی جَادَۃِ الشَّرِیْعَۃِ الْمُصْطَفَوِیَّۃِ عَلٰی صَاحِبِہَا الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّۃُ رَحِمَ اللّٰہُ عَبْدًا قَالَ اٰمِیْنًا آدمی را ہمچنانکہ جامعیت سببِ قرب و تکریم و تفضیل است سببِ بُعد و تضلیل و تجہیل نیز ہمان جامعیت است قرب بواسطہ اتمیتِ مرأتِ اوست و قابلیتِ ظہورِ جمیعِ اسما و صفات را بلکہ تجلیاتِ ذاتیہ را نیز حدیث قدسی لَا یَسَعُنِیْ اَرْضِیْ وَلَا سَمَائِیْ وَلٰکِنْ یَسَعُنِیْ قَلْبُ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنِ رمزی ازین بیان است و بُعدِ او بسببِ احتیاجِ اوست بہر جزئی از جزئیاتِ عالم چہ او را ہمہ چیز درکار است خَلَقَ لَکُمْ مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا بواسطہ این احتیاج او را بجمیع اشیا گرفتاری ہست کہ سببِ بُعد و تضلیلِ او گشتہ است

نسخہ پایہ آخر آدم است و آدمی ✽ گشت محروم از مقامی محرمی ✽

گر نہ گردد باز مسکین زین سفر ✽ نیست از وی ہیچکس محروم تر ✽

پس بہترینِ ہمہ موجودات انسان آمد و بدترینِ ہمہ کائنات ہم او اِذْ کَانَ مِنْہُ مُحَمَّدٌ حَبِیْبُ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ وَاَبُوْ جَہْلِ اللَّعِیْنُ عَدُوُّ رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرَضِیْنَ پس ناچار تا از گرفتاری ہمہ نجات میسر نشود گرفتاری یکی کہ منزہ است از یکی نیز حاصل نباید خرابی در خرابی است لیکن بمقتضاے مَا لَا یُدْرَکُ کُلُّہٗ لَا یُتْرَکُ کُلُّہٗ زندگانی چند روزہ را بر وفقِ اتباعِ صاحبِ شریعت عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالتَّحِیَّۃُ باید بسر برد کہ رستگاری ان

عذابِ اُخروی و فوزِ بتنعماتِ سرمدی وابسته بسعادتِ این اتباع است پس در اموالِ نامیه و انعامِ سائمه ادای زکوٰة کماحقه باید نمود و آن را وسیلهٔ عدمِ گرفتاری باموال و انعام باید ساخت و در مطعومات و ملبوسات لذیذه و نفیسه حظِ نفس منظور نباید داشت بلکه در اطعمه و اشربه غیر از حصولِ قوت برادای طاعات منیتی دیگر نباید کرد و جامهٔ نفیس بحکمِ کریمهٔ خُذُوا زِینَتَکُم عِندَ کُلِّ مَسجِدٍ ای عِندَ کُلِّ صَلوٰةٍ بنیّتِ تزئینِ مامور باید پوشید و مشوب به نیتِ دیگر نباید ساخت و اگر حقیقتِ نیت میسر نشود خود را به تکلف برین نیت باید آورد فَاِن لَّم تَبکُوا فَتَبَاکَوا و دوام بحق سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع باید بود که حقیقتِ نیت میسر شود و از تکلف وا رهد شعر

میتواند که دهد اشکِ مرا حسنِ قبول ۞ آنکه در ساخته است قطرهٔ بارانی را ۞

علی هذا القیاس در جمیعِ امور بمقتضای فتوی علمای دین دار که راهِ عزیمت را اختیار نموده اند و از رخصت اجتناب کرده زندگانی باید کرد و وسیلهٔ نجاتِ ابدی باید دانست مَا یَفعَلُ اللهُ بِعَذَابِکُم اِن شَکَرتُم وَاٰمَنتُم

مکتوب هفتاد و یکم

بمیرزا داراب ابن خانِ خانان صدور یافته در بیانِ آنکه شکرِ منعم بر منعم علیه واجب است و حصولِ شکر باتیانِ شریعت است لاغیر اَیَّدَکُمُ اللهُ سُبحَانَهٗ وَنَصَرَکُم شکرِ منعم بر منعم علیه واجب عقلاً و شرعاً معلوم است که وجوبِ شکر به اندازهٔ وصولِ نعمت است پس هر چند وصولِ نعمت بیشتر وجوبِ شکر زیاده تر پس بر اغنیا علی تفاوتِ درجاتهم نسبت بفقرا اضعاف مضاعف شکر واجب آمد لهذا فقرای این امت پیش از اغنیا به پانصد سال در بهشت خواهند در آمد و شکر منعم تعالی اولاً تصحیح عقائد است بمقتضای آرای فرقهٔ ناجیه عـه که اهل سنت و جماعت اند و ثانیاً باتیانِ احکامِ شرعیهٔ عملیه است بر وفقِ آرای مجتهدین این فرقهٔ علیه و ثالثاً بتصفیه و تزکیه

عـه یعنی نجات یابنده اند میان سه و هفتاد فرقه اشارت است بحدیثی که اندرین باب وارد است در ترمذی و ابی داود ۱۲

عـه قوله براہمه جمع برہمن است گروهی از علما مشرکان هند ۱۲ عـه جمع ریاضة بالکسر توسن را رام کردن ورنج کشیدن ۱۲

است بر طبقِ سلوکِ صوفیہ علیہ این فرقه سَنِیّه ووجوبِ این رکنِ اخیر استحسانی است بخلافِ رکنین سابقین چه اصلِ اسلام مربوط باین دو رکن است وکمالِ اسلام منوط بآن یک رکن وعملی که مخالفِ این ارکانِ ثلثه است اگرچه از جنسِ ریاضاتِ شاقّه ومجاہداتِ شدیده باشد داخلِ معصیت است ونافرمانی وناسپاسی منعمِ جلّ سلطانه براہمهٔ ہند وفلاسفهٔ یونان در ریاضات ومجاہدات خود را معاف نداشته اند امّا آن ریاضات چون بر وفقِ شرائعِ انبیا صلوات الله تعالی وتسلیماته علی اجمعهم عموماً وعلی افضلهم خصوصاً واقع نشده اند مردود اند واز نجاتِ اخروی بی نصیب فعلیکم بمتابعة سیدنا ومولانا وشفیعِ ذنوبنا وطبیبِ قلوبنا محمدٍ رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم ومتابعة خلفائه الراشدین المهدیین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

مکتوب ہفتاد ودوم

بخواجه جہان صدور یافته در بیان آنکه جمع ساختنِ دین با دنیا دشوار است پس طالبِ آخرت را از ترکِ دنیا چاره نباشد واگر ترکِ حقیقی میسر نشود از ترکِ حکمی چاره نه وما ینا سب ذلک

سلّمکم الله سبحانه وعافاکم ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا جمع ساختنِ دین ودنیا را از قبیلِ جمعِ اضداد است پس طالبِ آخرت را ترکِ دنیا لابد آمد وچون درین آوان حقیقتِ ترکِ آن میسر نیست بلکه متعسر است بضرورت بترکِ حکمی باید قرار داد وترکِ حکمی عبارت از انست که در امورِ دنیویه بمقتضائے حکمِ شریعتِ غرّا محکوم باید شد ودر مطاعم ومشارب ومساکن حدودِ شرعیه را رعایت باید نمود وتجاوز از ان حدود تجویز نباید کرد ودر اموالِ نامیه وانعامِ سائمه زکوٰة مفروضه را ادا باید کرد وچون تحلّی باحکامِ شرعیه میسر شد از مضرتِ دنیا نجاتی حاصل گشت وبآخرت جمع شد واگر این قسم ترکِ حکمی هم میسر نشود از بحث خارج است حکمِ منافق دارد که صورتِ ایمان در آخرت سودمندش

عـه صورتِ ایمان نه حقیقتِ آن ۱۲

نخواهد گشت نتیجهٔ او عصمت و ما و اموال دنیوی است فقط من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ٭ تا کدام صاحب دولت باشد که با این طمطراق دنیاوی و با این خدم و حشم و با این طعامهای لذیذ و چرب و با این لباسهای فاخر و در تشیع کلمهٔ حق را بسمع قبول استماع نماید گوشش از بار در گران شده است ٭ نشنود ناله و فغان مرا ٭ وفقنا الله سبحانه و ایاکم بمتابعة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بقیة المراد میان شیخ زکریا که سابقا کروری بود الحال محبوس است مرد عالم و فاضل است بشومی اعمال مدتیست که بزندان محبوس است بواسطهٔ ضعف پیری و ضیق معیشت و تمادی مدت حبس بستوه آمده است بفقیر نوشته بود که در عسکر آمده سعی در مخلص با نماید کثرت مسافت راه مانع آمد چون اخوی خواجه محمد صادق بخدمت ایشان میرفتند بضرورت بچند کلمه مصدع گشت امید است که توجه عالی دربارهٔ آن ضعیف مرعی خواهد داشت که عالم است و پیر والسلام اولا و آخرا

مکتوب هفتاد و سوم ۷۳

به قلیج الله بن قلیج خان صدور یافته در مذمت دنیا و ابنای آن و در نکوهش تحصیل علوم غیر نافع و در اجتناب از فضول مباحات و تحریض بر خیرات و اعمال صالحه علی الخصوص در زمان عنفوان جوانی و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت سنیهٔ مصطفویه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات والتحیات الابدیة السرمدیة استقامت ارزانی فرماید ای فرزند دنیا محل آزمایش و ابتلاست ظاهر او را بانواع مزخرفات مموه و مزین گردانیده اند صورت او را بخال و خط و زلف و خد موهومه مزین ساخته اند و در نمود شیرینیت و طراوت و نضارت متخیل لیکن فی الحقیقت

جیفهٔ ایست عطر اندوده و مزبلهٔ ایست پر از ذباب و دوده و سرابیست آب نما و شکریست زهر آسا باطن او سراسر
خراب و آبتر است معاملهٔ او با ابنای خود با اینهمه گندگی از هر چه گوئی بدتر فریفتهٔ او دیوانه و مسحور است گرفتار او
مجنون و مخدوع هر که بظاهر او مفتون گشت بداغ خسارت ابدی متسم شد و هر که بحلاوت و طراوت او نظر کرد
ندامت سرمدی نصیب او آمد سرور کائنات حبیب رب العالمین علیه وعلی آله الصلوات والتحیات
فرموده است ما الدنیا والآخرة الا ضرتان ان رضیت احدهما سخطت الاخری پس هر که دنیا را راضی
ساخت آخرت از وی در سخط است پس ناچار از آخرت بی نصیب آمد اعاذنا الله سبحانه وایاکم من محبتها
و محبت اهلها ای فرزند هیچ میدانی که دنیا چیست آنچه ترا از حق سبحانه و تعالی باز دارد پس از
زن و فرزند و مال و جاه و ریاست و لهو و لعب و اشتغال بما لا یعنی همه داخل دنیا است
علومی که بآخرت کار نیاید هم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و هندسه و حساب و امثال آنها
از علوم لاطائل بکاری آمد فلاسفه از اهل نجات می بودند قال علیه الصلوة والسلام علامة
اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه ◦ هر چه جز عشق خدای احسن است
گر شکر خوردن بود جان کندن است ◦ و آنکه گفته اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات صلوة
در کار است نه باین معنی است که معرفت اوقات بمعرفت نجوم حاصل نیست بلکه باین معنی است
که علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقات است بسیاری از مردم هستند که از علم نجوم خبر ندارند
و اوقات صلوة را به از عالمان نجوم می شناسند قریب باین سخن است وجهی که در تحصیل
علم منطق و حساب و مانند اینها که فی الجمله در بعضی علوم شرعیه در کار اند گفته اند بالجمله بعد از
تمحلات بسیار وجه جواز از برای اشتغال باین علوم پیدا می شود اما اگر مقصود از خواندن
اینها غیر از معرفت احکام شرعیه و تقویت ادلهٔ کلامیه امری دیگر نباشد والا لایجوز اصلاً انصاف
باید کرد ارتکاب امر مباح که مستلزم فوت امور واجبه باشد از حد اباحت می بر آید یا نه شک نیست

مصححه محمد عبدالله عفی عنه

که اشتغال باین علوم مُفوّت اشتغال بعلوم شرعیه ضروریه است ای فرزند حق سبحانه وتعالی از کمالِ عنایت بیغایتِ خویش ترا در ابتدای جوانی توفیق توبه کرامت فرموده بود و بدست یکی از درویشان سلسلهٔ علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم انابت داده نمیدانم از دستِ نفس وشیطان ترا ثبات بران توبه میسر شده باشد یا نه استقامت مشکل مینماید موسم عنفوان جوانی است واسباب دنیوی همه میسر وبیشتر از قرنا همه نامناسب وناملائم ع همه اندر زمن بتو این است که تو طفلی وخانه رنگین است ای فرزند کار اینست که از فضولِ مباحات اجتناب باید نمود واز مباحات بقدر ضرورت اکتفا باید کرد وآنهم به نیت جمعیت از برای ادای وظائف بندگی مثلاً مقصود از خوراک قوت برادای طاعات است واز پوشاک سترِ عورت ودفع حر وبرد وعلی هذا القیاس سائر المباحات الضروریة اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم عمل بعزیمت اختیار کرده اند واز رخصت مهما امکن اجتناب فرموده از جملهٔ عزائم اکتفاست بقدر ضرورت واگر این دولت میسر نه شود بارے از دائرهٔ مباحات بیرون نباید نهاد وبمحرمات ومشتبهات نباید رفت تنعمات بامور مباحات بروجه اتم واکمل حق سبحانه وتعالی از کمال کرم تجویز فرموده است ودائرهٔ این تنعمات را پر وسیع ساخته قطع نظر از ین تنعمات کدام عیش برابر آنست که مولای این کس از کردار این شخص راضی باشد وکدام جفا برابر آنست که سیداو از اعمال او در سخط باشد رضاء الله تعالی فی الجنة خیر من الجنة وسخط الله تعالی فی النار شر من النار این کس بنده ایست محکوم بحکم مولی او را بسر خود نساخته اند وبهرچه افتد وانگذاشته اند فکر باید کرد وعقل دور اندیش را کار باید فرمود فردا غیر از ندامت وخسارت هیچ بدست نخواهد آمد وقت کار موسم جوانی است جوانمرد آنست که این وقت را از دست ندهد وفرصت غنیمت شمرد ومحتمل که او را تا زمان پیری نگذارند واگر گذارند جمعیت میسر نشود واگر میسر شود هنگام ضعف وسستی کار نمیتواند کرد حالانکه اسباب

جمعیت همه میسر است و وجود والدین هم از جملهٔ انعامات حق است سبحانه که غم معیشت
این کس بر سر آنهاست و موسم فرصت است و زمان قوت و استطاعت بکدام عذر
امروز را به فردا باید انداخت و رخت بتسویف باید کشید قال علیه الصلوة والسلام هلک
المسوفون آری اگر مهمات دنیائی دنی را بر فردا اندازند و امروز باعمال آخرت پردازند
بس مستحسن است چنانکه عکس این مستقبح است در عنفوان جوانی که استیلاء
دشمنان دین است از نفس و شیطان اندک عمل را آنقدر اعتبار است که در وقت
عدم استیلاء آنها اضعاف مضاعف آن را اعتبار نیست در توره سپاهیگری سپاهیان
کارگزار را در وقت استیلاء اعدا اعتبار بیشتر است اندک تردد و هم اعتبار می گیرد و نمایان میشود
و در وقت امن از شر اعدا این قسم اعتبار نمیماند ای فرزند مقصود از خلقت انسانی که خلاصهٔ
موجودات است نه لهو و لعب و نه خوردن و خفتن است مقصود از وی ادای وظائف
بندگیست و ذل و انکسار و عجز و افتقار و دوام التجا و تضرع بجناب قدس خداوندی جل سلطانه
عبادتی که شرع محمدی علیه الصلوة والسلام بآن ناطق است و مقصود از ادای
آن منافع و مصالح عباد است و بجناب قدس خداوندی عز شانه هیچ از آن عائد نمی شود
بجان ممنون گشته می باید ادا کرد و به انقیاد تمام در امتثال اوامر و انتها از مناهی باید کوشید
حق سبحانه با وجود غنا مطلق عباد را با او امر و نواهی سرفراز ساخته است ما محتاجان را
شکر این نعمت بر وجه اتم باید کرد و بمنت داری تمام در امتثال احکام باید کوشید آن فرزند
میداند که اگر از ابنای دنیا که بشوکت و جاه صوری متحقق است اگر از متعلقان زیر دست
خود را بخدمتی سرفراز می سازد و در آن خدمت نفعی با مر نیز عائد است این زیر دست حکم او را
چه بلا عزیز میدارد و میداند که شخصی عظیم القدر این خدمت را فرموده است بممنونیت تمام

بجا باید آورد چه بلاشد عظمت خداوندی جل سلطانه از عظمت این شخص هم در نظر کمتر می آید که در
امتثال احکام خداوندی جل عظمته نمی کوشند شرم باید کرد و از خواب خرگوش خود را باید برآورد
عدم امتثال اوامر الٰهی جل سلطانه از دو چیز خالی نیست یا آنکه اخبارات شرعیه را دروغ میدانند
و باور نمیکنند یا عظمت آمر تعالی و تقدس در نظر حقیرتر از عظمت ابناء دنیا می آید شناعت
این امر را باید ملاحظه نمود اے فرزند شخصی که کذب او را بارها تجربه کرده اند بگوید که اعدا باستیلا
تمام بر فلان قوم شب خون خواهند ریخت عقلاء آن قوم از پئے محافظت خود می شوند و
فکر دفع آن بلیه می نمایند باوجود میدانند که آن مخبر بکذب متهم است لیکن میگویند که در محل توهم
خطر نزد عقلا احتراز لازم است مخبر صادق علیه الصلوٰة والسلام به مبالغها تمام از عذاب
اخروی خبردار ساخته است هیچ متاثر نمی شوند اگر متاثر شوند فکر دفع آن بکنند و حال آنکه علاج
دفع آن نیز از مخبر صادق علیه الصلوٰة والتحیة معلوم کرده اند پس چه ایمانست که خبر مخبر
صادق در رنگ خبر دروغ گو اعتبار ندارد و صورت اسلام نجات نمی بخشد یقین می باید حاصل
کرد و یقین کجاست که ظن هم نیست بلکه وهم هم نیست چه عقلا در خطرها وهم را نیز اعتبار می نهند
و همچنین حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید والله بصیر بما تعملون باوجود این اعمال قبیحه بوقوع
می آرند اگر بدانند که شخص حقیرے بر اعمال ایشان مطلع است هرگز عمل شنیع در نظر او نمی کنند
پس حال ایشان از دو حالت خالی نیست خبر حق سبحانه باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه تعالی را اعتبار نمی نهند
پس این قسم کردار از ایمانست یا از کفر پس بر آن فرزند لازم است که از سر تجدید ایمان بکند
قال علیه الصلوٰة والسلام جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله و از نامرضیات حق
سبحانه توبه نصوح او اسرا اعاده نماید از امور یکه نهی فرموده است و محرم ساخته مجتنب باشد
پنجوقت نماز بجماعت گزارد و اگر قیام لیل و نماز تهجد نیز میسر شود زهی سعادت و ادای زکوٰة

۵ قوله و امور یکه الخ و قوله پنجوقت الخ هر دو بحذف حرف عطف معطوف است بر قول اقدس سره از سر و از نامرضیات ۱۲

مال نیز از جملهٔ ارکان اسلام است آنرا البته ادا کند طریقی که ادای آن اسهل باشد آنست
که از مالِ خود آنچه حقِ فقراست سالیانه جدا سازد و به نیّتِ زکوة نگهداشته در تمام سال بمصارف
زکوة خرچ نماید برین تقدیر هر مرتبه تجدیدِ نیّت ادای زکوة لازم نیست یک دفعه جدا کردن کفایت
می کند معلوم است که در سال تمام چه قدر خرچ میکنند بفقرا و مستحقان امّا چون به نیتِ زکوة نیست
محسوب نمیشود و در صورتِ مرقومه هم زکوة از ذمّه ادا میشود و هم از خرچ بے تقریب خلاصی است
و اگر بالفرض آن قدر در سال خرچِ فقرا نه شود و بقیه بماند آنرا همان طور جدا از مال خود نگهدارند
در هر سال همین قسم عمل بکار برند چون آن مال فقرا جدا میشود اگر امروز توفیقِ ادای آن روزی نشد
شاید که فردا موفق سازند ای فرزند چون نفس بالذّات بسیار بخیل است و در امتثالِ احکام
الٰهی جلّ سلطانه سرکش بضرورت سخن بصرفه گفته می شود و الّا اموال و املاک همه از حق است
سبحانه این کس را چه مجال است که در آن تکثّر نماید باید که بمنّتِ تمام ادا کند و همچنین در سائرِ
عبادات خود را به هیچ وجه معاف ندارد و در ادای حقوقِ عباد سعیِ بلیغ مبذول باید داشت
و کوشش باید نمود که حق هیچکس در ذمّه نماند اینجا ادای آن حق آسان است بملایمت و تملق
هم رفع می شود در آخرت کار مشکل است علاج پذیر نیست احکام شرعیه را از علماءِ آخرت باید
استفسار نمود سخن ایشان را تاثیرے هست شاید به برکتِ انفاسِ ایشان بعمل آن موفق
شوند و از علماءِ دنیا که علم را وسیلهٔ مال و جاه ساخته اند دور باید بود مگر آنکه علماء متقی پیدا نشوند بضرورت
بقدرِ ضرورت بایشان باید پرداخت آنجا میان حاجی محمد اتره از علماءِ دیندار اند و میان شیخلی
اتره خود آشنائی شما اند غرض این هر دو عزیز دران نواحی مغتنم اند در تفتیشِ مسائلِ شرعیه
بایشان رجوع نمودن انسب است ای فرزند ما فقرا را به ابنائے دنیا چه مناسبت که از نیک
و بدِ ایشان سخن کنیم نصائح شرعیه درین باب بر وجهِ اتم و اکمل وارد شده اند فللّه الحجة

لمصححه سلمه الله تعالی

النبالغة اما آن فرزند چون از راهِ انابت به فقرا رجوع آورده بود دل را بواسطهٔ آن مناسبت
در اکثر اوقات توجه بجانب آن فرزند میشود همان توجه باعثِ این گفتگو شده است میدانم
که اکثر این نصائح و مسائل بگوش آن فرزند رسیده باشد اما مقصود عمل است نه مجرد علم
بیمارے که علم بداروی مرضِ خود دارد تا آن دارو را نخورد صحت نمی یابد علم بدارو فائده نمیکند
این همه ابرام و مبالغه برای عمل است علم خود حجت را درست می سازد و قال علیه الصلوة
والسلام اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَذَاباً یَوْمَ الْقِیَامَةِ عَالِمٌ لَمْ یَنْفَعْهُ اللّٰهُ بِعِلْمِهٖ آن فرزند بداند که
انابتِ سابق بواسطهٔ قلتِ صحبتِ اربابِ جمعیت اگرچه ثمره نداده باشد اما از نفاستِ
جوهرِ استعدادِ آن فرزند خبر میدهد امید است که حق سبحانه و تعالی ببرکت آن انابت در
آخر بتوفیقِ مرضیاتِ خویش موفق گرداند و از اهل نجات سازد و بهر حال رشتهٔ محبتِ این
طائفه را از دست ندهد و التجا و تضرع باین قوم شعار خود سازد و منتظر باشد که حق سبحانه و تعالی
بتوسلِ محبتِ این طائفه بمحبتِ خود مشرف سازد و بتمام بجانب خود کشد و ازین خرخشها بالکل
خلاص سازد مثنوی عشق آن شعلست کو چون برفروخت ✽ هرچه جز معشوق باقی جمله
سوخت ✽ تیغ لا در قتلِ غیرِ حق براند ✽ درنگر زان پس که بعد لا چه ماند ✽ ماند الا الله
باقی جمله رفت ✽ شاد باش اے عشق شرکت سوز رفت ✽

مکتوب هفتاد و چهارم

بمیرزا بدیع الزمان صدور یافته در تحریض بر محبتِ فقرا و توجه بایشان و النصح باتباع صاحب
الشریعة علیه و علی آله الصلوة والسلام اسلهٔ شریفه و مفاوضهٔ لطیفه ورود یافت
حمداً لله سبحانه که از فحوائے آن محبتِ فقرا و توجه درویشان مفهوم گشت که سرمایهٔ سعادتست

لِأَنَّهُمْ جُلَسَاءُ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَهُمْ قَوْمٌ لَا يَشْقٰى جَلِيْسُهُمْ وَكَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى
عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَسَلَّمَ يَسْتَفْتِحُ بِصَعَالِيْكِ الْمُهَاجِرِيْنَ وَقَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ فِيْ
شَانِهِمْ رُبَّ اَشْعَثَ مَدْفُوْعٍ بِالْاَبْوَابِ لَوْ اَقْسَمَ عَلَى اللّٰهِ لَاَبَرَّهٗ سعاوت آثارا فقرہ در صحیفۂ
گرامی اندراج یافتہ بود کہ خدیو نشأتین این نعتیست کہ مخصوص بحضرت واجب الوجود است
جل سلطانہ عَبْدٌ مَّمْلُوْكٌ لَا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ را چہ رسد کہ بوجہ از وجوہ بخداوند خود جل سلطانہ
مشارکت جوید و در راہ خداوندی پوید علی الخصوص در نشأ اخرویہ کہ مالکیۃ و ملکیۃ چہ بطریق حقیقت
و چہ بطریق مجاز مخصوص بحضرت مٰلِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ است حضرت حق سبحانہ و تعالی در روز
قیامت ندا در دہد کہ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ و خود در جواب آن فرماید لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ عباد را
دران روز غیر از ہول و دہشت متحقق نیست و جز حسرت و ندامت متصور نہ اللہ تعالی در قرآن
مجید خود از شدت آن روز و از غایت اضطراب خلائق خبر میدہد حَيْثُ قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى
اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيْمٌ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا اَرْضَعَتْ وَتَضَعُ
كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارٰى وَمَا هُمْ بِسُكَارٰى وَلٰكِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِيْدٌ

شعر
دران روز کز فعل پرسند و قول ❊ اولو العزم را دل بلرزد ز ہول ❊ بجائیکہ دہشت
برند انبیا ❊ تو عذر گنہ را چہ داری بیا ❊ بَقِيَّةُ النُّصْحِ اِتِّبَاعُ صَاحِبِ الشَّرِيْعَةِ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ فَاِنَّ النَّجَاةَ بِدُوْنِهٖ مُحَالٌ وَعَدَمُ الْاِلْتِفَاتِ اِلٰى زَخَارِفِ الدُّنْيَا
وَعَدَمُ الْاِعْتِبَارِ بِوُجُوْدِهَا وَعَدَمِهَا فَاِنَّ الدُّنْيَا مَبْغُوْضَةُ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ لَيْسَ لَهَا قَدْرٌ
عِنْدَهٗ تَعَالٰى فَيَنْبَغِيْ اَنْ يَّكُوْنَ عَدَمُهَا خَيْرًا مِّنْ وُجُوْدِهَا عِنْدَ الْعِبَادِ وَقِصَّةُ عَدَمِ
وَفَائِهَا وَسُرْعَةُ زَوَالِهَا مَشْهُوْرَةٌ بَلْ مَشْهُوْدَةٌ فَاعْتَبِرُوْا بِاَبْنَائِهَا الَّذِيْنَ مَضَوْا
مِنْ قَبْلُ وَفَّقَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمْ لِمُتَابَعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

ما را وشما را توفیق متابعت سرور مرسلان ارزانی فرماید بر او و بر آل پاک او درود و سلام ۱۲ لمصححہ سلمہ اللہ تعالی

مکتوب ۷۵ هفتاد و پنجم

نیز به میرزا بدیع الزمان صدور یافته در تحریض بر متابعت سید کونین علیه و علی آله الصلوة والسلام اولاً بتصحیح عقاید و ثانیاً بدانستن احکام ضروریۀ فقهیه و در بیان آنکه از حق سبحانه و تعالی بوسیله یا بیوسیله او را تعالی می باید طلبید سلمکم الله سبحانه وعافاکم نقد سعادت دارین منوط بمتابعت سید کونین است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها بر نهجیکه علماء اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم بیان فرموده اند اولاً تصحیح عقائد بمقتضائے آرائی صائبۀ این بزرگواران باید کرد و ثانیاً علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مباح و مشتبه حاصل باید نمود و عمل بمقتضای این علم نیز در کار است بعد از حصول این دو جناح اعتقادی و عملی اگر سعادت ازلی مدد فرماید طیران عالم قدس میسر آید و بدونهما خرط القتاد و دنیائے دنی کرائی آن نمیکند که آن را از مطالب شمرند و حصول مال و جاه او را از مقاصد انگارند بلند همت باید بود و از حق سبحانه و تعالی بوسیله یا بیوسیله او را تعالی باید طلبید مصرعه کار اینست و غیر این همه هیچ. چون التفات نموده همتے خواسته اند بشرے لکم سالماً و غانماً راجعت خواهند نمود اما یک شرط را مرعی دارند و آن وحدت قبله توجه است قبله توجه را متعدد ساختن خود را در تفرقه انداختن است مثل مشهور است که هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی بر جادۀ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرماید والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتحیات

مکتوب ۷۶ هفتاد و ششم

به قلیج خان صدور یافته در بیانِ آنکه ترقی وابسته بورع و تقوی است و در تحریض بر ترک فضولِ مباحات و اگر میسر نشود اجتناب از محرمات ساخته دائرهٔ فضول مباحات را تنگتر باید گرفت و در بیانِ آنکه اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِیمِ

وَبِهٖ نَستَعِینُ عَصَمَکُمُ اللهُ سُبحَانَهٗ عَمَّا یَصِمُکُم وَصَانَکُم عَمَّا شَانَکُم بِحُرمَتِ سَیِّدِ البَشَرِ المَنفِیِّ عَنهُ زَیغُ البَصَرِ عَلَیهِ وَعَلیٰ اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَکمَلُهَا وَمِنَ التَّسلِیمَاتِ اَفضَلُهَا قَالَ اللهُ تَعَالیٰ مَا اٰتٰکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهٰکُم عَنهُ فَانتَهُوا مدارِ نجات بر دو جزو آمد امتثال اوامر و انتها از نواهی و معظم ترین این دو جزو جزو اخیر است که معبر بورع و تقوی است ذُکِرَ رَجُلٌ عِندَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ تَعَالیٰ عَلَیهِ وَعَلیٰ اٰلِهٖ وَسَلَّمَ بِعِبَادَةٍ وَاجتِهَادٍ وَذُکِرَ اٰخَرُ بِرِعَةٍ فَقَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ تَعَالیٰ عَلَیهِ وَعَلیٰ اٰلِهٖ وَسَلَّمَ لَا تَعدِل بِالرِّعَةِ شَیئًا یَعنِی الوَرَعَ وَقَالَ اَیضًا عَلَیهِ مِنَ الصَّلَوٰتِ اَتَمُّهَا وَمِنَ التَّسلِیمَاتِ اَکمَلُهَا مِلَاکُ دِینِکُمُ الوَرَعُ و فضیلتِ انسان بر ملک ازین جزو متحقق است و ترقی بر مدارجِ قرب هم ازین جزو ثابت می شود چه ملائکه در جزو اول مشارک اند و ترقی در ایشان مفقود است پس رعایت جزو ورع و تقوی از اهم مهام اسلام آمد و از اشد ضروریاتِ دین و رعایتِ این جزو که مدار آن بر اجتناب از محارم است بر وجه کمال وقتی میسر شود که از فضولِ مباحات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات اکتفا کرده شود زیرا که ارخاء عنان در ارتکاب مباحات بامورِ مشتبهات میرساند و مشتبه بمحرم نزدیک است مَن حَامَ حَولَ الحِمیٰ یُوشِکُ اَن یَقَعَ فِیهِ پس حصول کمال

ورع وتقوای اکتفا از مباحات بقدر ضرورت لابد آمد وآن هم مشروط به نیت اداء وظائف
بندگی والا آنقدر هم وبال است وقلیل آن نیز حکم کثیر دارد وچون اجتناب از فضول مباحات
بالکلیه در همه اوقات خصوصا درین وقت بسیار عزیز الوجود است اجتناب از محرمات لازم
ساخته مهما امکن دائره ارتکاب فضول مباحات را تنگ تر باید ساخت ودرین ارتکاب
همواره نادم ومستغفر می باید بود ودریچه از برای دخول محرمات دانسته همیشه بحق سبحانه
ملتجی ومتضرع باید شد این ندامت واستغفار والتجا وتضرع محتمل که کار آن اجتناب
بکند که بفضول مباحات تعلق داشت واز آفت آن مصون ومحفوظ دارد عزیزی میفرماید
انکسار العاصین احب الی من صولة المطیعین واجتناب از محرمات نیز بر دو قسم
است قسمی است که بحقوق الله سبحانه تعلق دارد وقسمی است که بحقوق عباد متعلق است
ورعایت قسم ثانی اهم تر است حق سبحانه وتعالی غنی مطلق است وارحم الراحمین وعباد فقرا
ومحتاجانند وبالذات بخیل ولئیم اند قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
من کانت له مظلمة لاخیه من عرضه او شیء فلیتحلله منه الیوم قبل ان لا یکون دینار
ولا درهم ان کان له عمل صالح اخذ بقدر مظلمته وان لم تکن له حسنات اخذ
من سیئات صاحبه فحمل علیه وقال ایضا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
اتدرون ما المفلس قالوا المفلس فینا من لا درهم له ولا متاع فقال صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم ان المفلس من امتی من یاتی یوم القیامة بصلوة وصیام وزکوة
ویاتی قد شتم هذا وقذف هذا واکل مال هذا وسفك دم هذا وضرب هذا فیعطی هذا من حسناته
وهذا من حسناته فان فنیت حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت علیه
ثم طرح فی النار صدق رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم

ثانیاً اظہارِ مَحْمَدَت وشکر گزاریِ ایشان می نماید کہ در بلدۂ معظمۂ لاہور بوجودِ ایشان بسیاری
از احکامِ شرعیہ دریں طورِ زمانہ رواجے پیدا کردہ است وتقویتِ دین وترویجِ ملّت
دران بُقعہ حاصل گشتہ است وآن بلدہ نزدِ فقیر ہمچو قطبِ ارشاد است نسبت بہ سائرِ
بلادِ ہندوستان خیر وبرکتِ آن بلدہ بجمیع بلادِ ہندوستان سارِیست اگر آنجا دین را
ترویج است درہمہ جا بنحوے از رواج متحقق است حق سبحانہ وتعالیٰ مؤید وناصرِ ایشان باد
قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ لَا یَزَالُ طَائِفَۃٌ مِّنْ اُمَّتِیْ ظَاہِرِیْنَ
عَلَی الْحَقِّ لَا یَضُرُّہُمْ مَنْ خَذَلَہُمْ حَتّٰی یَاْتِیَ اَمْرُ اللّٰہِ وَہُمْ عَلٰی ذٰلِکَ چون ایشان را رشتۂ
ارتباطِ حُبّی بحضرتِ معرفت پناہی قبلہ گاہی خواجۂ ما محکم بود بنا بران بتسوید چنین کلمہ محرکِ
آن نسبتِ حُبّی گشت زیادہ برین اطناب ست حاملِ رقیمۂ دعا از مردمِ نیک وصلحا است
وآدمی زادہ است حاجتی بجنابِ ایشان آوردہ است امید است کہ توجہِ شریف دربارۂ
او مرعی داشتہ روائیِ حاجتِ او خواہند فرمود دولتِ حقیقی وسعادتِ سرمدی محصل باد
بحُرْمَۃِ النَّبِیِّ وَاٰلِہِ الْاَمْجَادِ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ بسیادت مآبی میر سید
جمال الدین دعواتِ غریبانہ تبلیغ فرمایند

مکتوبِ ہفتاد وہفتم

بجباری خان صدور یافتہ در بیانِ آنکہ عبادت خداے تعالیٰ بیچون وبیچگون گے
میسر شود ومناسبِ ذٰلک اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی بعد از حمد وے
ہر چہ پرستند ہیچ نیست بے دولت است آنکہ بہ ہیچ اختیار کردہ عبادتِ خداے
بیچون وبیچگون جلّ سلطانہٗ وقتے میسر شود کہ از رقیتِ تمام ماسوی آزاد شدہ قبلۂ

توجه جز ذات احدیت هیچ نماند و مصداق این توجه استواء انعام و ایلام اوست تعالی بلکه
در ابتداء حصول این مقام ایلام مرغوب تر می آید از انعام اگرچه در آخر کار به تفویض می
کشد و هرچه میسر شد اولی وانسب میداند عبادتے که برغبت و رهبت تعلق دارد فی الحقیقت
آن عبادت عبادت خود است مقصود از آنجا نجات و سرور خویش است تا تو در بند
خویشتن باشی عشق گوئی دروغ زن باشی ، حصول این دولت وابسته بفناء مطلق
است و این توجه نتیجه محبت ذاتیه است و مقدمه ظهور ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة حصول این نعمت عظمی موقوفست بر کمال اتباع شریعت او
علیه من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها چه شریعت هر نبی علیهم الصلوات والتسلیمات
که از راه نبوت بروے عطا فرموده اند مناسب ولایت اوست چه در ولایت رو بحق است
سبحانه بالکلیه و چون به نبوت فرود می آرند همان نور فرود می آید و همان کمال را با توجه خلق
جمع می کنند و سبب حصول کمالات مقام نبوت هم همان نور است و لهذا گفته اند
ولایت نبی افضل است از نبوت او پس لاجرم شریعت هر پیغمبر مناسب ولایت او باشد
و اتباع آن شریعت مستلزم وصول است بآن ولایت و اگر سوال کنند که بعضی متابعان
شریعت آنسرور را علیه الصلوة والسلام از ولایت آنسرور نصیبی نیست بلکه بر قدم انبیاء دیگر اند
و از ولایت ایشان نصیبی دارند جواب گویم که شریعت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام جامع جمیع
شرائع است و کتابیکه بروے منزل شده است شامل تمام کتب سماوی است پس اتباع
این شریعت گویا اتباع جمیع شرائع است پس باندازه استعداد خود مناسبتی به نبی از انبیا
دارد که ولایت او را اخذ میکند و لا محذور فیه بلکه گویم که ولایت او علیه الصلوة والسلام
حاوی ولایت هائے جمیع انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات پس وصول بآن ولایتها

وصول بجزویست از اجزاء این ولایت خاصه وسبب عدم الوصول الی تلک الولایة القصور فی کمال متابعته علیه الصلوة والسلام وللقصور درجات فلاجرم حصل التفاوت فی درجات الولایة ولو تیسر کمال الاتباع لامکن الوصول الی تلک الولایة اعتراض وقتی وارد می شود که متابعان شرائع انبیاء دیگر را ولایت خاصه محمدی علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات حاصل میشد ولیس فلیس الحمد لله الذی انعم علینا وهدانا الی الصراط المستقیم والدین القویم صراط مستقیم عبارت ازین طریق متین وشریعت مبین است انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم دلیل اینمعنی است رزقنا الله سبحانه وایاکم کمال اتباع شریعته علیه الصلوة والسلام بحرمة کمل اتباعه ومعظم اولیائه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آمین حامل رقیمه دعا نزد و آن حدود بود وچند کلمه محرک سلسله محبت گشت والسلام علیکم ورحمة الله سبحانه لدیکم

مکتوب ۷۸ هفتاد و هشتم

نیز بجبار بخان صدور یافته در بیان معنی سفر در وطن وسیر آفاقی و انفسی و در بیان آنکه حصول این دولت وابسته باتباع صاحب شریعت است علیه وعلی آله الصلوة والسلام حق سبحانه وتعالی بر جادهٔ شریعت حقه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید چند روز است که از سفر دهلی و آگره مراجعت واقع شده است و بوطن مالوف آرامی حاصل گشته حب الوطن من الایمان نقد وقت است بعد از وصول بوطن اگر سفر است در وطن است سفر در وطن از اصول مقرره اکابر خانوادهٔ علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم چاشنی این سفر درین طریق ابتداء میسر می گردد بطریق اندراج النهایة

فی البدایة حاصل می شود جمعی را ازین طائفه اگر خواهند مجذوب سالک گردانند در سیر برونی
می اندازند بعد از تمام آن سیر آفاقی در سیر انفسی که سفر در وطن عبارت ازان است آرامی
میدهند مصرعه این کار دولتست کنون تا کرا رسد مصرع هنیئاً لارباب النعیم نعیمها
وصول باین نعمت عظمی وابسته باتباع سید اولین و آخرین است علیه و علی آله من الصلوات
افضلها و من التحیات اکملها تا تمام خود را در شریعت گم نسازد و بامتثال اوامر و انتها از نواهی
متحلی نگردد بوئی ازین دولت بمشام جان او نرسد باوجود مخالفت شریعت اگرچه برابر سر موی
باشد اگر بالفرض احوال و مواجید دست دهد داخل استدراج است آخر او را رسوا خواهند
ساخت خلاصی بے اتباع محبوب رب العالمین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و
من التسلیمات اکملها ممکن نیست حیوة چند روزه را در مرضیات حق سبحانه باید صرف نمود
چه زندگانی است و کدام عیش است که مولائی اینکس از کردار او نا راضی باشد حق سبحانه و تعالی
بر احوال جزئی و کلی او مطلع است و حاضر و ناظر شرم باید کرد و بالفرض اگر دانند که شخصی
از عیوب و افعال ناپسندیدهٔ ایشان اطلاع خواهد یافت و حضور او امر ناشایسته بوقوع نمی آید
و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا شد باوجود علم حضور حق سبحانه هیچ باک نمیکنند
این چه اسلام است حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار نمی نهند نعوذ بالله سبحانه من شرور
انفسنا و من سیئات اعمالنا بحکم حدیث جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله در هر آنی
تجدید ایمان باین قول عظیم الشان مے باید کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال
ناپسندیده باید نمود شاید که فرصت توبه تا وقت دیگر ندهند هلک المسوفون حدیث نبویست
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات یعنی هلاک گشتند سوف افعل گویندگان یعنی
تاخیر کنندگان فرصت را غنیمت باید شمرد و در مراضی حق سبحانه صرف باید نمود توفیق توبه

از عنایاتِ حق سبحانہ است ہمیشہ از حق سبحانہ خواہان این معنی باشند و درویشانے
کہ قدم راسخ در شریعت دارند و از عالمِ حقیقت نیک شناسا اند از ایشان ہمتے باید طلب نمود
و مددی باید جست تا عنایتِ حق سبحانہ از دریچہ ایشان ظاہر شدہ تمام بجانبِ جنابِ قدسِ خود
تعالیٰ جذب نماید و مخالفت را در وی گنجایش نماند تا سرِ موئے راہ مخالفتِ شریعت
کشادہ است محلِ خطر است تمام سُبُلِ مخالفت را باید مسدود ساخت بیت محال است سعدی
کہ راہِ صفا ٭ توان رفت جز در پے مصطفےٰ ٭ صلوات اللہ و سلامہٗ علیہ وعلیٰ آلہ اعتراض
بر اہل اللہ خصوصاً کہ اسم پیری و مرشدی در میان باشد و راہِ افادہ کشادہ شدہ باشد نباید کرد
و از اسم قاتل باید انگاشت زیادہ برین اطناب است این چند حروف بواسطۂ ارتباطِ محبت
و اخلاص تحریر آوردہ امید است کہ موجبِ ملال نشود و ثانیاً مصدع میگردد کہ ملا عمر و شاہ حسن آدمی
زادہ اند خواہانِ ملازمتِ ایشان اند امید است کہ داخلِ ملازمانِ خاصہ گردند اسمٰعیل نیز ہمین
ارادہ بخدمت آمدہ است اگرچہ پیادہ است امیدوار است کہ فراخور حالتِ خود بہرہ یابد زیادہ
تصدیع نداد والسلام والاکرام

مکتوب ٧٩ ہشتاد و نہم

نیز بجبار یخان صدور یافتہ در بیانِ آنکہ این شریعتِ غرّا جامعِ شرائعِ ماتقدم است
و اتیان بمقتضائے این شریعت اتیان است بمقتضائے جمیع شرائع و ما یناسب ذٰلک
اللہ تعالیٰ بر جادۂ شریعتِ مصطفویہ علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ ثبات و استقامت
ارزانی فرمودہ بالکلیۃ متوجہ جنابِ قدس خود گرداند چونکہ مقرر شدہ است کہ محمد رسول اللہ
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم جامعِ جمیع کمالاتِ اسمائی و صفاتی است و مظہرِ جمیع اینہا

بر سبیل اعتدال کتابی که بروی منزّل شده است خلاصۂ جمیع کتب سماوی است که بر سائر انبیاء علی نبیّنا و علیہم الصلوات و التسلیمات منزّل شده اند و ایضاً شریعتی که آن سرور را عطا فرموده اند زبدۂ جمیع شرائع ما تقدم است و اعمالیکه بمقتضائی این شریعتِ حقّہ است منتخب از اعمالِ شرائع سابقہ است بلکہ از اعمال ملائکہ نیز صلوٰتُ اللّٰہِ تعالیٰ وسلامُہٗ علیٰ نبیّنا و علیہم چہ بعضی از ملائکہ مامور برکوع اند و بعضی دیگر بسجود و بعضی بقیام و ہمچنین اُمَمِ سابقہ بعضی بنمازِ بامداد مامور بودند و بعضی دیگر بنماز ہائے دیگر و درین شریعت از اعمال اُمَمِ سابقہ و ملائکہ مقرّبہ خلاصہ و زبدۂ آن را انتخاب کرده مامور ساختہ اند پس تصدیق باین شریعت و اتیانِ اعمال بمقتضائے آن فی الحقیقت تصدیق است بجمیع شرائع و اتیان است باعمال مقتضیاتِ آن شرائع پس لاجرم مصدّقانِ این شریعت خیر الامم باشند و ہمچنین تکذیب این شریعت و عدمِ اتیانِ بمقتضائی آن تکذیب است مر جمیع شرائع ما تقدم را و عدمِ اتیان است بمقتضای آنہا و ہمچنین است انکار از آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام انکار از جمیع کمالات اسمائی و صفاتی و تصدیقِ او تصدیق است بجمیع آنہا پس ناچار منکرِ آن سرور و مکذّبِ این شریعت بدترینِ اُمَم باشد از ینجا است اَلْاَعْرَابُ اَشَدُّ کُفْرًا وَّ نِفَاقًا ؎ محمدِ عربی کآبروی ہر دو سرا ست ٭ کسی کہ خاکِ درش نیست خاک بر سرِ او ٭ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ ذِی الْاِنْعَامِ وَالْمِنَّۃِ کہ حُسنِ اعتقاد و کمالِ ایقانِ ایشان را نسبت باین شریعت و صاحبِ آن شریعت علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ باحسنِ وجوه مشہود شده بود و ندامت بر اوضاعِ نا ملائمہ ہموارہ دامنگیرِ شان بوده حق سبحانہ و تعالیٰ از دیاد بران عطا فرماید ثانیاً ملتمس آنکہ حاملِ رقیمۂ دعا میان شیخ مصطفےٰ از نسلِ قاضی شریح اند درین دیار بزرگان ایشان بزرگ شده آمده اند وجوهِ معاش و وظائف بسیار داشتند مشار الیہ از بی معاشی متوجہ لشکر شده است و اسناد

و فرا این همراه آورده امیدوار است که بتوسّل ایشان جمعیت پیدا کند زیاده مصدّع نشد
مشارالیه را بصدور عظام بر نهجی سفارش فرمایند که کارگر شود و سبب جمعیّتِ ارباب تفرقه گردد

والسّلام والاکرام

مکتوب هشتادم

بمیر زافتح الله حکیم صدور یافته در بیانِ آنکه فرقهٔ ناجیه از هفتاد و سه فرقه فرقهٔ اهلسنت و جماعت
است و در نکوهش فِرَقِ مبتدعه وَمَا یُنَاسِبُ ذٰلِکَ حق سبحانه و تعالیٰ بر جادهٔ شریعت مصطفویه
علیٰ صاحبها الصّلوٰةُ والسّلامُ والتّحیّةُ استقامت ارزانی فرماید مصرعه کار این است غیر
این همه هیچ ٭ هر فرقه از هفتاد و سه گروه مدّعی اتباع شریعت است و جازم نجاتِ خود
کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُوْنَ نقدِ وقتِ شانست امّا دلیلے که پیغمبر صادق علیه من
الصّلواتِ افضلها ومن التسلیماتِ اکملها بتمیز فرقهٔ واحدهٔ ناجیه ازان فرق متعدده
فرموده است آنست اَلَّذِیْنَ هُمْ عَلٰی مَآ اَنَا عَلَیْهِ وَاَصْحَابِیْ یعنی آن فرقهٔ واحدهٔ ناجیه
آنانند که ایشانان بر طریقے اند که من بر آن طریقم و اصحابِ من بران طریق اند ذکر اصحاب
باوجود کفایت بذکرِ صاحبِ شریعت علیه الصّلوٰةُ والتّحیّةُ درین موطن برائے آن توانند
بود که تا بدانند که طریقِ من همان طریقِ اصحاب است و طریقِ نجات منوط باتباع طریق ایشانست
و بس چنانکه حق سبحانه فرموده مَنْ یُّطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ پس اطاعتِ رسول عین اطاعت
حق آمد سبحانه و خلافِ اطاعتِ او صلّی الله تعالیٰ علیه وعلیٰ آله وسلّم عین معصیت او تعالیٰ
و تقدّس جماعهٔ که اطاعتِ خدائی را جلّ سلطانهٔ خلاف اطاعتِ رسول تصوّر کرده اند
حق سبحانه از حالِ آنها خبر میدهد و حکم بکفر ایشانان مینماید آنجا که می فرماید یُرِیْدُوْنَ اَنْ
یُّفَرِّقُوْا بَیْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهٖ وَیَقُوْلُوْنَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَّنَکْفُرُ بِبَعْضٍ وَّیُرِیْدُوْنَ اَنْ یَّتَّخِذُوْا

عہ مرتبط است بقول او قدس سرہ وطریق نجات منوط باتباع ایشان است ۱۲

بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيْلًا اُولٰٓئِكَ هُمُ الْكٰفِرُوْنَ حَقًّا پس در ما نحن فیہ دعوی اتباع آنسرور نمودن عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ بخلافِ اتباعِ طریقِ اصحاب رِضْوَانُ اللهِ تَعَالٰی عَلَيْهِمْ اَجْمَعِيْنَ دعوی باطل است بلکہ آن اتباع فی الحقیقت عین معصیتِ رسول است عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ پس نجات را در آن طریقِ مخالف چہ مجال وَيَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ عَلٰی شَيْءٍ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْكٰذِبُوْنَ مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقہ کہ ملتزم اتباع اصحاب آنسرورند عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ اہل سنت و جماعت اند شکر اللہ تعالیٰ سعیہم فَهُمُ الْفِرْقَةُ النَّاجِيَةُ چہ طاعنانِ اصحابِ پیغمبر عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوٰتُ وَالتَّحِيَّاتُ خود از اتباعِ ایشان محروم اند کالشیعۃ والخوارج و معتزلہ خود مذہب محدث دارند و اصل بن عطا رئیس ایشان از تلامذۂ امام حسن بصری است کہ باثباتِ واسطہ میانِ ایمان و کفر از امام جدا شدہ و امام در شانِ او فرمودہ اِعْتَزَلَ عَنَّا علی ہذا القیاس سائر الفرق الباقیۃ و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقۃ طعن کردن ست بہ پیغمبر خدا جل شانہ مَا اٰمَنَ بِرَسُوْلِ اللهِ مَنْ لَّمْ يُوَقِّرْ اَصْحَابَهٗ چہ خبثِ ایشان منجر بہ خبثِ صاحب ایشان میشود نَعُوْذُ بِاللهِ سُبْحَانَهٗ مِنْ هٰذَا الْاِعْتِقَادِ السُّوْءِ و ایضاً شرائع کہ از راہِ قرآن و احادیث بما رسیدہ است بتوسطِ نقلِ ایشانست ہرگاہ ایشان مطعون باشند نقلِ ایشان نیز مطعون خواہد بود و این نقل مخصوص ببعضٍ دُوْنَ بعضٍ نیست بَلْ كُلُّهُمْ فِي الْعَدَالَةِ وَالصِّدْقِ وَالتَّبْلِيْغِ سَوَاءٌ پس طعنِ ایشان اَيْ وَاحِدٍ كَانَ مِنْهُمْ مستلزم طعن در دین است وَالْعِيَاذُ بِاللهِ سُبْحَانَهٗ مِنْهُ و اگر طاعنان بگویند کہ ما ہم متابعتِ اصحاب میکنیم لازم نیست کہ جمیع اصحاب را متابع باشیم بلکہ ممکن نیست متابعتِ جمیع لتناقضِ آرائہم واختلافِ مذاہبہم جواب گوئیم متابعتِ بعضی وقتے سودمند افتد کہ انکار از بعض دیگر بآن منضم نشود

والبعد عن بعض الخصائص والنقائص التی ہی خلاف مقتضی الہمۃ ۱۲

و بر تقدیرِ انکار از بعض متابعتِ بعضِ دیگر متحقق نمیشود زیرا که حضرتِ امیر مثلاً توقیر و تعظیم خلفاءِ
ثلٰثہ رضوانُ اللہِ تعالیٰ علیہم اجمعین کردہ اند و شایانِ اقتدائیہ ایشان را دانستہ
با ایشان بیعت نمودہ اند پس با وجود انکارِ خلفاءِ ثلٰثہ ادّعائے متابعتِ حضرت امیر نمودن
محض افترا است بلکہ آن انکار فی الحقیقت انکارِ حضرتِ امیر است و ردّ است صریح مر اقوال
و افعالِ ایشان او احتمالِ تقیّہ را در مادّہ اسد اللہ راہ دادن نیز از سخافۂ عقل است عقلِ صحیح
ہرگز تجویز نمے کند کہ اسد اللہ با وجودِ کمالِ معرفت و شجاعت بغضِ خلفاءِ ثلٰثہ را تا سی سال مبطن
دارند و اظہارِ خلاف آن نمایند و صحبتِ نفاق با ایشان دارند از ادنائے اہل اسلام این قسم
نفاق متصور نیست شناعتِ این فعل را باید دریافت کہ بحضرتِ امیر چہ قسم زبونی و چہ نوعِ خداع
و نفاق منتسب می شود و اگر بطریقِ فرضِ محال تقیّہ در مادّہ اسد اللہ مجوّز باشد تعظیم و توقیری کہ
کہ حضرتِ پیغمبر صلّی اللہُ علیہِ وآلہِ وسلّم خلفاءِ ثلاثہ را میکردند و از ابتدا تا انتہا ایشان را
بزرگ داشتہ اند چہ جواب خواہند گفت آنجا تقیّہ گنجایش ندارد و تبلیغِ حق بر پیغمبر واجب ست
مر تقیّہ را آنجا راہ دادن بزندقہ می کشد قال اللہُ تعالیٰ یٰاَیُّہَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَآ اُنْزِلَ اِلَیْکَ
مِنْ رَّبِّکَ فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَہٗ وَاللہُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ کفار میگفتند
کہ محمد از وحی آنچہ موافقِ اوست اظہار میکند و آنچہ مخالفِ اوست اظہار نمی کند و می پوشد
و مقرر ست کہ نبی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست و الّا خللے در شریعتِ او پیدا می شود پس
چون خلافِ تعظیم و توقیرِ خلفاءِ ثلٰثہ از آنحضرت بظہور نیامد معلوم شد کہ تعظیمِ ایشان از خطا
مصون بود و از زوال محفوظ بر سرِ اصلِ سخن رویم و جوابِ اعتراضِ ایشان را منقح تر گوئیم
کہ متابعتِ جمیعِ اصحاب در اصولِ دین لازم است و ہرگز در اصول اختلافے ندارند اگر اختلاف
است در فروع است و شخصی کہ طاعنِ بعض است از متابعتِ جمیع محروم است ہر چند

کلمۂ ایشان متفق است اما شومیِ انکارِ اکابر دین در اختلاف می اندازد واز اتفاق می
برآرد بلکه انکار قائل بانکارِ مقول او می رساند وایضاً مبلّغان شریعت جمیع اصحاب اند کما فی
لِاَنَّ الصَّحَابَةَ کُلَّهُمْ عُدُوْلٌ از هر یکی چیزی از شریعت بما رسیده است وهمچنین قرآن را
از هر واحدی آیۃً فما فوقها گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعض انکار است از مبلّغ او پس ایمان
جمیع شریعت در ماده منکر متحقق نگشت فکیف النجات والفلاح قال الله تعالی اَفَتُؤْمِنُوْنَ
بِبَعْضِ الْکِتَابِ وَتَکْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَآءُ مَنْ یَّفْعَلُ ذٰلِکَ مِنْکُمْ اِلَّا خِزْیٌ فِی الْحَیٰوةِ
الدُّنْیَا وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ یُرَدُّوْنَ اِلٰٓی اَشَدِّ الْعَذَابِ باآنکه گوئیم که قرآن جمعِ حضرتِ عثمان است
بلکه جامع فی الحقیقة حضرت صدیق وحضرتِ فاروق اند جمع حضرت امیر سوائی این قرآن است
پس باید اندیشید که انکارِ این اکابر فی الحقیقت بانکار قرآن میکشد عیاذاً باللهِ سبحانہ شخصی
از مجتهدِ اہل تشیّع سوال کرد که قرآن جمعِ حضرتِ عثمان است در حق این قرآن چه اعتقاد دارید
گفت در انکارِ او مصلحت نمی بینم که از انکار او دین تمام بر هم میشود ودیگر عاقل هرگز تجویز نمی کند
که اصحابِ آن سرور علیه وعلیهم الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ در روزِ رحلتِ آن حضرت برامر باطل
اجتماع نمایند ومقرر است که در روزِ رحلتِ آن حضرت سی وسه هزار اصحاب آن سرور حاضر
بودند وبطوع ورغبت بحضرتِ صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پیغمبر را بر ضلالت جمع شدن
از جملۂ محالات است وحال آنکه آنحضرت علیه الصَّلٰوةُ وَالتَّحِیَّةُ فرموده لَا تَجْتَمِعُ اُمَّتِیْ عَلَی
الضَّلَالَةِ وتوقفی که در ابتدا از حضرت امیر واقع شده است بواسطۂ آن بود که در ان شوره حضرت
امیر را نطلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند مَا غَضِبْنَا اِلَّا لِاَنَّا اُخِّرْنَا عَنِ الْمَشْوَرَةِ وَاِنَّا
لَنَعْلَمُ اَنَّ اَبَابَکْرٍ خَیْرٌ مِّنَّا الخ ونا طلبیدن ایشان مبنی بر مصلحت خواهد بود کالتَّسْلِیَةِ لِاَهْلِ
الْبَیْتِ بِوُجُوْدِ الْاَمِیْرِ عِنْدَهُمْ فِی الصَّدْمَةِ الْاُوْلٰی مِنَ الْمُصِیْبَةِ اَوْ غَیْرِ ذٰلِکَ واختلافاتی که درمیان

اصحابِ پیغمبر علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات واقع شدہ نہ از ہوائی نفسانی بود چہ نفوسِ
شریفۂ ایشان تزکیہ یافتہ بودند واز امّارگی باطمینان رسیدہ ہوای ایشان تابع شریعت شدہ
بود بلکہ آن اختلاف مبنی بر اجتہاد بود و اعلائے حق پس مخطی ایشان نیز درجہ واحدہ دارد
عند اللہ و مصیب را خود دو درجہ است پس زبان را از جفائی ایشان باز باید داشت وہمہ را
بنیکی یاد باید کرد قال الشافعی رحمہ اللہ سبحانہ تلک دماء طہر اللہ عنہا ایدینا فلنطہر عنہا
السنتنا ونیز شافعی فرمودہ است اضطر الناس بعد رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم
فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولّوہ رقابہم این قول تصریح است بہ نفی
تقیہ و رضاء حضرت امیر بہ بیعت حضرت صدیق بقیۃ المقصود آنکہ میان سیدن ولد میان
شیخ ابو الخیر از مردم بزرگ زادہ است در ملازمت شما بسفر دکن ہم رفتہ بود امیدوار عنایت
والتفات است ونیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زادہ است پدر او مرد ملا بود بتقریب
مدد معاش آمدہ توجہ را امیدوار است والسلام والاکرام

مکتوب ہشتاد و دوم ۸۲

بہ لالا بیگ صدور یافتہ در تحریض بر ترویج اسلام و بیان ضعف و زبونی اسلام و مسلمانان
وسنیلا ازکفار نگونسار نجّانا اللہ سبحانہ وایاکم حمیۃ الاسلام غربت اسلام نزدیک بیک
قرن است بر نہجے قرار یافتہ است کہ اہل کفر بمجرد اجرای احکام کفر بر ملا در بلاد اسلام راضی
نمی شوند میخواہند کہ احکام اسلامیہ بالکلیہ زائل گردند و اثرے از مسلمانان و مسلمانی پیدا نشود
وکار را تا بآن سر حد رسانیدہ اند کہ اگر مسلمانی از شعار اسلام اظہار نماید بقتل میرسد ذبح بقرہ در
ہندوستان از اعظم شعار اسلام است کفار بجزیہ دادن شاید راضی شوند اما بذبح بقرہ ہرگز

راضی نخواہند شد در ابتدا، پادشاہت اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اعتبار پیدا کردند فبہا
واگر عیاذاً باللہ سبحانہ در توقف افتاد کار مسلمانان بسیار مشکل خواہد شد اَلْغِیَاثُ اَلْغِیَاثُ
ثُمَّ اَلْغِیَاثُ اَلْغِیَاثُ تا کدام صاحبِ دولت باین سعادت مستعد گردد و کدام شاہباز
باین دولت دست برد نماید ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاۤءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ
ثَبَّتَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمْ عَلٰى مُتَابَعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَعَلٰى اٰلِهٖ مِنَ
الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ اَكْمَلُهَا وَالسَّلَامُ

مکتوب ۸۲ ہشتاد و دوم

ثبات و قیام بخشد خدائے پاک مارا و شمارا بر متابعت سرورِ مرسلان ۱۲

بسکندر خان لودی صدور یافتہ در بیانِ آنکہ سلامتی قلب بی نسیانِ ماسوائے حق جل و علا
صورت نہ بندد و این نسیان معبر بفنا است حق سبحانہ و تعالی ہموارہ باخود دارد و بغیر خود نگذارد
بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ زَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ آنچہ بر ما و شما
لازم است سلامتی قلب است از ما دون حق سبحانہ و این سلامتی وقتی میسر گردد کہ غیر حق را سبحانہ
بر دل عبوری نماند و عدم عبور غیر وابستہ بنسیانِ ماسوا است کہ معبر بفنا است نزد این طائفہ علیہ
بالفرض اگر غیر را بتکلف در دل گزرانند ہرگز نہ گذرد و تا کار باین مرتبہ نرسد سلامتی محال است امروز
این نسبت عنقاءِ قاف است بلکہ اگر گفتہ شود باور نکنند ؎ هَنِيْئًا لِاَرْبَابِ النَّعِيْمِ نَعِيْمُهَا
وَلِلْعَاشِقِ الْمِسْكِيْنِ مَا يَتَجَرَّعُ ٭ زیادہ برین چہ نوشتہ آید وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا

مکتوب ۸۳ ہشتاد و سیوم

بہ بہادر خان صدور یافتہ در تحریض بر جمع کردنِ جمعیتِ ظاہر و باطن بر اِ الشریعت و حقیقت

حق سبحانہ و تعالیٰ از تعلقاتِ شتّیٰ نجاتی ارزانی فرمودہ بکلّیّت گرفتارِ جنابِ قدسِ خود گرداند
بحرمتِ سیّدِ المرسلین علیہ و علیٰ آلہٖ و علیہم من الصلواتِ افضلہا و من التسلیماتِ اکملہا

بیت ہر چہ جز عشقِ خدائی احسن است ٭ گر شکر خوردن بود جان کندن است ٭

ظاہر را بظاہرِ شریعتِ غرّا آراستن و باطن را ہموارہ با حق جلّ و علا داشتن کارِ عظیم ست تا کدام صاحبِ دولت را باین دو نعمتِ عظمیٰ مشرف سازند امروز جمعِ این دو نسبت بلکہ استقامت بر ظاہرِ شریعت تنہا نیز بسیار عزیز الوجود است اعزّ من الکبریتِ الاحمر حق سبحانہ و تعالیٰ از کمالِ کرمِ خود استقامت بر متابعتِ سیّدِ الاوّلین و الآخرین ظاہرًا و باطنًا کرامت فرماید

مکتوب ہشتاد و چہارم

علیہ و علیٰ آلہٖ الصلوات و التسلیمات

بسیّد احمد قادری صدور یافتہ در بیانِ آنکہ شریعت و حقیقت عینِ یکدیگر اند و علامت وصول بحق الیقین مطابقتِ علوم و معارفِ آن مقام است بعلوم و معارفِ شرعیّہ و ما یناسب ذٰلک حق سبحانہ و تعالیٰ بر جادۂ شریعت استقامت ارزانی داشتہ بہمگی ہمت متوجہ جنابِ قدسِ خود گردانیدہ مارا تمام از ما بستاند و بکلّیّت اعراض از ما دونِ خود میسّر گرداند بحرمتِ سیّدِ البشرِ المقدّس عن زیغِ البصر علیہ من الصلواتِ افضلہا و من التسلیماتِ اکملہا و علیٰ آلہٖ و اصحابہٖ اجمعین آمین **مصرعہ** از ہر چہ میرود سخن دوست خوشتر است ٭ ہر چند ہر چہ گفتہ می شود از دوست نہ سخنِ اوست لیکن چون آن سخن را نحوی از مناسبت با جنابِ او تعالیٰ و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را مغتنم شمردہ در آن باب جرأت و زبان درازی می نماید المقصود شریعت و حقیقت عینِ یکدیگر اند و در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال و کشف است غیبت و شہادت است تعمّل و عدم

تعمّل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غرّا مبیّن و معلوم شده اند بعد از تحقق به حقیقتِ
حق الیقین همین احکام و علوم بعینها به تفصیل منکشف میگردند و از غیبت بشهادت
می آیند و تجشّم کسب و تحمّل عمل از میان بر میخیزد و علامتِ وصول بحقیقتِ حق الیقین
مطابقتِ علوم و معارفِ آن مقام است بعلوم و معارفِ شرعیه و تا سر موی مخالفت ست
دلیل است بر عدمِ وصول بحقیقت الحقائق و هر خلافیکه بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده
است از مشائخ طریقت مبنی بر سکرِ وقت است و سکرِ وقت نمی باشد الا در اثناء راه منتهیان
نهایت النهایه را همه صحو است و وقت مغلوب ایشانست حال و مقام تابع کمال شان بیت
صوفی ابن الوقت آمد در مثال ٭ لیک صافی فارغ است از وقت و حال ٭ پس متحقق شد که
خلاف شریعت علامت عدمِ وصول است بحقیقت کار و در عبارت بعضی از مشائخ واقعست
که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغز شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی متکلم
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که مجمل نسبت به مفصّل حکم پوست دارد و نسبت
بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لُب اما اکابر مستقیم الاحوال اینان
امثال این عبارات موهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف اندکی
نمی سازند سائلی از حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس سوال کرد که مقصود از
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود رزقنا الله
سبحانه الثبات والاستقامة علی الشریعة علماً و عملاً صلوات الله تعالی و سلامه
علی صاحبها بقیة التصدیع آنکه حامل رقیمه دعا میان شیخ مصطفی شریحی از نسل قاضی شریح
اند پدران ایشان بزرگ بوده اند وظائف و وجوه مدد معاش بسیار داشتند مشار الیه از فقدان
اسباب معاش مضطر است اسناد و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

ـه فقدان بالضم وبالکسر گم شدن و گم کردن ۱۲

برنہجے توجہ فرمایند کہ بسبب حصولِ جمعیت شود و از اضطراب و تفرقہ نجات یابد زیادہ مصدّع نشد

مکتوب ہشتاد و پنجم

بمیرزا فتح اللہ حکیم صدور یافتہ در ترغیب بر اتیانِ اعمالِ صالحہ خصوصًا ادائے صلوات بجماعات وما یناسب ذٰلِکَ وَفَّقَکُمُ اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ لِمَرْضِیَّاتِہٖ آدمی را ہمچنانکہ از درستی اعتقادات چارہ نیست از اتیانِ اعمالِ صالحہ نیز چارہ نیست و جامع ترین عبادات و مقرب ترین طاعات ادائے صلوٰۃ است قَالَ عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ اَلصَّلٰوۃُ عِمَادُ الدِّیْنِ فَمَنْ اَقَامَہَا فَقَدْ اَقَامَ الدِّیْنَ وَمَنْ تَرَکَہَا فَقَدْ ہَدَمَ الدِّیْنَ وکسی اگر بمواظبتِ ادائے صلوٰۃ موفق سازند از فحشاء و منکر بازدارند کریمۂ اِنَّ الصَّلٰوۃَ تَنْہٰی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْکَرِ مؤید این سخن است و صلوٰتے کہ نہ چنین است صورتِ صلوٰۃ است حقیقت ندارد و لیکن تا زمان حصولِ حقیقت صورت را از دست نمی باید داد و مَا لَا یُدْرَکُ کُلُّہٗ لَا یُتْرَکُ کُلُّہٗ اکرم الاکرمین اگر صورت را حقیقت اعتبار نماید مستبعد نیست فَعَلَیْکُمْ بِمُوَاظَبَۃِ اَدَاءِ الصَّلَوَاتِ مَعَ الْجَمَاعَاتِ مَعَ الْخُشُوْعِ وَالْخُضُوْعِ فَاِنَّہَا سَبَبُ النَّجَاتِ وَالْفَلَاحِ قَالَ اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَتَعَالٰی قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِیْنَ ہُمْ فِیْ صَلَاتِہِمْ خَاشِعُوْنَ کار آنست کہ با وجودِ مخاطرہ کردہ شود سپاہیان در وقتِ غلبۂ غنیم اگر اندک تردّدی کنند اعتبارِ بسیار پیدا مے کنند صلاحِ جوانان بآن سبب اعتبار دارد کہ با وجودِ غلبۂ شہوتِ نفسانی خود را بصلاح آوردہ اند اصحابِ کہف این ہمہ بزرگی بواسطۂ یک ہجرت از مخالفِ دین یافتند در حدیثِ نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام وارد است عِبَادَۃٌ فِی الْہَرْجِ کَہِجْرَۃٍ اِلَیَّ پس منافی فی الحقیقت عین باعث است زیادہ ازین چہ نوشتہ آید فرزندی شیخ بہاء الدین را صحبتِ فقرا مرغوب نمی افتد و باہلِ غنا و تنعّم مائل و منجذب است نمیداند کہ صحبتِ ایشان سمِ قاتل است

ولقمه حرب شان ظلمت افزا است الحذر الحذر ثم الحذر الحذر در حدیث صحیح وارد است
علی مصدره الصلوة والسلام من تواضع لغنی لغناه ذهب ثلثا دینه فویل لمن تواضع لهم

(تاریکی وکدورت زیاده کننده ۱۲)

لغناهم والله سبحانه الموفق ه

مکتوب هشتاد و ششم ۸۶

(ه قوله فویل لمن الخ یعنی پس وای برکسیکه تواضع کرد ایشان را بسبب غناء شان ۱۲)

بیکی از حکام پرگنه جرک صدور یافته در بیان سلامتی قلب از ما دون حق سبحانه حق سبحانه
وتعالی بر حد اعتدال و مرکز عدالت استقامت کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه
وعلی آله وعلیهم من الصلوات افضلها ومن التحیات والتسلیمات اکملها آنچه بر ما و شما است
سلامتی قلب است از گرفتاری ما دون حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیری است که غیر او را
سبحانه بر دل خطورے نماند اگر فرضاً تا هزار سال حیات وفا کند غیر بر دل نگذرد بواسطه نسیانی
که دل را از ماسوی حاصل شده است مصرعه کار اینست وغیر این همه هیچ ٭ در وقت ملاقات
از روی کرم گفته بودند که در مہمے وکارے اگر رجوع افتد با خواهی نوشت بناء علی ذلک
مصدع گشت که شیخ عبد الله صوفی از نیکان ست بواسطه بعضی حوائج قرضدار گشته است
امید است که مددے در تخلیص ذمه او خواهند فرمود والسلام

مکتوب هشتاد و هفتم ۸۷

بپهلوان محمود صدور یافته در بیان آنکه چه سعادت است که دوستان خدا جل وعلا
کسے را قبول فرمایند سلمکم الله تعالی وثبتکم علی جادة الشریعة علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة نخستین بشارت خاندان ایشان را قدوم میان شیخ مزمل است
برکات صحبت ایشان را چه شرح دهد چه سعادت که دوستان خدا جل وعلا کسی را قبول

نمایند چه جای آنکه بمحبت و قربت ممتاز سازند هُم قومٌ لا یشقی جلیسهم بالجمله صحبت ایشانرا
غنیمت شمرند و آداب صحبت را مرعی دارند تا موثر افتد زیاده چه نویسد والسلام اولاً و آخراً

مکتوب هشتاد و هشتم

نیز به پهلوان محمود صدور یافته در بیان آنکه چه نعمتی است که کسی با ایمان و صلاح موی سیاه
خود را سفید کرده باشد و در جوانی خوف غالب باید و در پیری رجا حق سبحانه و تعالی همواره با خود
دارد چه نعمتی است که کسے با ایمان و صلاح موئے سیاه خود را سفید سازد و در حدیث نبویست
علیه الصلوة والسلام مَن شاب شیبةً فی الاسلام غُفرله جانب امید را ترجیح دهند
وظن مغفرت را غالب سازند که در جوانی خوف بیشتر در کار است و در پیری رجا غالب میباید

مکتوب هشتاد و نهم

والسلام اولاً و آخراً

به میرزا علیجان صدور یافته در عزا پرسی حق سبحانه و تعالی بر جادۀ شریعت علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید آدمی را بحکم کلُّ نفسٍ ذائقةُ الموت
از مرگ چاره نیست فطوبی لمن طال عمره و کثر عمله همین موت است که مشتاقانرا
بآن تسلی مے دهند و وسیلۀ وصول دوست بدوست میسازند مَن کان یرجوا لقاء الله فانّ اجل
الله لآتٍ آری حال واپس ماندگان و گرفتاران بیدولت حضور مطلب رسیدگان و آزادگان
خراب و ابتر است ولی نعمت مرحومۀ شما درین اوان بسے مغتنم بودند الحال برشمایان لازم
است که مکافات احسان باحسان بکنید و بدعا و صدقه ساعت فساعت مدد نمائید فانّ
المیت کالغریق ینتظر دعوةً تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق و نیز می باید که از

مرگِ ایشان بمرگِ خود عبرت بگیرید و بتمام خود را بمرضیِ حق سپرید و حیاتِ دنیا را غیر از متاعِ غرور
نشمارید اگر تمتعاتِ دنیوی را اندک اعتبارے بودے برابرِ سرِ موئے بر کفارِ بدکردار تجویز نمی فرمودند
رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم الاعراض عن ما سوی اللہ سبحانہ والاقبال الی جنابِ
قدسہٖ بحرمۃ سید المرسلین علیہ وعلی آلہٖ وعلیہم من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات
اکملہا والسلام والاکرام

مکتوب نودم (۹۰)

بخواجہ قاسم صدور یافتہ در ترغیب بر آنکہ بکلیت متوجہ حق سبحانہ باید بود و امروز حصولِ این دولت
وابستہ بتوجہ واخلاص باین طبقہ علیہ نقشبندیہ است قدس اللہ تعالی اسرارہم
حضرتِ حق سبحانہ وتعالی دنیائے دنیہ را در نظرِ ہمتِ ایشان خوار و بی اعتبار گردانیده
حسن و جمالِ آخرت را در مرآۃِ باطن متجلی و متزین گرداناد بحرمۃ سید البشر المطہر عن زیغ
البصر علیہ وعلی آلہٖ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا النفات نامہ
گرامی معہدہائے محترمہ وصول یافت کرم نمودند جزاکم اللہ سبحانہ خیر الجزاء نصیحتے کہ بمحبان و مخلصان
کرده میشود ہمہ آنست کہ بکلیت اقبالی بجنابِ قدس خداوندی عز شانہ میسر گردد و اعراضی
از ماورائے او تعالی حاصل آید مصرعہ کار اینست وغیر این ہمہ ہیچ ٭ امروز حصولِ این دولت
عظمی وابستہ بتوجہ واخلاص باین طبقہ علیہ نقشبندیہ است بریاضاتِ شاقہ و مجاہداتِ شدیدہ
آن میسر نگردد کہ بیک صحبتِ ایشان حصول یابد چہ در طریقِ این بزرگواران اندراجِ نہایت
در بدایت است در اول صحبت آن می بخشند کہ منتہیان را در نہایت بدست می افتد طریق
این بزرگواران طریقِ اصحابِ کرام است کہ ایشان را در اولِ صحبتِ خیر البشر علیہ وعلیہم الصلوات

والتسلیمات آن کمالات میسر میشد که اولیاء امت را در نهایت شاید میسر شود و این بطریق اندراج نهایت در بدایت است فعلیکم بمحبت هؤلاء الاکابر فانها ملاک الامر والسلام علیکم وعلیٰ سائر من اتبع الهدیٰ والتزم متابعة المصطفیٰ علیہ وعلیٰ اٰلہ الصلوٰة والسلام

مکتوب (۹۱) نود و یکم

بشیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه تصحیح عقائد واتیان اعمال صالحه هر دو جناح اند برای طیران عالم قدس ومقصود از اعمال شریعت واحوال حقیقت تزکیهٔ نفس وتصفیهٔ قلب است رزقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامة علیٰ متابعة السنة السنیة علیٰ صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة کار اینست که اولاً تصحیح عقائد بر وفق آرائ علماء اهل سنت وجماعت که فرقهٔ ناجیه اند باید کرد وثانیاً علم وعمل بمقتضای احکام فقهیه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو جناح اعتقادی وعملی قصد طیران عالم قدس باید نمود مصرع کار اینست وغیر این همه هیچ ❊ مقصود از اعمال شریعت واحوال طریقت وحقیقت تزکیهٔ نفس وتصفیهٔ قلب است تا نفس مزکی نشود وقلب سلامتی پیدا نه کند ایمان حقیقی که نجات وابسته بآنست میسر نشود وسلامتی قلب وقتی صورت بندد که غیر او تعالیٰ اصلاً بر دل خطور نه کند اگر هزار سال گزرد غیر را در دل عبور نباشد زیرا که این زمان دل را نسیان ماسوا بتمام میسر شده است که اگر بتکلف یادش دهند یاد نکند این حالت معبر بفنا ست وقدم اول است درین راه ودونه خرط القتاد والسلام اولاً وآخراً

مکتوب (۹۲) نود و دوم

نیز بشیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه اطمینان قلب بذکر است نه بنظر واستدلال وما یناسب

ذٰلِكَ ثَبَّتَنَا اللهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمْ عَلَى الشَّرِيْعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلٰى صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ
اَلَا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ راهِ اطمینانِ قلب ذکر اللہ است سبحانہ نہ نظر واستدلال
بیت پای استدلالیان چوبین بود ٭ پای چوبین سخت بی تمکین بود ٭ چہ در ذکر
کسب مناسبت است باآنجناب قدس ہر چند ہیچ مناسبت نیست ٭ مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْاَرْبَابِ
لیکن یک قسم علاقہ درمیان ذاکر و مذکور پیدا می شود کہ موجب محبت می گردد و چون محبت
مستولی شد غیر اطمینان ہیچ نیست و چون کار باطمینان قلب رسید دولت ابدی نقد
وقت او گشت **شعر** ذکر گو ذکر تا ترا جانست ٭ پاکیٔ دل ز ذکر یزدانست ٭ وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا

مکتوب (۹۳) نود و سیوم

بہ سکندر خان لودی صدور یافتہ در بیانِ آنکہ در جمیع اوقات بذکر الٰہی جل شانہٗ
باید پرداخت بعد از ادای نماز پنجگانہ بجماعت و ادای سُنَنِ رواتب اوقات خود را مصروف
ذکر الٰہی جل سلطانہٗ باید ساخت و بہ غیر آن نباید پرداخت چہ در خوردن و چہ در خفتن و چہ در آمدن
و چہ در رفتن طریق ذکر را بشما معلوم کردہ شدہ است بر ہمان طریق استعمال نمایند اگر در جمعیت
فتور یابند اول باید تعیین سبب فتور کرد و بعد از ان تلافیٔ تقصیر آن باید نمود و بالتجا و تضرع تمام
بحضرت حق سبحانہٗ رو باید آورد و دفع ظلمت آن خواست و شیخی را کہ از وی ذکر یافتہ باشند
وسیلہ باید ساخت وَاللهُ سُبْحَانَهُ الْمُيَسِّرُ كُلَّ عَسِيْرٍ وَالسَّلَامُ

مکتوب (۹۴) نود و چہارم

بہ خضر خان لودی صدور یافتہ در بیانِ آنکہ آدمی را از تصحیح عقائد و اتیانِ اعمال صالحہ چارہ نیست

تا باین دو جناح طیران عالم حقیقة نماید حضرت حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی
صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرماید آنچه لابد است و ناچار تصحیح عقائد است
اولاً بموجب آرائے صائبهٔ اهل سنت و جماعت که فرقهٔ ناجیه اند و ثانیاً اتیان اعمال است بموجب احکام
فقهیه بعد از دانستن آن احکام از فرائض و سنن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروه و مشتبه
چون این دو جناح اعتقادی و عملی میسر شد اگر توفیق خداوندی جل سلطانه مساعدت نماید میتواند
که بعالم حقیقت طیران نماید و بی حصول این دو بازو طیران و وصول بعالم حقیقت محالست
بیت محال است سعدی که راه صفا * توان رفت جز در پی مصطفی * ثبتنا الله سبحانه
و ایاکم علی متابعته علیه و علی آله الصلوٰة والسلام

مکتوب (۹۵) نود و پنجم

بسید احمد بجواڑه صدور یافته در بیان آنکه آدمی نسخه جامع است و قلب او نیز بصفت جامعیت
مخلوق است و اقوال بعضی از مشائخ که در مرتبهٔ سکر واقع شده است در وسعت قلب و امثال آن
محمول بر توجیهات اند و در بیان آنکه صحو افضل است از سکر و ما یناسب ذلک آدمی نسخه ایست
جامع هرچه در تمام موجودات است در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت
و از مرتبهٔ وجوب بطریق صورت ان الله خلق آدم علی صورته و بر همین جامعیت است
قلب انسان که هرچه در کلیت انسان است در قلب تنهاست لهذا آنرا حقیقت جامعه میگویند
و بجهت همین جامعیت بعضی از مشائخ از وسعت قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش و ما فیه در
زاویهٔ قلب عارف اندازند هیچ محسوس نشود زیراکه قلب جامع عناصر و افلاک است و عرش
و کرسی و عقل و نفس و شامل مکانی و لامکانی پس هر آئینه عرش و ما فیه را بواسطهٔ شمول لامکانیة

در قلب مقداری نباشد چه عرش و ما فیه با وجود وسعت داخل دائرهٔ امکانست مکانی هر چند وسیع است تنگ است در جنب لامکانی قدری ندارد و لهٰذا ارباب صحو از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم میدانند که این حکم مبنی بر سکر است و محمول بر عدم تمایز میان حقیقت شیء و انموذج او عرش مجید که محل ظهور تام است از ان رفیع تر است که در قلب تنگ آن را گنجایش باشد آنچه در قلب از عرش مینماید آن انموذج عرش است نه حقیقت عرش و شک نیست که آن انموذج را هیچ مقداری نیست در جنب قلب که او جامع انموذجات بی نهایت است آئینه که در وی آسمان با این بزرگی با اشیاء دیگر نماید نمی توان گفت که آئینه از آسمان وسیع تر است آری تمثال آسمان که در آئینه است در جنب آئینه صغیر است نه حقیقت آسمان این مبحث بمثالی روشن گردد مثلاً در انسان انموذجی از کرهٔ عنصر خاک مکنون است نظر بجامعیت انسان نمیتوان گفت که وجود انسان از کرهٔ عنصر خاک اوسع است بلکه وجود انسان را در جنب کرهٔ خاک هیچ مقداری نیست جز محقر شیئی بلکه انموذج حقیر شیء را شیء دانسته این حکم بوقوع می آید از همین قبیل است کلام بعضی از مشائخ در غلبهٔ سکر که گفته اند جمع محمدی اجمع است از جمع الهی جل سلطانه چون محمد را علیه الصلوة والسلام والتحیة جامع حقیقت امکان و مرتبهٔ وجوب دانسته اند حکم کرده اند که جامعیت محمد از جامعیت الله تعالی شانه زیاده است اینجا نیز صورت را حقیقت تصور نموده این حکم کرده اند محمد علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات جامع صورت مرتبهٔ وجوب است نه حقیقت وجوب والله تعالی وتقدس واجب الوجود حقیقی است و اگر فرق میکردند در میان حقیقت وجوب و صورت وجوب چنین حکم نمی کردند حاشا و کلا من امثال هذه الاحکام السکریة محمد بنده ایست محدود و متناهی و او تعالی وتقدس غیر محدود است و نامتناهی باید دانست که هر چه از احکام سکریه است از مقام ولایت است و هر چه از صحو است

بمقام نبوت تعلق دارد که کمل تابعان انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات بواسطهٔ صحو ازین
مقام بطریق تبعیت نیز نصیب است بسطامی سکر را از صحو تفضیل میدهد لهذا شیخ ابویزید
بسطامی قدس سره میگوید لوائی ارفع من لواء محمد لوائے خود را لوائے ولایت میداند و لوای
محمد را علیه الصلوات والتسلیمات لوائے نبوت لوائے ولایت را که روبسکر دارد ترجیح میدهد
بر لوائے نبوت که روبه صحو دارد و ازین عالم است سخن بعضی که گفته اند الولایة افضل من النبوة
میدانند که در ولایت روبحق دارند و در نبوت روبخلق و شک نیست که روبحق افضل است
از روبخلق و بعضے در توجیه این سخن گفته اند که ولایت نبی افضل است از نبوت او نزد این حقیر
امثال این سخنان دور از کار مینماید چه در نبوت روبخلق فقط نیست بلکه با این توجه روبحق نیز
دارد و باطنش باحق است سبحانه و ظاهرش باخلق و آنکه تمام روبخلق دارد از مدبرانست انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات بهترین جمیع موجودات اند بهترین دولت بایشان مسلم داشته اند
ولایت جزو نبوت است و نبوت کل است لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت خواه ولایت
نبی باشد خواه ولایت ولی پس صحو افضل است از سکر چه در صحو سکر مندرج است همچو اندراج ولایت
در نبوت صحو تنها که عوام الناس راست از مبحث خارج است بر آن صحو ترجیح دادن معنی ندارد
و صحوی که متضمن سکر است البته افضل است از سکر علوم شرعیه که مصدر آنها مرتبهٔ نبوت است
سراسر صحو است و مخالف آن علوم هرچه باشد از سکر است صاحب سکر معذور است شایان
تقلید علوم صحو است نه علوم سکر ثبتنا الله سبحانه علی تقلید العلوم الشرعیة علی
مصدرها الصلوة والسلام والتحیة یرحم الله عبدا قال امینا و آنچه در حدیث قدسی
واقع است لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن مراد ازین گنجایش
گنجایش صورت مرتبهٔ وجوبست نه حقیقت که حلول در آنجا محال است چنانچه بالا گذشت پس

ظاهر شد که شمولِ قلب مر لامکانیة را باعتبارِ صورتِ لامکانیة است نه حقیقتِ آن تا عرش و ما فیه
را در وی مقدارے نباشد این حکم مخصوص بحقیقتِ لامکانیت است ٭ ٭ ٭ ٭

مکتوب ۹۶ نود و ششم

به محمد شریف صدور یافته در منع و زجر بر تسویف و تاخیر و در تحریض بر متابعت شریعت علی
صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة وما یناسب ذٰلك ای فرزند امروز که اوان فرصت است
و اسبابِ جمعیت همه میسّر گنجایشِ تسویف و تاخیر نیست بهترینِ اوقات را که زمانِ عنفوانِ
جوانیست در بهترینِ اعمال که طاعت و عبادتِ مولیٰ است تعالیٰ و تقدس میباید مصروف
داشت از محرمات و مشتبهاتِ شرعیّه اجتناب نموده پنج وقت نماز بجماعت لازم باید ساخت
و ادای زکوٰة بر تقدیرِ وجودِ نصاب نیز از ضروریاتِ اسلام است آن را هم برغبت بلکه بمنّت میباید
ادا نمود از کمالِ کرمِ خود حق تعالیٰ در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادت معیّن ساخت
و از اموالِ نامیه و انعامِ سائمه ربع عشر را تحقیقاً و تقریباً از برای فقراء المستحقین فرموده
و میدانِ تصرفِ مباحات را فراخ گردانیده خیلی بے انصافی است که در شصت گھڑی روز
و شب دو گھڑی صرفِ طاعتِ حق سبحانه نشود و از چهل سهم یک سهم به فقرا ادا نباید و از
دائرۂ وسیعهٔ مباحات پا بیرون کشیده بمحرمات و مشتبهات در رفته شود در موسمِ جوانی که اوانِ
سلطانِ نفسِ اماره است و قهرمانِ شیطانِ لعین قلیل عمل را بکثیر اجر می بردارند و فرداکه
بارذلِ عمر رسانند و حواس و قوی سستی پیدا کنند و اسبابِ جمعیت تشتّت نمایند غیر از ندامت
و پشیمانی محصّل نخواهد بود و بسیار است که تا فردا نگذارند و فرصت ندامت و پشیمانی که بنحوی از توبه
است میسّر نه شود و عذاب ابدی و عقوبت سرمدی که پیغمبر صادق علیه من الصلوات

افضلها من التسلیمات اکملها ازان اخبار فرموده وعصاة را ازان ایعاد نموده و پیش
است تخلفی ندارد و امروز شیطان بغرور کرم پروردگار جل سلطانه در مداهنت می اندازد
وعفو او را سبحانه بهانه ساخته مرتکب معاصی مے سازد و باید دانست که در دار دنیا که محل
آزمایش و ابتلاست دشمن و دوست را ممتزج ساخته اند و هر دو را مشمول رحمت گردانیده
کریمهٔ ورحمتی وسعت کل شیء ازان مشعر است و در روز قیامت دشمن را از دوست جدا
خواهند ساخت کریمهٔ وامتازوا الیوم ایها المجرمون مخبر ازانست و دران وقت قرعهٔ رحمت
را بنام دوستان خواهند انداخت و دشمنان را محروم مطلق و ملعون محقق خواهند فرمود و کریمهٔ
فسأکتبها للذین یتقون ویؤتون الزکوٰة والذین هم بآیاتنا یؤمنون شاهد این معنی است
یعنی بتحقیق اثبات خواهم کرد آن رحمت را از برای آن جماعت که پرهیز می کنند از کفر
و معاصی و ادا می کنند زکوٰة را پس کرم و رحمت در آخرة مخصوص بابرار و اہل اسلام نیک کردار
داشت آری مطلق اہل اسلام را بر تقدیر خیریت خاتمت از رحمت نصیب است اگرچه
بعد از ازمنهٔ متطاوله از عذاب دوزخ نجات یابند اما ظلمات معاصی و عدم مبالات باحکام منزله
سماوی کے بگذارد که نور ایمان را بسلامت ببرد علماء فرموده اند که اصرار صغیره به کبیره میرساند
و اصرار بر کبیره مفضی به کفر است عیاذاً بالله سبحانه فرداند کی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم
که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است حق سبحانه وتعالی توفیق مرضیات خود رفیق گرداند
بحرمة محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بقیة المقصود آنکه مولانا اسحق حامل رقیمه
آشنا و مخلص فقیر است و حق جوار از قدیم نیز دارد اگر بدوی و اعانتی طلبد توجه را مرعی خواهند
داشت مشار الیه در فن کتابت و انشا بقدر اطلاع دارد والسلام

ے وفی الحدیث المتفق علیه انما الاعمال بالخواتیم یعنی هست اعتبار اعمال مرخواتیمها آنا خاتمه بر کدام عمل ست همان اعتبار وارد ۱۲

مکتوب ۹۷ نود و هفتم

بشیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه مقصود از عبادات مأموره تحصیل یقین است و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی ما مفلسان را بحقیقت ایمان مشرف گرداند بحرمة سیّد المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات أتمها و من التسلیمات أکملها همچنانکه مقصود از خلقت انسانی ادای عبادات مأموره است مقصود از ادای عبادات تحصیل یقین است که حقیقت ایمانست تواند بود که کریمهٔ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِيْنُ رمزی باین معنی باشد چه کلمهٔ حتّی همچنانکه از برای معنی غایت می آید از برای معنی علّیت نیز می آید ای لِاَجْلِ اَنْ يَأْتِيَكَ الْيَقِيْنُ گویا ایمانی که پیش از ادای عبادت است صورت ایمان است نه حقیقت ایمان که تعبیر از ان بیقین کرده شده قال عزّ شانه يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اٰمِنُوْا اَیِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا صُوْرَةً اٰمِنُوْا حَقِيْقَةً. بِاَدَاءِ وَظَائِفِ الْعِبَادَاتِ الْمَأْمُوْرَةِ و مقصود از فنا و بقا که ولایت عبارت از تحصیل این دولت است همین یقین است و بس و اگر از فنا فی الله و البقاء به معنی دیگر خواهند که بحالیّت و محلیّت موهم باشد خود عین الحاد و زندقه است در غلبهٔ حال و سکر وقت چیزها ظاهر میشوند که آخر از ان باید گذشت و مستغفر باید شد ابراهیم بن شیبان که از مشائخ طبقات است قدّس الله تعالی اسرارهم میگوید که عِلْمُ الْفَنَاءِ وَ الْبَقَاءِ يَدُوْرُ عَلٰى اِخْلَاصِ الْوَحْدَانِيَّةِ وَ صِحَّةِ الْعُبُوْدِيَّةِ وَ مَا سِوٰى ذٰلِكَ مَغَالِيْطُ وَ زَنْدَقَةٌ و الحق که راست می فرماید و این کلام از استقامت او خبر می دهد فنا فی الله عبارت از فنا در مرضیات اوست سبحانه و علی هذا القیاس السَّيْرُ اِلَى اللّٰهِ وَ السَّيْرُ فِي اللّٰهِ وَ نَحْوُهُمَا

ثانیاً مصدع می گردد که صلاح آثاری میان شیخ الله بخش بصلاح و تقوی و فضیلت آراسته اند

وجمعے کثیر بایشان وابستہ درمادہ ازمواد اگر معونتی طلبند امید است کہ توجہ شریف بحال ایشان
مرعی خواہند فرمود والسلام علیکم وعلی من اتبع الھدی

مکتوب (٩٨) نود وہشتم

بہ عبد القادر پسر شیخ زکریا صدور یافتہ در ترغیب بر رفق و ترک عنف با یراد احادیث نبویہ
علی مصدرہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ حق سبحانہ وتعالی بر مرکز عدالت استقامت ارزانی
فرماید چند حدیث نبوی علیہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا کہ درباب
تذکیر و وعظ و نصیحت وارد شدہ اند ایراد نمودہ حق سبحانہ وتعالی عمل بمقتضای آنہا میسر گرداند

اصل

قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ
وسلم ان اللہ رفیق یحب الرفق ویعطی
علی الرفق ما لا یعطی علی العنف وما لا
یعطی علی ما سواہ رواہ مسلم
وفی روایۃ لہ قال لعائشۃ رض علیک
بالرفق وایاک والعنف والفحش ان
الرفق لا یکون فی شیء الا زانہ ولا
ینزع من شیء الا شانہ
وقال ایضا علیہ وعلی آلہ
الصلوٰۃ والتحیۃ من یحرم الرفق

ترجمہ از مصحح

رسول فرمود صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ہر آئینہ
خدائے تعالی لطف و نرمی کنندہ است دوست
میدارد آسانی را و میدہد بر رفق چیزے کہ نمیدہد
بر درشتی و چیزے کہ نمیدہد بر ہر چہ جز نرمی است
روایت نمود این را مسلم و بروایت دیگر نزد مسلم
گفت آنحضرت مر عایشہ رض را لازم بگیر بر خود نرمی را
و دور دار خود را از درشتی و از حد در گذشتن در سخن بدرستے
کہ نرمی یافتہ نشود در چیزی مگر بیاراید آنرا و کشیدہ نشود
از چیزی مگر عیبناک کند آنرا و نیز فرمود آنحضرت علیہ وعلی
آلہ الصلوٰۃ والتحیۃ کسیکہ محروم گردانیدہ شود از لطف

يُحْرَمِ الْخَيْرَ وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ
وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالتَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ
اِنَّ مِنْ اَحَبِّكُمْ اِلَيَّ اَحْسَنُكُمْ
اَخْلَاقًا وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ مَنْ اُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الرِّفْقِ
اُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ
وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ
وَالتَّسْلِيْمَاتُ اَلْحَيَاءُ مِنَ الْاِيْمَانِ
وَالْاِيْمَانُ فِي الْجَنَّةِ وَالْبَذَاءُ مِنَ
الْجَفَاءِ وَالْجَفَاءُ فِي النَّارِ
اِنَّ اللّٰهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبَذِيَّ
اَلَا اُخْبِرُكُمْ بِمَنْ يَحْرُمُ عَلَى النَّارِ
وَبِمَنْ تَحْرُمُ النَّارُ عَلَيْهِ (رواه احمد والترمذی)
عَلٰى كُلِّ هَيِّنٍ لَيِّنٍ قَرِيْبٍ
سَهْلٍ - اَلْمُؤْمِنُوْنَ هَيِّنُوْنَ لَيِّنُوْنَ
كَالْجَمَلِ الْاَنِفِ اِنْ قِيْدَ انْقَادَ
وَاِنْ اُسْتُنِيْخَ عَلٰى صَخْرَةٍ اسْتَنَاخَ
مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ يَقْدِرُ
عَلٰى اَنْ يُنْفِذَهُ دَعَاهُ اللّٰهُ عَلٰى

رواه البخاری ۱۲
رواه فی شرح السنة ۱۲
رواه احمد والترمذی
رواه الترمذی
رواه الترمذی
رواه الترمذی

وزنرمی محروم گردانیده شود از نیکی ونیز ارشاد نمود
آنحضرت علیه الصلوة والسلام بدرستی از
جمله محبوب ترین شما بسوی من نیکترین شما اند
از روی اخلاق ونیز فرمود علیه الصلوة والسلام
کسیکه داده شد او را نصیب وے از نرمی
ولطف داده شد او را نصیب وے از نیکی
دنیا وآخرت ونیز فرمود آنحضرت علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات شرم داشتن از ایمان است وایمان
در بهشت - وفحش وبیهوده گفتن از بدی
است وبدی در آتش دوزخ است ـــ
بدرستیکه خدای تعالی دشمن میدارد از حد در گزرنده
بیهوده گوئی را - آیا خبر ندهم شمارا که کیست که حرام
است وے بر آتش دوزخ وکیست که حرام است آتش
دوزخ بروے - بر هر آرمیده آهسته رو نرم طبع
نزدیک بمردم نرم خو - مسلمانان آرمیده نرم
طبع منقاد اند مانند شتریکه در بینیش مهار انداخته
اند اگر کشیده شود گردن می نهد واگر بر سنگی نشانده
شود می نشیند هر که فرو برد خشمی را وحالانکه او قدرت
داشته باشد بر اجراء آن بخواند آن را حق تعالی روز

جاری کردن ۱۲

رُءُوسِ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتّٰى
يُخَيِّرَهُ فِيْ اَيِّ الْحُوْرِ اِءِ شَاءَ
اِنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى
عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَوْصِنِيْ قَالَ
لَا تَغْضَبْ فَرَدَّدَ مِرَارًا قَالَ لَا تَغْضَبْ
اَلَا اُخْبِرُكُمْ بِاَهْلِ الْجَنَّةِ
كُلُّ ضَعِيْفٍ مُتَضَعَّفٍ لَوْ اَقْسَمَ
عَلَى اللّٰهِ لَاَبَرَّهٗ اَلَا اُخْبِرُكُمْ
بِاَهْلِ النَّارِ كُلُّ عُتُلٍّ جَوَّاظٍ
مُسْتَكْبِرٍ اِذَا غَضِبَ اَحَدُكُمْ
وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ فَاِنْ
ذَهَبَ عَنْهُ الْغَضَبُ وَاِلَّا فَلْيَضْطَجِعْ
اِنَّ الْغَضَبَ لَيُفْسِدُ الْاِيْمَانَ
كَمَا يُفْسِدُ الصَّبِرُ الْعَسَلَ مَنْ تَوَاضَعَ
لِلّٰهِ رَفَعَهُ اللّٰهُ فَهُوَ فِيْ نَفْسِهٖ
صَغِيْرٌ وَّفِيْ اَعْيُنِ النَّاسِ عَظِيْمٌ
وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللّٰهُ فَهُوَ
فِيْ اَعْيُنِ النَّاسِ صَغِيْرٌ وَّفِيْ
نَفْسِهٖ كَبِيْرٌ حَتّٰى لَهُوَ اَهْوَنُ عَلَيْهِمْ

قیامت روبروی ہمگنان خلائق تا آنکہ
مخیر گرداند اورا در ہر حور کہ خواہد۔
ہر آئینہ مردے گفت مرپیغمبرا صلی اللہ تعالی علیہ
وعلی آلہ وسلم اندرزکن مرا فرمود آنحضرت خشم
نگیر پس باز گردانید آن مرد قول خود را چند بار فرمود
خشم نگیر۔ آیا خبر ندہم شمارا باہل بہشت ہر ضعیف
حقیر پنداشتہ شدہ اگر سوگند خورد بر خدا ہر آئینہ
راست گرداند حق تعالی اورا آیا خبر ندہم شمارا
باہل آتش دوزخ ہر مردی درشت وسخت گوی
خصومت کنندہ بباطل تکبر کنندہ چون خشم آرد
یکی از شما وحال آنکہ وی استادہ است پس باید
کہ بنشیند پس اگر برود خشم ازو بہتر ورنہ پس باید
کہ بر پہلو افتد بدرستی خشم گرفتن تباہ میگرداند ایمان
راچنانکہ تباہ میگرداند صبر شہد را کسی کہ تواضع
کند از برائی خدا بلند گرداند اورا خدا پس آن
در نفس خود حقیر وخورد است ودر چشمان مردم
بزرگ وکسی کہ تکبر کند پست گرداند اورا حق تعالی
پس آنکس در چشمان مردم حقیر است ودر نفس خود
بزرگ تا آنکہ ہر آئینہ وی خوارتر وسبکتر است بر مردم

غایت است مرا بودن وی را حقیر در چشمان مردم ۱۲

مِنْ كَلْبٍ أَوْ خِنْزِيْرٍ قَالَ مُوْسَى بْنُ
عِمْرَانَ عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ الصَّلٰوٰتُ
وَالتَّسْلِيْمَاتُ يَا رَبِّ مَنْ أَعَزُّ
عِبَادِكَ قَالَ مَنْ إِذَا قَدَرَ غَفَرَ
وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
وَالتَّحِيَّةُ مَنْ خَزَنَ لِسَانَهُ سَتَرَ اللّٰهُ
عَوْرَتَهُ وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللّٰهُ عَنْهُ
عَذَابَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنِ اعْتَذَرَ
إِلَى اللّٰهِ قَبِلَ اللّٰهُ عُذْرَهُ - وَقَالَ
أَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلِمَةٌ لِأَخِيْهِ مِنْ
عِرْضِهِ أَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْ مِنْهُ
الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ لَا يَكُوْنَ
دِيْنَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ إِنْ كَانَ لَهُ
عَمَلٌ صَالِحٌ أُخِذَ بِقَدْرِ مَظْلِمَتِهِ
وَإِنْ لَمْ يَكُنْ حَسَنَاتٌ
أُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهِ
فَحُمِلَ عَلَيْهِ وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ أَتَدْرُوْنَ مَا الْمُفْلِسُ قَالُوْا

از سگ و خوک گفت حضرت موسی پسر عمران
علی نبینا وعلیه الصلوات والتسلیمات
ای پروردگار من کیست عزیزترین بندگان تو
فرمود کسی است که چون قدرت یابد در گذرد
ونیز فرمود علیه الصلوة والسلام والتحیة
کسی که نگاهدارد زبان خود را بپوشد خدا تعالی
عیب و نقصان او را و هر کسیکه باز دارد و فرو
خورد خشم خود را باز دارد حق تعالی از ان کس
عذاب خود را روز قیامت و کسی که عذر خواهی
کند بسوی حق تعالی بپذیرد خدا عذر او را
ونیز فرمود علیه الصلوة والسلام کسیکه هست
بروی حق برادر او یعنی آنچه گرفته باشد از وی بطریق
ظلم از آبروی وی یا چیزی دیگر پس باید که عفو کناند
از وام و ریش از آنکه نباشد دیناری و نه درهمی اگر
باشد او را کاری نیک گرفته شود از وی باندازهٔ
ظلم وی و اگر نباشد او را نیکیها گرفته شود از بدیهای
صاحب وی پس برداشته شود و بار کرده شود
بران کسیکه ظالم است ونیز فرمود آنحضرت علیه
الصلوة والسلام آیا میدانید که مفلس کیست گفتند

المفلس فینا من لا درهم له ولا
متاع فقال ان المفلس من امتی
من یاتی یوم القیامة بصلوٰة
وصیام وزکوٰة ویاتی قد شتم
هذا وقذف هذا واکل مال
هذا وسفک دم هذا وضرب هذا
فیعطی هذا من حسناته وهذا من
حسناته فان فنیت حسناته
قبل ان یقضی ما علیه اخذ من خطایا
هم فطرحت علیه ثم طرح فی النار
وعن معاویة رضی الله تعالی عنه
انه کتب الی عائشة رضی الله تعالی
عنها ان اکتبی الی کتابا توصینی
فیه ولا تکثری فکتبت سلام علیکم
اما بعد فانی سمعت رسول الله
صلی الله تعالی علیه وعلی اله
وصحبه وسلم یقول من التمس
رضی الله بسخط الناس کفاه الله
مؤنة الناس ومن التمس

مفلس در میان ما کسی است که نیست درهم
او را و نه متاع۔ پس گفت بدرستی که مفلس از
امت من کسی است که بیاید روز قیامت بنماز
و روزه و زکوٰة و بیاید که بتحقیق دشنام کرد این را
و نسبت بزنا کرد این را و خورد مال این را و ریخت
خون این را و بزد این را پس داده شود این شخص
را از نیکیهای او و دیگر را از نیکیهای وی
پس اگر فانی شود نیکیهای او پیش از آن که
ادای نموده شود آنچه بروی است گرفته شود از
گناهان ایشان پس انداخته شود بروی پس انداخته
شود در آتش دوزخ و مروی است از معاویه رضی الله
تعالی عنه که بتحقیق نوشت او بسوی عائشه رضی الله
تعالی عنها این که بنویس بسوی من کتابی که نصیحت
کنی مرا در آن و اکثار مکن پس نوشت سلام علیکم
اما بعد پس بتحقیق من شنیدم پیغمبر خدا را
صلی الله تعالی علیه وعلی اله وصحبه وسلم
میگفت کسیکه طلب کند خوشنودی خدا را بناخوشنودی
مردم کفایت کند او را خدای تعالی بار و گرانی
مردم و هر که طلب کند . . . . . .

رواه الترمذی وهذا الحدیث منقول من مشکوٰة المصابیح ۱۲

مکتوب امام ربانی
دفتر اول

رِضَی النَّاسِ بِسَخَطِ اللّٰہِ وَکَلَہُ اللّٰہُ اِلَی النَّاسِ وَالسَّلَامُ عَلَیْکَ	خوشنودی مردم رابنا خوشنودی خدا بگذارد اورا بسوئے خلق وسلام باد ابر تو۔

صَدَقَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَصَحْبِہٖ وَسَلَّمَ وَبَارَکَ رَزَقَنَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَاِیَّاکُمُ التَّوْفِیْقَ بِالْعَمَلِ بِمَا اَخْبَرَ الْمُخْبِرُ الصَّادِقُ وَالسَّلَامُ این احادیث اگرچہ بے ترجمہ نوشتہ شدہ است اما بخدمت شیخ جیو رجوع نمودہ معانی اینہارا فہمیدہ سعی خواہند کرد کہ عمل بمقتضائے اینہا میسر شود بقائے دنیا بس اندک است وعذاب آخرت بسیار شدید ودائمی است عقل دور اندیش راکار باید فرمود وبطراوتِ بی حلاوتِ دنیا مغرور نباید شد واگر بدنیا کسی راعزت وآبرو باشد کفارِ دنیا وار باید کہ از ہمہ عزیز تر باشند وبظاہر دنیا فریفتہ گشتن از بیخردیست فرصتِ چندروزہ راغنیمت باید شمرد ودر مرضی خدائی عزوجل باید کوشید وبخلقِ خدائے باید احسان نمود التَّعْظِیْمُ لِاَمْرِ اللّٰہِ وَالشَّفَقَۃُ عَلٰی خَلْقِ اللّٰہِ ہردو اصل عظیم اند ازبرائے نجاتِ اخروی مُخبر صادق عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ ہرچہ فرمودہ است مطابقِ نفس الامر است ہزل وہذیان نیست خوابِ خرگوش تاچند خواہد بود آخر رسوائی است وبینوای کیف رسوای وبینوائی قَالَ اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَتَعَالٰی اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰکُمْ عَبَثًا وَّاَنَّکُمْ اِلَیْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ ہرچند میداند کہ وقت شما تقاضائی استماع امثالِ این سخنان نمی کند عنفوان جوانی است وتنعمات دنیوی میسر وحکومت وتسلط بر خلائق حاصل اما شفقت براحوالِ شما باعث این گفتگو می گردد ہنوز ہیچ نرفتہ است وقتِ توبہ وانابت است۔ خبر شرط است ع

درخانہ اگرکس است یک حرف بس است

مکتوب ۹۹ نود و نہم

بملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است. التفات نامهٔ گرامی مشرف ساخت استفساری که رفته بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است که بعضی از اکابر این خانوادهٔ بزرگ از حصول آن دولت خبر داده اند مخدوما حل این اشکال مبنی بر مقدمه ایست که بیان آن ضروری است گوئیم روح انسانی را پیش از تعلق باین پیکر هیولانی راه ترقی و عروج مسدود بود و در قفس وَمَا مِنَّا اِلَّا لَهٗ مَقَامٌ مَّعْلُوْمٌ محبوس و مقید لیکن در نهاد آن جوهر نفیس استعداد عروج بشرط نزول ودیعت نهاده بودند و مرتبهٔ او از ین راه بر ملک مقرر فرموده حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خویش آن جوهر نورانی را باین پیکر ظلمانی جمع فرموده فسبحان من جمع بین النور والظلمة وقرن الامر بالخلق و چون این دو امر فی الحقیقت بر دو طرف نقیض واقع شده بودند حکیم مطلق جل سلطانه از برای تحقق این اجتماع و تقرر این انتظام روح را با نفس نسبت تعشق و گرفتاری داد و این گرفتاری را سبب انتظام اینها گردانید کریمهٔ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْٓ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ ثُمَّ رَدَدْنٰهُ اَسْفَلَ سٰفِلِیْنَ رمزے از ین بیان میفرماید و این تنزل روح و گرفتاری آن فی الحقیقة از قبیل مدح بما یشبه الذم است پس بواسطهٔ آن نسبت حتی روح تمام خود را بعالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت و تعبیر از خود بنفس اماره نمود و این لطافت دیگر است در نهاد روح که از کمال لطافت بهر چه روی آرد حکم او میگیرد پس هرگاه خود را فراموش کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که بمرتبهٔ وجوب تعالت و تقدست داشت نیز فراموش گردانید و تمام خود را بغفلت سپارد و حکم ظلمت گیرد الله تعالی از کمال مهربانی و بنده نوازی انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مبعوث ساخت و او را بتوسل این اکابر بخود دعوت فرمود و بمخالفت نفس مر روح را که معشوقهٔ اوست امر نمود فمن رجع القهقری

فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا وَمَنْ لَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ وَاخْتَارَ الْخُلُودَ إِلَى الْأَرْضِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا
بَعِيدًا **هذا** جوابِ آن اِشکال گوئیم کہ ازین مقدمہ اجتماع روح با نفس مفہوم گشت بلکہ فنائے آن
در نفس وبقاءِ آن بدو پس ناچار تا زمانے کہ این اجتماع و انتظام برپاست غفلتِ ظاہر
عینِ غفلتِ باطن است و نوم کہ غفلتِ ظاہر است عینِ غفلتِ باطن باشد و چون این
انتظام خلل پذیرد و باطن از محبتِ ظاہر اعراض نمودہ رو بمحبتِ اَبْطَنَ الْبُطُونِ آرد و فنائے
و بقائے کہ بفانی پیدا کردہ بود رو بزوال آورد و فنائے و بقائے بہ باقیِ حقیقی تعالیٰ و تقدس
حاصل کند این زمان غفلتِ ظاہر در حضور باطن تاثیر نکند چرا تاثیر کند باطن را تمام پشت بجانب
ظاہر گشتہ است و از ظاہر بباطن ہیچ در نمی رود پس رواست کہ ظاہر غافل باشد و باطن آگاہ وکاملا
مجذوب مثلاً روغن بادام تا زمانے کہ بکنجارہ ممتزج و مختلط است حکم ہر دو متحد است و چون
روغن از کنجارہ جدا گشت احکام متمایزہ پیدا شد پس حکم یکے بر دیگرے متمشی نشود و ہمچنین صاحب
دولتے را اگر خواہند بعالم باز گردانند و عالمے را بتوسطِ وجودِ شریف او از ظلماتِ نفسانی وارہانند
او را بطریقِ سَیْرٌ عَنِ اللّٰهِ بِاللّٰهِ بعالم فرود می آرند روئی او تمام بخلق میگردد بے آنکہ گرفتاری
بانہا پیدا کند چہ او بر ہمان گرفتاریِ سابقِ خود است بی اختیارِ او او را درین عالم آوردہ اند
پس این منتہی با سائرِ مبتدیان در اعراض از جنابِ قدسِ او تعالیٰ و تقدس و اقبال بخلق در صورت
شرکت دارد اما فی الحقیقت ہیچ مناسبت ندارد از گرفتاری تا عدمِ گرفتاری تفاوتِ فاحش
است و ایضاً اقبال بخلق در حقِ این منتہی بے اختیار است رغبتی درین ندارد بلکہ رضائے حق
سبحانہ تعالیٰ درین اقبال است و در مبتدی ذاتی است و برغبت است و نامرضیِ حق است
سبحانہ و فرقے دیگر گوئیم مبتدی را میسر است کہ از عالم رو گردانیدہ رو بحق تعالیٰ و تقدس آرد و
منتہی را اعراض از خلق محال است و دوامِ اقبال بخلق لازمِ مقامِ اوست مگر آنکہ کارِ دعوۃ

چہ او مامور باقبال است و خلافِ امرِ حق تعالیٰ از و محال است کہ او معصوم است ۱۲

رضا مندی

او تمام شود و اسرار و ار فنا بدار بقا انتقال دہند آن زمان ندائے اللّٰهم الرفیق الاعلیٰ نقد
وقت اوست مشائخ طریقت قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم در تعیین مقام دعوت سخنان فرمودہ
اند جمعے جمع توجہ بین الحق والخلق گفتہ اند اختلاف آن مبتنی بر اختلاف احوال و مقامات است
ہر کسے از مقام خود خبر دادہ والامر عند اللہ سبحانہ و آنچہ سید الطائفہ جنید رضی اللہ تعالیٰ عنہ
فرمودہ است کہ النہایۃ ہی الرجوع الی البدایۃ موافق مقام دعوت است کہ درین مسودہ
تحریر یافتہ چہ در بدایت تمام رو بخلق است حدیث تنام عینای ولا ینام قلبی کہ تحریر یافتہ بود
اشارت بدوام آگاہی نیست بلکہ اخبار است از عدم غفلت از جریان احوال خویش و امت
خویش لہذا نوم در حق آنسرور علیہ الصلوٰۃ والسلام ناقض طہارت نگشت و چون نبی
در رنگ شبان است در محافظت امت خود غفلت شایان منصب نبوت او نباشد
و حدیث لی مع اللہ وقت لا یسعنی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل بر تقدیر صحت اشارت
بتجلی ذاتی برقی تواند بود و آن تجلی نیز مستلزم اقبال بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ
نیست بلکہ این تجلی ازان جانب است متجلی لہ را دران صنعی نیست از قبیل سیر معشوق در
عاشق است عاشق از سیر گشتہ است **بیت** آئینہ صورت از سفر دور است
کان پذیرائی صورت از نور است * باید دانست کہ بر تقدیر رجوع بخلق حجب مرتفعہ عود نمیکنند
با وجود بے پردگی او را بخلق مشغول داشتہ اند و فلاح خلائق را باو مربوط ساختہ مثل این
بزرگواران مثل شخصے است کہ کمال تقرب بپادشاہ دارد و میان او و پادشاہ حائلے از صورت
و معنی ہیچ نیست مع ذلک او را بخدمات ارباب حوائج مشغول داشتہ است این فرق دیگر
است در میان مبتدی و منتہی مرجوع چہ مبتدی صاحب حجب است و منتہی مرتفع الحجب
والسلام علیکم و علیٰ سائر من اتبع الہدیٰ

مکتوب (۱۰۰) صدم

ص منسوب بقونیه ۱۲

نیز بملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب سوالیکه نموده بود که شیخ عبدالکبیر یمنی گفته است که حق سبحانه وتعالی عالم بالغیب نیست التفات نامهٔ گرامی مشرف ساخت آنچه از روی کرم مرقوم بود بوضوح انجامید نوشته بودند که شیخ عبدالکبیر یمنی گفته است که حق سبحانه وتعالی عالم الغیب نیست مخدوما فقیر را تاب استماع امثال این سخنان اصلا نیست بی اختیار رگ فاروقیم در حرکت می آید وفرصت تاویل وتوجیه آن نمیدهد قائل آن سخنان شیخ کبیر یمنی باشد یا شیخ اکبر شامی کلام محمد عربی علیه وعلی آله الصلوة والسلام در کار است نه کلام محی الدین عربی وصدر الدین قونوی وعبدالرزاق کاشی مارا بنص کار است نه بفص فتوحات مدنیه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است حق تعالی در کلام مجید خود را بعلم غیب خود می ستاید وخود را عالم الغیب می فرماید نفی علم غیب کردن از وسبحانه بسیار مستقبح ومستنکر است وفی الحقیقت تکذیب است مر حق را سبحانه غیب را معنی دیگر گفتن از شناعت نمی برآرد کبرت کلمة تخرج من افواههم یالیت شعری ما حملهم علی التفوه بامثال هذه الکلمات الصریحة فی خلاف الشریعة منصور اگر انا الحق گوید وبسطامی سبحانی معذور اند ومغلوبند در غلبات احوال اما این قسم کلام از احوال نیست تعلق بعلم دارد ومستند بتاویل است عذر را نمی شاید وهیچ تاویلی درین مقام مقبول نیست فان الکلام الصحو یحمل ویصرف عن الظاهر کا غیره واگر متکلم این کلام مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد ونفرت ایشان آن نیز مستکره است ومستهجن از برای تحصیل ملامت خلق راهها بسیار است بچه ضرورت کسی تا بسر حد کفر رساند وچون در تاویل این کلام سخن کرده اند واستفسار نموده بحکم سوالی را جوابی

باید بضرورت در آن باب سخن سرایید و علم الغیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند که غیب معدوم باشد علم بمعدوم نباشد یعنی چون غیب نسبت بحق سبحانه معدوم مطلق است و لاشئ محض تعلق علم را بوی معنی نباشد چه معلومیت او را از عدمیت مطلق و لاشیئیة محض مے برآرد و نتوان گفت که حق سبحانه و تعالی عالم بشریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس اصلا موجود نیست و لاشئ صرف است آری مفهوم غیب و مفهوم شریک را تصور کردن ممکن است اما کلام در ما صدق علیه اینها است نه در مفهوم همچنین است حال جمیع محالات که مفهومات آنها ممکن التصور اند و ما صدقات ممتنع التصور چه معلومیت از استحاله مے برآرد و لا اقل وجود ذهنی می بخشد و اعتراضے که بر توجیه مولانا محمد روجی کرده اند درست است نفی نسبت علمیت در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق علم است تخصیص بنفی علم غیب کردن وجهے ندارد و اشکال دیگر بر توجیه مولانا آنست که اگرچه در مرتبه احدیت مجرده نسبت علمیت منتفی است اما عالمیت او تعالی بر حال خود است چه بذات عالم است نه بصفت که صفت آنجا منتفی است نفاة صفات حق را سبحانه عالم میگویند با آنکه صفت علم را از وے تعالی مسلوب می سازند انکشافی که بر صفت مترتب می شد بر ذات مترتب میدانند فکذا هنا و توجیهیکه خود کرده اند و از غیب غیب ذات تعالی و تقدس اراده نموده اند و تعلق علم را بآن جائز نداشته اند اگرچه علم واجب باشد تعالی و تقدس اقرب توجیهات است اما فقیر را در عدم جواز تعلق علم واجب را تعالی بذات بحت او سبحانه بحث است چه وجهے که در عدم جواز گفته اند اقتضاء حقیقت علم است مر احاطهٔ معلوم را و ذات مطلق تعالی مقتضی عدم احاطه است فلا یجتمعان بهذا التعلق اینجا محل خدشه است زیرا که در علم حصولی این معنی در کار است که آنجا حصول صورت معلوم است در قوت علمیه اما در علم حضوری هیچ در کار نیست و در ما نحن فیه علم حضوری است نه حصولی فلا خدشة فی آن

سے یعنی تقاضائے علم مر احاطہ را و تقاضائے ذات مطلقہ مر عدم احاطہ را جائے خدشہ است زیرا کہ الخ ۱۲

يَتَعَلَّقُ الْعِلْمُ الْوَاجِبِيُّ سُبْحَانَهُ بِذَاتِهِ تَعَالَى بِطَرِيْقِ الْحُضُوْرِ لَا بِطَرِيْقِ الْحُصُوْلِ وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ أَعْلَمُ بِحَقِيْقَةِ الْحَالِ وَصَلَّى اللّٰهُ تَعَالَى عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهِ الطَّاهِرِيْنَ وَسَلَّمَ وَبَارَكَ وَالسَّلَامُ أَوَّلًا وَّاٰخِرًا

مکتوب صد و یکم (۱۰۱)

نیز بملا حسن کشمیری صدور یافته در رد بر جماعه که کاملان را ناقص تصور کرده زبانِ اعتراض دراز می نمایند اَحْسَنَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ حَالَكُمْ وَاَصْلَحَ بَالَكُمْ مفاوضهٔ شریفه مولانا محمد صدیق رسانیدند حَمْدًا لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ که دور افتادگان را فراموش نساخته اند مخاطباتی که بنفس بحسب ظاهر ایراد نموده بودند فی الجمله بوضوح پیوست آری هر اعتراضے که بر نفس وارند در زمانِ امارگی مسلّم است اما بعد از حصولِ اطمینان مجالِ اعتراض نیست چه نفس درین موطن از حق سبحانه راضی است و حق سبحانه از وی راضی پس او مرضی و مقبول است بر مقبول اعتراض نمودن مردود و مراد حق است سبحانه زیرا که حصولِ این دولت در زمانِ تَخَلُّق بِاَخْلَاقِ اللّٰهِ است ساحت قدس او از اعتراضِ ما پست فطرتان بلند است هر چه میگوئیم با عائد است بیت آنکه از خویشتن خو نیست چنین[1] ٭ چه خبر دارد از چنان و چنین ٭ بسا است که جاہلان از کمال جہل نفسِ مطمئنه را با امارگی تصور میکنند و احکامِ امارگی بر مطمئنه اجرا می نمایند چنانکه کفار انبیاء را علیہم الصلوات والتسلیمات در رنگِ سائر بشر دانسته از کمالاتِ نبوت انکار نموده اند اَعَاذَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهُ عَنْ اِنْكَارِ هٰؤُلَاءِ الْاَكَابِرِ وَاِنْكَارِ مُتَابِعِيْهِمْ عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ

مکتوب صد و دوم (۱۰۲)

بملا مظفر صدور یافت در بیانِ آنکه محرّم در قرض بسود مجموعِ مبلغ است نه زیادتی فقط

[1] پناه و بر ما خدائے پاک از انکار این بزرگواران و از انکار متابعان ایشان ۱۲

مثلاً شخصی ده تنکه را قرض گرفت بدوازده تنکه درینصورت مجموع دوازده تنکه حرام است نه دو تنکه را
زیادتی وَمِمَّا یَتَعَلَّقُ بِذٰلِکَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی شما آنروز میفرمودید که ربا در قرض
بسود همان فضل است و بس و محرّم در قرضِ ده تنکه بدوازده تنکه همان دو تنکه زیادتی است
چون ببعض کتب فقهیه رجوع کرده شد ظاهر گشت که در شریعت هر عقدیکه در و فضل است نیز
ربا است پس ناچار این عقد هم محرّم باشد و هرچه بسببِ محرّم تحصیل نماید محرم خواهد بود پس آن
ده تنکه نیز ربا باشد و محرّم مقصود از فرستادنِ کتاب جامع الرموز و روایات کتاب ابراهیم
شاهی اظهار همینی بود باقی ماند صورتِ احتیاج مخدوما حرمتِ ربا بنصِ قطعی ثابت شده
است که شاملِ محتاج و غیر محتاج است تخصیص محتاج از آنجا نمودن نسخ این حکم قطعی است و روایت
قنیه رتبهٔ آن ندارد که نسخ حکم قطعی کند و حالانکه مولانا جمال لاهوری که اَعلمِ علماء لاهور اند
میفرمودند که بسیاری از روایاتِ قنیه اعتماد را شایان نیست و مخالف است بروایاتِ کتب
معتبره وَلَوْ سُلِّمَ صِحَّةُ هٰذِهِ الرِّوَایَةِ پس احتیاج را باضطرار و مخمصه می باید فرود آورد و تا مخصّصِ
آن حکم قطعی کریمهٔ فَمَنِ اضْطُرَّ فِیْ مَخْمَصَةٍ باشد که مثلِ اوست در قوت ع که رستم را کشد هم رخشِ
رستم ۱۲ و ایضاً اگر از محتاج عام تر گرفته شود پس باید که موردی از برای حکم حرمتِ ربا
پیدا نشود چه هر که زیادتی قبول میکند علتش احتیاجی از احتیاجها خواهد بود بی احتیاج
هیچکس بضرر خود اقدام نخواهد نمود فَلَا یَبْقٰی لِهٰذَا الْحُکْمِ الْمُنَزَّلِ مِنَ الْحَکِیْمِ الْحَمِیْدِ
مَزِیْدُ فَائِدَةٍ تعالی کتابه العزیز من امثالِ هذه التوهّم وَلَوْ سُلِّمَ عُمُوْمُ الْاِحْتِیَاجِ وَلَوْ عَلٰی
سَبِیْلِ فَرْضِ الْمُحَالِ گوییم که احتیاج از جملهٔ ضروریات است وَالضَّرُوْرَةُ تُقَدَّرُ بِقَدَرِهَا
پس طعام از آن مبلغ سود پختن و بمردم خوراندن داخلِ احتیاج نیست و ضرورتی بآن متعلق نه
لهذا در ترکهٔ میت احتیاجِ میّت مستثنی است و آنرا مقصور بر کفن ساخته اند و طعامی بروح میت

او نخستن و داخل احتیاج نداشته اند با آنکه او محتاج تر است بصدقه پس در صورت متنازع فیه ملاحظه
فرمایند که مستقرضان بسود محتاج اند یا نه و بر تقدیر احتیاج طعامیکه ایشان از برای جماعه از ان پل
مے پزند آن جماعه را آن طعام خوردن حلال است یا نه جماعه داری و سپاه گری را حیله احتیاج
ساختن و قرض بسود را باین علت گرفتن و آن را جائز و حلال دانستن از تدین دور است میباید
که شیوه امر معروف و نهی منکر را مرعی داشته جماعه که باین بلا گرفتار باشند منع نمایند و بعدم
صدق این حیله آگاه سازند چرا کسبے را باید اختیار کرد که آخر بار تکاب این قسم محظور مبتلا
باید شد وجوه معیشت بسیار است منحصر در سپاه گری نیست چون شما از اهل صلاح و تقوی اید
روایت طیب و اکل فرستاده شد نوشته بودند که درین زمان بے شبه پیدا نمی شود درست
اما مهما امکن از شبه باید احتراز نمود زراعت بے طهارت که منافی طیب داشته اند در هندوستان
اجتناب از ان ممکن نیست لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا اما ترک طعام بسود نمودن در کمال
آسانی است حلال را حلال دانستن و حرام را حرام دانستن در حلال و حرام قطعی است که انکار آن
بکفر میکشد در ظنیات نه چنین است بسا امور مباح اند نزد حنفی که شافعی آن را مباح نمیداند
و بالعکس پس در ما نحن فیه اگر کسے در حلیت قرض بسود محتاج مشکوک را که بظاهر مخالف
حکم نص قطعی است توقف نماید نمیتوان او را تضلیل نمود و تکلیف باعتقاد حلیت او فرمود بلکه
صواب بجانب او راجح است بل متیقن و مخالف او در خطر است بعضی از یاران شما نقل کردند
که روزے مولانا عبد الفتاح در حضور شما گفت که اگر قرض بسود پیدا شود بهتر است چرا
کسے بسود بگیرد شما او را زجر کردید و گفتید که از حلال انکار میکنی مخدوما امثال این سخنان
در حلال قطعی گنجایش دارند و اگر حلال باشد شک نیست که ترک آن اولی است اهل ورع
برخصت امر نے کنند و بعزیمت دلالت می نمایند متقیان لاهور احتیاج را دخل داده حکم

بتحلیت کردہ اند احتیاج را و امن فراخ است اگر بہن کسنند ہیچ ربا نماند و حکم نص قطعی بحرمت
ربا عبث می افتد چنانکہ بالا گزشت امّا اینقدر ملاحظہ بایستے نمود کہ دیگر انرا طعام خورانیدن
چہ قسم احتیاج است مر مستقرض بسود را روایت قنیہ بعد اللتیا و التی مجوز استقراض بسود
است مر محتاج را نہ دیگران را اگر کسے گوید کہ محتاج این طعام را شاید بہ نیت کفارت یمین یا ظہار
یا صوم بخیتہ باشد و شک نیست کہ او باداے این کفارت محتاج است گوییم اگر استطاعت
اطعام ندارد روزہ دارد نہ آنکہ قرض بہ سود بگیرد و اگر اقسام احتیاج ازین قبیل دیگر ہم پیدا شود
باندک توجہ ببرکت تقوی مندفع خواہند شد وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَّهُ مَخْرَجًا وَّيَرْزُقْهُ مِنْ
حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ زیادہ اطناب نہ رفت وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى ؁

مکتوب صد و سیوم (۱۰۳)

بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافتہ در بیان معنی عافیت و طلب کردن قاضی از
برائے سرہند حق سبحانہ و تعالی با عافیت دارد آن عافیت خواستہ می آید کہ عزیزی ہموارہ
دعا می کرد و تمنائے عافیت یک روزہ می نمود شخصے ازان عزیز سوال کرد این ہمہ کہ میگزرانی
مگر عافیت نیست گفت آن میخواہم کہ روزے از صباح تا شام مرتکب معصیتی از معاصی حق
سبحانہ نباشم مدتیست کہ سرہند قاضی ندارد و در اجرائی بعضے احکام شرعیہ کار بعجز میرسد
مثلاً برادرزادہ یتیم داریم از پدر او پارۂ میراث ماندہ است وصی ندارد و در تصرف آن مال
بے اذن شرعی مضطر است اگر قاضی باشد باذن او کاری کشاید علی ہذا القیاس

مکتوب صد و چہارم (۱۰۴)

به قضاتِ پرگنهٔ مُتکن صدور یافته در عزای چند مصیبتی که از فوتِ مغفرت پناهی رسیده بسیار شدید است موجب تصعب احباب گشت غیر از راضی بودن از فعلِ مولیٰ تعالیٰ و تقدس چاره نیست از برائے بودن نیاورده اند از برائے کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرده رفت باکی نیست بلکه بادشاه است اَلْمَوْتُ جِسْرٌ یُوْصِلُ الْحَبِیْبَ اِلَی الْحَبِیْبِ در شانِ او ثابت مصیبت بر رفتن نیست بر حال رونده اِلَی الْحَبِیْبِ است تا با او چه معامله کنند بدعا و استغفار و تصدق امداد باید نمود قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالیٰ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ مَا الْمَیِّتُ فِی الْقَبْرِ اِلَّا کَالْغَرِیْقِ الْمُتَغَوِّثِ یَنْتَظِرُ دَعْوَةً تَلْحَقُهٗ مِنْ اَبٍ اَوْ اُمٍّ اَوْ اَخٍ اَوْ صَدِیْقٍ فَاِذَا لَحِقَتْهُ کَانَ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنَ الدُّنْیَا وَمَا فِیْهَا وَاِنَّ اللّٰهَ تَعَالیٰ لَیُدْخِلُ عَلٰی اَهْلِ الْقُبُوْرِ مِنْ دُعَاءِ اَهْلِ الْاَرْضِ اَمْثَالَ الْجِبَالِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَاِنَّ هَدِیَّةَ الْاَحْیَاءِ اِلَی الْاَمْوَاتِ الْاِسْتِغْفَارُ لَهُمْ انفات نامه رسیده هوائے سرما بر فقرا بسیار شدید است والآخوند اسعاف نمیداشت سفارش بتاکید نوشته است ان شاء الله تعالیٰ سودمند گردد زیاده تصدیع است محبت شعاری قاضی حسن و سائر اعزه دعوات فراوان مطالعه نمایند و از حق تعالیٰ در جمیع امور راضی و شاکر باشند

قوله فی قلوبهم مرض یعنے در دلهای ایشان رنج است واقع شده است در رکوع دوم از سوره بقره ۱۲	## مکتوب صد و پنجم (۱۰۵)	مثنوی این خورد گردد پلیدی زین جدا وان خورد گردد همه نورِ خدا این خورد زاید همه بخل و حسد وان خورد زاید همه عشقِ احد ۱۲

به حکیم عبد القادر صدور یافته در بیانِ آنکه مریض تا زمانیکه از مرض به نشود هیچ غذائی اورا سودمند نیست و ما یناسب ذٰلک چونکه نزدِ حکما مقرر است که مریض تا زمانیکه از مرض به نشود هیچ غذائی اورا سودمند نیست اگرچه مرغ متنجن باشد بلکه مقوی مرض است مصرعه هرچه گیرد علتی علت شود پس اول فکر ازالهٔ مرض او نمایند بعد ازان بغذاهائے مناسب بتدریج اورا القوت اصلی آدمی رند پس آدمی تا زمانیکه بمرض قلبی مبتلا است فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَرَضٌ هیچ عبادتی و طاعتی اورا

نافع نیست بلکه مضر است رُبَّ تَالٍ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ یَلْعَنُهٗ حدیث معروف است و رُبَّ
صَائِمٍ لَیْسَ لَهٗ مِنْ صِیَامِهٖ اِلَّا الْجُوْعُ وَالظَّمَاءُ خبر صحیح اَطِبَّائی امراضِ قلبیه نیز اوّل بازالهٔ
مرضِ امر میفرمایند و آن مرض عبارت از گرفتاری بغیر حقست سبحانه بلکه گرفتاریست بخود چه
هر کسے هر چیزرا که میخواهد برائے خود میخواهد اگر فرزند را دوست می دارد برائے خود دوست میدارد
وهمچنین اموال و ریاست و حبِّ جاه پس فی الحقیقت معبودِ او هوائی نفس اوست تا مانیکه
ازین گرفتاری خلاصی نشود امید نجات بسی مستبعد است پس بر علماءِ اُولِی الْاَلْبَاب
وحکماءِ ذَوِی الْاَبْصَار فکر ازالهٔ این مرض لازم است مصرعه درخانه اگر کست یک حرف بس است

مکتوب صد و ششم (۱۰۶)

به محمد صادق کشمیری صدور یافته در بیانِ آنکه محبتِ این طائفه که متفرع بر معرفتِ ایشان
است از اجلِ نعم خداوندیست جلشانه مکتوبِ مرغوب که مُنْبِیْ از فرطِ محبت وکمال
وداد بود وصول یافت لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ الْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ عَلٰی ذٰلِکَ محبتِ این طائفه که
متفرع بر معرفت است از اجلِ نعم خداوندیست جل سلطانه تاکدام صاحب دولت را
باین نعمت مشرف سازند شیخ الاسلام هروی میفرماید الٰهی چیست اینکه دوستانِ خود را
کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت وتا ترا نیافت ایشان را نشناخت بغض این
طائفه سمِ قاتل است وطعن ایشان موجبِ حرمانِ ابدی است نَجَّانَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ
وَاِیَّاکُمْ عَنْ هٰذَا الْاِبْتِلَاءِ شیخ الاسلام فرمود الٰهی هر کرا خواهی بر اندازی او را بما در اندازی
بیت بی عنایاتِ حق وخاصانِ حق * گر ملک باشد سیاه هستش ورق * این رجوع
وانابت که حق سبحانه وتعالی بتجدید شمار اکرامت فرموده است نعمتِ عظمی تصور فرمایند

واز حضرتِ حق سبحانہ استقامت برآن طلبند والسّلام علیٰ منِ اتّبعَ الهُدیٰ والتزمَ متابعةَ
المُصطفیٰ علیهِ وعلیٰ آلهِ الصّلوٰتُ والتّسلیماتُ

مکتوب صد و هفتم (١٠٧)

نیز بمحمد صادق کشمیری صدور یافته در اجوبه و اسولهٔ چند که نوشته بود که از آنجا بوی تعنّت می آمد
و این مکتوب مشتمل است بر فوائدِ ضروریه که در ایمانِ این طائفهٔ علیه نافع اند حق سبحانه وتعالیٰ
بسعادتِ ایمانِ این طائفه علیه مُستسعد گرداناد کتابتے که ارسال داشته بودند مشتمل بر اسوله
چند رسید هر چند سوالیکه شائبه تعنّت و تعصّب داشته باشد مستحق جواب نیست معذالک
تنزّل نموده در جواب اقدام می نماید اگر یکے را نفع نکند شاید که دیگری را نافع آید سوال
اوّل آن بود سبب چیست که از اولیاءِ متقدّمین کرامات و خوارق بسیار ظهور می کردند و از
بزرگانِ این زمان کم ظاهر میشود اگر مقصود ازین سوال نفیِ بزرگانِ این وقت است
بواسطهٔ قلّتِ ظهورِ خوارق از ایشان چنانکه ظاهر از فحوائی عبارت است فالعیاذُ باللهِ سبحانهٗ
من تسویلاتِ الشّیطانِ ظهورِ خوارق نه از ارکانِ ولایت است و نه از شرائطِ آن بخلافِ معجزه مر
نبی را علیهِ الصّلوٰةُ والسّلام که از شرائطِ مقامِ نبوّت است لیکن ظهورِ خوارق از اولیاءِ
الله شائع و ذائع است که تخلّف کند امّا کثرتِ ظهورِ خوارق بر افضلیت دلالت
ندارد و تفاضل آنجا باعتبارِ درجاتِ قربِ الٰهیت جلّ سلطانه تواند بود که از ولی اقرب ظهورِ
خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارقے که از بعضے اولیائی این امت بظهور آمده از اصحابِ
کرام رضوانُ اللهِ تعالیٰ علیهم اجمعین عشرِ عشیرِ آن بظهور نیامده با آنکه افضلِ اولیا بمرتبهٔ ادنائے
صحابی نرسد نظر بر ظهورِ خوارق از کوته نظریست و دلیل است بر قصورِ استعدادِ تقلیدی

ﮧ یعنی امورِ خارجه موقوف علیها ١٢

شایانِ قبولِ فیوضِ نبوت و ولایت جماعه اند که استعدادِ تقلیدی در ایشان غالب باشد
بر قوتِ نظریِ ایشان صدیقِ اکبر رضی الله تعالیٰ عنه بواسطهٔ قوتِ استعدادِ تقلیدی در
تصدیقِ نبی علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام اصلاً محتاج بلِم نگشت و ابوجهلِ لعین بواسطهٔ قصورِ
همین استعداد با وجودِ ظهورِ چندین آیاتِ باهره و معجزاتِ قاهره بدولتِ تصدیقِ نبوت مشرف
نشد حضرت حق سبحانه در شانِ این بی دولتان می فرماید وَاِنْ یَّرَوْا کُلَّ اٰیَةٍ لَّا یُؤْمِنُوْا بِهَا حَتّٰۤی
اِذَا جَآءُوْكَ یُجَادِلُوْنَكَ یَقُوْلُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْۤا اِنْ هٰذَاۤ اِلَّاۤ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ با آنکه گوییم که ظهورِ خوارق
از اکثرِ متقدمین در طولِ عمر زیاده از پنج و شش خوارق نقل نکرده اند جنید که سیدِ این طائفه
است معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه و تعالیٰ از حالِ
کلیم خود علیٰ نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام چنین خبر داده است حیث قال عز وجل
وَلَقَدْ اٰتَیْنَا مُوْسٰی تِسْعَ اٰیٰتٍۭ بَیِّنٰتٍ و از مشائخِ این وقت از کجا معلوم شد که امثالِ این
خوارق بظهور نمی آید بلکه اولیاء الله را چه متقدم و چه متاخر در هر ساعت ظهورِ خوارق است
مدعی آن را دانند یا ندانند مصرع خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست سوالِ دوم آن بود
که در کشف و شهودِ طالبانِ صادق القاءِ شیطان را دخل باشد یا نه اگر هست وضوحِ کیفیتِ
کشفِ شیطانی چگونه است و اگر نیست سبب آنکه در امورِ ملهمه بعضی غلطها یافته میشود
چیست جوابش آنست والله سبحانه اعلم بالصواب هیچکس از القاءِ شیطانی محفوظ نیست
هرگاه که در انبیا متصور باشد بلکه متحقق در اولیا بطریقِ اولیٰ خواهد بود طالبِ صادق چه باشد
غایت ما فی الباب انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات بر آن القا متنبه می سازند و باطل را
از حق جدا می نمایند کریمه فَیَنْسَخُ اللّٰهُ مَا یُلْقِی الشَّیْطٰنُ ثُمَّ یُحْكِمُ اللّٰهُ اٰیٰتِهٖ وال است بدین معنی
و در اولیا این تنبیه لازم نیست که او تابعِ نبی است هرچه مخالفِ نبی خواهد یافت رد خواهد

عه یعنی سبب وقوعِ بعضی غلطها در امورِ الهامیه چیست ۱۲

آگاه و هوشیار کردن ۱۲

کرد و باطل خواهد دانست امّا در صورتیکه شریعتِ نبی ازان ساکت است و باثبات و نفیِ آن حکم نمیکند امتیازِ حق از باطل بطریقِ قطعیّت دشوار است چه الہام ظنی است لیکن درین عدم امتیاز ہیچ قصورے بولایت راہ نمی یابد چه اتیانِ شریعت و متابعتِ نبی متکفلِ نجاتِ دارین است و امورِ مسکوت عنہا زائد بر شریعت اند و ما مکلّف باُمورِ زائدہ نیستیم باید دانست که غلطِ کشف منحصر بالقاءِ شیطانی نیست بسا است که در متخیلہ احکامِ غیر صادقہ صورتے پیدا کنند که شیطان را در آنجا ہیچ مدخلے نباشد ازین قبیل است که بعضی در منامات حضرت پیغمبر را علیه الصلوٰة والسلام می بینند و بعضی احکام اخذ مے کنند که فی الحقیقت خلافِ آن احکام متحقق است در صورت القاءِ شیطانی متصور نیست که مختارِ علما عدمِ تمثلِ شیطان است بصورتِ خیر البشر علیه و علیٰ آله الصلوٰة والسلام بهر صورتیکه باشد پس درین صورت نیست الا تصرفِ متخیله که غیر واقع را واقع وانمائیدہ است سوال سیوم آن بود که چون تصرفِ کرامات و تاثیراتِ استدراج در نمائش برابر است مبتدی چگونه شناسد که این ولی صاحب کرامات است و این مدعی صاحب استدراج جوابش آنست واللہ سبحانه اعلم بالصواب که طالب مبتدی را درین تفرقه دلیل واضح است و آن وجدانِ صحیح اوست که اگر دلِ خود را در صحبتِ او بحق سبحانه و تعالیٰ جمع خواهد یافت خواهد دانست که آن ولی صاحب کرامات است و اگر خلاف این معنی خواهد یافت معلوم خواهد کرد که او مدعی صاحب استدراج است و اگر خفائی درین معنی است عوام کالانعام را است طالبان و خفائی عوام نزد خواص از حیز اعتبار ساقط است که منشاء آن مرضِ قلبی است و غشاوهٔ بصری چیزہاے بسیار بر عوام مخفی مانده که دانستن آنها از دانستن این تفرقه ضروری تر است و لنختم هذا المکتوب ببعضِ المعارفِ التی تنفعك فی ازالةِ مثلِ هذه الشکوك والشبهات بدانکه معنی تخلّق باخلاق اللہ که در ولایت ماخوذ است آنست که حاصل شود مر اولیاء اللہ

راصفاتیکه مناسب باشند مرصفات وجهی را تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود ومشارکت در عموم صفات نه در خصوص معانی که آن محال است ومستلزم قلب حقائق در تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره میفرماید درمقام بیان معنی تَخَلَّقُوا بِاَخْلَاقِ اللّٰهِ صفتِ دیگر مَلِک است ومعنی مَلِک متصرف بود بر همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود واو را مقهور تواند داشت وتصرف او در ولها نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفتِ دیگر سمیع است ومعنی سمیع شنوا است چون رونده راه سخن حق را از هر کس که باشد بے گرانی قبول کند واسرارِ غیبی وحقائق بگوشِ جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفتِ دیگر بصیر است ومعنی بصیر بینا است چون رونده راه رابصرِ بصیرت او بینا شده باشد وبنورِ فراست همه عیوب خود بیند وکمالِ حالِ دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند ونیز بصیری حق منظورِ نظر او شده باشد تا هرچه کند بر موجبِ پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر مُحیِی است ومعنی مُحیِی زنده کننده بود وچون رونده راه باحیائی سنتِ متروکه قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد صفتِ دیگر مُمِیت است ومعنی مُمِیت میرانده بود وچون سالک بدعتها که بجائے سنت گرفته اند وے منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علیٰ هٰذا القیاس وعوام معنی تخلّق را برنگِ دیگر فهمیده اند تا جاور ریته ضلالت فرو نشسته اند خیال کرده اند که ولی را احیائے جسدی درکار است واشیائی غیبی می باید که اکثر بروی منکشف شود وامثال اینها وهو کما ترٰی مِنَ الظُّنُونِ الْفَاسِدَةِ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وایضا خوارق منحصر در احیا واماتت نیست علوم ومعارفِ الهامیه از اعظمِ آیات است وارفع خوارق لهذا معجزه قرآنی از سائر معجزات اقوی وابقی آمد چشم بکشایند که این همه علوم ومعارف که در رنگ ابر نیسان میریزند از کجا است علوم باین همه کثرت تمامها موافق علوم شرعیه اند

سرموئے مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت صحت علوم است حضرت خواجہ ما قدس سرہ نوشتہ بودند کہ علوم شما ہمہ صحیح است اما چہ فائدہ کہ سخن حضرت خواجہ بر شما حجت نیست ہر چند خود را ہبر ریست نا مید زیادہ چہ نوشتہ آید و این اسولہ شما اولا ہر چند گران نمود اما چون باعث چندین علوم و معارف گشتہ و این ہمہ سخن بتقریب آنہا در گفت آمدہ است نیک است **بیت** ہیچ زشتی نیست کو را خوبی ہمراہ نیست ❊ زنگیِ شب زنگ را و دندان چو در و گوہر است ❊ عجب کاریست کہ در مکتوب سابق اخلاص بسیار ظاہر ساختہ بودید و سبب آن را ظہور دو واقعہ پی در پے نمودہ نوشتہ بودید کہ اثر آن را در افاقت نیز یافت بحدیکہ ندامت تمام از وضع سابق متحقق گشت و بہ توبہ و انابت آوردہ و بتجدید ایمان مشرف ساخت یک ماہ نگذشتہ بود کہ تغیرے درین وضع مفہوم گشت و رجوع قہقری بوضع سابق انتقال حاصل آمد و در صدد آن آمدید کہ آن دو واقعہ را وجہی پیدا شود کہ بالقاء شیطانی منجر گردد و یا بغلط کشفی بکشد آن چہ بود و این چیست **بیت** بگفتا فلانے چہ بد میکند ❊ نہ با من کہ با نفس خود مے کند ❊ والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوات والتحیات والتسلیمات۔

مکتوب صد و ہشتم (۱۰۸)

بمیان سید احمد بجواری صدور یافتہ در بیان آنکہ نبوت افضل از ولایت است بر عکس آنچہ گفتہ اند کہ ولایت افضل از نبوت است ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم و جمیع المسلمین علی متابعۃ سید المرسلین علیہ و علی آلہ وعلیہم من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا بعضے از مشائخ در سکر وقت گفتہ اند کہ ولایت افضل از نبوت است و بعضی دیگر ازین ولایت ولایت نبی خواستہ اند تا وہم افضلیت ولی بر نبی رفع شود اما فی الحقیقت کار بر عکس است زیرا کہ نبوت نبی از ولایت او

پس ازولایت ولی بطریق اولیٰ افضل باشد ۱۲ — چه توجه دل بخلق مانع توجه بحق است ۱۲

افضل است در ولایت از تنگیِ سینه رو بخلق نمے تواند آورد و در نبوت از کمالِ انشراحِ صدری نه توجهٔ حق سبحانه مانعِ توجهِ خلق است و نه توجهٔ خلق مانع توجه حق تعالیٰ در نبوت تنها رو بخلق نیست تا ولایت را که رو بحق دارد ترجیح بر وے بدہند، عِیَاذًا بِاللّٰہِ سُبْحَانَهٗ ۔ رو بخلق تنها مرتبهٔ عوام کالانعام است شانِ نبوت از آن برتر است فهمِ این معنی ارباب سکر را دشوار است اکابر مستقیم الاحوال باین معرفت ممتاز اند مصرعه هَنِیْئًا لِاَرْبَابِ النَّعِیْمِ نَعِیْمُهَا ۔ بقیة المقصود میان شاه عبد الله ولد میان شیخ عبد الرحیم باین فقرا قوتِ قرابت دارند والدِ ایشان مدتها ملازم بهادر خان بوده اند و حالا هم نظر بحال عذرِ بصارت دارند پسرِ خود را فرستاده اند که پیش بهادر خان نوکر شود درین باب اگر از جانبِ ایشان نیز اشارتے رود سودمند خواهد بود والسلام

یعنی سید احمد مکتوب الیه ۱۲

لہ یعنی ذی عزت و باجاه و وجاہت یعنی خوبروئی و روشنائی دعزت ۱۲

مکتوب صد و نهم (۱۰۹)

عہ یعنی نبی من حیث نبی جامع است بین التوجہین بخلاف ولی من حیث ولی که صرف رو بحق دارد ۱۲

به حکیم صدر صدور یافته در بیانِ سلامتی قلب و نسیانِ ما سوا و مما دونِ حق را سبحانه اهل الله اطباءِ امراضِ قلبیه اند ازالهٔ عللِ باطنیه منوط بتوجه این بزرگواران است کلامِ ایشان دوا است و نظرِ ایشان شفا هُمْ قَوْمٌ لَا یَشْقٰی جَلِیْسُهُمْ وَهُمْ جُلَسَاءُ اللّٰهِ بِهِمْ یُمْطَرُوْنَ وَبِهِمْ یُرْزَقُوْنَ ۔ رأسِ امراضِ باطنیه و رئیسِ عللِ معنویه گرفتاریِ قلب است بما دونِ حق سبحانه و تعالیٰ و تا ازین گرفتاری تمام آزادی میسّر نشود سلامتی محالست چه شرکت را در آن حضرت جل سلطانه اصلاً بار نیست اَلَا لِلّٰهِ الدِّیْنُ الْخَالِصُ فکیف که شریک را غالب ساخته باشند نهایت بیحیائی است محبت غیرِ حق را سبحانه بنهجی غالب ساختن که محبتِ او تعالیٰ در جنبِ آن معدوم گردد یا مغلوب اَلْحَیَاءُ شُعْبَةٌ مِّنَ الْاِیْمَانِ مگر این حیا را گفته باشند و علامتِ عدمِ گرفتاریِ قلب نسیانِ او ست ما سوا را کلیةً و ذهول او ست از اشیا جمله که اگر بتکلف

بفتحتین غفلت و فراموشی ۱۲

یادِ اشیا کند ہرگز بیادش نیاید پس گرفتارے اشیا را در آن موطن چہ مجال ابجالت نزدِ اہلِ اللہ معتبر بفنا است و قدمِ اولست درین راہ و مبدأ ظہورِ انوارِ قدم است و منشأ ورودِ معارف و حکم و بِدُونِہا خرطُ القتاد بیت ہیچکس را تا نہ گردد او فنا ٭ نیست رہ در بارگاہِ کبریا ٭

مکتوب صد و دھم (۱۱۰)

عبادات مقررہ از جانب مولا ... عشق حق جل و علا

بشیخ صدر الدین صدور یافتہ در بیانِ آنکہ مقصود از خلقتِ انسانی ادائی وظائفِ بندگیست و کمالِ اقبال است بجنابِ حق سبحانہ و تعالیٰ حق سبحانہ و تعالیٰ بمنتہائے متمنائی اربابِ کمال رساند مقصود از خلقتِ انسانی ادائے وظائفِ بندگیست و دوامِ اقبال است بجنابِ حق سبحانہ و تعالیٰ و این معنی بے متحقق شدن بکمالِ اتباعِ سیدِ اولین و آخرین ظاہراً و باطناً علیہ مِن الصلوات اتمہا و من التحیات اکملہا میسر نیست رزقنا اللہ سبحانہ و ایاکم کمال اتباعہٖ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہٖ و سلم قولاً و فعلاً ظاہراً و باطناً عملاً و اعتقاداً آمین یا ربّ العٰلمین

(۱) بعد از خدائے ہرچہ پرستند ہیچ نیست ٭ بیدولت است آنکہ بہیچ اختیار کرد ٭

ہرچہ غیر از حق سبحانہ مقصود است معبود است از عبادتِ غیر وقتی نجات یابد کہ غیر از خداوند جل و علا مقصودے نماند اگرچہ از مقاصدِ آخروی و تنعماتِ بہشتی باشد ہرچند این مقاصد از حسنات است اما نزدِ مقربان از سیئات است ہرگاہ در امورِ آخروی حال بدین منوال باشد از امور دنیویہ چہ گوید کہ دنیا مغضوبۂ حق است سبحانہ و نا آفریدہ است ہرگز بجانبِ او نگاہ نہ کردہ و حبِّ او سرِ گناہان است و طالبانِ آن مستحقِ لعن و طرد اند الدنیا ملعونۃ و ملعون ما فیہا الا ذکر اللہ تعالیٰ نجانا اللہ سبحانہ عن شرّہا و شرّ ما فیہا بحرمۃ حبیبہٖ محمد سید الاولین و الآخرین علیہ الصلوٰۃ و السلام و آلہ الکرام

(۱) رواہ الترمذی و ابن ماجہ — و در آخر اوست و ما والاہ و عالم او متعلم ۱۲ مشکوٰۃ

مکتوب صد و یازدهم (۱۱۱)

بشیخ حمید سنبهلی صدور یافته در بیانِ آنکه توحید عبارت از تخلیص قلب است از ما دون حق سبحانهٗ و تعالی و ما اینا سب ذٰلِکَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی توحید عبارت از تخلیص قلب است از توجه با دونِ او سبحانه تا زمانیکه دل را گرفتاری بما سوای متحقق است اگرچه اقل قلیل باشد از ارباب توحید نیست بی تحصیل این دولت واحد گفتن و واحد دانستن نزد ارباب حصول از فضول است آری از واحد گفتن و دانستن که در تصدیق ایمان معتبر است لابد است اما بمعنی دیگر است فرقی در میان لا معبود الا الله و در میانِ لا موجود الا الله بیّن است تصدیق ایمان علمی است و ادراک وجدانی حالی پیش از حال سخن از آن اندن محظور است جمعی از مشائخ که درینباب سخن رانده اند از دو حالت خالی نیست یا معذور اند و در غلبهٔ حال مستور یا مقصود از نوشتن و اظهار احوال نمودن آن بوده باشد که دیگران را محک احوال شود و استقامت احوال و اعوجاج آنرا میزانِ احوال ایشان بسنجند بی این دو حالت افشای اسرار ممنوع است حق سبحانه شمهٔ از احوال ارباب کمال نصیب ما مدبران گردانیده استقامت بر متابعت سنت سنیهٔ مصطفویه علی مصدرها الصلوٰة والسلام والتحیة روزی گرداناد بحرمة النبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات بقیة التصدیع آنکه حامل رقیمه و عامیان شیخ عبدالفتاح حافظ از مردم ذوی عزت و آدمی زاده اند و کثیر العیال و ابو البنات قلت اسباب معیشت بر آن آورده که خود را بکرمیان رساند امید است که بمقصود برسد زیاده تصدیع است۔

مکتوب صد و دوازدہم (۱۱۲)

بشیخ عبد الجلیل التھانیسری ثم الجونفوری صدوریافتہ دربیانِ آنکہ کار آنست کہ بعقائدِ اہلِ سنت وجماعت متحقق گردیم بااین دولت اگر احوال ومواجید عطا فرمایند منت میداریم والا ہمین دولت را کافی میدانیم چون این ہست ہمہ ہست حق سبحانہ وتعالی شانہ مامفلسان را بتحقیقِ معتقداتِ حقہ اہلِ حق یعنے اہل سنت وجماعت متحقق ساختہ توفیقِ اعمالِ مرضیہ نقدِ وقت گردانیدہ احوالے کہ ثمراتِ این اعمال اند کرامت فرمودہ بتمام بجناب قدسِ خود جل سلطانہ جذب فرماید ع کار اینست وغیر این ہمہ ہیچ ❊ چہ احوال ومواجید کہ بی تحقق بتحقیقِ معتقداتِ این فرقہ ناجیہ میسر شود جز استدراج ہیچ نمیدانیم وجز خرابی ہیچ نمی انگاریم بااین دولتِ اتباعِ فرقہ ناجیہ ہرچہ بدہند منت میداریم وشکر بجامی آریم واگر ہمین رابدہند وہیچ از احوال ومواجید ندہند باک نداریم وراضی ایم واز بعضی مشائخ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم کہ درغلبہ حال وسکرِ وقت بعضے ازعلوم ومعارفِ متضادہ آرای صائبہ اہلِ حق بظہور می آیند چون منشاے آن کشف است معذور اند امید است کہ فردا بآن مواخذہ نہ نمایند حکمِ مجتہدِ مخطی دارند کہ خطائی او را نیز یک اجر خواہد بود وحق بجانبِ علماءِ اہلِ حق است شکر اللہ تعالیٰ سعیہم زیراکہ علومِ علما مقتبس از مشکوٰۃ نبوت است علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ کہ مؤید است بوحی قطعی ومقتدائی معارفِ این صوفیہ کشف والہام است کہ خطارا بوی راہ است ومصداقِ صحتِ کشف والہام مطابقت است باعلومِ علماءِ اہلِ سنت اگر سرِ موے مخالفت است ازدائرہ صواب بیرون است ہٰذا ہو العلم الصحیح والحق الصریح فماذا بعد الحق الا الضلال رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم الاستقامۃ علی متابعۃ سید المرسلین ظاہراً وباطناً عملاً واعتقاداً علیہ وعلی آلہ من الصلوات اکملہا

عن ابی ہریرۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا حکم الحاکم فاجتہد فاصاب فلہ اجران واذا حکم فاجتہد فاخطأ فلہ اجر واحد متفق علیہ ۱۲

مقتبس: نور گرفتہ شدہ، اقتباس یعنی علم آموختن از کسی و نور گرفتن و فائدہ گرفتن ۱۲ منتخب

وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَفْضَلُهَا وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَعَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی ‌‌ؕ

مکتوب صد و سیزدہم (۱۱۳)

بجمال الدین حسین کولابی صدور یافته در بیانِ فرق درمیان جذبۂ مبتدی و جذبۂ منتهی و آنکه مشهودِ مجذوبان در ابتدا نیست الا روح که فوقِ قلب است و همان شهودِ روح را شهودِ الٰهی جلّ شانه تخیّل میکنند ‌‌ؕ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی ‌‌ؕ اِنجذاب و کشش نمی باشد الا بمقامِ فوق نه بفوقِ فوق وَکَذَا الْحَالُ فِی الشُّهُوْدِ وَالتَّجَلِّیْ ‌‌ؕ پس مجذوبانِ سلوک ناکرده را که در مقامِ قلب اند انجذاب نیست الا بمقامِ روح که فوقِ مقامِ قلب است انجذابِ الٰهی در جذبۂ منتهیان است که فوقِ آنجا مقامِ دیگر نیست و شهود در جذبۂ بدایت نیست الا روحِ منفوخ و چون روح بصورتِ اصلِ خود موجود است اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ اٰدَمَ عَلٰی صُوْرَتِهٖ شهودِ روح را شهودِ حق میدانند تعالٰی وتقدّس و چون روح را بعالمِ اجساد نحوے از مناسبت ثابت است گاهی آن شهود را شهودِ احدیت در کثرت میگویند و گاہے بمعیّت قائل می شوند شهودِ حق جلّ وعلا بے حصولِ فنائی مطلق که بنهایتِ سلوک متحقق است متصور نیست شعر

هیچکس را تا نه گردد او فنا ** نیست ره در بارگاهِ کبریا

و این شهود را با عالمِ هیچ کاری نیست فرق درمیانِ شهودَین آنست که اگر با عالم بوجهٍ مِنَ الْوُجُوْهِ مناسبت دارد شهودِ حق نیست تعالٰی وتقدّس و اگر بی مناسبت است علامتِ شهودِ الٰهی است جلّ وعلا شهود بواسطۂ تنگیِ عبارتِ اطلاق مے یابد و الا نسبت در رنگِ منتسب الیه بیچون و بیچگونه است ع

چون را به بیچون راه نیست ** لَا یَحْمِلُ عَطَایَا الْمَلِكِ اِلَّا مَطَایَاهُ ‌‌ؕ

مکتوب صد و چهاردهم (۱۱۴)

بصوفی قربان صدور یافته در تحریض بر متابعت سید المرسلین علیه و علیهم و آله الصلوات والتسلیمات حق سبحانه و تعالی ما مفلسانِ بی سر و برگ را بدولتِ اتباع سید اولین و آخرین که بطفیل دوستی او کمالاتِ اسمائی و صفاتی خود را در عرصهٔ ظهور آورده و او را بهترین جمیع کائنات خلق کرده علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها مشرف گرداناد و بر آن استقامت بخشاد که ذرهٔ این متابعتِ مرضیه از جمیع تلذذاتِ دنیاوی و تنعماتِ اخروی بمراتب بهتر است فضیلت منوط بمتابعتِ سنتِ سنیهٔ اوست و مزیت مربوط باتیانِ شریعتِ او علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة مثلاً خوابِ نیمروزی که از روی این متابعت واقع شود از کرور کرور احیای لیالی که نه از متابعت است اولی و افضل است و همچنین افطار یوم فطر که شریعتِ مصطفوی بآن امر فرموده است از صیامِ ابد الآباد که نه ماخوذ از شریعت اند بهتر است اعطای جیتلی بامر شارع از انفاقِ کوهِ زر که از نزدِ خود باشد فاضلتر است امیر المؤمنین عمر رضی اللہ تعالی عنه روزی نمازِ بامداد در جماعت ادا کرده در اصحاب نگاه کرد یک کس را حاضر نیافت پرسید اصحاب عرض کردند که آنکس تمام شب را زنده میدارد و شاید درین وقت خوابش برده باشد امیر المومنین فرمود که اگر او تمام شب خواب میکردی و نماز بامداد را بجماعت می گزاردی بهتر بودی اهلِ ضلالت ریاضات و مجاهدات بسیار کرده اند اما چون موافقِ شریعتِ حقه نیستند بی اعتبار و خوار اند اگر اجری بر آن اعمالِ شاقه مترتب شود همه مقصور به بعضی منافعِ دنیویست تمام دنیا چیست تا بعضی منافع او را کسی اعتبار نهد مثلِ ایشان مثلِ کناسی است که ریاضتش از همه بیش است و اجرتش از همه کمتر مثلِ تابعانِ شریعت مثلِ آن جماعت است که در جواهرِ نفیسه بالماساتِ لطیفه کار میکنند

عملِ اینہا در نہایت قلّت است و اجرِ ایشان در غایتِ رفعت عملِ یکساعت تواند بود که با جرِ صد ہزار برابر بود سرِّ آنست عملی که بموافقتِ شریعت واقع می شود مرضی حق است سبحانه و خلافِ آن نامرضیِ او تعالی پس در نامرضی چه جائے ثواب بلکه متوقّعِ عقاب است این معنی را در عالمِ مجاز شاہد و واضح است باندک التفات بظہور می آید بیت ہر چه گیرد علتی علّت شود کفر گیرد کاملی ملّت شود، پس سرمایۂ جمیعِ سعادات متابعتِ سنت است و ہیولائی جمیعِ فسادات خلافِ شریعت ثبّتنا اللّٰه سبحانه و ایاکم علٰی متابعة سیّد المرسلین علیه و علیهم و علٰی آله الصلوات و التسلیمات و السلام

مکتوب صد و پانزدہم (۱۱۵)

بملا عبد الحق دہلوی صدور یافته در بیان آنکه این راه که ما در صددِ قطعِ آنیم ہمگی ہفت گام است مصرع از ہر چه میرود سخن دوست خوشتر است :: این راه که ما در صددِ قطعِ آنیم ہمگی ہفت گام است دو گام در عالمِ خلق است و پنج گام در عالمِ امر بگامِ اول که در عالمِ امر نہند تجلّیِ افعال رو مید ہد و بگامِ دوم تجلّیِ صفات و بگامِ سوم شروعی در تجلیاتِ ذاتیه مے افتد ثم و ثم علٰی تفاوتِ درجاتِ الکمال کما لا یخفٰی علٰی اربابها کل ذلک منوطٌ بمتابعة سیّد الاولین و الآخرین علیه من الصلوات اکملها و من التسلیمات افضلها و آنکه گفته اند که این راه دو خطوه است مراد از آن عالمِ خلق و عالمِ امر داشته اند علٰی سبیل الاجمال تسهیلاً للامر علٰی نظر الطلاب و حقیقة الامر ما حققتُ بتوفیق اللّٰه سبحانه ہذا

مکتوب صد و شانزدہم (۱۱۶)

بملا عبد الواحد لاہوری صدور یافتہ در بیان آنکہ سلامتی قلب موقوف بر نسیان ماسوی است از قلب و در منع کردن از کثرت اشتغال دنیوی مبادا رغبتے در دنیا پیدا شود مکتوب مرغوب اخوی اعزی رسید و از سلامتی قلب کہ تحریر یافتہ بود بوضوح انجامید بلی سلامتی قلب موقوف بر نسیان ماسوی است از قلب بحدیکہ اگر بتکلف یادش دہند بیاد نیارد درین تقدیر خطور ماسوی را معنی نباشد اینحالت معتبر بفنائے قلبی است و قدم اول است درین راہ و مبشر کمالات مراتب ولایت است علی تفاوت درجات الاستعداد ہمت را بلند دارند و بجوزے و موزی قناعت نکنند ان اللہ یحب معالی الہمم از کثرت اشتغال بامور دنیویہ خوف رغبت است درین امور دنیہ زنہار بآن سلامتی قلب غرہ نشوند کہ امکان رجوع است و در اشتغال دنیوی مہما امکن اقدام نمایند کہ مبادا رغبتی پیدا شود و در خسارت انداز د عیاذا باللہ سبحانہ کناسیی در فقر بمراتب بہتر است از صدر نشینی در غنا ہمگی ہمت آن باشد کہ بہ فقر و نامرادی زندگانی چند روزہ بسر بردہ شود و فر من الغناء والاغنیاء کما تفر من الاسد والسلام

مکتوب صد و ہفدہم (۱۱۷)

بملا یار محمد قدیم بدخشی صدور یافتہ در بیان آنکہ در ابتدا قلب تابع حس است و در انتہا این تبعیت نمی ماند مولانا یار محمد فراموش نکردہ باشند چندگاہ قلب تابع حس است پس ناچار ہرچہ از حس دور ست از قلب نیز دور است حدیث من لم یرہ عینہ فلیس القلب عندہ اشارہ باین مرتبہ است و در نہایت کار چونکہ قلب را تبعیتی بحس نماند دوری از حس در قرب قلبی تاثیر نکند لہذا مشائخ طریقت مبتدی و متوسط را مفارقت از صحبت شیخ کامل مکمل تجویز نفرمودہ اند بالجملہ ما لا یدرک کلہ لا یترک کلہ بر ہمان طریق باشند

یعنی ہر چیزیکہ تمام و کمال ادراک کردہ نشود و کلیۃ ہم ترک کردہ نشود ۱۲

وازصحبتِ ناجنس بوجهِ ابلغ اجتناب نمایند قدومِ میان شیخ مزمل مقدمهٔ سعادت دانسته
صحبتِ ایشان را غنیمت شمرند و اکثر اوقات با ایشان صحبت دارند که بسیار عزیز الوجود اند والسلام

مکتوب صد و هیزدهم (۱۱۸)

بملا قاسم علی بدخشی صدور یافته در بیانِ خسارت جماعهٔ که بر اهل الله اعتراض کنند کتابتی
که محبت آثار سے مولانا قاسم علی فرستاده بودند رسید مضمون بوضوح پیوست قال الله تعالی
مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهٖ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا خواجه عبد الله انصاری سفرمایند الٰهی هر کرا خواهی که اندازی
با ما در اندازی بیت ترسم آن قوم که بر دُرد کشان مسخند در سر کار خرابات کنند ایمان را
حق سبحانه و تعالی کافهٔ اهل اسلام را از انکارِ فقرا و طعن در ایشان نگاهدارد بحرمةِ سیّد البشر
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والسلام

مکتوب صد و نوزدهم (۱۱۹)

بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در ترغیب صحبتِ شیخ مقتدا و در بیانِ آنکه گاه است
که کاملان بعضی از مریدان ناقص خود را هم بتعلیم طریقت اجازت می نمایند بواسطهٔ بعضی نیّات
مکتوب شریف خدمت میر وصول یافت این راه دیوانگی مے طلبد در خبر آمده است لن
يُّؤْمِنَ اَحَدُكُمْ حَتّٰى يُقَالَ اِنَّهٗ مَجْنُوْنٌ و چون جنون آمد از تدبیر زن و فرزند فارغ گشت و از
اندیشهٔ کذا و کذا جمعیت میسر شد این دیوانگی در تنها و شما هست اما بعوارض لاطائل آن را
خس پوش ساخته اید چه توان کرد درین مفارقت کسب بے مناسبتی بسیار مفهوم میگردد

زود تدارکِ آن نمایند و بی استطاعتی را عینِ استطاعت دانسته رفعِ بُعدِ صوری نمایند جمعیت
این طائفه در ماورائی جمعیتِ خلق است اسبابِ جمعیتِ خلق باعثِ تفرقۂ ایشان است
دست در اسبابِ تفرقۂ خلق باید زد تا جمعیت حاصل آید و اگر فرضًا در جمعیتِ خلائق این طائفه را
جمعیت بخشند از ان جمعیت باید ترسید و بجنابِ حق سبحانہ التجا باید آورد تا آن جمعیت بلائے
جان نہ گردد و قیاس باحوالِ فلان و فلان نباید کرد که پیش از تمامی همه مراتب نقص است
علی تفاوتِ درجاتها ع فراقِ دوست اگر اندکست اندک نیست ٭ مشائخِ طریقت پیش
از تمامی بعضی مریدان را اجازتِ تعلیمِ طریقت داده اند حضرت خواجۂ نقشبند قدس الله تعالی
سرہ مولانا یعقوب چرخی را بعد از تعلیمِ طریقت و تسلیکِ بعضی از منازل فرموده بودند که ای
یعقوب هرچه از ما بتو رسیده است بخلق برسان و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمتِ
علاؤالدین خواهی بود اکثر کار در خدمتِ خواجه علاؤالدین کرده اند حتی که خدمتِ مولانا عبد الرحمن
جامی در نفحات ایشان را اول از مریدانِ خواجه علاؤالدین میشمارند و ثانیًا بحضرت خواجه نقشبند
نسبت می دهند بالجمله علاجِ این تفرقه صحبتِ اربابِ جمعیت است مکرر او موکدًا نوشته
شده است و شنیده شد که مولانا محمد صدیق نوکری اختیار کرده و صنعِ فقرا را گذاشته است
افسوس هزار افسوس که کسے را از اعلیٰ علیین باسفل سافلین برند آمرِ او از دو حال بیرون نخواهد
بود یا در نوکری جمعیتش خواهند داد یا نخواهند داد اگر جمعیت خواهند داد بد داد و اگر نخواهند
داد بدتر رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ

والسلام

مکتوب صد و بستم (۱۲۰)

نیز بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در ترغیب بر صحبت ارباب جمعیت وما یناسب ذلک
بانا که خدمت میر فراموشی گزیدند که بسلامی و پیامے هم یادآوری نمی نمایند فرصت یسیر است
وصرف آن در اهم مهام ضروریست و آن صحبت ارباب جمعیت است لا نعدل بالصحبة
شیئا کائنا ما کان الا تری ان اصحاب رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیهم
وسلم وبارک فضلوا بالصحبة علی من عداهم سوی الانبیاء علیهم السلام وان کان
ویسا قرنیا او عمر المروانیا مع بلوغهما نهایة الدرجات ووصولهما غایة الکمالات سوی
الصحبة فلا جرم صار خطاء معاویة خیرا من صوابهما ببرکة الصحبة وسهو عمرو بن
العاص افضل من صحوهما لما ان ایمان هؤلاء الکبراء صار بالصحبة شهودیا برؤیة
الرسول وحضور الملک وشهود الوحی ومعاینة المعجزات وما اتفق لمن عداهم هذه الکمالات
التی هی اصول سائر الکمالات کلها ولو علم ویس فضیلة الصحبة بهذه الخاصیة لم یمنعه
مانع من الصحبة وما اثر شیئا من الاشیاء علی هذه الفضیلة والله یختص برحمته من یشاء
والله ذو الفضل العظیم. بیت سکندر را نمی بخشند آبی ٭ بزور و زر میسر نیست این کار
اللهم وان لم تخلقنا فی هذه النشأة فی قرن هؤلاء الاکابر فاجعلنا فی النشأة الآخرة
محشورین فی زمرتهم بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات والسلام

مکتوب صد و بست و یکم (۱۲۱)

نیز بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه این راه همگی هفت گام قرار یافته است بعضی
از یاران به شش گام رسیده اند خدمت میر دعوات فراوان مطالعه فرمایند مدتیست که از
احوال خود اطلاع نداده اند و از فقرائے اینجائی خبرے نگرفته الحمد لله سبحانه والمنة که فقرا

مرفه الاحوال اند شمهٔ بطریق اجمال در معرض بیان مے آرد محبت آثارا این راه همگی هفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده اند و جمعی تا پنج گام و طائفه تا چهار گام و فرقه تا سه گام علی تفاوت درجاتهم و صاحب سه گام هم بروم افاده می نماید تکیف جماعهٔ که پیش قدم باشند بلند همتی در کار است تا به حقیر و نقیر اکتفا ننشود و زیاده برین گنجایش وقت نه بود والسلام ؞

مکتوب صد و بست و دوم (۱۲۲)

یعنی نقل و حرکت ۱۲

بملا طاهر بدخشی صدور یافته در ترغیب بر بلند همتی و عدم التفات بهرچه در دست افتد :. مولانا محمد طاهر معذور دارند مولانا یار محمد وجه انتقال را خواهند گفت چون اراده سفر بجانب هندوستان مصمم دارند برونده و از اهل و عیال خبری بگیرند الباقی عند التلاقی مثل مشهور است دوام حضار و اجتناب از اختلاط باغیار لابد است همت را بلند باید داشت و بهرچه بدست افتد نباید پرداخت بیت ما از پی نوری که بود مشرق انوار ؞ از مغربی و کوکب و مشکوة گذشتیم ؞ فقرا این زمانه اکثر در مقام ربع و اکتفا اقامت دارند صحبت ایشان سم قاتل است فر منهم کما تفر من الاسد بر همین طریق ملازم باشند و واقعات را چندان اعتبار ننهند که مجال تاویل را میدان وسیع است زینهار بخواب و خیال گول نشوند شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها ؞ قلل الجبال و دونهن حتوف ؞

والسلام

سه بالضم و دال مهمله ... کوه قریب ۱۲ غیاث

حه مشکوة بالکسر طاق فراخ که دران چراغ و قندیل گذارند ۱۲ غیاث

قد تم القسم الثانی من الدفتر الاول بعون الله تعالی و حسن توفیقه و یلیه القسم الثالث ان شاء الله تعالی وصلی الله تعالی علی خیر خلقه سیدنا محمد و علی آله و صحبه اجمعین وعلینا معهم برحمته وهو ارحم الراحمین

کتبه غلام محمد ... غفر الله ... بماه رجب المرجب روز دوشنبه ۱۳۲۸ھ

اعلام

الحمد للہ وکفی وسلام علی عبادہ الذین اصطفی۔ امابعد مخفی مبادکہ طالبان حق راجل علا قدیماً وحدیثاً بہ علم تصوف چہ وابستگیہا است بنابران مقبولان بارگاہِ یزدانی ومحبوبانِ درگاہ سبحانی در تحصیل فرائضش مساعی جمیلہ بکار بردہ اند ودر طے این مر صعب جان نثار یہا نمودہ اند وبمطالعہ وسیر کتب تصوف اوقاتِ عزیز خود را صرف نمودہ اند علی الخصوص مکتوبات قدسی آیات حضرتِ غوثِ محققین قطب عارفین عارف ربانی عالم دقائق مثانی الشہیر عند الاقاصی والادانی الشیخ احمد سرہندی نقشبندی الاویسی الرحمانی مجدد الف ثانی قدس اللہ سرہ ونور روحہ ونور ضریحہ بیت لایدرک الواصف المطری خصائصہ ۔ وان یک سابقاً فی کل ما وصفا ۔ کہ ہر یکے از انہا بلکہ ہر جملۂ آنہا دُرِ یتیم وجوہر یست ثمین واین از ضیق میدان عبارت است والا مصرع ''چہ نسبت خاک را با عالم پاک'' سیرش سالکان ہویت بحت را دلیلے است وافی وشیفتگان ذات حقہ را بادۂ ایست کافی صدہا اولیاء عظام از فہم مضامینش بہرہ یاب گشتند وہزارہا صلحائے عظام بمطالعش فائز المرام شدند ولیکن الی اللہ المشتکی از غارتگری ناسخین نسخ بجائے مسخ رسانیدند وفرق میان من والی ندانستند بسیارے از نقرات را مخزن واکثرے از تحریفات را معدن گشتہ بود واز دستبرد مطابع چہ خبر بقاست کہ بر وہ تاختہ واز لغزش قلمہا کدام تصر فہاست کہ بر وعلم نیفراختہ بناءً علیہ داعیۂ تصحیح آن در سر این مسکین ہیچ در ہیچ بلکہ کم از ہیچ از حق سبحانہ تعالیٰ پیدا شد وآن را وسیلۂ نجاتِ اُخروی خود تصور کردہ بہ تفحص وسیع وتصفح بلیغ نسخہائے خطی کثیر التعداد از اطراف وجوانب فراہم آوردہ بکمال بدو جہد تمام جملہ جملہ وحرف حرفش را بارہا مقابلہ نمودہ بفضل اللہ وحسن توفیقہ باہتمام خود حصۂ دومش را نیز بجلیۂ طبع متحلی ومتزین گردانیدہ ہدیۂ ناظرین تمکین برعایتِ امورِ ذیل گذرانیدہ واز فضل حق سبحانہ تعالیٰ وتقدس امید واثق است کہ دیگر حصہا را ہم برین ونیرہ بانجام خواہد رسانید

اول آنکہ متنش را بہ نسخہائے عدیدہ بکرات ومرات مقابلہ نمودہ شد کہ یکے را از انہا بہ نسخہائے خطی قدیم بعضے از فضلاء روزگار مقابلہ فرمودہ بودند ودیگرے بدست علماء ظاہر وباطن وستمال ماندہ وعلی ہذا القیاس **دوم** آنکہ حتی الوسع در مواقع اختلاف ہیچ نسخہ فرو گذاشتہ شد **سوم** آنکہ حتی الوسع تخریج احادیث مندرجہ کتاب کردہ شد **چہارم** آنکہ حل الفاظ مشکلہ وربط عبارات مبہمہ بالتزام تمام نوشتہ شد **پنجم** آنکہ فہرست جدیدہ کہ از اجمال مکتوبات توان گفت ملحق کردہ شد **ششم** آنکہ مکاتیبیکہ بعبارات عربی بودہ اند تراجم آنہارا بفارسی بالمقابل نوشتہ شد تسہیلاً للطلاب وتیسیراً للنظار **ہفتم** آنکہ در بعضی جاہا ولو اقل قلیل بدفع توہمات باطلہ وخیالات فاسدہ حسب الفہم تعرض نمودہ آمد **ہشتم** آنکہ غالب تراجم عبارات عربی وآیات قرآنی تعیین سورہ وجزو واحادیث نبوی بحاشیہ انگاشتہ شد **نہم** آنکہ عبارات عربی را معرب گردانیدہ شد ورعایت حرکات اضافیہ وتوصیفیہ خصوصاً در مقامات مبہمہ نمودہ شد **دہم** آنکہ حال بعضی از اکابر کہ اسمائے گرامی ایشان در کتاب جابجا مذکور است از کتب قوم تلاش نمودہ بحاشیہ درج کردہ شد۔ علاوہ ازین دیگر خصوصیات کہ بملاحظہ ناظرین متعلق است مرعی داشتہ شد۔ والحمد للہ علی ذلک حمداً کثیراً طیباً مبارکاً علیہ مبارکاً فیہ وصلی اللہ علی سیدنا محمد وآلہ وصحبہ اجمعین وآخر دعوانا ان الحمد للہ رب العٰلمین۔ پس حضرات کہ ارادہ خریداری این گوہر آبدار دارند بعنوان ذیل طلب فرمایند

امرتسر۔ چوک فرید مسجد حاجی شیخ بڈھا مرحوم۔ خاکسار نور احمد عفی عنہ قیمت حصہ دوم مندرج ذیل است

درجہ	خاص کاغذ سفید ولایتی چکنا	[illegible]
درجہ	اول 〃 〃 ڈیمی	[illegible]
درجہ	دوم 〃 〃 〃	[illegible]
درجہ	سوم 〃 بادامی	[illegible]

التماس

محصول ڈاک۔ فیس منی آرڈر وپیکنگ وغیرہ بذمہ خریدار
تعمیل فرمائش بذریعہ وی پی یا بصورت وصولی قیمت نقد خواہد شد

حصہ دوم مکتوبات امام ربانی رح بکتابت کاتب غلام محمد امرتسری عفا اللہ عنہ تمام یافت

اِنْ اُرِیْدُ اِلَّا الْاِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِیْقِیْ اِلَّا بِاللّٰہِ عَلَیْہِ تَوَکَّلْتُ وَاِلَیْہِ اُنِیْبُ

للہ الحمد ہر آں چیز کہ خاطر میخواست ؛ آخر آمد ز پسِ پردۂ تقدیر پدید

یعنی

بہ فضلِ رحمانی و امدادِ یزدانی بآئینِ نوی

حصہ سوم دفتر اول

مکتوباتِ امام ربانی

حضرت مجدد الف ثانی

الشیخ احمد سرہندی قدس سرہ

باہتمام و تصحیح خاکسار نور احمد عفا اللہ عنہ پسروری ثم امرتسری

در مطبعِ مجددی منشی نبی بخش واقع امرتسر مطبوع گردید

۱۳۲۹ ہجری — ۱۹۱۱ء

تعداد طبع اول ـــــــ ۱۵۰۰

فہرست جدید کتاب مستطاب مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی حصہ سوم از دفتر اول

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِ الْخَلَائِقِ

دَائِمًا

سَرْمَدًا

ﮦ

هٰذا بصائر للناس

بصیرت اول - بدانکه نسب شریف حضرت قطب الاقطاب امام ربانی مجدد الف ثانی قدس الله سره السامی بامیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله تعالیٰ عنه مے پیوندد بهذا الترتیب النسق الشیخ احمد بن الشیخ عبد الاحد بن الشیخ زین العابدین بن الشیخ عبد الحی بن الشیخ محمد بن الشیخ حبیب الله بن الشیخ امام رفیع الدین بن الشیخ نصیر الدین بن الشیخ سلیمان بن الشیخ یوسف بن الشیخ اسحاق بن الشیخ عبد الله بن الشیخ شعیب بن الشیخ احمد بن الشیخ یوسف بن الشیخ شهاب الدین علی الملقب بفرخ شاه بن الشیخ نصیر الدین بن الشیخ محمود بن الشیخ سلیمان بن الشیخ مسعود بن الشیخ عبد الله الواعظ الاصغر بن عبد الله الواعظ الاکبر بن الشیخ ابو الفتح بن الشیخ اسحاق بن الشیخ ابراهیم بن شیخ ناصر بن الشیخ عبد الله بن امیر المومنین عمر الفاروق رضی الله تعالیٰ عنهم اجمعین بحرمة فخر الاولین والاخرین علیه وعلیٰ اٰله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها الیٰ ابد الاٰبدین ۞

بصیرت دوم - حضرت امام ربانی قدس سره در مکتوب هشتاد وهفتم از جلد ثالث فرموده اند ارادت من بمحمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بوسائط کثیره است در طریقه نقشبندیه بست ویک واسطه در میان است ودر طریقه قادریه بست وپنج ودر طریقه چشتیه بست وهفت) **سلسله عالیه نقشبندیه مجددیه** حضرت مجدد رحمه الله تعالیٰ ارادت وانابت از حضرت خواجه محمد باقی قدس سره دارند وایشان از حضرت مولانا خواجگی امکنگی وایشان از مولانا درویش محمد وایشان از مولانا محمد زاهد وایشان از حضرت خواجه عبید الله احرار وایشان از مولانا یعقوب چرخی از حضرت خواجه خواجگان بهاء الدین نقشبند از حضرت سید امیر کلال از حضرت خواجه محمد بابا سماسی از خواجه عزیزان علی رامیتنی از خواجه محمود انجیر فغنوی از خواجه محمد عارف ریوگری از خواجه عبد الخالق غجدوانی از خواجه یوسف همدانی از خواجه ابو علی فارمدی از حضرت خواجه ابو الحسن خرقانی از خواجه بایزید بسطامی از حضرت امام جعفر صادق از حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق از حضرت سلمان فارسی از حضرت امیر المومنین ابوبکر الصدیق رضی الله تعالیٰ عنهم اجمعین از حضرت خیر البریه محمد رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه وسلم وبارک

مناجات بدرگاه پروردگار

الٰهی باین جمله خاصان خویش	که دارند جان را ز عشق تو ریش	باندوه خود شاد گردان دلم	ز بند غم آزاد گردان دلم ۞
شدم در بلائے خودی مبتلا	خدایا ز دست خودی کن رها ۞	ز دستم نیاید جز افعال بد	مبادا کسے را چو من حال بد
بحال من ناتوان حزین	بکن رحم یا ارحم الراحمین	ز من چون پسندیده آید عمل	که نفس است بدخواه من در بغل
سیاهی جرم از دلم دور کن	بلاغ غم خویش پر نور کن	بتو آمدم چون سراپا امید	مگردان ز درگاه خود نا امید

بصیرت سوم - حضرت قطب الاقطاب شیخ احمد بن شیخ عبد الاحد قدس سرهما از خطهٔ پاک سهرند خاسته اند که او شهریست میان دهلی ولاهور ۞ در سنه نهصد وهفتاد ویک ۹۷۱ قدم از ان شهرے که نامش مضمر آمد برائے ما عجب کانے بر آمد ۞ از و پیدا بهر شهرے دکانها ۞ روان در دشت جانها کاروانها ۞ بعالم شهود نهاده وکمتر ایام از تحصیل علوم فراغ حاصل کردند جامع معقول ومنقول بودند وحافظه قوی میداشتند باندک زمان قرآن شریف یاد گرفتند بیشتر علوم از والد ماجد خود وبرخے از علمائے کبار آن زمان تحصیل فرمودند وبسیالکوٹ که شهرے است از ملک پنجاب نزد مولانا کمال الدین کشمیری که از فحول علماء ودانشوران متورع بود واز باطن نیز بهره داشت بعضے کتب مشکله را مثل عضدی وامثاله خوانده اند وبعضے کتب حدیث را نزد مولانا یعقوب کشمیری که از خلفائے بزرگ شیخ حسین خوارزمی بود ودر حرمین شریفین زادهما الله شرفا از کبار محدثین اخذ حدیث کرده ونیز حضرت گذرانده بودند وشیخ یعقوب ایشان اجازت تفسیر نیشاپوری وبیضاوی وصحیح بخاری ومشکوٰة تبریزی وجامع صغیر سیوطی از قاضی بهلول بدخشانی یافته بودند وقاضی بدخشانی اجازت از شیخ عبد الرحمن بن فهد داشته که او وآبائے او در بلاد عرب از کبار محدثین بوده اند وحضرت مجدد قدس سره در علم ادب ید طولانی داشتند که مثل فیضی نیز در حیرت میماند حضرت ایشان را بیعت وارادت از حضرت خواجه محمد باقی نقشبندی قدس سره حاصل بود حضرت خواجه قدس سره فرمودند که حضرت مخدوم

خواجه خواجگی امکنکی مارا امر کردند که بهندوستان شو تا این سلسلهٔ شریفه را آنجا از تو رواجے پدید آید ما خود را شایان این معنے ندیده تواضع نمودیم
ایشان امر باستخاره کردند دران استخاره دیدیم که گویا طوطی بر شاخ نشسته و ما در دلِ خود نیت کردیم اگر آن طوطی ازان شاخ آمده بر دستِ ما نشیند
ما را کشائش ها درین سفر روے خواهد نمود بمجرد این خطور آن طوطی پرواز نموده آمده بر دست ما نشست و ما آب دهان خود را در منقار او
کردیم و آن طوطی در دهانِ من شکر ریخت فردائے آن شب این واقعه را چون بعرض مولانا خواجگی امکنکی رسانیدم فرمودند که شما از دو متوجه
هندوستان مے باید شد که طوطی جانور هندی است در هندوستان از دامان شما عزیزے بوجود آید که عالمے ازو منور گردد و شما را نیز بهره رسد
حضرت خواجه فرمودند که چون بشهر سهرند شمار سیدیم در واقعه نمودند که تو در جوارِ قطب فرود آمده حلیه آن قطب نیز آگاه گردانیدند صباح آن روز
بدریافتِ درویشان و گوشه نشینان آن بلد رفتیم جماعه را که دیدیم ایشان را بران حلیه یافتیم و نه آثار قطبیت از هیچ یکے معاینه نمودیم گفتیم شاید کسے
از اهل شهر قابلیت این معنی داشته باشد که بعد ازین بظهور آید- همان روز که شما را دیدیم هم حلیه شما را موافق یافتیم و هم نشان آن قابلیت در شما مشهود گشت
حضرت خواجه فرمودند که در بلده سهرند دیده شده بود که ما چراغ عظیم آنجا افروختیم و مشاهده گشت که ساعت بساعت نور آن چراغ افزودن شد و مشهود
میگردید که مردم ازان یک چراغ افروخته ما چراغهائے کثیره برافروخته اند این را نیز اشارت بمعامله شما میدانیم حضرت خواجه فرمودند که شیخ احمد
آفتابے است که مثل ما هزاران ستاره ها در سایه او گم اند بدانکه حضرت مجدد قدس سره تحصیل نسبت علیه نقشبندیه و سلوک این طریق عالیه و طی مقامات
و مدارج کمالات و بنهایة النهایات رسیدن خود را بصحبت حضرتِ خواجه محمد باقی قدس سره و کامل و مکمل ساختن حضرتِ خواجه حضرت ایشان را
و اجازتِ تعلیم طریقه فرمودن و جمعے را از طالبان حوالهٔ ایشان نمودن در مکتوب دو صد و نود و دوم از جلد اول مفصلاً بمعرض تحریر آورده اند تحصیل
شرف مطالعه آن مکتوب بے تفاصیل احوال سیر و سلوک حضرتِ ایشان بخدمتِ حضرتِ خواجه پیر بزرگوار خود قدس سره متنبه میتوان گشت
بدانکه شیخ شهاب الدین علی الملقب بفرخ شاه الفاروقی الکابلی جد پانزدهم حضرت شیخ مجدد است قدس سرهما و او بیازده واسطه بحضرت
عبد الله بن عمر خطاب رضی الله تعالی عنهما مے پیوندد وے قدس سره از اجلهٔ امرا و اعاظم وزراء سلاطین کابل بوده و نخستین نزیل هندوستان
اوست که از غزنه و کابل بدیار هندوستان آمده وے باوصاف نجسته موصوف بوده و بترویج اسلام و توهین عبده اصنام معروف و نسب عارف
اکبر شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سره نیز بوے اتصال میکند حضرت امام رفیع الدین رحمه الله تعالی جد ششم حضرت مجدد قدس سره
جامع بوده میان علم ظاهر و باطن اقتباس انوار باطن از قطب زمان حضرت سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان قدس سره نموده اند
و بنائے شهر سهرند حسب استدعائے حضرت سید جلال مخدوم جهانیان قدس سره بوده است از سلطانِ وقت فیروز شاه که اعتقاد راسخ
بحضرت شان داشت و باشارتِ حضرت سید جلال قدس سره امام رفیع الدین که خلیفه و امام نماز حضرت سید بودند و در سامانه اقامت داشتند
خشت بنیادِ قلعه سرهند بدست مبارک خود نهادند و بنا بر امتثال امر پیر بزرگوار خود دران شهر متوطن گشتند مزار شریف ایشان بیرون قصبه سهرند
متصل بآن تا حال موجود است یزار و یتبرک به (باقی آینده) الحمد لله اولاً و آخراً والصلوة والسلام علی نبیه و آله دائماً و سرمداً

فهرست اغلاط حصه سوم

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۳	۹	تضیع	تضییع	۴۳	۸	مع مضار	مع بیان مضار
۴	۱۳	ووال	زوال	۵۰	۱۳	شمائل	تماثل
۹	۵	سلوک	سُلوک	۷۵	۲	منصفیع	منصبغ
۱۸	۱۰	است ونتیجه	است یا چیز دیگر شک نیست که از جهت غناء ایشان است ونتیجه-	۸۴	۱۵	اینجا	ازینجا
				۱۰۴	۱۴	سرورا	سروررا
۲۰	۱۶	فرحی	فرجی				

قد جاءکم بصائر من ربکم فمن ابصر فلنفسه ومن عمی فعلیها

بامداد یزدانی و فضل رحمانی

مکتوبات شریف

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ

در مطبع مجددی امرتسر غرہ ذیقعدہ ۱۳۲۸ھ مطبوع گردید

حق

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

حسبنا اللہ و نعم الوکیل

نعم المولیٰ و نعم النصیر

مکتوب صد و بست و سوم (۱۲۳)

نیز بملا طاہر بدخشی صدور یافتہ در بیان آنکہ اداءِ نفل اگرچہ حج باشد اگر مستلزم باشد فوت فرضی را از فرائض داخلِ لا یعنی است مکتوب شریف اخوی ارشدی کالاذال کاسمہٖ طاہراً عن دنسِ التعلقات رسید ای برادر در خبر آمدہ است علامۃُ اِعراضِہٖ تعالیٰ عنِ العبدِ اشتغالہٗ بما لا یعنیہ اشتغالِ بہ نفلے از نوافل باعرضِ فرضی از فرائض داخلِ مالا یعنی است پس تفتیشِ احوالِ خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد کہ اشتغالِ او بچہ چیز است بنفل است یا بفرض بواسطۂ اداے یک حجِ نفل مرتکبِ چندین محظورات باید شد نیک ملاحظہ نمایند العاقلُ تکفیہ الاشارۃُ والسلام علیکم وعلیٰ رفقاءِ کم

لغو و بے فائدہ ۱۲ — کاوید کہ و کند یعنی جستجو کردن ۱۲ — ممنوعات ۱۲ — صاحب عقل را اشارت کافی است ۱۲

مکتوب صد و بست و چہارم (۱۲۴)

نیز بملا طاهر بدخشی صدور یافته در بیان آنکه استطاعت راه شرط وجوب حج است اداء حج باوجود بے استطاعتی نسبت بحصول مطلب داخل تضییع اوقات است مکتوب شریف اخوی خواجه محمد طاهر بدخشی رسید لله سبحانه الحمد والمنة که فتورے در اخلاص محبت و فقرا راه نیافته است باوجود تمادی ایام مهاجرت این علامت سعادت عظیمه است محبت آثارا چون شما رخصت طلبیدید و برفتن عزم مصمم کردید در وقت وداع این قدر مذکور ساخته بود باحتمال که شاید ما هم بشما درین سفر ملحق شویم هرچند قصد کرده شد استخاره ها موافق نیامدند و تجویزے درین باب مفهوم نگشت بضرورت تقاعد ورزید صلاح فقیر از اول در رفتن شما نبود اما شوق شما را ملاحظه نموده منع صریح نکرد استطاعت شرط راه است بے استطاعت تضییع اوقات است امر اهم گذاشته بامر غیر ضروری پرداختن مناسب نیست و هرچند کتابت بشما این مضمون نوشته است رسیده باشد یا نه سخن این است بیشتر مختار اند والسلام

مکتوب صد و بست و پنجم (۱۲۵)

بمیر صالح نیشاپوری صدور یافته در بیان آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسما و صفات الٰهیه اند تعالی شانه و عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست الا المخلوقیة والمظهریة وما یناسب ذلك اللهم ارنا حقائق الاشیاء كما هي عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسما و صفات الٰهیه است تعالی شانه و مرایائے شیون و کمالات ذاتیه او عز سلطانه گنجے بود مخفی و سرے بود مکنون خواست که از خلا بملا عرض دهد و از اجمال بتفصیل آرد عالم را بنهجی خلق فرمود که بذوات و صفات خویش دوال باشند بر ذات و صفات او سبحانه

و دلالت کنندگان ۱۲

پس عالم را با صانعِ خویش هیچ نسبتے نیست الّا آنکه مخلوقاتِ وی اند و دوالّ اند بر اسما
و شیوناتِ او تعالیٰ حکم باتحاد و عینیّت و نسبتِ احاطه و سریان و معیّتِ ذاتیه آنجا از غلبۂ حال
و سکرِ وقت است اکابرِ مستقیم الاحوال که از قدحِ صحوِ ایشان را شربی ارزانی داشته اند
عالم را با صانع هیچ نسبتے اثبات نمی کنند الّا المخلوقیّة والمظهریّة و احاطه و سریان و معیّت
علمی میدانند مطابقِ علماءِ اهلِ حق اند شکر الله تعالیٰ سعیهم عجب است که جماعۂ صوفیه
که اثباتِ بعضی نسبتِ ذاتیه مینمایند کالاحاطة والمعیّة مثلاً معترفند بآنکه از ذات جمیعِ
نسبِ مسلوبست حتیٰ که صفاتِ ذاتیه را نیز سلب می نمایند فهل هٰذا الّا تناقض
و در ذات مراتبِ اثبات نمودن از برائے دفعِ این تناقض تکلّف است در رنگِ
تدقیقاتِ فلسفیه نیست اربابِ کشفِ صحیح ذات را تعالیٰ جزءِ بسیطِ حقیقی نمیدانند و ماورائے
او هر چه باشد داخلِ اسما میشمرند **فرد** فراقِ دوست اگر اندک است اندک نیست ❊ درونِ
دیده اگر نیم موست بسیار است ❊ مثالے از برائے تحقیقِ این مبحث بیان کنیم مثلاً عالمے
نحریرے ذو فنونے خواهد که کمالاتِ مکنونۂ خود را در عرصۂ ظهور آرد ایجادِ حروف و اصوات نماید
تا در پردۂ آن آن کمالات را جلوه دهد پس درین صورت این حروف و اصوات و دوالّ را
با معانیِ مخزونه هیچ نسبتے نیست الّا آنکه این حروف و اصوات مظاهرِ آن معانیِ مخفیه است
و مرایائے آن کمالاتِ مخزونه حروف و اصوات را عینِ آن معانیِ مخفیه گفتن معنی ندارد
و همچنین حکم باحاطه و معیّت درین صورت غیر واقع است معانی بهمان صرافت مخزونه اند
هیچ تغیّرے در ذات و صفاتِ آن معانی راه نیافته است لیکن چون درمیانِ معانی و
این حروف و اصوات و دوالّ نحوی از مناسبتِ دالّیة و مدلولیة متحقق است بعضی معانیِ
زائده از آن در تخیّل می آید فی الحقیقت آن معانیِ مخزونه از آن معانیِ زائده منزّه و مبرّا ست

معانی مخزونه ۱۲

آنچه معتقدِ ماست درین مسئله اینست اثباتِ امرِ زائد ورای مظهریّت و مرآتیّت نمودن از اتحاد و عینیت و احاطه و معیّت از شکر است ذاتِ او تعالی فی الحقیقت از نسبِ معرّاست و از مناسبت مبرّا ما للتراب و ربّ الارباب با این قدر مناسبت ظاهریّة و مظهریّة وحدة وجود گویند یا نه گویند فی الواقع وجوداتِ متعدده است لیکن بطریقِ اصالت و ظلیّة و ظاهریّة و مظهریّة نه آنکه یک موجود است و ماسوای او اوهام و خیالاتست این مذهب بعینه مذهب سوفسطائیست اثباتِ حقیقت در وی نمودن از اوهام و خیالات او را نمی برآرد که مقصود سوفسطائیست مثنوی چون بدانستی تو او را از نخست ٭ سوی آنحضرت نسب کردی درست
وانگه دانستی که ظلِ کیستی ٭ فارغی گر مُردی و گر زیستی ٭

مکتوب صد و بست و ششم ۱۲۶

نیز بمیر صالح نیشاپوری صدور یافته در بیانِ آنکه طالب را باید که اهتمام در نفیِ آلهه باطله نماید چه آفاقی و چه انفسی و در جانبِ اثباتِ معبودِ بحق جل سلطانه هرچه در حوصلهٔ فهم و در حیطهٔ ادراک آید آنرا نیز در تحتِ نفی داخل ساخته اکتفا بموجودیّة نماید اگرچه وجود را نیز دران موطن گنجایش نیست و ما یناسب ذلک سیادت و نقابت دستگاها طالب را باید که اهتمام در نفیِ آلهه باطله آفاقی و انفسی نماید و در جانبِ اثباتِ معبودِ بحق جل سلطانه هرچه در حوصلهٔ فهم و در حیطهٔ وهم در آید آنرا نیز در تحتِ نفی داخل سازد و اکتفا بموجودیّة مطلوب نماید مصرع بیش ازین پے نبرده اند که هست ٭ اگرچه[عه] وجود را نیز دران موطن گنجایش نیست ما ورائے وجود باید طلبید علماءِ اهلِ سنت شکر الله تعالی سعیهم زیبا گفته اند که وجودِ واجب تعالی زائد است بر ذاتِ او سبحانه وجود را عینِ ذات گفتن و ماورای وجود

[عه] قوله اگرچه وجود را الخ مربوط است بقول اقدس سره واکتفا بموجودیّة مطلوب نماید ۱۲

امر دیگر اثبات ناکردن از قصور نظر است قال الشیخ علاء الدولة فوق عالم الوجود عالم
الملک الودود این درویش را چون از مرتبهٔ وجود بالا گذرانیدند تا چندگاه که مغلوب آنحال
بود خود را از روئے ذوق و وجدان از ارباب تعطیل می یافت و حکم بوجود واجب جل شانه
نمی کرد چه وجود را در راه گذاشته بود و در مرتبهٔ ذات وجود را گنجایش نمی یافت اسلام او
در آن وقت اسلام تقلیدی بود نه تحقیقی بالجملہ ہرچه در حوصلهٔ ممکن در آید بطریق اولی ممکن
شاید فسبحان من لم یجعل للخلق الیه سبیلا الا بالعجز عن معرفته از حصول فناء فی الله
والبقاء بالله کسی گمان نکند که ممکن واجب گردد که آن محال است و مستلزم قلب حقائق
پس چون ممکن واجب نه گردد نصیب ممکن غیر از عجز از ادراک واجب جل شانه امر دیگر
نباشد فرد عنقا شکار کس نشود دام باز چین ＊ کاینجا همیشه باد بدست است دام را
بلند همتی همین طور مطلب را میخواهد که هیچ از و بدست نیاید و هیچ نام و نشان از و پیدا نشود
جمعے هستند که مطلبے میخواهند که آنرا عین خود یابند و قرب و معیت با و پیدا سازند مصرع
آن ایشانند من چنینم یارب ＊ والسلام اولا و آخرا

مکتوب صد و بست و هفتم ۱۲۷

عہ التعریب
لکل من الانسان شان یخصہ ۱۲

بملا صفر احمد رومی صدور یافته در بیان آنکه خدمت والدین هرچند از حسنات است اما در
جنب وصول مطلب حقیقی بیکاری محض ست و تعطیل صرف بلکه داخل سیئه است حسنات
الابرار سیئات المقربین و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب رسید عذریکه در باب توقف
نموده بودند صحیح است زیاده از آنچه بوقوع می آید باید کرد و خود را مقصر باید دانست قال
الله سبحانه و تعالی و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته

عہ واقعست در سوره احقاف یعنی و امر کردیم آدمی را در حق پدر و مادر او نیکو کاری در شکم برداشته است او را مادر او بدشواری و زاده است او را بدشواری ۱۲

گرُہگاہ وقال اللہ سُبحانہ ایضًا اَنِ اشکُرلی ولوالِدَیک معذالک معتقدآن باید بود کہ
اینہمہ درجنبِ وصولِ مطلبِ حقیقی بیکاری محض ست بلکہ درخورِ طےِ منازلِ سلوک نیز تعطیل
صِرف حسناتُ الابرار سیئاتُ المقربین شنیدہ باشند بیت ہرچہ جز عشقِ خدائی احسن است
گر شکر خوردن بود جان کندن ست ۞ حق اللہ سبحانہ بر حقوقِ جمیعِ خلائق مقدم است
ادائے حقوقِ اینہا امتثالاً لامرہ ست سبحانہ والا کر اجمالِ آن بود کہ خدمتِ او را گزاشتہ
بخدمتِ دیگری اشتغال نماید پس خدماتِ اینہا باین تقریب از جملۂ خدماتِ حق است
سبحانہ امّا از خدمت تا خدمت فرق بسیار ست مزارعان و قلبہ رانان نیز خدمتِ پادشاہان
میکنند امّا خدمتِ مقربان دیگر است آنجا نام زراعت و قلبہ رانی بردن عینِ معصیت است
و مزدِ ہر کار باندازۂ آن کار ست قلبہ رانان بمحنتِ تمام در روزے یک تنکہ اجرت میگیرند
و مقرب در ساعتی بخدمتِ حضور مستحقِ لکھا میگردد مع ذلک او را باین لکھا ہیچ تعلقی نیست
گرفتارِ قربِ شاہ است و بس شتّان ما بینہما فرخ حسین خیلے موفق است خاطر از جانب او
جمع دارند زیادہ چہ نویسم والسلام ۞

عـ ۵ تنکہ بالفتح و کاف عربی یعنی قرص پانچ از زر باشد یا نقرہ یا مس مقرر شکہ ہست ۱۲ غث	## مکتوب صد و بست و ہشتم (۱۲۸)	عـ یعنی میان قلبہ ران و مقرب پادشاہ فرقے است بسیار و بعدے است فراوان ۱۲

بخواجہ مقیم صدور یافتہ در ترغیب بر بلند ہمتی و عدم اکتفا بغیر مطلب بیچونی ۞ خدمتِ
خواجہ محمد مقیم دور افتادگان را فراموش نسازند بلکہ دور ندانند المرءُ مع من احبّ المقصو
مسلک بغایت طویل ست و مطلب در کمالِ رفعت و ہمم در غایتِ منقصت و منازلِ وسطی
ہمچو سرابِ مطلب نما است عیاذاً باللہ سبحانہ وسط را نہایت انگاشتہ بیکبار غیر مقصد
را مقصد داند و چون را بیچون تصور نماید و از وصول بمطلبِ حقیقی باز ماند ہمت را بلند

۸

می باید ساخت و ہیچ حاصل سر فرونمی باید کرد و در و رار الورا می باید جست حصول اینچنین ہمت وابستہ بتوجہ شیخ مقتدا است و توجہ آن بقدر اخلاص و محبت مرید مقتدی است ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

مکتوب صد و بست و نہم (۱۲۹)

بسید نظام صدور یافتہ در بیان آنکہ جامعیت انسان باعث تفرقۂ اوست و ہمین جامعیت است کہ سبب جمعیت اوست اگر ماء نیل ماء للمحبوبین و بلاء للمحجوبین مکتوب شریف وصول یافت آدمی چونکہ جامع ترین موجودات است و بواسطۂ ہر جزوے از اجزائے او تعلق و گرفتاری در روے بموجودات متکثرہ پیدا است پس فی الحقیقت جامعیت او باعث دوری او از جناب قدس خداوندی جل سلطانہ از ہمہ بیش گشت و تعلقات متعددہ سبب محرومی او از ہمہ زیادہ آمد و اگر بتوفیق ایزدی عز شانہ خود را ازین تعلقات پراگندہ جمع سازد و رجوع قہقری نماید فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا وَإِلَّا فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا بہترین موجودات بواسطۂ جامعیت چونکہ انسان است بدترین مخلوقات بواسطۂ جامعیت ہم اوست آئینۂ او بواسطۂ جامعیت اتم است اگر رو بعالم دارد از ہر چہ گویند مکدرتر است و اگر رو بحق سبحانہ و تعالی دارد مصفا است و از ہمہ بیش نماست کمال آزادی از و نس این تعلقات خاصہ محمد رسول اللہ است صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ وسلم و بعد ازین انبیا و اولیاء دیگر علی تفاوت درجاتہم صلوات اللہ و تسلیماتہ علی نبینا و علیہم و علی اتباعہم اجمعین الی یوم الدین رزقنا اللہ سبحانہ و ایاکم نجاتا عن ہذہ التعلقات بحرمۃ النبی المصطفی المدرج بقولہ سبحانہ و تعالی مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰی علیہ و علی آلہ من الصلوات اتمہا

وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ اَكْمَلُهَا زیادہ برین موجبِ اِملال است وَالسَّلَامُ وَاٰلِہٖ کِرَامُ

مکتوب صد و سی ام (۱۳۰)

بجمال الدین صدور یافتہ در بیانِ آنکہ تلوینات احوال را چندان اعتبارے نیست حصول مقصد بیچونی و بیچگونی باید کرد تلوینات احوال را چندان اعتبار نیست بآن مقید نباید شد کہ چہ آمد و چہ رفت و چہ گفت و چہ شنود مقصود دیگر است کہ از گفت و شنود و دید و شہود منزہ و مبرا است طفلانِ سلوک را بجوز و مویز تسلی مید ہند ہمت بلند باید داشت کار دیگر است اینہا ہمہ خواب و خیال است در خواب اگر کسے خود را پادشاہ و ید نفسِ الامر پادشاہ نیست امّا این خواب امیدواری می بخشد در طریق نقشبندیہ قدس اللہ تعالی اسرار اکابرہم و فلّ لعرا اعتبار نمی دہند این بیت در کتبِ الیشان نوشتہ اند **بیت** چو غلامِ آفتابم ہم از آفتاب گویم ۔ نہ شبم نہ شب پرستم کہ حدیث خواب گویم ۔ اگر حالی از احوال بیاید و برود جائے شادی و غم نیست منتظرِ حصولِ مقصود بیچونی و بیچگونی باید بود والسلام ۔

مکتوب صد و سی و یکم (۱۳۱)

بخواجہ محمد اشرف کابلی صدور یافتہ در بیانِ علوشانِ طریقۂ حضراتِ خواجہا قدس اللہ تعالی اسرارہم و شکایت از حالِ جماعۂ کہ درین طریقۂ علیہ احداثات نمودہ اند و آنرا تکمیل این طریقہ دانستہ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِيْنَ اخوی ارشدی خواجہ محمد اشرف شرفہُ اللہ سبحانہٗ بتشریفاتِ اَوْلِیَائِہِ الْکِرَامِ بدانند کہ طریقۂ حضراتِ خواجگان قدس اللہ تعالی اسرارہم اقربِ طرقِ موصلہ است و نہایتِ دیگران

در بدایتِ این بزرگواران مندرج و نسبتِ ایشان فوقِ همه نسبتهاست اینهمه بواسطهٔ
آنست که درین طریق التزامِ سنّت است و اجتناب از بدعت مهما امکن عمل برخصت تجویز
نمی نمایند اگرچه بظاهر در باطن نافع یابند و عمل بعزیمت از دست نمیدهند اگرچه بصورت
در سیرت متضرر دانند احوال و مواجید را تابع احکامِ شرعیه ساخته اند اذواق و معارف را خادمِ
علومِ شرعیه دانسته جواهرِ نفیسهٔ شرعیه را در رنگِ طفلان بجوز و مویزِ وجد و حال عوض نمیکنند
و بترهاتِ صوفیه مغرور و مفتون نمیگردند از نص بفص نمیگرایند و از فتوحاتِ مدنیه بفتوحاتِ
مکیه التفات نمیکنند حالِ ایشان بردوام است و وقتِ ایشان با استمرار آن تجلی ذاتی که دیگران
را کالبرق است این بزرگواران را دائمی است حضوریکه غیبت در قفائے آن باشد نزدِ
این عزیزان از حیزِ اعتبار ساقط است رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَّلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللّٰهِ اما فهم
هرکس بمذاقِ این اکابر نرسد نزدیک است که قاصران این طریقهٔ علیه نیز از بعضی کمالاتِ
ایشان انکار نمایند **بیت** قاصرے گر کند این طائفه را طعنِ قصور ٭ حاش لله که
برآرم بزبان این گله را ٭ آرے بعضی از خلفائے متاخرینِ این طریقهٔ علیه درین طریق نیز
احداثها نموده اند و روشِ اصلِ اکابر را از دست داده جمعے از مریدانِ ایشان اعتقاد آورده اند
که باین محدثات تکمیلِ این طریقه نموده اند حاشا و کلا كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ بلکه
در تخریب و تضییعِ آن کوشیده اند افسوس هزار افسوس بعضی از بدعتها که در سلاسلِ دیگر اصلا
موجود نیست درین طریقهٔ علیه احداث نموده اند نمازِ تهجد را بجماعت می گزارند از اطراف و جوانب
در آن وقت مردم از برائے نمازِ تهجد جمع میگردند و بجمعیتِ تمام ادا می نمایند و این عمل مکروه است
بکراهتِ تحریمیه جمعے از فقها که تداعی شرطِ کراهت داشته اند جوازِ جماعتِ نفل را مقید بناحیهٔ
مسجد ساخته زیاده از سه کس را باتفاق مکروه گفته اند و ایضاً نمازِ تهجد را باین وضع سیزده رکعت

میدانند که دوازده رکعت را ایستاده میگزارند و دو رکعت را نشسته تا حکم یک رکعت پیدا کند و بآن سیزده رکعت گردد نه چنین است حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات که گاهی سیزده رکعت ادا فرموده اند و گاهی یازده و گاهی نه و گاهی هفت نماز تهجد همراه وتر حکم فردیت پیدا کرده است نه آنکه دو رکعت قعود را حکم یک رکعت قیام داده اند منشأ امثال این علم و عمل عدم تتبع سنت سنیه مصطفویه است علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة عجب است در بلاد علما که ماوای مجتهدین است علیهم الرضوان این قسم محدثات رواج یافته با آنکه ما فقیران علوم اسلامیه از برکات ایشان استفاضه مینمائیم والله سبحانه الملهم للصواب فرد اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است والسلام

مکتوب صد و سی و دوم ۱۳۲

بملا محمد صدیق بدخشی صدور یافته در اجتناب از صحبت ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقرا زیرا که کناسی فقرا به از صدر نشینی اغنیا است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب ای برادر ظاهرا از صحبت فقرا دل تنگ گشته مجلس اغنیا اختیار کرده اید بسیار بد کرده اید امروز اگر بچشم شما پوشیده است فردا خواهند کشاد و غیر از ندامت فائده نخواهد کرد خبر شرط است ای بوالهوس امر تو از دو حال خالی نیست در مجلس اغنیا جمعیت خواهند داد یا نه اگر دهند بد و اگر ندهند بدتر اگر دهند استدراج است عیاذا بالله سبحانه من ذلک و اگر ندهند خسر الدنیا و الآخرة نشان حال کناسی فقرا به از صدر نشینی اغنیا است امروز این سخن معقول شما شود یا نشود آخر معقول خواهد شد و فائده نخواهد داشت آرزوی طعام چرب و تمنای لباس فاخر شما را درین بلا انداخت هنوز هم هیچ نرفته است فکر اصل بکنید

بیانے مصدری و کناس بالفتح و تشدید نون و بلی جهلا آنکه خاشاک خانه مردم روبد و آنرا خاک روب گویند پس کناسی یعنی خاک روبیدن بود ۱۲

وہرچہ از حق سبحانہ وتعالیٰ مانع آید آن را دشمن دانستہ ازو فرار نمائید وحذر کنید اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِکُمْ وَاَوْلَادِکُمْ عَدُوًّا لَّکُمْ فَاحْذَرُوْهُمْ نص قاطع است حقوق صحبت بر آن داشت کہ یک مرتبہ بشما نصیحتے کردہ شود وبعمل آرید یا نہ من از اول مید انستم از فضولیہای شما کہ استقامت بر فقر این وضع دشوار است شعر وَقَدْ کَانَ مَاخِفْتُ اَنْ یَکُوْنَا ٭ اِنَّا اِلَی اللّٰهِ رَاجِعُوْنَا ٭ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی وَالْتَزَمَ مُتَابَعَۃَ الْمُصْطَفٰی عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ اَتَمُّهَا وَاَکْمَلُهَا من از فطرت و استعداد شما توقع دیگر داشتم جوہر نفیس را شما در سرگین انداختید اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ

مکتوب ۱۳۳ صد و سی و سوم

نیز بملا محمد صدیق صدور یافتہ در بیان آنکہ فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت مکتوبیکہ بدست قاصد ارسال داشتہ بود رسید فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت از رسوم وعادات کارے نمیکشاید واز تحمل وتعلل جز خسارت وحرمان نمی افزاید مخبر صادق علیہ وعلی آلہ من الصلوات اتمہا ومن التسلیمات اکملہا فرمود هَلَكَ الْمُسَوِّفُوْنَ سَوْفَ اَفْعَلُ گویندگان ہلاک شدند عمر موجود را صرف امر موہوم نمودن وموہوم را از برائے موجود نگاه داشتن بسی مستنکرہ است باید کہ نقد وقت مصروف امر اہم گردد ونسیہ از برائے امر خرفات لایعنی مدخر باشد حق سبحانہ وتعالیٰ ذرہ بے آرامی بدہد کہ از آرام بما سوائے او تعالیٰ نجاتے میسر گردد وگفتہ وگو ما حصل ندارد سلامتی قلب می طلبند فکر بر اصل باید کرد واز مالایعنی اعراضے تام باید نمود بیت ہرچہ جز عشق خدائے احسن است ٭ گر شکر خوردن بود جان کندن است ٭ مَاعَلَی الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلَاغُ ٭٭٭

بر رسولان بلاغ باشد وبس ۱۲

عہ نسیہ بالکسر آنچہ نقد نباشد وبزمانہ بعید وعدہ اداے آن کردہ باشد ۱۲ غ

لہ شناخت صحبت ببعضے حقوق صحبت ... (marginal gloss, partly illegible)

مکتوب ۱۳۳ ... (marginal notes, largely illegible)

مکتوب (۱۳۴) صد و سی و چهارم

نیز بملا محمد صدیق صدور یافته در منع از تسویف حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج قرب عروجات بے اندازه کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم و علی آله الصلوات و التسلیمات أنتهما محبت آثار الوقت سیف قاطع معلوم نیست تا فردا فرصت دهند یا نه امر اهم را امروز باید کرد و غیر اهم را بر فردا باید انداخت حکم عقل اینست نه عقل معاش بلکه عقل معاد زیاده برین چه نوید والسلام

مکتوب (۱۳۵) صد و سی و پنجم

اصل

هذا المكتوب أرسل إلى المخلص الصديق محمد الصديق في بيان مراتب الولاية عامة كانت أو خاصة مع بعض خواص الخاصة اعلم أن الولاية عبارة عن الفناء والبقاء وهي إما عامة أو خاصة ونعني بالعامة مطلق الولاية وبالخاصة الولاية المحمدية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية والفناء فيها أتم والبقاء أكمل ومن شرف بهذه

ترجمه از مصحح

مکتوب صد و سی و پنجم بصدیق مخلص محمد صدیق صدور یافته در بیان ولایت عامه باشد آن ولایت یا خاصه با بیان بعضے از خصائص ولایت خاصه بدان که ولایت عبارتست از فنا و بقا و آن دو نوع است عامه و خاصه و مراد ما از ولایت عامه مطلق ولایت است و از ولایت خاصه ولایت محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و فنا در ولایت خاصه اتم است و بقا دروی اکمل و هر که مشرف گشت

النِّعمَةِ العُظمیٰ فقد کان جلدہٗ لِلطّاعَةِ
وَانشَرَحَ صَدرُہٗ لِلاِسلامِ وَاطمَانَّت نَفسُہٗ
فَرَضِیَت عَن مَولاھا وَرَضِیَ مَولاھا
عَنھا وَسَلِمَ قَلبُہٗ لِمُقَلِّبِہٖ وَتَخَلَّصَ رُوحُہٗ
کُلِّیَّةً اِلیٰ مُکاشَفَةِ حَضرَتِ صِفاتِ اللّاھُوتِ
وَشاھَدَ سِرُّہٗ مَعَ مُلاحَظَةِ الشُّیُونِ وَالاِعتِباراتِ
وَفِی ھٰذَا المَقامِ شُرِّفَ بِالتَّجَلِّیاتِ الذّاتِیَّةِ
البَرقِیَّةِ وَتَحَیَّرَ خَفِیُّہٗ لِکَمالِ
التَّنَزُّہِ وَالتَّقَدُّسِ وَالکِبرِیاءِ
وَاتَّصَلَ اَخفاہُ اِتِّصالاً
بِلا تَکَیُّفٍ وَضَربٍ مِنَ المِثالِ
هذا ✤ مصرعه
هَنِیئاً لِاَربابِ النَّعِیمِ نَعِیمُها
وَمِمّا یَنبَغِی اَن یُعلَمَ اَنَّ الوِلایَةَ الخاصَّةَ
المُحَمَّدِیَّةَ عَلیٰ صاحِبِها الصَّلٰوةُ وَالسَّلامُ
وَالتَّحِیَّةُ مُتَمَیِّزَةٌ عَن سائِرِ مَراتِبِ الوِلایَةِ فِی
طَرَفَیِ العُرُوجِ وَالنُّزُولِ اَمّا فِی طَرَفِ العُرُوجِ
فَلِاَنَّ فَناءَ الاَخفیٰ وَبَقاءَہٗ مُختَصّانِ بِتِلکَ
الوِلایَةِ الخاصَّةِ وَعُرُوجَ سائِرِ الوِلایاتِ اِلَی الخَفِیِّ

باین نعمت عظمیٰ بدنش بلاریب بطاعت خوے سبحانہ
وتعالیٰ منقاد گردید وصدر وے از برائے اسلام حقیقی
انشراح یافت ونفس وے از اماریگی ولوامگی
مخلصی یافتہ باطمینان رسید پس وے از مولائے
خویش حق جل وعلا راضی گشت ومولائے وے
از وی راضی شد وقلب وے مر مقلب قلب را صحیح وسالم
ماند وروح او کلیۃً بمکاشفۂ حضرت صفات لاہوت
واصل گشت وسِر وے بمقام مشاہدہ بلوغ یافت
باملاحظہ شیون واعتبارات واندرین مقام بتجلیات
ذاتیہ برقیہ نیز مشرف گردید وخفی وی بسبب کمال
تنزہ وتقدس وکبریاء مطلوب حقیقی متحیر ماند و
اخفائی وے اتصالی بے تکیف وبے قیاس بحصول
انجامید ہذا مصرع هَنِیئاً لِاَربابِ النَّعِیمِ نَعِیمُها
ومیباید دانست کہ ولایت خاصہ محمدیہ علی صاحبہا
الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ ممتاز است و باین
از تمامی مراتب ولایت در ہر دو طرف عروج ونزول
اما در طرف عروج پس زیرا کہ فناء اخفی وبقاء آن
مختص است باین ولایت خاصہ وعروج در
سائر ولایات تا بخفی است فقط بتفاوت درجات

يعني أنّ عروج بعض أرباب الولايات
إلى مقام الروح وعروج البعض إلى السرّ
وعروج البعض الآخر إلى الخفيّ وهو أقصى
درجات الولاية العامّة وأمّا في طرف
النزول فلأنّ لأجساد الأولياء المحمديّة
عليه وعلى آله الصلوة والسلام والتحيّة نصيبا
من كمالات درجات تلك الولاية لما أنّه صلى الله
أسرى ليلة المعراج بالجسد إلى ما شاء الله
تعالى وعرض عليه الجنّة والنار وأوحى إليه
ما أوحى وشرّف ثمّة بالرؤية البصريّة
وهذا القسم من المعراج مخصوص به
عليه الصلوة والسلام وللأولياء المتابعون
له بكمال المتابعة السالكون تحت قدمه
لهم أيضا نصيب من هذه المرتبة المخصوصة
مصرع وللأرض من كأس الكرام نصيب
غاية ما في الباب أنّ وقوع الرؤية في الدنيا
مخصوص به عليه الصلوة والسلام والحالة
التي حصلت لأوليائه الذين تحت
قدمه ليست برؤية والفرق بين الرؤية

اینها یعنی بعضے را از ارباب ولایات عروج
صرف تا بمقام روح است وبعضے دیگر را تا بمقام
خفی واین اعلے مراتب ولایت عامہ است وامّا
در طرف نزول پس زیرا کہ اجساد اولیاء امت محمدیہ
را علیہ وعلی آلہ الصلوة والسلام والتحیة نیز نصیبے است
از کمالات درجات این ولایت چہ آنحضرت را صلے الله
علیہ وآلہ وسلم بجسد شریف وے سیر کنانیدہ شد
در شب معراج تا بمکانے کہ خواست حق تعالے
وعرض کردہ شد بروے جنت ونار ووحی نمودہ شد
بسوئے او آنچہ وحی نمودہ شد ومشرف شد آنجا
برؤیت بصری واین نوع از معراج مخصوص است
بآن سرور علیہ الصلوة والسلام ومر اولیاء را کہ متابع
اند ویرا بکمال متابعت وسالکند زیر قدم وی نیز
نصیبے است ازین مرتبہ مخصوصہ مصرع وللأرض
من كأس الكرام نصيب ٭ غاية ما في الباب
نیست کہ وقوع این رؤیت در دنیا مخصوص است
بآن سرور علیہ الصلوة والسلام وحالتیکہ حاصل
است مر اولیاء را کہ زیر قدم وے اند رؤیت
نیست وفرق میان رؤیت وآن حالت

ص بعینہ الجسد قال الملا علي القاري في شرح المشكوة فقال الامام النووي الحاصل ان الراجح عند اكثر العلماء ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رأى ربه [illegible]

وَتِلْكَ الْحَالَةُ كَالْفَرْقِ بَيْنَ الْأَصْلِ وَالْفَرْعِ وَالشَّخْصِ وَالظِّلِّ وَلَيْسَ أَحَدُهُمَا عَيْنَ الْآخَرِ ؛

در رنگ فرق است میان اصل و فرع و شخص و ظل و نیست هیچ یکے ازین هر دو عین دیگر ؛

مکتوب صد و سی و ششم (۱۳۶)

نیز بملا محمد صدیق صدور یافته در منع از تسویف و تاخیر در تحصیل مطلوب حقیقی مکتوب مرغوب وصول یافت چون قاصد اواخر عشرهٔ متبرکه رسید بعد از مضی آن بجواب کتابتها پرداخت جواب کتابت خانخانان و جواب کتابت خواجه عبد الله را نیز نوشته فرستاده است ملاحظه خواهند نمود رفتن شما درین دفعه بلشکر معقول فقیر نمیشود تا حکمت چه باشد وَالْأَمْرُ عِنْدَ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ ملاحظه فرمایند که حضرت حق سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی از کمال کرم قوت یومیه عطا فرموده است این را غنیمت شمرده فکر کار خود باید کرد نه آنرا وسیلهٔ قوت دیگر باید ساخت که کار به تسلسل میکشد در رو پیشی طول امل گرفته است و معاملهٔ تخلیص از قرض معلوم نیست که از خواجگی صورتے پیدا کند و اگر اشتباهی دارند باید بخواجگی چیزے نوشت منقح و صریح اگر او در جواب هم منقح بنویسید و وعدهٔ موکد مفهوم شود باین نیت بروند اما علاج تسویف و تاخیر چه باشد هرچه بکنند زود تر بکنند که فرصت بسیار غنیمت است ؛

مکتوب صد و سی و هفتم (۱۳۷)

بحاجی خضر افغان صدور یافته در علو شان اداے نماز که منوط است کمال آن بنهایت النهایت وَمَا يَنَاسِبُ ذٰلِكَ مکتوب مرغوب رسید مضمون بوضوح پیوست التذاذ در عبادات و رفع کلفت در اداے آنها از اجل نعم حق است سبحانه خصوصًا در اداے صلوة که غیر منتهی را میسر نیست

علی الخصوص در اداۓ فرائضِ صلوٰۃ زیراکہ در ابتداءِ نہایت باداءِ صلوٰۃ نافلہ تلتذ میساز ند و در نہایت النہایت این نسبت بفرائض منوط میگردد و در اداءِ نوافل خود را بیکار میدانند کارِ عظیم نزد او اداۓ فرائض است و بس مصرع این کار دولت است کنون تاکرا رسد ۔۔ باید دانست التذاذیکہ در حینِ اداءِ صلوٰۃ دست میدہد نفس را اصلا دران حظّی نیست در عینِ این التذاذ او در نالہ و فغان است سُبحَانَ اللّٰہ چہ رتبہ ایست مصرع ھَنِیئًا لِاَربابِ النَّعِیمِ نَعِیمُہا ۔۔ اَمثالِ ما مرومِ بوالہوس را گفت و شنودِ این سخنان ہم مغتنم است مصرع بارے بہیچ خاطرِ خود شاد میکنم ونیز بدانند کہ رتبہ نماز در دنیا در رنگِ رتبہ رؤیتہ است در آخرت نہایتِ قرب در دنیا در نماز است و نہایتِ قرب در آخرت در حینِ رویت است و بدانند کہ سائرِ عبادات و سائلند از براۓ نماز و نماز از مقاصد است وَالسَّلامُ وَالاِکرامُ

مکتوب صد و سی و ہشتم (١٣٨)

بشیخ بہاءالدین سرہندی صدور یافت در مذمتِ دنیاۓ دنیہ و اجتناب از صحبتِ اربابِ دنیا

فرزندے ارشدے باین دنیۂ مبغوضہ خرسند نباشد و سرمایۂ دوامِ اقبالِ انجنابِ قدسِ خاوندی جلّ سلطانہ از دست ندہد فکر باید نمود کہ چہ چیز میفروشد و چہ چیز میخرد آخرت را بدنیا عوض نمودن و از حق سبحانہ بخلق باز ماندن از سفاہت و بیخردی است جمعِ دنیا و آخرت از قبیلِ جمعِ اضداد است مَا اَحسَنَ الدِّینَ وَالدُّنیَا لَوِ اجتَمَعَا ازین دو ضد ہر کدام را اختیار کند و ہر کہ خواہد خود را بفروشد عذابِ آخرت ابدی است و متاعِ دنیا قلیل است دنیا مبغوضۂ حق است سبحانہ و آخرت مرضیۂ او تعالیٰ و تقدس ف عِش مَا شِئتَ فَاِنَّکَ مَیِّتٌ ۔۔ وَالزَم مَا شِئتَ فَاِنَّکَ مُفَارِقُہ ۔۔ آخر زن و فرزند را بباید گذاشت و تدبیرِ اینہا را بحق سبحانہ باید سپرد

قال صلی اللہ علیہ وسلم لو کانت الدنیا تعدل عند اللہ جناح بعوضۃ ما سقی کافرا منہا شربۃ ماء رواہ احمد والترمذی وابن ماجہ

المصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ

وامور خود را مرده باید انگاشت و مهمات اینها را باو تعالی باید تفویض نمود اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِکُمْ وَاَوْلَادِکُمْ عَدُوًّا لَّکُمْ فَاحْذَرُوْهُمْ نص قاطع است مگر شنیده باشد خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر چشم باید کشود و صحبت اهل دنیا و اختلاط با ایشان سم قاتل است کشتهٔ این سم بموت ابدی گرفتار است العاقل تکفیه الاشارة فکیف التصریح مع المبالغة والتاکید لقمهٔ چرب ملوک ورا ازدیاد مرض قلبی میکوشد فکیف الفلاح والنجات الحذر الحذر من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ٭ فِرَّ من صحبتهم اکثر مما تفر من الاسد فانه یوجب الموت الدنیوی وهو قد یفید فی الآخرة واختلاط الملوک یوجب الهلاک الابدی والخسارة السرمدی فایاک وصحبتهم وایاک ولقمتهم وایاک ومحبتهم وایاک ورؤیتهم وقد ورد فی الخبر الصحیح من تواضع غنیا لغناه ذهب ثلثا دینه باید اندیشید که اینهمه تواضع و چاپلوسی از جهت غناء ایشان است ونتیجهٔ آن ذهاب دو ثلث دین است فاین انت من الاسلام واین انت من النجات این همه مبالغه وابرام بواسطه آنست که میداند که لقمهٔ چرب وصحبت ناجنس دل آن فرزند را از تذکر مواعظ وتعقل نصائح در پرده انداخته باشد بکلمه وکلام متاثر نخواهد شد فالحذر الحذر من صحبتهم والحذر الحذر من رؤیتهم والله سبحانه الموفق نجانا الله سبحانه وایاکم عما لا یرضی عنه ربنا المتعالی بحرمة سید البشر الممدوح بما زاغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها

والسلام

مکتوب (۱۳۹) صد وسی و نهم

بجعفر بیگ تهانی صدور یافته در بیان آنکه جماعهٔ بد ولتان که طعن در اهل الله مینمایند هجو ونکوهش آن جماعه مجوز است بلکه مستحسن التفات نامهٔ گرامی مشرف ساخت حق سبحانه

قوله حضرت پیغامبر الخ عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت كان رسول الله صلی الله علیه وسلم يضع لحسان بن ثابت منبرا في المسجد يقوم عليه قائما يفاخر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ويقول رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالى يؤيد حسان بروح القدس ما نافح او فاخر

پیغمبر — قوله تفقد یعنی گم شده و پرسش نمودن چیزے هنگام نبودن آن ۱۲

وتعالی ایشان را سلامت دارد که تفقدِ احوالِ فقرا میفرمایند و حضور و غیبت را یکسان میدارند مخدوما کفارِ قریش چون از کمالِ بے سعادتی در هجو و نکوهشِ اهلِ اسلام مبالغه نمودند حضرتِ پیغامبر علیه و علی آله الصلوة والسلام به بعضے از شعراءِ اسلامیه امر فرمودند که هجوِ کفار نگونسار نمایند آن شاعر در حضورِ آن سرور علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بر بالاے منبر می برآمد و اشعارِ هجویه کفار بر ملا میخواند آن سرور میفرمودند که روح القدس با اوست مادامیکه هجوِ کفار میکند ملامت و ایذاءِ خلق از مغتنماتِ عشق است اللّٰهم اجعلنا منهم بحرمةِ سیدِ المرسلین علیه و علیهم و علی آله الصلوات والتسلیمات

(جبرئیل ۱۲)

مکتوب صد و چهلم (۱۴۰)

نے چه خوش گفت
یارب همه خلق را بمن بد خو کن
وز جمله جهانیان مرا یکسو کن
روے دل من صرف کن از هر جهتے
در عشق خودم یک جهت و یک رو کن

توجیه بنوعے ... (ثم) ...

بملا محمد معصوم کابلی صدور یافته در بیانِ آنکه رنج و محنت از لوازمِ محبت است محبت آثار رنج و محنت از لوازمِ محبت است اختیارِ فقر او درد و غم لابد است بیت

غرض ز عشق توام چاشنی درد و غم است
ورنه زیرِ فلک اسبابِ تنعم چه کم است

دوست آوارگی میخواهد تا از غیرِ او بکلیته انقطاعی حاصل گردد اینجا آرام در بے آرامی است و ساز در سوز است و قرار در بیقراری و راحت در جراحت درین مقام فراغت طلبیدن خود را در محنت انداختن است تمام خود را بمحبوب باید سپرد و هر چه از دو بیاید به اشدِ رضا باید قبول کرد و آبرو نباید پیچید طریقِ زندگانی درین وضع است تا توانید استقامت ورزید والا فتور در قفا است مشغولیِ شما خوب شده بود اما پیش از قوت بضعف کشید غم نیست اگر انده کے خود را ازین ترددات جمع سازند بهتر از پیشتر خواهد شد باید که این اسبابِ تفرقه را عینِ اسبابِ جمعیت دانند تا توانند کارے کرد والسلام

(فوائد حاشیه بین السطور: باکسر ریش و زخم ۱۲ — حرقت و سوزش عشق ۱۲ — قبل ۱۲ — بفقر و درد و محنت و رضاے بقضاے حق سبحانه ۱۲ — و حصول کمال خود ۱۲)

عن عبد الله بن مغفل رضی الله عنه قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی احبک قال انظر ما تقول فقال والله انی لاحبک ثلث مرات قال ان كنت صادقا فاعد للفقر تجفافا فان الفقر اسرع الی من یحبنی من السیل الی منتهاه رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب ۱۲ از مشکوة و درا کی

ان الله فاخلف ... اهل لقضا — ان مدیث (؟)

مصححه سید احمد اجمعین ... — ... ورا محمد ... ۱۲

مکتوب صد و چهل و یکم (۱۴۱)

بملا محمد قلیج صدور یافته در بیان آنکه عمدهٔ این کار محبت و اخلاص است حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم وعلی آله الصلوات والتسلیمات از احوال قلبی گاہے نمینویسند که چه صورت وارد البته ازان باب نیز چیزے مینوشته باشند که موجب توجه غائبانه است عمدهٔ این کار محبت و اخلاص است اگر الحال ترقی مفهوم نشود غم نیست چون استقامت بر اخلاص است امید است که کار سنین بساعات میسر گردد والسلام

مکتوب صد و چهل و دوم (۱۴۲)

بملا عبد الغفور سمرقندی صدور یافت در بیان آنکه از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست مکتوب شریف که از روئے التفات ارسال داشته بودند رسید محبت فقرا و توجه باین طائفه از اجل نعم خداوندیست جل سلطانه از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت بران مسئول و مرجو است نیازیکه بدرویشان فرستاده بودند نیز وصول یافت فاتحهٔ سلامت خوانده شد طریقه که اخذ کرده بودند و نسبتی که ازانجا فرا رسیده بود ازان مقوله هیچ ذکر نیافته معاذ الله که در آن فتورے رفته باشد بیت یکچشم زدن خیال او پیش نظر ✤ بهتر ز وصال خوبرویان همه عمر ✤ از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست زیرا که نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است مصرع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ✤ اما ازین فتور غم نیست چون رشتهٔ محبت بحمد الله این نسبت قوی است فرجی که بمکرر پوشیده شده است ارسال داشته شد گاه گاه آن را بپوشند و بادب نگاهدارند که فوائد بسیار ازان متوقع است هرگاه آن جامه را بپوشند

ل پس از سی سال این معنی محقق شد بخاقانی ✤ که یکدم با خدا بودن به از ملک سلیمانی ۱۲

ف از پس افکندن یعنی از زیر جامه کردن ۱۲

باوضو بوشند و تکرار سبق نمایند امید است که جمعیت تمام رو دہد ہرگاہ چیزی نویسند باید که اوّل از احوال باطن خود نویسند که احوال ظاہر بے احوال باطن از حیز اعتبار ساقط است مصرع از ہرچه میرود سخن دوست خوش تر است ؛ ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعة سید البشر المطہر عن زیغ البصر علیه وعلی اله الصلوة والسلام ظاہرًا وباطنًا مصرع کار اینست وغیر این ہمه ہیچ ؛

مکتوب صد و چہل و سوم (۱۴۳)

بملا شمس صدور یافت در بیانِ آنکه موسمِ جوانی را غنیمت شمرده بلہو ولعب صرف نکنند محبت فقرا مولانا شمس موفق باشند که موسمِ جوانی را غنیمت شمرده بلہو ولعب صرف نکنند و بجز رومو عوض نمایند که آخر غیر از ندامت و پشیمانی امرے دیگر نخواہد بود و سود نخواہد داشت خبر شرط است و پنج وقت نماز بجماعت ادا نماید و حلال را از حرام امتیاز کند طریق نجاتِ آخروی متابعت صاحب شریعت است علیه وعلی اله الصلوات والتسلیمات تلذذات فانیه و تنعمات ہالکه منظور نظر نباشد والله سبحانه الموفق للخیرات

مکتوب صد و چہل و چہارم (۱۴۴)

بحافظ محمود لاہوری صدور یافت در بیانِ معنی سیر و سلوک و بیانِ سیر الی الله و سیر فی الله و دو سیر دیگر که بعد ازین دو سیر است ؛ حضرتِ حق سبحانه وتعالیٰ در مدارج کمالات ترقیات بے اندازه کرامت فرماید بحرمت سید البشر المطہر عن زیغ البصر علیه وعلی اله الصلوات والتسلیمات مصرعه از ہرچه میرود سخن دوست خوشتر است ؛ سیر و سلوک عبارت از

عـه بدانکه شیونات الہی فرع اند مر ذات عز جل شانہ وصفات او تعالیٰ متفرع بر شیونات اند و اسما کالخالق والرازق متفرع بر صفات وافعال متفرع بر اسما و سائر موجودات نتائج افعال و متفرع بر آنہا است پس شیون دیگر ست وصفات دیگر و اول عین ذات اند و ثانیہ زائد بر ذات اند در خارج ومن لم یطلع علی هذا الفرق زعم ان الشیون هی الصفات فحکم بعینیة الصفات مع الذات کالشیون فلزمه انکار اجماع اهل الحق من زیادة الصفات ۱۲ معارف لدنیه مع الاختصار -

حرکت[۱] در علم است کہ از مقولہ کیف[۲] است حرکت[۳] اینی اینجا گنجائش ندارد و پس سیر[۱] الی اللہ عبارت از حرکت علمیہ است کہ از علم اسفل بعلم اعلا میرود و از ان اعلا باعلائے و ہمچنین الی ان ینتہی الی علم الواجب تعالیٰ بعد طے علوم الممکنات کلہا و زوالہا باسرہا وهذه الحالة هو المعبر بالفناء و سیر[۲] فی اللہ عبارت از حرکت علمیہ است در مراتب وجوب از اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تقدیسات و تنزیہات الی ان ینتہی الی المرتبة التی لا یمکن التعبیر عنہا بعبارة ولا یشار الیہا باشارة ولا تسمی باسم ولا تکنی بکنایة ولا یعلمہا عالم ولا یدرکہا مدرک وهذا السیر مسمّی بالبقاء و سیر[۳] عن اللہ باللہ کہ سیر ثالث است نیز عبارت از حرکت علمیہ است کہ از علم اعلی بعلم اسفل فرود می آید و از ان اسفل باسفل و ہمچنین الی ان یرجع الی الممکنات رجوع القهقری وینزل عن علوم مراتب الوجوب کلہا وهو العارف الذی نسی اللہ باللہ و رجع عن اللہ مع اللہ وهو الواجد الفاقد وهو الواصل المهجور وهو القریب البعید و سیر[۴] رابع کہ سیر در اشیا است عبارت از حصول علوم اشیا است شیئاً فشیئاً بعد زوال علوم الاشیاء کلہا فی السیر الاول فالسیر الرابع مقابل للسیر الاول والسیر الثالث للسیر الثانی کما ترى و سیر الی اللہ و سیر فی اللہ از برای تحصیل نفس ولایت است کہ عبارت از فنا و بقا است و سیر ثالث و رابع از برای حصول مقام دعوت است کہ مخصوص بانبیاء مرسل است صلوات اللہ تعالیٰ و تسلیماتہ علی جمیعہم عموماً و علی افضلہم خصوصاً و متابعان کمل از مقام این بزرگواران علیہم الصلوات والتسلیمات نیز نصیب است کما قال تبارک و تعالیٰ قل هذه سبیلی ادعو الی اللہ علی بصیرة انا ومن اتبعنی اینست حدیث بدایت و نہایت کہ مقصود از ذکر آن تنویہ و تشویق طلاب است[۵] بر شکر غلطید ای صفرائیان از برای کورے سوداییان ٭ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفیٰ علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات

(interlinear glosses: بتمامہا ۱۲ — تفسیر ۱۲ — تفسیر ۱۲ — بیان نتائج و ثمرات و اغراض سیرہای مذکورہ ۱۲ — تخلق بخلق تعالیٰ ۱۲)

لہ تنویہ بلند کردن و خواندن بخیرے ۱۲ منہ — عـه التعریب — وتہافتوا فی سکرہا اہل صفہ ٭ زلة الاجل تغافل السوداوی ٭ ۱۲

مکتوب (۱۴۵) صد و چہل و پنجم

بملا عبد الرحمن مفتی صدور یافت در بیانِ آنکه مشائخ طریقۂ علیہ نقشبندیہ قدس اللّٰہ تعالیٰ اسرارہم ابتداءِ سیر از عالمِ امر اختیار کردہ اند و در بیانِ سرِّ عدمِ تأثرِ بعضے از مبتدیانِ این طریق بسرعت ؛ ثبّتنا اللّٰہ سبحانہ وایاکم علیٰ جادّۃِ الشریعۃِ المصطفویۃِ علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ ویرحم اللّٰہ عبدًا قال آمینا مشائخ طریقۂ نقشبندیہ قدس اللّٰہ تعالیٰ اسرارہم ابتداءِ سیر از عالم امر اختیار کردہ اند و عالم خلق را در ضمنِ آن سیر قطع مینمایند بخلاف مشائخِ سائر طرق کہ ابتداءِ سیرِ ایشان از عالمِ خلق ہست بعد از طیِّ عالمِ خلق قدم در عالمِ امر می نہند و بمقامِ جذبہ میرسند لہذا طریق نقشبندیہ اقربِ طرق آمد ولاجرم نہایتِ دیگران در بدایتِ ایشان مندرج گشت ع قیاس کن ز گلستانِ من بہارِ مرا ؛ جمعے باشند از طلّابِ این طریقۂ علیہ کہ باآنکہ ابتداءِ سیرِ ایشان از عالمِ امر است بسرعت متاثر نشوند و التذاذ و حلاوت کہ مقدمۂ جذبہ است بزودی پیدا نکنند وجہش آنست کہ عالمِ امر در ایشان نسبت بعالمِ خلق ضعیف افتادہ است و ہمین ضعف سدِّ راہِ سرعتِ تاثیر و تاثر شدہ و این بطوءِ تاثر تا زمانی متحقق است کہ عالمِ امر در ایشان بر عالمِ خلق قوت پیدا کند و امر منعکس گردد و علاجِ این ضعف مناسبِ این طریقۂ علیہ تصرفِ تام است مر صاحبِ تصرفِ تام را و علاجیکہ مناسبِ طرقِ دیگران است تقدیمِ تزکیۂ نفس ہست و ریاضات و مجاہداتِ شاقہ کہ موافقِ شریعت واقع شوند علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ باید دانست کہ بطوءِ تاثر علامتِ نقصانِ استعداد نیست گروہے باشند تام الاستعداد کہ باین بلا مبتلا گردند ۔ والسلام

ے مستعد اسم فاعل از استعداد نیک بختی و سعادت جوینده و یاری خواہنده ۱۲

مکتوب صد و چہل و ششم (۱۴۶)

بشرف الدین حسین بدخشی صدور یافت در نصیحت بتکرار سبق ، مکتوب فرزندے شرف الدین حسین وصول یافت لِلّٰہِ سُبْحَانَہٗ اَلْحَمْدُ وَالْمِنَّۃ کہ بسعادت یادِ فقرا مستعد اند سبقی کہ گرفتہ بودند بتکرار آن وقت را معمور دارند و فرصت را از دست ندہند و مبادا کہ فرفانیہ از جا ببرد و طمطراق زائلہ بحلاوت سازد بیت ہمہ اندر زمن بتو ہیست ، کہ تو طفلی و خانہ رنگین است ، چہ نعمتی است کہ حضرت حق سُبْحَانَہٗ وَتَعَالٰی بندہ را در عنفوانِ شباب توفیقِ توبہ کرامت فرماید و بران استقامت بخشد لوان گفت کہ تنعمات تمامِ دنیا در جنبِ آن نعمت حکم شبنمی دارد در جنبِ دریای عمیق چہ آن نعمت بوجب رضائے مولیٰ است سُبْحَانَہٗ کہ فوقِ جمیعِ نعم است چہ دنیوی و چہ اخروی وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰہِ اَکْبَرُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْھُدٰی وَالْتَزَمَ مُتَابَعَۃَ الْمُصْطَفٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ اَتَمُّہَا وَاَکْمَلُہَا

مکتوب صد و چہل و ہفتم (۱۴۷)

بخواجہ محمد اشرف کابلی صدور یافتہ در بیان آنکہ گسستن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن بر گسستن حضرت حق سُبْحَانَہٗ وَتَعَالٰی در مدارجِ کمال ترقیات کرامت فرماید بحرمتِ سیدِ المرسلین علیہ وعلیٰ آلہ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ اَتَمُّہَا جمعے از مشایخ طریقت قَدَّسَ اللّٰہُ تَعَالٰی اَسْرَارَھُمْ گسستن را بر پیوستن مقدم داشتہ اند و جمعے دیگر ازین بزرگواران پیوستن را بر گسستن تقدیم داده اند و طائفہ ثالث بتوقف رفتہ اند ابوسعید خراز گوید قدس سرہ تا نرھی نیابی تا نیابی نرھی ندانم کدام پیش بود راقمِ این سطور گوید گسستن و پیوستن در یکزمان متحقق میگردند جائز نیست کہ گسستن از پیوستن جدا شود و پیوستن بی گسستن ہویدا گردد غایۃ ما فی الباب اگر خفای است

علہ شمہ از حال شیخ ابوسعید خراز بحاشیہ مکتوب اول نوشتہ شد ۱۲

در تقدمِ ذاتی است و تعین علّیہ کلی مر دیگرے را شیخ الاسلام ہروی قدس سرہٗ اختیار مذہب ثانی

بینما ید و میفرماید کہ سبقت ازان طرف نکوست یلی آما جمعی کہ گسستن برا مقدم داشتہ اند انکار این

سبقت نمینماید مراد ایشان از پیوستن ظہور تام است و آن منافی سبقت بر ظہور مطلق نیست ظہور

مطلق مقدم باشد بر گسستن و ظہور تام موخر ازان برین تحقیق نزاع ایشان بلفظ راجع میگردد اما

نظر طائفۂ اُولی بلند است کہ قلیل را در حیز اعتبار نمی آرند باید دانست کہ برین توجیہ تقدم زمانی نیز

پیدا گشت فافہم واللہ سبحانہ الملہم للصواب بہر حال مظہر گسستن و پیوستن باید شد کہ مرتبۂ

ولایت منوط باین دو مرتبہ است و بعدہما خرط القتاد مرتبۂ اُولی مربوط بسیر الی اللہ است و

مرتبۂ ثانی بسیر فی اللہ و مجموع این دو سیر مرتبۂ ولایت و کمال میرسد علی تفاوت درجاتہا و دو سیر

دیگر از برای تحصیل تکمیل ست و وصول بدرجۂ دعوت باین دو کردم اگر در دہ کس ست والسلام

مکتوب صد و چہل و ہشتم (۱۴۸)

بملا صادق کابلی صدور یافتہ در بیان آنکہ صاحب بیحاصلی بیحاصل است و در بیان آنکہ زنہار بتوسط

روحانیات مشائخ و امدادات ایشان مغرور نشوند کہ آن صور مشائخ فی الحقیقت لطائف شیخ

مقتدا است ٭ دو مکتوب پی در پی رسید مکتوب اول از حصول و بیخبری انبا نمودہ و مکتوب ثانی

از تشنگی و بیحاصلی الحمد للہ سبحانہ کہ عبرت مر خاتم را ست صاحب بیحاصلی بیحاصل است و آنکہ خود را

بیحاصل دانست واصل است مکرر بشما گفتہ شدہ است کہ زنہار بتوسط روحانیات مشائخ و امدادات

ایشان مغرور نشوید کہ آن صور مشائخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتدا است کہ بآن صور ظہور

نمودہ است قبلۂ توجہ را وحدت شرط است توجہ را پراگندہ ساختن موجب خسران است عیاذاً

باللہ سبحانہ ثانیاً آنکہ مکرر و موکد بشما گفتہ ایم کہ سررشتۂ کار را مختصر بگیرید یا بسرعت سرانجام یابد

امر ضروری را گذاشته بامر لاطائل پرداختن از عقل و دور اندیش بسیار مستبعد است اما شما معتقد رائے خود اید سخن کس در شما کم است که مؤثر افتد شما دانید ما علی الرسول الا البلاغ

مکتوب (۱۴۹) صد و چهل و نهم

یعنی بکلیه خود باسباب متوجه گشته است ۱۲

نیز بملا صادق کابلی صدور یافته در بیان آنکه هر چند مسبب الاسباب تعالی اشیا را بر اسباب مترتب ساخته است اما چه در کار که نظر بر سبب معین دوخته شود اخوی مولانا محمد صادق عجب است که این همه خود را بعالم اسباب واگذاشته است هر چند مسبب الاسباب تعالی و تقدس اشیا را بر اسباب مترتب ساخته است اما چه در کار که نظر بر سبب معین دوخته شود مصرع گر درے بسته شد دایدل دگری بکشایند این قسم کوته نظری بسیار بے مناسبتی میطلبد از امثال شما مردم بسیار مستهجن است ساعتی بحال خود فرو باید رفت و این شناعت را باید فهمید در کسوت فقرا اینهمه تلاش در تحصیل مبغوضه حق جل شانه چه بلا استنکار است عجب است که این مستکره را در نظر شما چه طور زیبا نموده اند در تحصیل امور ضروریه بقدر ضرورت باید کوشید تمام همت را بآن مصروف ساختن و عمر را در پے آن گذرانیدن سفاهت محض است فرصت بسیار غنیمت است هزار افسوس که آنرا کسے در تحصیل امور لاطائل صرف کند خبر شرط است ما علی الرسول الا البلاغ از گفت و شنود مردم آزار نکشند چیزہا یکه بشما نسبت میکنند هر گاه در شما نباشد هیچ غم نیست چه دولتی است که مردم کسے را بد دانند و فی الحقیقت نیک باشد اگر عکس این قضیه متحقق شود محل خطر است والسلام

مکتوب (۱۵۰) صد و پنجاهم

بخواجه محمد قاسم صدور یافته در بیان آنکه شایان مطلوبیت جز حضرت واجب الوجود تعالی و تقدس

ے یعنے دنیائے دنیہ عوض عمر گران نے تواند شد کہ از برائے او پراگندہ شود ۱۲

نیست؛ التفات نامۂ اخوی خواجہ محمد قاسم وصول یافت موجب فرحت گشت از تشتت
اوضاعِ دنیوی و تفرقِ احوالِ صوری دلتنگ نشوند کہ کرائی آن نمیکنند زیرا کہ این نشأہ
در معرضِ فناست بمرضیِ حق سبحانہ و تعالیٰ میباید بسر برد درین ضمن عسر باشد یا یسر شایان
مطلوبیت را جز ذاتِ واجب الوجود نیست جل شانہٗ خصوصاً امثالِ شما مردم عزیز را
مع ذلک اگر بجد متی و کارے اشارت نمایند بمنت و سعی آن خواہد کوشید والسلام

مکتوب صد و پنجاہ و یکم (۱۵۱)

بمیر مومن بلخی صدور یافتہ در بیانِ بزرگی طریقۂ حضراتِ خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم
و بیانِ معنی یادداشت کہ مخصوص باین اکابر است مصراع از ہرچہ میرود سخن دوست خوشتر است
یادداشت در طریقۂ حضراتِ خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم عبارت از حضورِ بی غیبت است
یعنی دوامِ حضور حضرتِ ذات تعالیٰ و تقدس بے تخللِ حجبِ شیونی و اعتباراتی و اگر گاہی حضور را
و گاہی غیبت یعنی وقتی حجب تمام مرتفع شوند و وقتے دیگر درمیان آیند چنانچہ در تجلی ذاتی
برقی کہ کالبرق حجب تمام از پیشِ حضرتِ ذات تعالیٰ و تقدس مرتفع میگردد و بسرعت باز در پردۂ
شیون و اعتبارات می آید پس نزد این اکابر از حیزِ اعتبار ساقط است پس حاصلِ حضورِ بی غیبت
آن گشت کہ تجلیِ ذاتیِ برقی کہ عبارت از ظہورِ حضرتِ ذات است بی توسطِ شیون و اعتبارات کہ
در نہایتِ این راہ میسر میگردد و فنائی اکمل را در انعدام اثبات میکنند دائمی گردد و حجب ہرگز رجوع نکنند
و اگر رجوع کند حضور بغیبت متبدل خواہد گشت و یادداشت نخواہند گفت پس متحقق گشت کہ
شہودِ این اکابر بر وجہ اتم و اکمل است و اکملیتِ فنا و اتمیتِ بقا باندازۂ اتمیت و اکملیت
مشہود است ع قیاس کن ز گلستانِ من بہارِ مرا

ے مصراع

مکتوب صد و پنجاه و دوم (۱۵۲)

بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اطاعت رسول عین اطاعت حق است سبحانه و ما یناسب ذلک قال الله سبحانه و تعالی مَنْ یُّطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اَطَاعَ اللهَ حضرت حق سبحانه و تعالی اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرمود پس اطاعت خدای عز و جل که در غیر اطاعت رسول باشد اطاعت او نیست سبحانه و از برای تاکید و تحقیق این معنی کلمهٔ قد آورد تا بوالهوسی در میان این دو اطاعت جدائی پیدا نکند و یکی را بر دیگری نگزیند و در جای دیگر حضرت حق سبحانه و تعالی شکایت میکند از حال جماعهٔ که در میان این دو اطاعت تفرقه مینمایند کما قال سبحانه یُرِیْدُوْنَ اَنْ یُّفَرِّقُوْا بَیْنَ اللهِ وَ رُسُلِهٖ وَ یَقُوْلُوْنَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَّ نَکْفُرُ بِبَعْضٍ وَّ یُرِیْدُوْنَ اَنْ یَّتَّخِذُوْا بَیْنَ ذٰلِکَ سَبِیْلًا اُولٰٓئِکَ هُمُ الْکٰفِرُوْنَ حَقًّا آرے بعضے از مشائخ کبار قدس الله تعالی اسرارهم در سکر وقت و غلبهٔ حال سخنان گفته اند که موهم تفرقه اند میان این دو اطاعت و مشعر باختیار محبت یکی بر دیگرے منقول است که سلطان محمود غزنوی در ایام پادشاهت خود نزدیک بخرقان فرود آمده بود از آنجا وکلائی خود را بخدمت شیخ ابوالحسن خرقانی فرستاد و التماس نمود که حضرت شیخ بدیدن او بیاید و بوکلائی خود گفت که اگر از شیخ توقفے فهم کنید کریمهٔ اَطِیْعُوا اللهَ وَ اَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ برخوانید چون وکلا از شیخ توقف فهمیدند کریمهٔ مذکوره را برخواندند شیخ در جواب فرمودند که چندان گرفتار اَطِیْعُوا اللهَ ام که شرمنده اَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ ام و با طاعت اُولِی الْاَمْرِ چه رسد حضرت شیخ اطاعت حق را سبحانه در غیر اطاعت رسول او دانست این سخن از استقامت دور است مشائخ مستقیم الاحوال ازین قسم سخنان تنزه مینمایند و در جمیع مراتب شریعت و طریقت و حقیقت اطاعت حق سبحانه را در اطاعت رسول

فرموده

او مید انند و اطاعتِ حق سُبحانہٗ کہ در غیرِ اطاعتِ رسولِ اوست علیہ الصلوٰۃ والسلام عینِ ضلالت
مے انگارند و نیز منقول است کہ شیخ مہنہ شیخ ابو سعید ابو الخیر مجلسے داشتند و سیدِ اجل از
اکابرِ سادات خراسان نیز در مجلسِ ایشان نشستہ بودند اتفاقاً دران اثنا مجذوبی مغلوب
الاحوال پیدا شد حضرتِ شیخ او را بر سید اجل تقدیم داوند سید را ناخوش آمد بسید فرمودند کہ
تعظیمِ شما بواسطہ محبتِ رسول است علیہ الصلوٰۃ والسلام و تعظیمِ این مجذوب بواسطہ محبت
حق سُبحانہٗ این قسم تفرقہ را نیز اکابرِ مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبہ محبتِ حق را سُبحانہٗ
بر محبتِ رسول او علیہ الصلوٰۃ والسلام از سکرِ حال میدانند و جز فضولی نمی انگارند اما این
قدر ہست کہ در مقامِ کمال کہ مرتبہ ولایت است محبتِ حق سُبحانہٗ غالب است و در مقامِ
تکمیل کہ نصیبی از مقامِ نبوت است محبتِ رسول غالب ثبتنا اللہ سبحانہٗ علی اطاعۃ
الرسول التی ھی عین اطاعۃ اللہ سبحانہٗ

مکتوب صد و پنجاہ و سیوم (۱۵۳)

بمیان شیخ مزمل صدور یافتہ در بیانِ خلاصی تمام از رقیت ماسوای کہ مربوط بفنائی مطلق است
کتابتیکہ ارسال داشتہ بودند رسید الحمد للہ ذی الانعام والمنۃ کہ طالبان خود را در طلب
بیقرار و بے آرام میدارد و درین بے آرامی از آرام بغیر خود نجات می بخشد اما خلاصی تام
از رقیتِ اغیار وقتے میسر شود کہ بفنائے مطلق مشرف شود و نقوشِ ماسوی را بالکل از
آئینہ دل محو سازد و تعلقِ علمی و حُبّی او را بہیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانہ و تعالی او را مقصود
و مراد نباشد و دونہٗ خرط القتاد ہر چند گمانِ بے تعلقی دارد اما ان الظن لا یغنی
من الحق شیئا مصرع این کار دولت است کنون تا کرا رسد گرفتارِ احوال و مقامات گرفتار غیر است

از چیزهای دیگر چه گوید ✿ بهرچه از دوست وا مانی چه کفر آن حرف وچه ایمان ✿ بهرچه از راه دور افتی چه زشت آن نقش وچه زیبا ✿ غربت شما تطویل انجامید فرصت غنیمت است اگر یاران اهل اند در رخصت چون توقف خواهند کرد واگر نااهل چه احتیاج رخصت است مرضی حق سبحانه را می باید ملاحظه کرد اهل عالم راضی باشند یا نباشند عدم رضای ایشان چه خواهد بود ع طفیل دوست باشد هرچه باشد ✿ مقصود حق را سبحانه باید دانست باقی هرچه جمع شود شود واگر نه شود گو نه شود ع خار من اینجا و تو در گل نگری ✿ والسلام

مکتوب صد و پنجاه و چهارم (۱۵۴)

نیز بمیان میرزا صدور یافته در بیان آنکه از خود باید گذشت و در خود باید رفت حق سبحانه وتعالی با خود وا دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد اللهم لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین فنهلک ولا اقل منها فنضیع هر بلائی که هست از گرفتاری بخود است چون از خود خلاص شد از گرفتاری ما دون او سبحانه خلاص شد اگر بت می پرستد فی الحقیقت خود را می پرستد که افرأیت من اتخذ الهه هواه مصراع ✿ از خود چو گذشتی همه عیش است و خوشی ✿ دع نفسک وتعال همچنانکه از خود گذشتن فرض است در خود رفتن هم لازم است که یافت اینجاست در بیرون خود یافت نمی باشد ع باتو در زیر گلیم است هرچه هست ✿ همچو نابینا مبر هر سوی دست ✿ سیر آفاقی بعد در بعد است و سیر انفسی قرب در قرب اگر شهود است در خود است واگر معرفت است هم در خود واگر حیرت است هم در خود بیرون خود قدمگاه نیست سخن بمجازفت مبادا ساده دلی از اینجا حلول یا اتحاد فهم کند و بورطهٔ ضلالت رود ع اینجا حلول کفر بود اتحاد هم ✿ پیش از تحقق باین مقام تفکر آن ممنوع است رزقنا الله سبحانه

وإياكم الاستقامة على الطريقة المرضية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية از احوال خود مینوشته باشند که دخل تمام دارد باوجود علائق صوریه آزاد باشند و وجود و عدم آنرا مساوی دانند والسلام والاکرام

مکتوب صد و پنجاه و پنجم (۱۵۵)

نیز بمیان شیخ مزمل صدور یافته در ترغیب رجوع باصل خود بحق سبحانه و تعالی با خود دارد بعد از خدای هرچه پرستند هیچ نیست ٭ بیدولت است آنکه بهیچ اختیار کرد ٭ غرهٔ ماه جمادی الاول روز جمعه بطواف حضرت دہلی مشرف گشت و محمد صادق نیز همراه است چند روز اگر اراده خداوندی موافق است اینجا بسر برده بسرعت متوجه وطن اصلی خواهد شد حب الوطن من الایمان خبر صحیح است بیچاره بیچاره و ناصیه بدست او وارد ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم این المفر لمن آنکه ففروا الی الله گفته در وی بلوی بگریزند بهر حال اصل را اصل دانسته فرع را طفیلی ساخته رو باصل باید آورد بیت هرچه جز

عشق خدای احسن است ٭ گر شکر خوردن بود جان کندن است

مکتوب صد و پنجاه و ششم (۱۵۶)

نیز بمیان مزمل صدور یافته در ترغیب بر صحبت اهل الله کتابتیکه بدست قاضی زاده جالندهر فرستاده بودند در دهلی رسانید الحمد لله والمنة که محبت فقرا نقد وقت دارند و بحکم المرء مع من احب با ایشانند ماه رجب هر چند بحسب اوقات و ازمان نزدیک است اما بسبب دوری است بیت ٭ فراق دوست اگر اندک است اندک نیست ٭ درون دیده اگر نیم موست بسیار است ٭ چون بواسطهٔ رعایت حقوق ارباب حقوق این معنی را اختیار کرده اند همان طور

لمصححه سلمه الله تعالی

بکنند فقیر ہم تا ماہِ رجب شاید اینجا بماند واللہ سبحانہ اعلم بالصواب والیہ المرجع والمآب
بہر حال چند روزہ عمر را بفقر امید باید گزرانید واصبر نفسک مع الذین یدعون ربہم
بالغداوۃ والعشی یریدون وجہہ خود نص قاطع است کہ حق سبحانہ وتعالیٰ
حبیب خود را علیہ من الصلوات اتمہا ومن التحیات ابمہا بآن امر فرمودہ عزیزے
میفرماید الٰہی چیست اینکہ دوستانِ خود را کردی کہ ہر کہ ایشان را شناخت ترا یافت وتا ترا
نیافت ایشان را نشناخت رزقنا اللہ تعالیٰ وایاکم محبۃ ہذہ الطائفۃ العلیۃ الشریفۃ

(۱۵۷) مکتوب صد و پنجاہ و ہفتم

بحکیم عبد الوہاب صدور یافتہ در بیانِ آنکہ چون کسے پیشِ درویشان برود باید کہ خود را خالی
کردہ رود تا مملو باز گردد و در بیانِ آنکہ اول تصحیح عقائد باید کرد، دو مرتبہ شما قدم رنجہ نمودہ آمدہ اید
وزود برخاستہ رفتید فرصتِ آن نشد کہ بعضے از حقوقِ صحبت ادا کردہ شود مقصود از ملاقات
افادہ است یا استفادہ وچون مجلس ازین ہر دو خالی باشد از اعتداد خارج است پیشِ
این طائفہ خالی شدہ باید آمد تا مملو باز گردد واظہارِ افلاس خود باید نمود تا ایشان را بروے
شفقت آید وراہِ افاضہ بکشاید سیر آمدن وسیر رفتن مزہ ندارد وامتلا را جز علت بار
نیست واستغنا را جز طغیان کار نہ حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سرہ فرمودہ
اند اول نیازِ خستہ بعد ازان توجہِ خاطرِ شکستہ پس توجہ را نیاز شرط آمد مع ذلک
درین اوان کہ طالب علمے آمدہ طلبِ سفارش بجانبِ ایشان ظاہر ساخت
بخاطر ریخت کہ چون مجردِ آمدنِ ایشان را ہم حقے ہست پس از جانبِ خود
مہما امکن اداءِ حق باید نمود لاجرم بزبانِ قلم از جہتِ تدارکِ ما مضے

له صاحب بدعت چنانکه رافضه و خارجیه و جبریه و قدریه و غیرهم ۱۲

وثانیاً ما سبق چند کلمه بمقتضائی وقت و حال ابلا نموده بجانب ایشان ارسال داشت و الله
سبحانه الملهم للصواب والموفق للسداد سعادت آثار آنچه بر ما و شما لازم است تصحیح
عقائد بمقتضائی کتاب و سنت بر نهجیکه علماء اہل حق شکر الله تعالی سعیہم از کتاب
و سنت آن عقائد را فهمیده اند و از آنجا اخذ کرده چه فهمیدن ما و شما از حیز اعتبار ساقط است
اگر موافق افہام این بزرگواران نباشد زیراکه ہر مبتدع و ضال احکام باطله خود را از کتاب
و سنت می فهمد و از انجا اخذ مینماید و الحال انه لا یغنی من الحق شیئاً و ثانیاً علم باحکام شرعیه
است از حلال و حرام و فرض و واجب و ثالثاً عمل بمقتضائی این علم است و رابعاً طریق
تصفیه و تزکیه که مخصوص بصوفیه کرام است قدس الله تعالی اسرارهم پس تا تصحیح عقائد
ننمایند علم باحکام شرعیه فائده نمیدهد و تا این هر دو متحقق نشوند عمل نافع نباید و تا این ہرسہ
میسر نگردند حصول تصفیه و تزکیه محال است بعد ازین چهار رکن با متممات و مکملات اینها
کالسنة مکملة للفرض هر چه هست از فضول است و داخل دائره مالا یعنی و من حسن
اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه و اشتغاله بما یعنیه والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتحیات

اصل | مکتوب (۱۵۸) صد و پنجاه و هشتم | ترجمه از مصحح

بشیخ حمید بنگالی صدور یافته فی بیان تفاوت مراتب الکمال بحسب تفاوت الاستعدادات و ما یناسب ذلک اعلم ان مراتب الکمال متفاوتة بحسب

بشیخ حمید بنگالی صدور یافته در بیان آنکه تفاوت مراتب کمال بحسب تفاوت استعدادات است و ما یناسب ذلک بدانکه مراتب کمال متفاوت اند بحسب تفاوت استعدادات

وَالتَّفَاوُتُ فِي الْكَمَالِ قَدْ يَكُونُ بِحَسَبِ
الْكَمِّيَّةِ وَقَدْ يَكُونُ بِحَسَبِ الْكَيْفِيَّةِ
وَقَدْ يَكُونُ بِهِمَا مَعًا فَكَمَالُ الْبَعْضِ
مَثَلًا بِالتَّجَلِّي الصِّفَاتِي وَكَمَالُ الْآخَرِينَ
بِالتَّجَلِّي الذَّاتِي مَعَ تَفَاوُتٍ فَاحِشٍ بَيْنَ
أَفْرَادِ ذَيْنِكَ التَّجَلِّيَيْنِ وَبَيْنَ أَرْبَابِهِمَا
أَيْضًا فَكَمَالُ الْبَعْضِ بِسَلَامَةِ الْقَلْبِ
وَتَخَلُّصِ الرُّوحِ وَكَمَالُ الْآخَرِ بِهِمَا وَبِالشُّهُودِ
السِّرِّيِّ أَيْضًا وَكَمَالُ الثَّالِثِ بِذٰلِكَ
الثَّلٰثِ وَبِالْحَيْرَةِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَى الْخَفِيِّ
وَكَمَالُ الرَّابِعِ بِذٰلِكَ الْأَرْبَعِ وَ
بِالْاِتِّصَالِ الْمَنْسُوبِ إِلَى الْأَخْفٰى ذٰلِكَ
فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ وَبَعْدَ حُصُولِ الْكَمَالِ فِي أَيِّ
مَرْتَبَةٍ كَانَتْ مِنَ الْمَرَاتِبِ الْمَذْكُورَةِ إِمَّا
رُجُوعُ الْقَهْقَرٰى أَوْ ثَبَاتٌ وَاسْتِقْرَارٌ فِي
ذٰلِكَ الْمَوْطِنِ وَالْأَوَّلُ هُوَ مَقَامُ التَّكْمِيلِ وَ
الْإِرْشَادِ وَرُجُوعٌ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْخَلْقِ لِلدَّعْوَةِ
وَالثَّانِي هُوَ مَوْطِنُ الْاِسْتِهْلَاكِ وَالْعُزْلَةِ

وتفاوت در کمال گاهی بحسب کمیت میباشد
وگاہے بحسب کیفیت وگاہے بہر دو معا
وکمال بعضی مثلا بتجلی صفاتی است
وکمال دیگران بتجلی ذاتی باوجود تفاوت کثیر
میان افراد این دو تجلی ومیان ارباب اینها
نیز پس کمال بعضے صرف بسلامت قلب
است وتخلص روح یعنی از ماسوائے حق سبحانہ
وتعالی وکمال شخص دیگر باین ہر دو متحقق
است وبشہود سری نیز وکمال سوم باین سہ
است وبحیرت کہ بلطیفہ خفی منسوب است
وکمال چہارم باین ہر چہار وباتصال کہ منسوب
است بسوئے لطیفہ اخفی اینست فضل خدا
میدہدش بہر کہ میخواہد وخدا خداوند فضل بزرگ
است وبعد از حصول کمال از مراتب مذکورہ بہر
مرتبہ کہ باشد رجوع قہقری یا ثبات واستقرار
دران موطن واول این ہر دو ہمونست
مقام تکمیل وارشاد ورجوع از حق بخلق از
برائے دعوت وثانی اینہا ہمان است
موطن استہلاک وعزلت از خلق

مقدار ۱۲ — صفت ۱۲ — شخص ۱۲ — ثبات و استقرار ۱۲
ہلاک شدن ۱۲ — نیست کردن خود را ۱۲

الله الخ ۱۲
لمحمد سعید الله تعالی

وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَّ اٰخِرًا ۔ | وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَّ اٰخِرًا ۔

مکتوب صد و پنجاه و نهم (۱۵۹)

بشرف الدین حسین بدخشی صادر شده در تعزیت هر چند آلام و مصائب بظاهر تلخست و مولم جسم لیکن بباطن شیرین است و لذت بخش روح زیرا که جسم و روح گویا بر دو طرف نقیض واقع شده اند الم یکے مستلزم لذت دیگریست پست فطرتے که در میان این دو نقیض و لوازم آنها تمیز نتواند کرد از مبحث خارج است و قابلیت مخاطبت ندارد اُولٰٓئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ آنکه از خویشتن خبر نیست چنین ٭ چه خبر دارد از چنان و چنین ٭ شخصے که روح او متنزل نموده در مرتبهٔ جسم استقرار نموده باشد و عالم امر او تابع عالم خلق گشته سر این معما را چه شناسد تا روح بمقر اصلی خود رجوع قهقری ننماید و امر از خلق جدا نشود جمال این معرفت جلوه گر نگردد حصول این دولت وابسته بموتے است که پیش از ورود اجل مسمّٰی صورت می بندد و مشائخ طریقت قدّس الله تعالیٰ اسرارهم آن را بفنا تعبیر کرده اند ع خاک شو خاک تا بروید گل ٭ که بجز خاک نیست مظهر گل ٭ وکسیکه پیش از مردن نمرد مصیبت او باید داشت و تعزیت او باید آورد خبر ارتحال والد مرحوم شما که به نیکنامی شهرت داشتند و شیوهٔ امر معروف و نهی منکر را نیک رعایت میکردند مسلمانان را موجب حزن و مستلزم اندوه گشت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّآ اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ آن فرزند شیوهٔ صبر را پیش گرفته پیش رفتگان را بصدقه و دعا و استغفار مدد و معاون باشد که موتے را اشد احتیاج است بامداد احیاء در حدیث نبوی عَلَيْهِ وَعَلٰٓى اٰلِهِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّحِيَّاتُ آمده است مَا الْمَيِّتُ اِلَّا كَالْغَرِيْقِ الْمُتَغَوِّثِ يَنْتَظِرُ دَعْوَةً تَلْحَقُهٗ مِنْ اَبٍ اَوْ اُمٍّ اَوْ اَخٍ اَوْ صَدِيْقٍ فَاِذَا لَحِقَتْهُ كَانَ اَحَبَّ اِلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيْهَا وَاِنَّ اللّٰهَ

لَيُدْخِلُ عَلٰى اَهْلِ الْقُبُوْرِ مِنْ دُعَاءِ اَهْلِ الْاَرْضِ اَمْثَالَ الْجِبَالِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَاِنَّ هَدِيَّةَ الْاَحْيَاءِ اِلَى الْاَمْوَاتِ الْاِسْتِغْفَارُ لَهُمْ بَقِيَّةُ النُّصْحِ مُدَاوَمَةُ الذِّكْرِ وَمُلَازَمَةُ الْفِكْرِ فَاِنَّ الْفُرْصَةَ قَلِيْلَةٌ جِدًّا يَنْبَغِيْ اَنْ يُصْرَفَ اِلٰى اَهَمِّ الْمَهَامِّ وَالسَّلَامُ

مکتوب صد و شصتم ١٦٠

نامزد این کمترین بندهٔ خود فرموده اند اعنی یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی در بیان آنکه مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم سه طائفه اند با شرح احوال هر کدام ازینها و کمال و نقصان هر طائفه ازینها مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم سه طائفه اند طائفهٔ اولی قائلند بآنکه عالم بایجاد حق سبحانه در خارج موجود است و هر چه درو ست از اوصاف و کمال همه بایجاد حق است سبحانه و خود را شبحی بیش نمیدانند بلکه شبحیت هم ازوست عز شانه در بحر نیستی چنان گم میگردند که نه از عالم خبر دارند و نه از خود و در رنگ شخصی برهنه که جامهٔ عاریت پوشیده باشد و بداند که این جامه عاریت است و این دید عاریت بروے چنان غالب مے آید که درست جامه را باصل میدهد و خود را برهنه می یابد و اگر اینچنین شخصی را از بیشعوری و سکر بشعور و بصحو آرند و به بقا بعد الفنا مشرف سازند هر چند جامه را با خود می یابد اما بیقین میداند که از دیگر است چه آن فنا اکنون در علم مندرج است و گرفتاری و تعلقی که بآن جامه داشت هیچ نمیماند و همچنین است حال شخصی که اوصاف و کمالات خود را در رنگ جامهٔ عاریت می انگارد اما میداند که این جامه در وهم است در خارج هیچ جامه ندارم برهنه ام این دید غالب می آید بحدیکه آن لباس وهمیه را درست می اندازد و خود را برهنه می یابد و بعد از افاقت و صحو آن جامهٔ وهمیه را نیز همراه خود می یابد لیکن فنای شخص اول اتم است و بقائی مترتب بران اکمل کما سیجیئ عن قریب ان شاء الله تعالی و این بزرگواران در جمیع

معتقدات کلامیه که بروفق کتاب و سنت و اجماع ثابت شده اند لعلماء اہل سنت و جماعت متفق
اند و فرق نیست درمیان متکلمین و ایشان الا بآنکه متکلمین اینمعنی را علماً و استدلالاً در مییابند
و ایشان کشفاً و ذوقاً و ایضاً این بزرگواران عالم را لحق سبحانه و تعالی بغایت تنزیہ ہیچ
نسبت اثبات نمیکنند و جمیع نسب را سلب میکنند فکیف العینیة و الجزئیة تعالی شانه
الا نسبت مولویت و عبودیت و صانعیت و مصنوعیت بلکه در غلبۂ حال این نسبت را ہم گم
میکنند این زمان بفنائے حقیقی مشرف شده قبول تجلیات ذاتیه پیدا میکنند و مظہر تجلیات
بے نہایت میگردند طائفۂ دیگر عالم را ظل حق سبحانه میدانند اما قائلند بآنکه عالم در خارج
موجود است لیکن بطریق ظلیت نه بطریق اصالت و وجود اینہا قائم بوجود حق است سبحانه
کقیام الظل بالاصل مثلاً از شخصی سایه ممتد شد و آن شخص از کمال قدرت خود صفات خود را
نیز دران سایه منعکس ساخت از علم و قدرت و اراده وغیرہا حتی که لذت و الم پس اگر بالفرض آن
سایه بر آتش افتد و بآن متألم شود عقلاً و عرفاً نخواہند گفت که آن شخص متألم شد چنانکه طائفۂ ثالث بآن قائلند علی ہذا
القیاس جمیع افعال و رسمیه که از مخلوقات صادر میشوند نمیتوان گفت که فعل حق است سبحانه چنانکه سایه باراده خود
حرکت کند نمیتوان گفت که شخص متحرک شد آری میتوان گفت که اثر قدرت و ارادت او ست
یعنی مخلوق اوست و مقرر است که خلق قبیح قبیح نیست بلکه فعل و کسب قبیح قبیح است طائفۂ
ثالث قائلند بوحدۃ وجود یعنی در خارج یک موجود است و بس و آن ذات حق است سبحانه
و عالم را در خارج اصلاً تحقق نیست ثبوت علمی دارند میگویند الاعیان ما شمت رائحة الوجود
و ہر چند این جماعه ہم عالم را ظل حق سبحانه میگویند لیکن میگویند که وجود ظلی ایشان در مرتبۂ
حس است فقط در نفس الامر و خارج عدم محض ست و ذات حق را عز و جل متصف بصفات
وجوبیه و امکانیه میدانند و مراتب تنزلات اثبات میکنند و در ہر مرتبه ہمان ذات احد را باحکام

عـه قال قائلهم ✤ الله الله لیس غیره فی الوجود ✤ هل تری الدیار فی دیر المشهود ✤ و ایضاً ع ✤ همه هستند آنچه هستی تو ئی ١٢

لا اَلٰہ آن مرتبہ متصف میسازند و متلذذ و متالم ہمان ذات عزّ شانہٗ را میدانند لیکن در پردۂ این ظلالِ محسوسۂ متوہمہ و محظوراتِ عقلاً و شرعاً بر ینہا بسیار روا میشود کہ در جوابِ آنہا تحملات و تکلفات مینمایند ہرچند این طائفہ واصل و کامل اند علیٰ تفاوتِ درجاتِ الوصلِ والکمالِ اما خلق را سخنانِ اینہا بضلالت و الحاد رہنمونی کردہ و بزندقہ رسانید و طائفۂ اولیٰ اکمل و اتم اند و اسلم و اوفق بکتاب و سنت اما اسلمیت و اوفقیت ظاہر ہست و اکملیت و اتمیت بنا بر آنست کہ بعض مراتبِ وجودِ انسانی بغایتِ لطافت و تجردہ بمبدأ مشابہت و مناسبت تمام دارند کالخفی و الاخفیٰ پس جماعۂ کہ باوجود فنائی سری این مراتب را از مبدأ جدا نتوانستند کرد و تا بتحتِ لا در آوردہ نفی آن کنند بلکہ بمبدأ نزد ایشان ممتزج و متشابہ ماند و خود را عینِ حق یافتند گفتند کہ در خارج حق ہست سبحانہٗ فقط و ما را اصلا وجودی نیست اما چون تعدد و آثارِ خارجیہ متحقق بود بضرورت بثبوتِ علمی قائل شدند و از ہمین جاست کہ اعیان را برزخ بین الوجود والعدم میگویند چون بعض مراتب وجوداتِ مخلوقات را از مبدأ جدا نساختند قائل بوجوب وجود او ناشدہ بہ برزخیت گویا شدند و رنگِ وجوب را در ممکن ثابت کردند و ندانستند کہ آن رنگ ہم رنگِ ممکن است مشابہ بواجب و لو فی الصورۃ و الاسم و اگر آن رنگ را جدا میکردند و تمام ممکن را از واجب جدا میساختند ہرگز خود را حق عزّ و جلّ نمیدیدند و عالم را از حق جدا میساختند و بیک وجود قائل نمیگشتند و تا آنکہ اثرے ازین کس باقی نماند خود را حق ندانند ہرچند بدانند کہ اثرے ازمن باقی نماندہ است این نیز از کوتاہ نظری اوست و طائفۂ ثانیہ ہرچند این مراتب را ہم از مبدأ جدا دیدند و بکلمۂ لا در آوردہ نفی آن نمودند اما بواسطۂ ظلیت و اصالت یک چیزے از بقایائی وجودِ اینہا ثابت ماند چہ رتبۂ ظل را با اصل رشتۂ تعلق بسیار قوی است این نسبت از نظرِ شان محو نشد اما طائفۂ اولیٰ بواسطۂ کمالِ مناسبت و متابعتِ حضرتِ رسالت خاتمیہ

عَلَیْهِ مِنَ الصَّلَوٰاتِ اَتَمُّهَا وَمِنَ التَّحِیَّاتِ اَکْمَلُهَا جمیع مراتبِ ممکن را از واجب جدا ساختند
وہمہ را تحتِ کلمۂ لا در آوردہ نفی نمودند و ممکن را با واجب ہیچ مناسبتے ندیدند و ہیچ نسبت را
با او اثبات نکردند و خود را غیر از عبدِ مخلوق غیر مقدور نشناختند و او را عزّ شانہ خالق و مولائے
خود دانستند خود را مولا دانستن و یا ظلِ او انگاشتن برین بزرگواران بسیار گران و دشوار
می آید ما للتراب و ربّ الارباب این بزرگواران اشیا را بواسطۂ آنکہ مخلوقِ حق اند سبحانہ
دوست میدارند و محبوب در نظر شان می درآیند و ہمین واسطہ کہ مصنوعِ حق اند و افعالِ آنہا
نیز مصنوعِ اوست جلّ شانہ تمام منقاد و تسلیم اشیا میگردند و بر افعال انکار نمیتوانند کرد الّا
بانکارِ الشریعۃ چنانکہ اربابِ توحید را بواسطۂ مظہریت بلکہ عینیتِ اشیا نسبت بحق سبحانہ
این قسم محبت و انقیاد دست میدہد ایشان را بمجردِ مصنوعیت و مخلوقیتِ آنہا دست میدہد
ع ببین تفاوتِ رہ از کجاست تا بکجا + عینِ محبوب را باندک محبت ہم دوست میتوان
داشت اما مصنوعات و مخلوقات و عبیدِ او را تا کمالِ محبت بمحبوب پیدا نکند دوست نمیدارد
و محبوب نمی انگارد و این طائفۂ علیہ را از مقامِ عبدیت کہ نہایتِ جمیع مقاماتِ ولایت است
بہرۂ تمام است و کدام دلیل بر صحتِ حالِ این برگزیدگان ازین تمامتر است کہ تمام کشفِ ایشان
موافقِ کتاب و سنت و ظاہرِ شریعت است و سرِ موی از ظاہرِ شریعت مخالفت بر ینہا راہ نیافتہ است
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ مُحِبِّیْهِمْ وَمُتَابِعِیْهِمْ بِحُرْمَةِ مُحَمَّدِنِ الْمُصْطَفٰی صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
و بارک درویشے کہ این سطور از وی مستفاد گشت اول معتقدِ توحید بود و از زمانِ صبی علم این
توحید داشت و بیقین پیوستہ بود ہرچند حال نداشت و چون درین راہ در آمد اول راہِ توحید
منکشف شد و مدتے در مراتبِ این مقام جولان نمود و علوم بسیار کہ مناسبِ این مقام بود فائض
گشتند و مشکلات و واردات کہ بر اربابِ توحید وارد میشوند ہمہ بکشوف و علومِ فائضہ حل شدند

بعد از مدتے نسبت دیگر برین درویش غلبه آورد و در غلبهٔ آن در توحید توقف نمود اما این توقف بحسن ظن بود نه بانکار مدتی متوقف بود آخر الامر کار بانکار انجامید و نمودند که این پایه پایانست رخت بمقام ظلیت برد اما درین انکار بے اختیار بود نمیخواست که از آن مقام برآید بواسطهٔ آنکه مشایخ عظام بآنمقام اقامت دارند و چون بمقام ظلیت رسید و خود را و عالم را ظل یافت چنانکه طائفهٔ ثانیه بآن قائلند آرزوی آن شد که کاشکے ازین مقام نبرند که کمال در وحدت وجود میدید نسبت و آنمقام فی الجمله باو مناسبت دارد اتفاقاً از کمال عنایت و غریب نوازی از آنمقام هم بالا بردند و بمقام عبدیت رسانیدند این زمان کمال این مقام در نظر آمد و علو آن واضح گشت و از مقامات گذشته تائب و مستغفر شد و اگر آن درویش را باین طریق نمیبردند و فوقیت بعض از بعض نمی نمودند تنزل خود را در همین مقام میدانست چه نزد او بالاتر از توحید مقام دیگر نبوده والله یحق الحق وهو یهدی السبیل باید دانست که منشای تفاوت علوم و معارف در مکتوبات و رسائل که ازین درویش بلکه از هر سالک که صادر شده است همین تفاوت حصول مقامات متفاوته است هر مقام را علوم و معارف جداست و هر حال را اقوال علاحده پس فی الحقیقت تدافع و تناقض در علوم نباشد در رنگ نسخ احکام شرعیه است فلا تکن من الممترین وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآله وسلم

مکتوب (۱۶۱) صد و شصت و یکم

بملا صالح بدخشی کولابی صدور یافته در بیان آنکه مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته باطمینان نفس ست مقصود از طے منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته باطمینان نفس است تا نفس مطمئنه نگردد نجات متصور نیست و نفس تا مرتبهٔ اطمینان نرسد تا سیاست قلب بروے نه گمارند و سیاست قلب وقتی میسر شود که قلب از کاری که پیش خود

داشت فارغ گردد و سلامتی از گرفتاری ما دونِ حق سبحانہٗ حاصل کند و علامتِ
سلامتی از گرفتاری نسیان ماسوائی اوست تعالیٰ و تقدس و تا اثر علم غیر آگاہ است
از سلامتی گمراہ است فطوبیٰ لمن سلّم قلبہٗ لِربّہٖ سعی لازم است تا بسلامتی قلب
مشرف گردد و باطمینانِ نفس انجامد ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰہِ یُؤْتِیْہِ مَنْ یَّشَاءُ وَاللّٰہُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ والسلام

مکتوب صد و شصت و دوم (۱۶۲)

بخواجہ محمد صدیق بدخشی صدور یافتہ در بیانِ فضیلتِ ماہِ مبارک رمضان و بیانِ مناسبت
او با قرآنِ مجید کہ سببِ نزولِ آن درین ماہ گشتہ است و بیانِ جامعیتِ تمر کہ افطار
بآن مستحب است وما یتعلق بذٰلک باسمہٖ سبحانہٗ شانِ کلام کہ از جملۂ شیونات ذاتیہ
است جامعِ جمیعِ کمالاتِ ذاتی و شیوناتِ صفاتی است چنانکہ در علوم سابق مذکور
گشت و ماہِ مبارک رمضان جامعِ جمیع خیرات و برکاتست و ہر خیر و برکت کہ ہست
مُفاض از حضرتِ ذاتست تعالیٰ و تقدس و نتیجہ شیوناتِ او سبحانہٗ چہ ہر شر و نقص کہ
بوجود مے آید منشأ آن ذات و صفاتِ محدثہ است مَا اَصَابَکَ مِنْ حَسَنَۃٍ فَمِنَ اللّٰہِ وَ
مَا اَصَابَکَ مِنْ سَیِّئَۃٍ فَمِنْ نَّفْسِکَ خود نص قاطع است پس جمیع خیرات و برکاتِ این
ماہِ مبارک نتیجہ آن کمالاتِ ذاتیہ است کہ شانِ کلام جامع آنہاست و قرآن مجید حاصلِ تمام
حقیقتِ آن شانِ جامعست پس این ماہِ مبارک را با قرآن مجید مناسبت تمام است
کہ قرآن جامع جمیعِ کمالات است و این ماہ جامعِ جمیعِ خیرات کہ نتائج و ثمراتِ آن کمالاتند
و ہمین مناسبت باعثِ نزولِ قرآن درین ماہ شد شَہْرُ رَمَضَانَ الَّذِیْ اُنْزِلَ فِیْہِ
الْقُرْاٰنُ و شبِ قدر درین ماہ خلاصہ و زبدۂ این ماہ است آن لُبّ است و این ماہ

فان لم تکن تمیرات فحسا حسوات من ماء رواه الترمذی وابوداؤد ۱۲ مشکوٰة

در رنگ قرآن پس ہر کہ درین ماہ بجمعیت گذراند و از خیرات و برکات این بہرہ مند شود تمام سال بجمعیت گذراند و بخیر و برکت مملو و محتوی باشد وفقنا اللہ سبحانہ للخیرات والبرکات فی ھذا الشھر المبارک ورزقنا اللہ سبحانہ النصیب الاعظم حضرت رسالت خاتمیت علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ فرمودہ است اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانہ برکۃ التمر در افطار صوم بتمر کردہ اند و در بودن آن تمر برکت آنست کہ شجرۂ آن نخلہ است بعنوان جامعیت وصفت اعدلیت مخلوقست در رنگ انسان لہذا حضرت پیغمبر صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہٖ وسلم نخلہ را عمۂ بنی آدم فرمودہ کہ از طینت آدم مخلوق است کما قال علیہ الصلوٰۃ والسلام اکرموا عمتکم النخلۃ فانھا خلقت من بقیۃ طینۃ آدم و تسمیۂ او بہ برکت باعتبار ہمین جامعیت تواند بود پس افطار بثمرۂ آن کہ تمر ست جزو صاحب افطار میشود و حقیقت جامعۂ آن باعتبار این جزئیہ جزو حقیقت آکل آن میگردد و آکل آن باعتبار جامع کمالات بینہایت کہ در حقیقت جامعۂ آن تمر مندرج اند میشود و این معنی ہر چند در اکل مطلق آن حاصلست اما در وقت افطار کہ اوان خلو صائم است از شہوات مانعہ و لذات فانیہ بیشتر تاثیر میکند و آن معنی بر وجہ اتم و اکمل ظاہر میشود و آنکہ التمر در فرمودہ علیہ من الصلوات اتمہا ومن التحیات اکملہا نعم سحور المؤمن التمر باعتبار آن تواند بود کہ در غذاء آن کہ جزو صاحب غذا میگردد تکمیل حقیقت اوست نہ حقیقت آن غذا و چون این معنی در صوم مفقود ست از برای تلافی آن بسحور تمر ترغیب فرمود کہ گویا آکل آن فائدۂ اکل جمیع ماکولات دارد و برکت آن باعتبار جامعیت ما و قت افطار میماند و این فائدۂ غذا کہ مذکور شد بہ تقدیرے مترتب میشود کہ آن غذا بتجویز شرعی واقع شود و سر موئے از حدود شرعیہ متجاوز نباشد و ایضاً حقیقت این فائدہ وقتی میسر شود کہ

سے بقصد امتثال امر المشارع علیہ الصلوٰۃ والسلام و یکون الغذاء حلالا طیبا ۱۲

کہ آکلِ آن از صورت گزشتہ بحقیقت پیوستہ باشد و از ظاہر بباطن آرمیدہ ظاہرِ غذا ممدِ ظاہرِ او باشد و باطنِ غذا مکمّلِ باطنِ او و الا ابرامدادِ ظاہری مقصور است و آکلِ آن در عینِ قصور است سعی کن تا لقمہ را سازی گہر * بعد ازان چند آنکہ میخواہی بخور * و ہمین سرّ تکمیلِ غذا است مر صاحبِ غذا را در تعجیلِ افطار و تاخیرِ تسحر والسلام

مکتوب صد و شصت و سوم (۱۶۳)

بیانِ

بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافتہ در بیانِ آنکہ اسلام و کفر ضد یکدیگر اند احتمالِ جمع شدنِ این دو ضد محال است و عزت دادن یکے را مستلزمِ خواری دیگر است الٰی آخرِ ما قال سلّمہ اللّٰہ تعالٰی فی تذلیلِ الکفارِ و عدمِ الاختلاطِ معھم مع مضارِّ ھذا الاختلاطِ و در بیانِ آنکہ دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند۔ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ اَنْعَمَ عَلَیْنَا وَھَدٰنَا اِلَی الْاِسْلَامِ وَجَعَلَنَا مِنْ اُمَّۃِ مُحَمَّدٍ عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالتَّحِیَّۃُ وَالسَّلَامُ نقدِ سعادتِ دارین و ابستہ باتباعِ سیدِ کونین است و بس عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُھَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُھَا متابعتِ او علیہ الصلوٰۃ والسلام باتیانِ احکامِ اسلامیہ است و رفعِ رسومِ کفریہ چہ اسلام و کفر ضدِ یکدیگر اند اثباتِ یکے موجبِ رفعِ دیگر است احتمالِ جمع شدنِ این دو ضد محال است و عزت دادن یکے را مستلزمِ خواریِ دیگر است حق سبحانہ و تعالٰی حبیبِ خود را علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ میفرماید یٰاَیُّھَا النَّبِیُّ جَاھِدِ الْکُفَّارَ وَالْمُنٰفِقِیْنَ وَاغْلُظْ عَلَیْھِمْ پس پیغمبرِ خود را کہ موصوف بخلقِ عظیم است بجہادِ کفار و غلظت بر ایشان امر فرمود معلوم شد کہ غلظت با ایشان داخلِ خلقِ عظیم است پس عزتِ اسلام در خواریِ کفر و اہلِ کفر است کسیکہ اہلِ کفر را عزیز داشت اہلِ اسلام را خوار ساخت عزیز داشتن عبارت از ان نیست

که البته ایشان را تعظیم کنند و بالا نشانند در مجالس خود جا دادن و با ایشان مصاحبت نمودن
و همزبانی کردن با ایشان داخل اعزاز است در رنگ سگان ایشان را دور باید داشت
و اگر غرضی از اغراض دنیاوی با ایشان مربوط باشد و بے ایشان میسر نشود شیوهٔ بی اعتباری
را مرعی داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که از ان غرض
دنیاوی نیز باید گذشت و با آنها نباید پرداخت حق سبحانه در کلام مجید خود اهل کفر را دشمن خود
و دشمن پیغمبر خود فرموده است پس اختلاط و موانست با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم
جنایات باشد اقل ضرر در مصاحبت و مخالطت این دشمنان آنست که قدرت اجرای احکام
شرعی و رفع رسوم کفری بسبب میگردد و حیای موانست مانع آن مے آید و این ضرر بسیار عظیم است
دوستی و الفت با دشمنان خدا منجر بدشمنی خدای عز و جل و دشمنی پیغمبر او علیه الصلوٰة والسلام
میشود شخصی گمان میکند که او از اهل اسلام است و تصدیق و ایمان بالله و رسوله دارد و آن نمیداند
که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک وصاف می برد نعوذ بالله من شرور انفسنا
ومن سیئات اعمالنا ۵ خواجه پندارد که مردوصل است ؛ حاصل خواجه بجز پندار نیست
کار این نابکاران استهزا و سخریت است باسلام و اهل آن و منتظر اند اگر قابو بیابند ما را از اهل
اسلام برآرند یا همه را بقتل رسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام را اهم شرمے در کار است که
الحیاء من الایمان و ننگ مسلمانی ضروریست همواره در مقام خواری اینها باید بود جزیه
از اهل کفر که در هندوستان برطرف شده است بواسطهٔ شومی مصاحبت اهل کفر است با
سلاطین این دیار و مقصود اصلی از جزیه گرفتن از ایشان خواری ایشان است و این خواری
بحدیست که از ترس جزیه جامهٔ خوب نمیتوانند پوشید و بتجمل نمیتوانند بود و همیشه ترسان و لرزان
میباشند از اخذ اموال بادشاهان را چه میرسد که منع جزیه گرفتن کنند حق سبحانه و تعالی جزیه را

از برای خواریِ ایشان وضع کرده است مقصود رسوائیِ ایشان است و عزت و غلبهٔ
اہلِ اسلام ع جهود هر که شود کشته سود اسلام است ٭ علامتِ حصولِ دولتِ اسلام
بغض است با اہلِ کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلامِ مجید خود ایشانرا
نجس فرموده و در جائے رجس فرموده پس در نظر اہلِ اسلام میباید که اہلِ کفر نجس و پلید در آیند
و چون چنین بینند و دانند لاجرم از صحبتِ ایشان پرہیز نمایند و در مجالستِ ایشان متکره بوند
چیزہا از ایشان پرسیدن و بمقتضائے حکمِ ایشان عمل کردن از کمالِ اعزازِ این دشمنان است
ہمچنے که کسے از ایشان طلب دعاء که بتوسطِ ایشان خواهد چه خواهد بود حق سبحانه و تعالی در
کلامِ مجید خود میفرماید وما دعاء الکافرین الا فی ضلال دعاءِ این دشمنان باطل و بیحاصل
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اعزاز این سگان می افزاید ایشان
اگر دعا خواهند کرد بتانِ خود را وسیله خواهند آورد خیال باید کرد که کار تا بکجا میکشد و از مسلمانی بوئے
نمیماند عزیزے فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود بمسلمانی نرسد دیوانگی عبارت از درگذشتن است
از نفع و ضررِ خود بواسطهٔ اعلائے کلمهٔ اسلام با مسلمانی هر چه شود گو شود و اگر نشود گو نشود و چون
مسلمانی ہست رضائے خدای عزوجل ہست و رضائے پیغمبر حبیب او علیه الصلوٰة والسلام
والتحیة دولتے عظیم تر از رضائے مولا نیست رضینا بالله سبحانه ربا و بالاسلام دینا
و بمحمد علیه الصلوٰة والسلام نبیا و رسولا مصرع ہم بہیم بداریم یارب ٭ بحرمة سید
المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها والسلام
اولاً و آخراً العجالة الوقت آنچه ضروری و لابدی دانست بطریق اجمال نوشته فرستاد و بعد ازین
اگر توفیق رفیق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت ہمچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضدِ دنیا است دنیا و آخرت جمع نشوند ترکِ دنیا بر دو نوع است نوعیست که از مباحاتِ آن

ف عن النعمان بن بشير رضي الله تعالى عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحلال بيّن والحرام بيّن وبينهما مشتبهات لا يعلمهن كثير من الناس فمن اتقى الشبهات استبرأ لدينه وعرضه ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام كالراعي يرعى حول الحمى يوشك أن يرتع فيه ألا وإن لكل ملك حمى ألا وإن حمى الله محارمه متفق عليه ۱۲ مشکوٰة

ہمہ ترک کردہ شود مگر بقدرِ ضرورت این قسم اعلائی ترکِ دنیاست و نوعی دیگر آنست کہ از محرمات و مشتبہات آن اجتناب کردہ شود و بامورِ مباحہ آن تنعم نمودہ آید این قسم نیز خصوصًا درین اوان بسیار عزیز الوجود است و این آسمان نسبت بعرش آمد فرود ورنہ بس عالیست پیشِ خاک تود پس ناچار از استعمال ذہب و فضہ و لبس حریر و امثالِ آنہا کہ شریعتِ مصطفویہ علی مصدرہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ آنرا محرم ساختہ است اجتناب باید نمود و اوانی ذہب و فضہ را اگر برائی تجمل کنند فی الجملہ گنجائش دارد اما استعمال اینہا حرام است از آب و طعام خوردن درینہا و خوشبوئی اندا ختن و سرمہ دان ساختن و جز آن القصہ حق سبحانہ و تعالی دائرہ امورِ مباحہ البسیار وسیع ساختہ است تنعمات و تمتعات باینہا در عیش و لذت زیادہ ازان ہست کہ در امورِ محرمہ ہست در مباحات رضای حق است سبحانہ و در محرمات عدمِ رضای او تعالی عقلِ سلیم ہرگز تجویز نمیکند کہ کسے برای لذتے کہ بقائے ہم ندارد عدمِ رضای مولائے خود اختیار کند و حال آنکہ در عوضِ آن لذت محرمہ لذتِ مباحہ ہم تجویز فرمودہ است رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم الاستقامۃ علی متابعتِ صاحبِ الشریعۃ علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والتحیۃ در معاملہ حل و حرمت ہموارہ بعلمای دین دار رجوع باید نمود و ازینہا استفسار باید کرد و بمقتضائی فتوی ایشان عمل باید نمود کہ راہ نجات شریعت است و بعد شریعت ہرچہ ہست باطل است و بی اعتبار فماذا بعد الحق الا الضلال والسلام اولًا و آخرًا

فماذا بعد الحق الا الضلال واقع است در سورۂ یونس یستذکرون ...

مکتوب صد و شصت و چہارم (۱۶۴)

بحافظ بہاء الدین سرہندی صدور یافتہ در بیان آنکہ فیضِ حق سبحانہ علی الدوام بر خواص و عوام وارد است تفاوتِ قبول و عدمِ قبولِ آن ازین طرف ناشی است حق سبحانہ و تعالی بر جادۂ شریعت استقامت بخشد بمنہ و کرمہ فیضِ حق سبحانہ و تعالی علی الدوام بر خواص

قوله استعمال ذهب و فضه عن حذيفة رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تلبسوا الحرير ولا الديباج ولا تشربوا في آنية الذهب والفضة ولا تأكلوا في صحافها فإنها لهم في الدنيا ولكم في الآخرة رواه البخاري ومسلم ... [illegible]

[illegible] ... قوله ولا بأس ... من ذهب أو فضة ... [illegible]

... سلمه الله تعالى

وعوام وکرام ولئام چہ از قسم اموال واولاد وچہ از جنس ہدایت وارشاد بے تفرقہ وارد است
تفاوت ازین طرف ناشی است در قبول بعضی فیوض وعدم قبول بعضی دیگر وما ظلمہم اللہ
ولکن کانوا انفسہم یظلمون آفتاب تابان بر گازر وجامہ یکسان میتابد روے
گازر سیاہ میگردد وجامہ او سفید این عدم قبول بواسطہ اعراض است از جناب قدس خداوند
جل سلطانہ معرض را ادبار لازم است وحرمان از نعمت واجب اینجا کسے نگوید کہ بسیارے
از معرضان باشند کہ بہ تنعمات عاجلہ ممتاز اند واعراض سبب حرمان ایشان نگشتہ است باید دانست
کہ آن نقمت است کہ بصورت نعمت ظاہر گردانیدہ اند بطریق استدراج از برائے خرابی او تا در
اعراض وضلالت منہمک گردد قال اللہ سبحانہ وتعالی ایحسبون انما نمدہم بہ من مال
وبنین نسارع لہم فی الخیرات بل لا یشعرون پس دنیا وتنعمات او با وجود اعراض
عین خرابی است الحذر الحذر والسلام

مکتوب صد وشصت وپنجم (۱۶۵)

ـہ اسم فاعل از اعراض بمعنی روئے از چیزے گردانیدن و ادبار بالکسر پشت دادن و دولت وحرمان بالکسر نا امیدی و بے نصیبی ۱۲ غ

بسیادت ونقابت پناہی شیخ فرید صدور یافتہ در ترغیب بر متابعت صاحب شریعت
علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات وعداوت وبغض وغلظت بامخالفان شریعت او
علیہ الصلوٰۃ والسلام شرفکم اللہ سبحانہ بتشریف المیراث المعنوی من النبی
الامی القرشی الہاشمی علیہ وعلی آلہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا
کما شرفکم بتشریف المیراث الصوری ویرحم اللہ عبدا قال آمینا میراث صوری
آن سرور علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات بعالم خلق تعلق دارد ومیراث معنوی بعالم امر
کہ آنجا ہمہ ایمان ومعرفت ورشد وہدایت شکر نعمت عظمیٰ میراث صوری آنست کہ بمیراث معنوی

نـ الصلوٰۃ والسلام

متحلّی گردند و التحلّی بالمیراث المعنوی لایتیسّر الا بکمال الاتباع المصطفوی علیه الصلوة
والسلام والتحیة فعلیکم باتباعه واطاعته فی اوامره ونواهیه وکمال متابعت فرع
کمال محبت آن سرور علیه الصلوة والسلام مصرع ان المحب لمن هواه مطیع • وعلامت
کمال محبت کمال بغض است با اعداء او صلی الله علیه وسلم واظهار عداوت با مخالفان شریعت
او علیه الصلوة والسلام در محبت مداهنت گنجائش ندارد و محب دیوانهٔ محبوب است تاب مخالفت
ندارد و با مخالفان محبوب هیچ وجه آشتی نمی نماید دو محبت متنافیه جمع نشوند جمع ضدین از محال
گفته اند محبت یکی مستلزم عداوت دیگریست نیک تامل باید فرمود که هنوز کار از دست نرفته
است تدارک ما مضی میتوان نمود فردا که کار از دست برود غیر از ندامت حاصلی نخواهد بود
بیت بوقت صبح شود همچو روز معلومت • که با که باخته عشق در شب دیجور • متاع دنیا غرور
و رغرورست و معاملهٔ اخروی ابدی بر آن مترتب زندگانی چند روزه را اگر بمتابعت سید
اولین وآخرین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بسر برده شود امید نجات ابدی است
والا هیچ در هیچ است هر که باشد وهر عمل خیر که بکند بیت محمد عربی کآبروی هر دو سراست
کسیکه خاک درش نیست خاک برسر او • حصول دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی
دنیاوی نیست تا دشوار نماید بلکه اگر زکوة مفروضه مثلاً موری شود حکم ترک کل دارد در عدم
وصول مضرت چه مال مزکی از ضرر بر آمده است پس معالجهٔ دفع ضرر از مال دنیاوی اخراج زکوة است
از آن اگرچه ترک کلی اولی وافضل ست اما اداء زکوة هم کار آن میکند بیت آسمان نسبت
بعرش آمد فرود • ورنه بس عالی است پیش خاک تود • پس لازم است که همگی همت در اتیان
احکام شرعیه باید صرف نمود واهل شریعت را از علما وصلحا تعظیم وتوقیر باید داشت ودر
ترویج شریعت باید کوشید واهل هوا و بدعت را ذلیل وخوار باید داشت من وقّر صاحب

بِدْعَةٍ فَقَدْ اَعَانَ عَلٰی هَدْمِ الْاِسْلَامِ و با کفار که دشمنان خدائی عزّ وجلّ اند و دشمنانِ رسولِ وے
عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوٰاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ دشمن باید بود و در ذُلّ و خواریِ ایشان سعی باید نمود
و بہیچ وجہ عزّت نباید داد و این بے دولتان را در مجلسِ خود راہ نباید داد و اُنس نباید نمود و راہِ
شدّت و غلظت را با ایشان پیش باید گرفت و مہما امکن در ہیچ امرے با ایشان رجوع نباید نمود۔
و اگر فرضاً ضرورتے افتد در رنگِ قضائے حاجتِ انسانی بکرہ و اضطرار قضاءِ حاجت
از ایشان باید نمود و راہیکہ بجنابِ قدسِ جدِّ بزرگوارِ شما عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوٰاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ
میرساند ہمین است اگر بدین راہ رفتہ نشود وصول بآن جناب قدس دشوار است ہَیْهَاتَ ہَیْهَاتَ
شعر ؎ کَیْفَ الْوُصُوْلُ اِلٰی سُعَادَ وَدُوْنَهَا ٭ قُلَلُ الْجِبَالِ وَدُوْنَهُنَّ حُیُوْفُ ٭ زیادہ چہ ابرام
نماید بیت ؎ اندکے پیشِ تو گفتم غمِ دل ترسیدم ٭ کہ دلِ آزردہ شوی ورنہ سخن بسیار است

عہ چنانچہ فرمود جلّ شانہ در سورۂ ممتحنہ ۲۸ پارہ قد سمع اللہ یا ایہا الذین امنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء الخ ۱۲	## مکتوب صد و شصت و ششم (۱۶۶)	سہ بدانکہ تحقیق این بیت در حاشیہ مکتوب دہم نوشتہ شدہ است از آنجا مطالعہ نماید ۱۲

بملا محمد امین صدور یافتہ در بیانِ آنکہ مدارِ حیات بے مدارِ چند روزہ نباید نہاد و فکرِ ازالۂ
مرضِ قلبی درین فرصتِ یسیر بذکرِ کثیر کہ از اہمِّ مہام است باید نمود و مخدوما تا چند بر خود چون
مادرِ مہربان باید لرزید و تا کے بر خود از غصّہ و غم باید پیچید خود را و ہمہ را مُردہ باید انگاشت
و جماد چند بے حس و حرکت باید پنداشت اِنَّكَ مَيِّتٌ وَّاِنَّهُمْ مَّيِّتُوْنَ نصِّ قاطع است
فکرِ ازالۂ مرضِ قلبی درین فرصتِ یسیر بذکرِ کثیر از اہمِّ مہام است و علاجِ علّتِ معنوی درین
مہلتِ قلیل بیادِ ربِّ جلیل از اعظمِ مقاصد دلے کہ گرفتارِ غیر است از وے چہ توقّعِ خیر روحے
کہ مائل بجہتِ نفسِ امّارہ از وے بہتر است انجا ہمہ سلامتیِ قلب میطلبند و خلاصیِ روح
میجویند و ما کوتہ اندیشان ہمہ در فکرِ تحصیلِ اسبابِ گرفتاریِ روح و قلبیم ہَیْهَاتَ ہَیْهَاتَ

لہ یعنی از ما دون حق سبحانہ و تعالی قال اللہ تعالی اِلَّا مَنْ اَتَی اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِیْمٍ ۱۲

لہ یعنی نزد حق جلّ و علا ۱۲

چه توان کرد و مَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلٰکِنْ کَانُوْا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ دیگر از ہمہ ضعف ظاہر اندیشہ نکنند اِنشاءَ اللّٰہ تعالیٰ بصحت وعافیت تبدیل خواہد یافت خاطر اینجانب ازین رہگذر جمع است جامۂ فقراکہ طلب داشتہ بودند پیراہن فرستادہ شد خواہند پوشید ومترصد نتائج وثمراتِ آن خواہند بود کہ کثیر البرکت است ؎ ہرکس افسانہ بخواند افسانہ است ۔ وانکہ دیدش نقدِ خود مردانہ است ۔ والسلام علی من اتبع الہدیٰ والتزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات ۔

مکتوب صد و شصت و ہفتم (۱۶۷)

بہ ہردےٰ رام ہندو کہ اظہار اخلاص باین طائفۂ علیہ نمودہ بود صدور یافتہ در ترغیب بر عبادت پروردگار عالمیان کہ بیچون وبیچگونہ است واجتناب از عبادت آلہۂ باطلہ ہنود ۔ دو کتابت شما رسید از ہر دو محبت فقرا والتجا باین طائفۂ علیہ مفہوم گشت چہ نعمتی است کہ کسے را باین دولت بنوازند ثانیاً ؎ من آنچہ شرطِ بلاغ است با تو میگویم ۔ تو خواہ از سخنم پند گیر وخواہ ملال ۔ بدان وآگاہ باش کہ پروردگارِ ما وشما بلکہ پروردگار عالمیان چہ سموات وچہ ارضین وچہ علیین وچہ سفلیین یکے ہست وبیچون وبیچگونہ از شبہ ومانند منزہ است واز شکل ومثال مبرا پدری وفرزندی در حق او تعالیٰ محال است کفاءت وتماثل را در آن حضرت چہ مجال شائبۂ اتحاد وحلول در شان او سبحانہ مستہجن است ومظنۂ کمون وبروز در آن جناب قدس مستقبح زمانی نیست کہ زمان مخلوق اوست مکانی نیست کہ مکان مصنوع اوست وجود او را بدایت نیست وبقائے او را نہایت نہ ہرچہ از خیر وکمال است باو سبحانہ ثابت وہرچہ از نقص وزوال است از او تعالیٰ مسلوب پس مستحق عبادت او تعالیٰ باشد وسزاوارِ پرستش او سبحانہ رام وکرشن ومانند آنہا کہ

نتوانند نگاہ داشت — سہ چراوان بران تغلب کردہ و اگر فتہ بودہ ۱۲

آلہۂ ہنود اند از کمینۂ مخلوقات و بید واز مادر و پدر زائیدہ اند رام پسر جسرت است و برادر لکھمن و شوہر سیتا ہر گاہ رام کوچ خود را نگاہ نتوانند داشت غیرے را چہ مدد نماید عقل دور اندیش را کار باید فرمود و بتقلید ایشان نباید رفت ہزاران عار است کہ کسی پروردگار عالمیان را باسم رام یا کرشن یاد کند در رنگ آنست کہ بادشاہ عظیم الشان را باسم ارذل الناس یاد کنند رام و رحمن را یکے دانستن از نہایت بیعقلی ست خالق با مخلوق یکے نمیشود و بیچون با چون متحد نمیگردد و پیش از خلقت رام و کرشن پروردگار عالم را رام و کرشن نمیگفتند بعد از پیدا شدن اینہا چہ شد کہ نام رام و کرشن با و سبحانہ و تعالی اطلاق میکنند و یاد کرشن و رام را یاد پروردگار میدانند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا پیغمبران ما علیہم الصلوات و التسلیمات کہ قریب یک لکھ و بست و چہار ہزار گذشتہ اند خلائق را بعبادت خالق ترغیب فرمودہ اند و از عبادت غیر منع نمودہ و خود را بندۂ عاجز دانستہ اند و از ہیبت و عظمت او تعالی ترسان و لرزان بودہ اند و آلہۂ ہنود خلق را بعبادت خود ترغیب کردہ اند و خود را آلہہ دانستہ ہر چند بہ پروردگار قائلند اما او را در خود حلول و اتحاد اثبات کردہ اند و ازین جہت خلق را بعبادت خود میخوانند و خود را آلہہ گویانیدہ اند و در محرمات بے تحاشی افتادہ اند بزعم آنکہ الٰہ از ہیچ چیز ممنوع نیست و در خلق خود ہر تصرفے کہ خواہد بکند اقسام این تخیلات فاسدہ بسیار دارند ضلوا فاضلوا بخلاف پیغمبران علیہم الصلوات و التسلیمات کہ خلائق را از آنچہ منع فرمودہ اند خود را نیز از آن چیز باز داشتہ اند بر وجہ اتم و اکمل و خود را البشر مثل سائر البشر میگفتند مصراع ببین تفاوت راہ از کجاست تا بکجا ۔

مکتوب صد و شصت و ہشتم (۱۶۸)

مبالاۃ نکردن و پروا نداشتن و اصل تحاشی بیکسو شدن است ۱۲

بمخدوم زادہ امکنکی اعنی خواجہ محمد قاسم صدور یافتہ در بیان علو سلسلۂ علیۂ نقشبندیہ و مسکات

۵ ابن خواجہ خواجگی امکنکی و خواجہ خواجگی پیر و شیخ خواجہ محمد باقی باللہ قدس اللہ اسرارہم اند ۱۲

ازحالِ جماعۂ کہ محدثات ومخترعات درین طریقۂ شریفہ لاحق کردہ اند وما یناسب ذٰلک ؛

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِيْنَ اَجْمَعِيْنَ اما بعد دعواتِ موفورہ وتحیاتِ نامحصورہ بعالیجناب سُلالۃ المشایخ الکرام نتیجۃ الاولیاء العظام خدمتِ مخدوم زادہ مستقیم بر جادہ سلمہ اللہ تعالیٰ سبحانہ وابقاہ تبلیغ نمودہ اظہار اشتیاق وآرزومندی مینماید شعر کَيْفَ الْوُصُوْلُ اِلٰى سُعَادَ وَدُوْنَهَا ؛ قُلَلُ الْجِبَالِ وَدُوْنَهُنَّ حُتُوْفُ معلومِ شریف مخدوم زادوگے باد کہ علوِ این طریقۂ علیہ ورفعتِ طبقۂ نقشبندیہ بواسطۂ التزامِ سنت است واجتناب از بدعت لہذا اکابرِ این طریقۂ علیہ از ذکرِ جہر اجتناب فرمودہ بذکرِ قلبی دلالت نمودہ اند واز سماع ورقص ووجد وتواجد کہ در زمانِ آنسرور علیہ الصلٰوۃ والسلام ودر زمانِ خلفائی راشدین نبودہ علیہم الرضوان منع فرمودہ وخلوت واربعین کہ درصدرِ اول نبودہ بجائے آن خلوت در انجمن اختیار کردہ لاجرم نتائجِ عظیمہ برین التزام مترتب گشتہ است وثمراتِ کثیرہ برآن اجتناب متفرع شدہ ازینجاست کہ نہایتِ دیگران در بدایتِ این بزرگواران مندرج است ونسبتِ ایشان فوقِ ہمہ نسبتہا آمدہ کلامِ ایشان دواءِ امراضِ قلبیہ است ونظرِ شان شفاءِ عللِ معنویہ وتوجہِ وجیہۂ ایشان طالبان را از گرفتاریِ کونین نجات می بخشد وہمتِ رفیعِ شان مریدان را از حضیضِ امکان بذروۂ وجوب میرساند نقشبندیہ عجب قافلہ سالاراند ؛ کہ برند از رہِ پنہان بحرم قافلہ را ؛ از دلِ سالکِ رہ جاذبۂ صحبتِ شان ؛ میبرد وسوسۂ خلوت وفکرِ چلہ را ؛ لیکن درین اوان کہ آن نسبتِ شریفہ عنقاءِ مغرب گشتہ است وروباستتار آوردہ جمعی ازہمین طبقہ از نایافتِ آن دولتِ عظمیٰ واز فقدانِ آن نعمتِ قصویٰ دست وپا بہر سو زدہ اند واز جواہرِ نفیسہ بخزف ریزۂ چند خرسند گشتہ ودر رنگِ طفلان بجوز وموز آرام یافتہ از غایتِ اضطراب وحیرانی طریقِ اکابر را خود را گذاشتہ گاہی بجہر تسلی میجویند وزمانے بسماع ورقص آرام می طلبند -

عله شمه بالفتح و تشدید در عربی بمعنی بوئے اندک و کیبار بوئیدن چیزے و بالکسر خطا است ۱۲

وچون در انجمن ایشان از خلوت میسر نشده اربعین خلوت اختیار مینمایند عجب تر آنکه این بدعتها را متمم و مکمل این نسبت شریفه می انگارند و این تخریب را عین تعمیر می شمرند حضرت حق سبحانه وتعالی ایشان را انصاف دهاد و شمه از کمالات اکابر این طریقه بمشام جانهائے ایشان رساناد بالنون والصاد بحرمة النبی واله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات وچون این محدثات دران دیار شیوعے پیدا کرده است بحدیکه طریق اصل اکابر را پوشیده ساخته و وضع شریف آنجا وضع محدث وجدید را اختیار نموده اند وازطریق اصل وقدیم اعراض نموده بخاطر رسید که شمه ازین ماجرا بخادمان آن عتبه علیه اظهار نماید و باین وسیله درد دل بیرون اندازد نمیداند که این مجلس خدمت مخدوم زادگی از کدام طائفه است و مونس محفل از کدام فرقه تا خواهم شد از دیده درین فکر جگرسوز ٭ کاغوش که شد منزل آسائش خوابت ٭ والمسئول من الله سبحانه ان یعصم جناب قدسکم عن عموم هذه البلوی وان یحفظ عتبة شرفکم عن شمول هذا الابتلاء مخدوما مکرما احداث وابداع را درین طریقه علیه بحیثیتی رواج داده اند که اگر مخالفان گویند که درین طریق التزام بدعت است واجتناب از سنت هم گنجائش دارد و نماز تهجد را بجمعیت تمام ادا مینمایند و این بدعت را در رنگ سنت تراویح در مساجد رواج و رونق می بخشند واین عمل را نیک میدانند و مردم را بران ترغیب میکنند وحال آنکه ادای نوافل را بجماعت فقهها شکر الله تعالی سعیهم مکروه گفته اند اشد کراهت وجمعی از فقهها که تداعی شرط کراهت در جماعت نفل داشته اند جواز جماعه نفل را مقید بناحیه مسجد ساخته اند و زیاده از سه کس را باتفاق مکروه گفته اند والضا نماز تهجد را باین وضع سیزده رکعت می انگارند که دوازده رکعت ایستاده میگذارند و دو رکعت نشسته که حکم یک رکعت پیدا کند از آنجا گرفته اند که ثواب قاعد نصف ثواب قائم است واین علم وعمل نیز مخالف سنت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة حضرت پیغامبر که

سیزده رکعت ادا فرموده اند همراهِ وتر است و فردیت در رکعاتِ نمازِ تهجد از فردیتِ رکعاتِ وتر پیدا
شده است لا کما زعم هؤلاءِ العظام ﴿بیت﴾ اند کے پیشِ تو گفتم غمِ دل ترسیدم ؛ که دل
آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ؛ عجب است که در بلادِ ماوراء النهر که ماوائے علماءِ اہلِ حق
است این قسم بدعت اشتهار یافته و این نوع مخترعات شیوع پیدا کرده و حال آنکه ما فقیران علوم
شرعیه را از برکاتِ ایشان استفاده مینمائیم والله سبحانه الملهم للصواب ثبتنا الله
سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة ویرحم الله عبداً قال امیناه

مکتوب صد و شصت و نهم (۱۶۹)

بشیخ عبد الصمد سلطان پوری صدور یافته در جوابِ سوالِ او از حالِ مریدی که به پیر خود گفته
اگر در وقتِ خاصِ من که با حضرتِ حق سبحانه باشد تو در میان درآئی سرازتن جدا کنم پیر آن سخنِ
او را پسندید و در کنار گرفت الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید
المرسلین محمد و اٰله الطاهرین اجمعین مراسلهٔ شریفه و مفاوضهٔ لطیفه که از روی کرم صادر
فرموده بودند رسید موجبِ فرحت گشت استفسارے رفته بود مخدوما مقصدِ اقصیٰ و مطلبِ
اسنیٰ وصول بجنابِ قدسِ خداوندی است جل سلطانه لیکن چون طالب در ابتدا بواسطهٔ
تعلقاتِ شتیٰ در کمالِ تدنس و تنزل است و جنابِ قدسِ او تعالیٰ در نهایتِ تنزه و ترفع و مناسبتی
که سببِ افاضه و استفاضه است درمیانِ مطلوب و طالب مسلوب است لاجرم از پیر راه دان
راه بین چاره نبود که برزخ بود از هر دو طرف حظِ وافر دارد تا واسطهٔ وصولِ طالب بمطلوب گردد
و هر قدر که طالب را بمطلوب مناسبت پیدا میگردد و همان قدر پیر خود را از میان میکشد و چون طالب را

بمطلوب مناسبتِ تام پیدا شد پیر بتمام خود را از میان بر کشید و طالب را بمطلوب بے توسّطِ خود واصل گردانید پس رابتدا دور توسّطِ مطلوب را بے آئینہ پیر نمیتوان دید و در انتہا بے توسّطِ آئینۂ پیر جمالِ مطلوب جلوہ گر میگردد و وصلِ عُریان حاصل میشود و آنکہ گفتہ کہ پیر اگر در آنوقت حاضر شود سر از تن جدا سازم از دیوانگی گفتہ از اربابِ استقامت چنین نہ گویند. و براہِ بے ادبی نپویند و مرادات را از برکاتِ پیر جویند والسّلام ؛

مکتوب صد و ہفتادم (۱۷۰)

بشیخ نور صدر یافتہ در بیانِ آنکہ آدمی را ہمچنانکہ از امتثالِ اوامر و نواہی حق جلّ و علا چارہ از مراعاتِ اداءِ حقوقِ خلق و مواسات با ایشان نیز چارہ نہ و ما یناسب ذٰلک ؛ الحمد للہ وسلٰمٌ علٰی عبادہِ الذین اصطفٰی برادرِ ارشد آدمی را ہمچنانکہ از امتثالِ اوامرِ حق جلّ علاہٗ وانتہا از نواہی چارہ نیست از مراعاتِ اداءِ حقوقِ خلق و مواسات با ایشان نیز چارہ نہ التعظیم لامر اللہ والشفقۃ علٰی خلق اللہ بیانِ اداءِ این دو حقوق میفرماید و مراعاتِ ہر دو شطر آن ولالت مینماید پس اقتصار بر یکے از ان دو امر از قصورست و اکتفا بجزو از کل از کمالیت دور پس تحمّل اداءِ حقِ خلق ضروری آمد و حُسنِ معاشرت با ایشان واجب گشت بے دماغی نمی زیبد و ناپروائی نمی سزد ہر کہ عاشق شد اگرچہ نازنین عالم است ؛ نازکی کے راست آید بار میباید کشید ؛ چون مدّتہا در صحبت بودہ اید و مواعظ و نصائح شنیدہ از اطالتِ سخن اعراض نمودہ بر فقرہ چند اختصار افتاد ثبّتنا اللہ سبحانہٗ و ایاکم علٰی جادّۃِ الشریعۃِ المصطفویۃ علٰی صاحبہا الصلٰوۃ والسلام والتحیۃ ؛

مکتوب صد و هفتاد و یکم (۱۷۱)

بملا طاهر بدخشی صدور یافته در بیانِ آنکه آنچه بفقرا لازم است دوامِ ذل است و افتقار و اداءِ وظائفِ عبودیت و محافظتِ حدود شرعیه و متابعتِ سنتِ سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام و مشاهده استیلاءِ ذنوب و خوفِ انتقامِ علامِ الغیوب و ما یناسب ذلک

الحمد للّٰه ربّ العٰلمین والصلوٰة والسلام علی سیّد المرسلین و اٰله الطاهرین آنچه بر ما فقیران لازم است دوامِ ذل است و افتقار و انکسار و تضرّع و التجا و اداءِ وظائفِ عبودیت و محافظتِ حدود شرعیه و متابعتِ سنتِ سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة و تصحیحِ نیات و تحصیلِ خیرات و تخلیصِ بواطن و تسلیمِ ظواهر و رؤیتِ عیوب و مشاهده استیلاءِ ذنوب و خوفِ انتقامِ علامِ الغیوب و قلیل پنداشتنِ حسناتِ خود را اگرچه بسیار باشد و کثیر انگاشتنِ سیئاتِ خود را اگرچه اندک باشد و ترسان و لرزان بودن از شهرت و قبولِ خلق قال علیه الصلوٰة والسلام بحسبِ امرءٍ من الشرّ ان یشار الیه بالاصابع فی دینٍ او دنیا الا من عصمه اللّٰه و متّهم داشتن افعال و نیاتِ خود را اگرچه مثل فلق صبح باشد و عدمِ اعتنا باحوال و مواجیدِ خود اگرچه صحیح و مطابق باشد و اعتماد نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت مجرّد تائیدِ دین و تقویتِ ملت را و ترویجِ شریعت و دعوتِ خلق را بحق جلّ و علا چه این قسم تائید گاه هست که از کافر و فاجر هم آید قال علیه الصلوٰة والسلام انّ اللّٰه لیؤیّد هٰذا الدّین بالرجلِ الفاجر مریدیکه بطلب آید و ارادهٔ مشغولی نماید آن را در رنگِ ببر و شیر باید دانست و باید ترسید که مبادا ازین راه خرابیِ او خواهند و استدراجِ او نمایند و اگر فرضاً در قدومِ مرید در خود فرحے و سرورے یابند آن را کفر و شرک دانند و تدارکِ آن به ندامت و استغفار چندان نمایند که

سه منغص اسم مفعول از تنغیص بمعنی تیره گردانیدن عیش یعنی تیره میگرداند ۱۲

اثرے ازان سرور نماند بلکه بجائے آن فرح حزن و خوف نشیند و نیک تاکید نمایند که طمعے در مالِ مرید و توقعے در منافعِ دنیوی او پیدا نشود که مانعِ رشدِ مرید است و باعثِ خرابی پیر چه آنجا همه دینِ خالص میطلبند اَلَا لِلّٰهِ الدِّیْنُ الْخَالِصُ شرک را در ان حضرت بهیچ وجه گنجائش نیست و بدانند که هر ظلمتے و کدورتے که بر دل طاری گردد ازالهٔ آن بتوبه و استغفار و ندامت و التجا باسهلِ وجوه میسر است مگر ظلمتے و کدورتے که از راه محبتِ دنیائی دنی بر دل طاری شود که منغص میگرداند و متنجس میسازد و در ازالهٔ آن تعسر تام است و تعذر بر کمال صدق رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ کُلِّ خَطِیْئَةٍ نَجَّانَا اللهُ سُبْحَانَهٗ وَاِیَّاکُمْ عَنْ مَحَبَّةِ الدُّنْیَا وَمَحَبَّةِ اَبْنَائِهَا وَاَرْبَابِهَا وَالْاِخْتِلَاطِ بِهِمْ وَالْمُصَاحَبَةِ مَعَهُمْ فَاِنَّهَا سَمٌّ قَاتِلٌ وَمَرَضٌ هَالِكٌ وَبَلَاءٌ عَظِیْمٌ وَدَاءٌ عَمِیْمٌ اخوی ارشدی شیخ حمید با حسنِ وجوه متوجه آن حدود اند استماع سخنانِ نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند وَالْبَاقِیْ عِنْدَ التَّلَاقِیْ

مکتوب صد و هفتاد و دوم (۱۷۲)

بشیخ بدیع الدین صدور یافته در بیانِ بعضی از اسرارِ خاص که نصیب اقلِ قلیل است از خواص و بیانِ آنکه درین موطن عارف خود را از دائرهٔ شریعت بیرون میباید و ذکرِ سبب آن و تطبیقِ آن با ظاهر شریعتِ غرا مع ما یتعلق بذلک * بعد الحمد والصلوٰة معلوم اخوی اعزی باد که شریعت را صورتے است و حقیقتے صورتش آنست که علماء ظواهر به بیان آن متکفل اند و حقیقتش آنکه صوفیه علیه بآن ممتاز اند نهایتِ عروجِ صورتِ شریعت تا نهایتِ سلسلهٔ ممکنات است بعد ازان اگر در مراتبِ وجوب سیر واقع شود صورت با حقیقت ممتزج خواهد بود و این معامله امتزاج بهر عروج بشان العلم است که مبدأ تعینِ سید البشر است علیه وعلی آله الصلوات

والتسلیمات بعد ازان اگر ترقی واقع شود وصحوت و حقیقت هر دو وداع خواهند نمود و معاملهٔ عارف
بشان الحیوة خواهد افتاد واین شان عظیم الشان را با عالم هیچ مناسبتی نیست از شیونات حقیقیه
است که گرد اضافت بآن نرسیده است تا تعلقی بعالم پیدا کند واین شان دروازهٔ مقصو
است و مقدمهٔ مطلوب درین موطن عارف خود را از دائرهٔ شریعت بیرون میبابد اما چون محفوظ
است دقیقه از دقائق شریعت فرو نمیگذارد و جماعهٔ که باین دولت عظمی مشرف شده اند اقل قلیل
اند اگر عدد آن را بیان کنند شاید که اقل قلیل قبول کنند و جمعی کثیر از صوفیه اند که بظلال این مقام
عالی رسیده اند چه هر مقام عالی را در سافل ظلی هست از ظلال آن انگاشته اند که قدم از دائرهٔ شریعت
بیرون نهاده اند و پوست را گذاشته بمغز رسیده این مقام از مزلت اقدام صوفیه است جمعی
از ناقصان ازین راه بالحاد و زندقه رسیده اند و سر از ربقهٔ شریعت غرا بر آورده ضلوا فاضلوا
و جمعی از کاملان که بدرجه از درجات ولایت مشرف شده اند و این معرفت را در ظلی از ظلال
آن مقام عالی حاصل نموده هر چند باصل آن مقام نرسیده اند اما محفوظ اند و ادبی از آداب شریعت
را فرو گذاشت تجویز نمی نمایند هر چند سر این معرفت را نمیدانند و حقیقت معامله را نمی فهمند و چون
بر این فقیر بعنایة الله سبحانه و صدقة حبیبه علیه و علی آله الصلوة و السلام سر این
معما منکشف شده است و حقیقت کار کما ینبغی بوضوح پیوسته شمهٔ ازان ماجرا در معرض بیان
می آرد محتمل که ناقصان از راه آرد و کاملان را حقیقت معامله وانماید باید دانست که تکلیفات شرعیه
مخصوص بقالب اند و بقلب چه تزکیهٔ نفس متفرع بر اینجا است و آنچه از لطائف قدم از دائرهٔ شریعت
بیرون می نهد ماسوای اینها است پس آنچه بشریعت مکلف است همیشه مکلف است و آنچه
مکلف نیست هرگز مکلف نبوده غایة ما فی الباب پیش از سلوک لطائف با یکدیگر ممتزج بودند
از قلب جدائی نداشتند چون سیر و سلوک هر کدام را از دیگری جدا ساخت و بمقر اصلی خود رسانید

معلوم شد که مکلّف که بود و غیر مکلّف کدام سوال اگر گویند دران مقام عارف قالب و قلب
خود را نیز بیرون دائرهٔ شریعت می یابد وجه آن چه باشد جواب گویم که آن یافت تحقیقی نیست
تخیلی است منشأ تخیل انصباغ قلب و قالب است برنگ الطف لطائف که قدم بیرون
نهاده اند اگر گویند که اگرچه تکلیفات صورت شریعت مخصوص بقلب و قالب است اما حقیقت
شریعت را در ماورائے قلب نیز گنجائش است پس قدم از مطلق شریعت بیرون ماندن بچه معنے
باشد گویم که حقیقت شریعت نیز از روح و سر نمیگذرد و بخفی و اخفی نمیرسد و قدم بیرون ماندگان
فی الحقیقت همین خفی و اخفی اند والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال ثبتنا الله سبحانه و جمیع
المسلمین علی متابعة سید المرسلین علیه و علیهم و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب صد و هفتاد و سیوم (۱۷۳)

بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سوالیکه کرده بودند با بیان بعضے از اسرار غریبه که متعلق اند
به نفی و اثبات کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله بعد الحمد و الصلوة معلوم جناب سیادت پناهی باد
که پرسیده بودند چون هرچه در دید و دانش در اید بکلمهٔ لا نفی آن ضروریست چه مطلوب مثبت ماورائے
دید و دانش است پس اینجا لازم می آید که مشهود محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
نیز شایان نفی باشد و مطلوب مثبت در ماورائے آن متحقق بود ائے برادر محمد رسول الله صلی
الله تعالی علیه و آله و سلم با آن علو شان بشر بود و بداغ حدوث و امکان متسم بشر از
خالق بشر جل سلطانه چه دریابد و ممکن از واجب تعالی شانه چه فرا گیرد و حادث قدیم را جلت
عظمته چه طور احاطه نماید لا یحیطون به علما نص قاطع است شیخ عطار فرماید ٥ نمی بینی
که شاهی چون پیمبر ٭ نیافت او فقر کل تو سخن کم بر ٭ ائے عزیز این مقام تفصیل می طلبد

بگوشِ ہوش باید شنید کہ آنکہ کلمۂ طیبہ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللہ را دو مقام است نفی و اثبات و ہر کدام نفی و اثبات
را دو اعتبار اعتبارِ اول آنکہ نفیِ استحقاقِ عباداتِ الٰہۂ باطلہ کردہ شود و اثباتِ استحقاقِ عبادتِ
معبودِ بحق نمودہ آید و اعتبارِ ثانی آنکہ نفی متعلقِ شود بمقصوداتِ غیر مقصودہ و متعلقاتِ غیر مطلوبہ و متعلقِ
اثبات بجز مطلوبِ حقیقی نباشد و ورائے مقصودِ اصلی نبود و کمال در اعتبارِ اول در ابتدا آنست کہ ہر چہ
معلوم و مشہود شدہ است ہمہ در تحتِ لا داخل شود و در جانبِ اثبات غیر از تکلم بکلمۂ مستثنیٰ ہیچ چیز
ملحوظ نبود و بعد از چندگاہ کہ بصیرت حدّت پیدا کند و بکحلِ خاکِ راہِ مطلوب مکتحل گردد مستثنیٰ نیز
در رنگِ مستثنیٰ منہ مشہود شود معذلک سالک خود را گرفتارِ ماورائے آن مشہود می یابد و مطلوب
را بیرونِ آن می طلبد چہ در ابتدائے این کمال ہر چہ در تحتِ لا داخل شدہ بود تمام از دائرۂ ممکنات بود
کہ استحقاقِ عبادت نداشت و بہ برکتِ تکرارِ این کلمۂ طیبہ از معبودیکہ مستحقِ عبادت است جدا شدہ بود
لیکن از ضعفِ بصیرت مرتبۂ وجوب را کہ شایانِ عبادت است و بکلمۂ اِلَّا مثبت گشتہ نمیدید و غیر از تکلم
بکلمۂ مستثنیٰ از آن مقام نصیب نداشت امّا بعد از قوّتِ بصیرت مستثنیٰ نیز در رنگِ مستثنیٰ منہ مشہود
گشت و چون مرتبۂ وجوب جامعِ اسماء و صفاتِ الٰہی است جلّ سلطانہٗ و متعلقِ ہمتِ سالکِ احدیّہ
مجردہ است کہ استحقاقِ عبادت نیز در آن موطن در رنگِ عدمِ استحقاقِ عبادت در راہ ماندہ است
لاجرم مقصودِ خود را در ماورائے اسماء و صفات می طلبد و از گرفتاری بما دونِ آن تحاشی می نماید ؎

چو دل با دلبرے آرام گیرد ❊ ز وصلِ دیگرے کے کام گیرد ❊
نہی صد دستہ ریحان پیشِ بلبل ❊ نخواہد خاطرش جز نکہتِ گل ❊
ز مہر آتش چو نیلوفر افتد ❊ تماشائے مہش کے در خور افتد ❊
چو خواہد تشنہ جانے شربتِ آب ❊ نیفتد سود مندش شکرِ ناب ❊

و کمال در اعتبارِ ثانی کہ مقصود
از آن نفیِ مقصوداتِ غیر مقصودہ است آنست کہ شہودِ مرتبۂ وجوب نیز در رنگِ شہودِ مراتبِ امکانی
در تحتِ لا داخل شود و در جانبِ اثبات ہیچ چیز ملحوظ نبود مگر تفوّہ بہ کلمۂ مستثنیٰ چہ گویم

و اثباتاً من الابہام ۱۲

ع تحقیق این لفظ قبیل ازین بحاشیه مکتوب صد و شصت و هشتم نوشته شده ۱۲

با تو از مرغے نشانه ❊ که با عنقا بود هم آشیانه ❊ ز عنقا هست نامی پیشِ مردم ❊ ز مرغِ من بود آن نام هم گم ❊ و الحق که فطرتِ علیا و همتِ قصوی همین قسم مطلب را خواهان است که هیچ ازان در دست نیاید بلکه هیچ گردے بدامن ادراکِ آن نرسد رویتِ اخروی حق است اما تصورِ آن مرا از جا مے بردم مردم بوعدهٔ رویتِ اخروی مسرور و محظوظ اند و گرفتاری من بحضرتِ غیب الغیب ست همگی همتِ خواهانِ آنست که سر موئی از مطلوب از غیب بشهادت نیاید و از گوشِ آغوش سر درخت از علم بعین نکشد چه توان کرد مرا چنین آفریده اند ~ هر کسے را بهر کارے ساختند ❊

هرچند درین مقام از دیوانگیها بسیار دارم اما از ادب لب نمیتوانم جنبانید ع جُنُونِي فُنُونٌ مِن جُنُونِ ذِي فُنُونٍ ~ عمر بگذشت و حدیثِ دردِ ما آخر نشد ❊ شب بآخر شد کنون کوتاه کنم افسانه را

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ اَتَمُّهَا وَاَكْمَلُهَا

مکتوب صد و هفتاد و چهارم (۱۷۴)

بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیانِ آنکه دیوانگانِ این راه باین معیت تسلی نمیگیرند و باین بُعدِ قرب نما تسکین نمییابند قربی میخواهند بُعد نما و وصلے میجویند هجر آسا و در بیانِ آنکه واقعه که نوشته بودند ظهورِ جن بود و تصرف باطل او مکتوبِ مرغوبِ اخوی اعزی وصول یافت چون مُنْبِی از محبتِ فقرا و التجا باین طائفهٔ علیه بود موجبِ فرحت گشت اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ نقدِ وقت دانند اما بدانند که دیوانگانِ این راه باین معیت تسلی نمیگیرند و باین بُعدِ قرب نما تسکین نمییابند قربے میخواهند که بُعد نما باشد و وصلے میجویند که هجر آسا بود تسویف و تاخیر را تجویز نمینمایند تعطیل و تاجیل را مستهجن می انگارند نقدِ وقت را بمزخرفاتِ بیهوده صرف نمیکنند و سرمایهٔ عمر را به موهوماتِ لاطائل تلف نمی فرمایند از شریف بخسیس نمیگرایند و از مرضی بمغضوب التفات

نمیتمایند بلقمهاے چرب وشیرین خودرا نمیفروشند وبجامهاے رقیق ومزئین حظ بندگی
نمیدهند عار دارند ازانکه تخت شاهی را بقاذورات تعلقات ملوث دارند وننگ دارند ازانکه در
ملک خداوندی جل سلطانه لات وعزی را شرکت دهند ای برادر اینجا همه دین خالص
میطلبند اَلَا لِلّٰهِ الدِّیْنُ الْخَالِصُ وغباری از شرکت تجویز نه فرمایند لَئِنْ اَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ
ساعتے بحال خود درے رویداگر دین خالص میسر شده است بُشْرٰی لَکُمْ والا علاج واقعه پیش از
وقوع باید کرد واقعه که نوشته بودند ظهور جن بود وتصرف باطل او وازین قسم ظهور وتصرف او
برطالبان بسیار واقع میشود غم نیست اِنَّ کَیْدَ الشَّیْطَانِ کَانَ ضَعِیْفًا واگر باز ظهور کند
بتکرار کلمه تمجید لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ دفع آن مفسد نمایند والسلام علی
مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب صد وهفتاد وپنجم (۱۷۵)

بحافظ محمود صدور یافته در بیان تلوینات احوال وحصول تمکین ومعنی حدیث لِیْ مَعَ اللّٰهِ وَقْتٌ
مفاوضه شریفه برادری وصول یافت شمه از تلوینات احوال خود نوشته بودند بدانند که سالکان
را چه در بدایت وچه در نهایت از تلوینات احوال چاره نبود وغایت مافی الباب اگر آن تلوین
بر قلب است سالک از ارباب قلوب است ومسمی بابن الوقت واگر قلب از تلوین برجست
واز رقیت احوال آزاد گشت وبمقام تمکین پیوست این زمان ورود احوال متلونه بر نفس است
که بمقام قلب بخلافت آن نشسته است این تلوین بعد از حصول تمکین است وصاحب این تلوین
را اگر ابو الوقت گویند گنجایش دارد واگر بمحض فضل ایزدی جل سلطانه نفس نیز ازین تلوینات
برگذشت وبمقام تمکین واطمینان پیوست این زمان ورود تلوینات بر قالب است که از امور مختلفه

ابو الوقت یعنی مالک الوقت والاحوال یعنی مالک ہست بر احوال واوقات خود ۱۲

ترکیب یافته است این تلوین دائمی است چه تمکین در حق قالب متصور نیست اگرچه منصبغ شده باشد برنگ الطف لطائف زیراکه تمکینے که از راه این انصباغ می آید بطریق تبعیت است وورود احوال متلونه بطریق اصالة والعبرة للاصل لا للتبع وصاحب این مقام از اخص خواص است وفی الحقیقت ابو الوقت هم او تواند بود که معنی حدیث لی مع الله وقت که از ان سرور علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات نقل کرده اند وجمعی از وقت وقت مستمر مراد داشته اند وجمعی دیگر وقت نادر راجع باین بیان باشد چه نسبت به بعضی لطائف استمرار است ونسبت بعضی دیگر ندرة فلا خلاف بالجمله ظاهر را بشریعت غرا متحلی داشته بتکرار سبق باطن مداومت نمایند ؎ اندرین بحر بیکرانه چو غوک ✿ دست وپائے بزن چه دانی بوک ✿ اخوی اعزی مولانا محمد صدیق در آگره اند ملاقات ایشان را غنیمت دانند ✿

مکتوب صد وهفتاد وششم (۱۷۶)

بملا محمد صدیق صدور یافته در بیان آنکه محافظت اوقات از ضروریات این راه است تا بامور لاطائل تلف نشود الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی من حسن اسلام المرء اشتغاله بما یعنیه واعراضه عما لا یعنیه پس از محافظت اوقات خود چاره نبود تا بامور لاطائل تلف نشود وشعر خوانی وقصه پردازی را نصیب اعدا انسته بسکوت وحفظ نسبة باطن باید پرداخت اجتماع یاران درین طریق از برائے جمعیت باطن است نه از برائے تشتت خاطر لهذا انجمن را بر خلوت اختیار کرده اند وجمعیت را از اجتماع جسته اجتماعی که سبب تفرقه باشد تحاشی از ان لازم است با جمعیت باطن هرچه جمع شود مبارک است وهرچه جمع نشود شوم ونامبارک نوعے باید زندگانی نمود که جمعے را در صحبت انکس جمعیتی حاصل شود نه آنکه در تفرقه

انداز دورق خود را باید گردانید و از گفت بسکوت آمد وقت مشاعرہ نیست و ہنگام محاورہ نہ
ع چہ وقتِ مدرسہ و بحثِ کشف و کشاف است والسلام

مکتوب ۱۷۷ صد ہفتاد و ہفتم

بجمال الدین حسین بدخشی صدور یافتہ در ترغیب بر تصحیح عقائد بمقتضائی آراے صائبۂ اہل سنت
و جماعت شکر اللہ تعالی سعیہم خواجہ جمال الدین حسین عنفوان شباب را غنیمت شمرند و مہما امکن
صرفِ مرضیاتِ حق نمایند جل علا یعنی اولاً تصحیح عقائد بمقتضائے آراے صائبۂ اہلسنت
و جماعت شکر اللہ تعالی سعیہم لازم دانند و ثانیاً عمل بموجب احکام شرعیہ فقہیہ و ثالثاً سلوک طریقۂ
علیہ صوفیہ قدس اللہ تعالی اسرارہم و من وفق لہذا فقد فاز فوزاً عظیماً و من تخلف
عن ہذا فقد خسر خسراناً مبیناً خدمتگاری فرزندان خواجہ محمد صالح را از سعادتِ عظمی دانند
چہ آن خدمت فی الحقیقت امداد و اعانت بخواجۂ مشار الیہ است کہ از مقبلان است مصراع
وادیم ترا ز گنجِ مقصود نشان والسلام

مکتوب ۱۷۸ صد ہفتاد و ہشتم

بمرزا مظفر صدور یافتہ در سفارش شخصی و در ترغیب بر متابعت سید عالمیان و خلاصۂ
آدمیان علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات عظم اللہ تعالی اجرکم و رفع قدرکم و یسر
امرکم و شرح صدرکم بحرمۃ سید المرسلین علیہ و علی آلہ و علیہم الصلوۃ والسلام
متخلقان اخلاق نبویہ علیہ الصلوۃ والسلام چہ احتیاج باآنکہ کسے باحسان و حسن معاشرت
دلالت نماید بلکہ نزدیک است کہ آن دلالت داخلِ سوءِ ادب شود و غایت ما فی الباب

نقیر جائیکه خورد بر پشت تخم خرما باشد چیزیکه اندک و مرد عامی غیر معروف از ان مراد میگیرند ۱۲

آدمی در وقت احتیاج بهر حقیر و نقیر تشبث مینماید و از هر ضعیف و نحیف تسلّی خود میجوید بنا بر ان التصدیع
داده گشته تسلّی ارباب مسئله نموده آمد مخدوما مکرما احسان در همه جا محمود است علی الخصوص نسبت
بجماعهٔ که قرب جوار دارند حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات در اداء
حقوق جوار آن قدر مبالغه میفرمودند که اصحاب کرام از ان مبالغه گمان می بردند که شاید باهل جوار
ارث هم بدهانند مثنوی چون چنین با یکدگر همسایه ایم ؞ تو چو خورشیدی و ما چون سایه ایم
چه بدی اے مایهٔ بے مایگان ؞ گر نگه داری حقِ همسایگان ؞ والسلام ؞

مکتوب صد و هفتاد و نهم (۱۷۹)

بمیر عبد الله ابن میر محمد نعمان صدور یافته در نصیحت فرزندی اعزی لازال کاسمه موفق باشند
موسم جوانی را غنیمت دانسته بتحصیل علوم شرعیه و عمل بمقتضائے آن علوم اشتغال دارند و اهتمام
نمایند که این عمر گرامی در ما لا یعنی صرف نشود و بلهو و لعب تلف نگردد دیگر والد بزرگوار شما بعد از چند
روز بشما ملحق خواهند شد ان شاء الله تعالی تا رسیدن ایشان از متعلقان بواقعی خبردار خواهند
بود مصرع پدر خویش باش اگر مردی ؞ مصرع دوم گر نه نام پدر چه مے گردی ۱۲

مکتوب صد و هشتادم (۱۸۰)

بمخدوم زاده امکنگی یعنی خواجه ابو القاسم صدور یافته در استفسار بعضی از اسامی پیران که دران
تردد پیدا شده بود مخدوما مکرما آنچه از حضرت خواجهٔ ما یعنی حضرت خواجه محمد باقی علیه الرحمة
بما رسیده است در تحقیق اسامی پیران اینکه ما بین حضرت مولانا خواجگی امکنگی و حضرت خواجهٔ احرار
گذشته اند آنست که دو بزرگ اند یکی از این دو بزرگ والد بزرگوار حضرت مولانا است اعنی

پیر حضرت خواجه باقی بالله قدس سره ۱۲ ؞ خواجگی ۱۲ ؞ خبر ۱۲

مولانا درویش محمد دوم ازایشان مولانا محمد زاهد است که خال مولانا درویش محمد است در این
نزدیکی مشیخت پناهی خواجه خاوند محمود باین حدود تشریف آورده بودند باول ملاقات سخن از حضرت
مولانا مذکور ساختند و گفتند که ایشان از کسے مجاز نه بودند لهذا در اوائل مرید نمیگرفتند و در اواخر عمر شروع
در شیخی کردند گفته شد که ایشان بزرگ بودند و تمام ماوراء النهر به بزرگی ایشان قائل هرگز تجویز نمیتوان
کرد که بے اجازت ایشان مرید گرفته باشند در اوائل یا در اواخر که این قسم عمل داخل خیانت است
یا دنائے مسلم این ظن نمیتوان کرد فکیف باکابر دین بعد ازان خواجه خاوند محمود گفتند که یکروز مولانا
پیش خواجه کلان ده بیدی رفته بودند و ایشان خربوزه میخوردند مولانا اظهار طلب فرمودند ایشان
گفتند که خربوزه شما تمام است مولانا فرمودند که شما گواهی میدهید که خربوزه ما تمام است فرمودند که
گواهی میدهم که خربوزه شما تمام است ازان وقت مولانا مرید گرفتن شروع نمودند این نقل هم بسیار
مستبعد نمود که بمجرد این قول مولانا خود را شیخ بگیرند و درپے مرید گرفتن شوند بعد ازان خدمت
خواجه خاوند محمود گفتند که این دو اسامی بزرگان که بین حضرت مولانا و حضرت خواجه احرار نقل میکنند
مسمّیٰ باین دو اسم میدانند خساست با سامی دیگر یاد کردند و نیز گفتند که مولانا درویش محمد را از خال خود
نسبتے نیست از شخصی دیگر است ازین سخنان ایشان تعجب بسیار حاصل شد بضرورت تصدیع داده
گشت که اسامی آن دو بزرگ را از روئے تحقیق نویسند که مجال سخن احدے نماند و حدیث اجازت را
چه احتیاج است که نوشته شود بزرگی ایشان گواه عادل است مع ذلک اگر نویسند قطع لسان طاعنان
شود و دیگر معلوم نشد که مقصود خدمت خواجه خاوند محمود ازین سخنان پریشان چه بود اگر مقصود
نفی این فقراء بے بضاعت بود بابلغ وجوه چه نفی پیر مستلزم نفی مریدیت باکد وجوه پس نفی
این بے بضاعتان از طرق بسیار بود چه احتیاج به آنکه از برائے این غرض نفی بزرگان نموده آید
و اگر مقصود دیگر داشته باشند و نفی بزرگان بالاصالة خواسته نیز مستحسن نیست بکمال یخفیٰ

یعنی اگر از نفی این بزرگان نفی این فقرا علی وجه الاستلزام مراد نداشته اند بلکه نفی این بزرگان بالاصالة مراد ایشان بوده است هم مستحسن نیست ۱۲

ع اشارت است بآیہ کہ در اوائل سورہ آل عمران واقع است یعنی اے پروردگار ما کج مکن دلہاے ما را بعد از آنکہ راہ نمودی ما را و عطا کن

علی من له ادنی درایة ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی آله الصلوات والتسلیمات والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و هشتاد و یکم (۱۸۱)

بحضرت مخدوم زاده اعنی میان خواجه محمد صادق سلمه الله تعالی وابقاه علی مفارق المحبین صدور یافته در جواب استفسار آنکه سبب چیست که جمعی از مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی جل شانه درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و غیرهما ایشان را درجات علیا است و جمعی دیگر را از مشائخ می بینیم که در مراتب قرب تفوق دارند و در مقامات مذکوره تنزل از معاینات ذلک فرزندی ارشدی محمد صادق پرسیده که سبب چیست که جمعی از مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی جل سلطانه درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و صبر و رضا ایشان را درجات علیا مفهوم میشود و جمعی دیگر را از مشائخ می بینیم که در مراتب قرب درجه علیا دارند و در مقامات زهد و توکل و غیرهما اقدام سفلی و مقرر است که اکملیت این مقامات باعتبار اتمیت یقین است و اتمیت یقین بسبب اقربیت است بجناب قدس خداوندی جل شانه پس این چه امر خالی نیست یا نظر کشفی با خطا میکند که قریب را بعید میداند و بعید را قریب یا سبب اکملیت این مقامات امر دیگر است ورای یقین یا ترتب یقین بر قرب نیست در جواب گفتیم که ترتب یقین بر قرب است اما هر چند قرب بیشتر یقین زیاده تر و سبب اکملیت آن مقامات نیز اتمیت یقین است نه امر دیگر و نظر کشفی هم صحیح است غایة ما فی الباب حصول قرب مر الطف لطائف راست پس یقین نیز نصیب همینها باشد و اکملیت آن مقامات چون مترتب بر اتمیت یقین است نیز ایشان را حاصل بود پس تواند بود که بزرگی با وجود قلت

یعنی کشف لطائف که قالب است رجوع کرده ۱۲

قرب در مقامی از مقامات الطف لطائف اقامت ورزیده باشد و با کشف لطائف رجوع ناکرده بود و در مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگی دیگر که قرب بیشتر دارد و با کشف لطائف که لطیفهٔ قالب است رجوع کرده چه لطیفهٔ قالب چون ازان قرب محروم است پس الیقین نیز نصیب او نباشد پس اکملیت آن مقامات از کجا پیدا کند و بزرگی که رجوع او باین لطیفه افتاده است حکم این لطیفه پیدا کرده است و یقینیات لطائف دیگر که سابقا حاصل شده بود مستور گشته بخلاف بزرگی که ببقای قالب رجوع او نیفتاده است حکم او حکم الطف لطائف است قرب و یقین در حق او استقامت دارد و استتار پیدا نکرده پس ناچار در مقامات مذکوره اتم و اکمل بود اما باید دانست که صاحب رجوع هرچند که در قرب و یقین اکمل است در مقامات نیز اکمل است لیکن این کمالات او را مستور ساخته اند و برای دعوت خلق و حصول مناسبت بخلائق که سبب افاده و استفاده است ظاهر او را همچو ظاهر عوام الناس گردانیده این مقام بالاصالة مقام انبیاء مرسل است علیهم الصلوات والتسلیمات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوة والسلام طلب اطمینان قلب نموده و در حصول الیقین در رنگ عوام الناس محتاج برویهٔ بصری گشت و حضرت عزیر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها و آنکه رجوع نکرده است از یقین خود گفته لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا این کلام اگر ثابت شود که از حضرت امیر است کرم الله تعالی وجهه پس حمل آن باید کرد که پیش از حصول رجوع فرموده باشند چه بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس در حصول یقین محتاج بدلائل و براهین است این درویش را پیش از رجوع جمیع معتقدات کلامیه بدیهی شده بود و یقین آن معتقدات را زیاده از یقین محسوسات مییافت اما بعد از رجوع آن یقین مستور شد و در رنگ عوام الناس محتاج بدلائل و براهین گشت ع چنانکه پرورشم میدهند میرویم ؛ والسلام

۵ یعنی خود بفضل نفیس حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره ۱۲

سبزه از زمین ۱۲

مکتوب صد و ہشتاد و دوم ۱۸۲

بملا صالح کولابی صدور یافتہ در بیانِ حدیثِ نبوی علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام کہ فرمودہ مر بعضے از اصحابِ خود را کہ شکایت از خواطرِ سوءِ خود نمودہ اند ذٰلک من کمال الایمان و ما یناسب ذٰلک

جمعے از درویشان نشستہ بودند سخنے از خطرات و وساوس طالبان در میان آوردند درین ضمن حدیثے مذکور شد کہ روزے بعضے از اصحابِ خیر البشر علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات پیش آنسرور از خطرات سوءِ خود شکایت کردند آن سرور فرمود علیہ الصلوٰۃ والسلام ذٰلک من کمال الایمان[1] این فقیر را در آن وقت معنی این حدیث چنین بخاطر گذشت واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال کہ کمالِ ایمان عبارت از کمالِ یقین است و کمالِ یقین مترتب بر کمالِ قرب و ہرچند قلب و مافوق او از لطائف قربِ الٰہی جل شانہ بیشتر پیدا شود ایمان و یقین زیادہ تر خواہد بود و بے تعلقی او بقالب افزون تر خواہد گشت این زمان خطرات در قالب بیشتر ظہور خواہد یافت و وساوسِ نامناسب تر لائح خواہد گردید پس ناچار سبب خطراتِ سوء کمالِ ایمان بود پس منتہی نہایت النہایت را ہرچند خطرات بیشتر و نامناسب تر اکملیتِ ایمان زیادہ تر چہ کمالِ ایمان تقاضائے ہمین نسبتِ تام دارد الطف لطائف را بلطیفۂ قالب و این ہمین نسبتی ہرچند افزون تر قالب خالی تر و بظلمت و کدورت نزدیکتر و مورد خواطر و وساوس ازان بیشتر بخلافِ مبتدی و متوسط کہ این قسم خواطر ایشان را سمِ قاتل است و زیادتی بخشِ مرضِ باطن فلا تکن من القاصرین[2] این معرفت از معارفِ غامضۂ این درویش است والسلام علی من اتبع الہدیٰ والتزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام

[1] عن ابی ہریرۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال جاء ناس من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسألوہ انا نجد فی انفسنا ما یتعاظم احدنا ان یتکلم بہ قال أوقد وجدتموہ قالوا نعم قال ذاک صریح الایمان رواہ مسلم

[2] پس مباش از قصور کنندگان در فہم کلام باد العرف لکل ذی حق حقہ قال تعالیٰ وأتوا البیوت من ابوابہا ۱۲

مکتوب صد و ہشتاد و سیوم (۱۸۳)

بملا معصوم کابلی صدور یافتہ در نصیحت حضرت حق سبحانہ و تعالی بر جادۂ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرمودہ بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداند امید است کہ تعلقات شتی و توجہات پراگندہ کہ بر ظاہر استیلا یافتہ اند مانع نسبت باطن نباشند مع ذلک سعی نمایند کہ در تخفیفے کہ در تفرقۂ ظاہر میسر آید مبادا کہ در باطن سرایت کند و از وصول مطلب باز دارد و عیاذاً باللہ سبحانہ من ذلک دنیا و ما فیہا کرائے آن نمیکند کہ کسے آنرا بصرف عمر گرامی حاصل کند خبر شرط است خواب خرگوش تا کے خواہد بود ای سرائے و باغ تو زندان تو ❊ خان و مان تو بلائے جان تو ❊ پیش از مرگ اگر کارے کرد فبہا و الا خرابی در خرابی است سبق باطن را عزیز باید دانست و ہر چہ منافی آن باشد آنرا دشمن باید داشت ❊ ہر چہ جز عشق خدائے احسن است ❊ گر شکر خوردن بود جان کندن است ❊ ما علی الرسول الا البلاغ والسلام

مکتوب صد و ہشتاد و چہارم (۱۸۴)

بہ قلیج اللہ صدور یافتہ در ترغیب بر متابعت سید المرسلین علیہ و علی آلہ و علیہم الصلوة والسلام والتحیة مکتوب مرغوب فرزندے اعز کہ از روئے محبت و اخلاص نوشتہ بودند میر سید خواجہ رسانیدند موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانہ و تعالی توفیق مرضیات خود رفیق گرداناد بحرمة النبی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات اتمہا اے فرزند آنچہ فردا بکار خواہد آمد متابعت صاحب شریعت است علیہ الصلوة والسلام والتحیة احوال و مواجید و علوم و معارف و اشارات و رموز اگر بآن متابعت جمع شوند فبہا و نعمت و الا

ص یعنی فملتبستہ بالخصلة المحمودة و نعمت ہذہ الفعلة الحسنة یعنی بس چہ خوش چیزہا است این ۱۲

جز خرابی و استدراج هیچ نیست سید الطائفه جنید را بعد از فوت شخصے بخواب دید و از حالش پرسید جنید در جواب او گفت طاحتِ العباراتُ وفنیتِ الاشاراتُ وما نفعنا الا رکیعاتٌ رکعناها

فی جوفِ اللیلِ فعلیکم بمتابعتِهٖ ومتابعةِ خلفائهِ الراشدینَ علیهِ وعلیهمُ الصلوٰةُ والسلامُ وایّاکم ومخالفةَ شریعتِهٖ قولاً وعملاً واعتقاداً فانَّ الاولیٰ یُمنٌ وبرکةٌ والثانیةَ شؤمٌ وهلکةٌ ❊ هٰذا ❊ دیگر رسالهٔ که فرستاده بودند رسید بعضے جاها که خوانده شد در نظر خوب در آمد اما کار دیگر از تصنیف اہم تر است باو پرداختن انسب واولیٰ است والسلامُ

مکتوب (۱۸۵) صد وہشتاد وپنجم

بمنصور عرب صدور یافته در سفارشِ شخصے حضرت حق سبحانهٗ وتعالیٰ بر جادهٔ شریعتِ مصطفویه علیٰ صاحبها الصلوٰةُ والسلامُ والتحیّةُ استقامت ارزانی داشته بهمگی همت متوجه جنابِ قدسِ خود گرداناد آنچه برما وشما لازم است سلامتیِ قلب است از گرفتاریِ ما دونِ حق سبحانهٗ واین سلامتی بر تقدیری میسر گردد که غیر او سبحانهٗ بر دل خطورے نماند اگر فرضاً هزار سال حیات وفا کند غیر بر دل نگذرد بواسطهٔ نسیانی که دل از ماسوائے او تعالیٰ حاصل شده است غرض کار اینست وغیر این هیچ هیچ ❊ بقیةُ المرام آنکه مولانا فاضل سرهندی که بخدمتِ علیه قیام دارد پدر او در سرهند است آرزوئے آن دارد که در پیری وضعفِ خود بملاقاتِ پسر خود مبتهج ومسرور گردد بناءً علیٰ ذٰلک فقیر را بتصدیعِ این معنی متوسل ساخت والامرُ عندکم بل کلٌّ من عندِ الله والسلامُ

مکتوب (۱۸۶) صد وہشتاد وششم

بخواجه عبدالرحمٰن مفتی کابلی صدور یافته در تحریض بر متابعتِ سنّت واجتناب از بدعت ودر بیانِ

انکه هر بدعت ضلالت است؛ از حضرت حق سبحانه وتعالی بتضرع وزاری والتجا وافتقار وذل وانکسار در سر و جهار سئالت مینماید که هر چه در دین محدث شده است و مبتدع گشته که در زمان خیر البشر و خلفاء راشدین او نبوده علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اگرچه آن چیز در روشنی مثل فلق صبح بود این ضعیف را با جمعے که باو مستند اند گرفتار عمل آن محدث نگرداناد و مفتون حسن آن مبتدع نکناد بحرمت سید المختار وآله الابرار علیه وعلیهم الصلوة والسلام گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنه و سیئه حسنه آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنسرور و خلفاء راشدین علیه و علیهم من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها پیدا شده باشد ورفع سنت نماید و سیئه آنکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ بدعتے ازین بدعتها حسن و نورانیة مشاهده نمیکند و جز ظلمت وکدورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل مبتدع را امروز بواسطه ضعف بصارت بطراوت و نضارت بینند فردا که حدید البصر گردند دانند که جز خسارت وندامت نتیجه نداشت بیت بوقت صبح شود همچو روز معلومت؛ که با که باخته عشق در شب دیجور؛ سید البشر میفرماید علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد چیزیکه مردود باشد حسن از کجا پیدا کند وقال علیه الصلوة والسلام اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدی هدی محمد وشر الامور محدثاتها وکل بدعة ضلالة وقال علیه الصلوة والسلام اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان کان عبدا حبشیا فانه من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین

تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور فان کل محدثة بدعة وکل
بدعة ضلالة لہٰذا ہرگاه ہر محدث بدعت باشد وہر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضاً
آنچه از احادیث مفہوم میگردد آنست که ہر بدعت رافع سنت است تخصیص به بعض ندارد پس ہر بدعت
سیئه بود قال علیه الصلوٰة والسلام ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة
فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة وعن حسان قال ما ابتدع قوم بدعة فی
دینهم الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیامة باید دانست که
بعضے از بدعتہا که علماء ومشائخ آنرا حسنه دانسته اند چون نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که
رافع سنت اند مثلاً در تکفین میت عمامه را بدعت حسنه گفته اند با آنکه ہمین بدعت رافع سنت است
چه زیادتی بر عدد مسنون که سه ثوب باشد نسخ است ونسخ عین رفع وہمچنین مشائخ ارسال فش را
بجانب چپ مستحسن داشته اند وسنت در فش ارسال آن بین الکتفین ست پر ظاهر است که این
بدعت رافع سنت است وہمچنین است آنچه علماء در نیت نماز مستحسن داشته اند که با وجود اراده قلب بزبان
نیز باید گفت وحال آنکه از آن سرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام ثابت نشده است
نه بروایت صحیح ونه بروایت ضعیف ونه از اصحاب کرام وتابعین عظام که بزبان نیت کرده باشند
بلکه چون اقامت می گفتند تکبیر تحریمه میفرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد واین بدعت را حسنه
گفته اند واین فقیر میداند که این بدعت چه جای رفع سنت که رفع فرض مینماید چه در تجویز آن اکثر مردم
بزبان اکتفا مینمایند واز غفلت قلبی باک ندارند پس درین ضمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد متروک
میگردد وبفساد نماز میرساند علی هذا القیاس سائر المبتدعات والمحدثات فانها زیادات علی
السنة ولو بوجه من الوجوه والزیادة نسخ والنسخ رفع فعلیکم بالاقتصار علی متابعة
سنة رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم والاکتفاء علی اقتداء اصحابه

صلی الله تعالی علیه وعلیهم من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها

اللازم للارادة فلا عبرة للذکر باللسان ان خالف القلب فانه کلام لا نیة الا اذا عجز عن احضاره لهموم اصابته فیکفیه اللسان ۱۲ مرقاة ۱۲ لمصححه سلمه الله تعالی

الْكِرَامِ فَاِنَّهُمْ كَالنُّجُوْمِ بِاَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمُ اهْتَدَيْتُمْ وَاَمَّا الْقِيَاسُ وَالْاِجْتِهَادُ فَلَيْسَ مِنَ الْبِدْعَةِ فِيْ شَيْءٍ فَاِنَّهٗ مُظْهِرٌ لِمَعْنَى النُّصُوْصِ لَا مُثْبِتٌ اَمْرًا زَائِدًا فَاعْتَبِرُوْا يَا اُولِي الْاَبْصَارِ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ

مکتوب صد و هشتاد و هفتم (۱۸۷)

بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه طریق رابطه اقرب طرق موصله است و در بیان آنکه رابطه نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او کتابتے که بیاران نوشته بودند بنظر در آمد و بر احوالِ مسطوره مطلع گشت بدانند که حصولِ رابطهٔ شیخ مر مرید را بے تکلف و بے تعمل علامت مناسبت تام است در میان پیر و مرید که سبب افاده و استفاده است و هیچ طریقے اقرب بوصول از طریق رابطه نیست تا کدام دولت مند را بآن سعادت مستسعد سازند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره العزیز در فقرات می آرند که ع سایهٔ رهبر به است از ذکر حق ☆ به گفتن باعتبار نفع است یعنی سایهٔ رهبر نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او چه مرید را درین وقت بمذکور جل و علا مناسبت کامل حاصل نیست تا براه ذکر نفع تمام تواند گرفت والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و هشتاد و هشتم (۱۸۸)

بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیان حل مسائل که پرسیده بودند مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت از امور سه گانه پرسیده بودند محبت آثار اختفائی بعضے از لطائف در مرتبهٔ قلب مقصود بر ان لطائف است که قلب متضمن آنها است نه آن لطائف که در ماورائے قلب تحقق دارند که اختفائے آنها در مرتبهٔ قلب معنی ندارد و دیگر شخصے را که استعدادش تام مرتبهٔ قلب

یا روح است پیرِ صاحب تصرف تواند او را بمراتبِ فوق رساند اما اینجا دقیقہ ایست کہ بحضورِ تعلق دارد و بتحریر بیانِ آن متعسر است و دیگر چون ظاہر برنگِ باطن متلون شود و باطن بلونِ ظاہر منصبغ گردد چہ دشوار است کہ احکامِ ظاہر در باطن و احوالِ باطن در ظاہر پیدا آید والسلام

مکتوب (۱۸۹) صد و ہشتاد و نہم

بشرف الدین حسین بدخشی صدور یافتہ در بیانِ آنکہ یاد فقرا باوجودِ گرفتاریہائے لاطائل اشدِ مناسبت است با فقرا و لطراوتِ دنیائے دنی فریفتہ نباید شد و سبقِ باطن را عزیز باید داشت و در بیانِ آنکہ از احکامِ شریعت سر نباید پیچید و بمنت و زاری تمام قبول باید نمود و ما یناسب ذٰلک

الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علیٰ سید المرسلین وآلہ الطاہرین اجمعین

مکتوبِ شریف فرزندی ارجمندی اعزی ارشدی شرف الدین حسین وصول یافت موجبِ فرحت و باعثِ بہجت گردید چہ نعمتی است کہ باوجودِ گرفتاریہائے لاطائل فقرا را دور از کار را زیاد نرفتہ اند این معنی یا وارشدتِ مناسبت میدہد کہ سببِ افادہ و استفادہ است بعضی از وقائع کہ اندراج یافتہ بود نیک و اصیل است و برارتباطِ معنوی اول دلیل است ای فرزند بطراوتِ دنیائے دنی فریفتہ نشوی و بمکر و فریبِ بے معنیِ او مفتون نگردی کہ بیمدار و بے اعتبار است امروز اگر این معنی معقولِ شما نشود فردا البتہ معقول خواہد شد و فائدہ نخواہد داشت گوشش از بارِ گران شدہ است نشنود نالہ و فغانِ مرا باید کہ سبقِ باطن را از اجلِ نعمِ خداوندی جل شانہ دانستہ بتکرارِ آن مولع و حریص باشند و پنج وقت نماز را بجماعت بے کسل و فتور ادا نمایند و از حیلِ یکیہ زکوٰۃ را بمنت بفقرا و مساکین رسانند و از محرمات و مشتبہات اجتناب دارند و بر خلائق مشفق و مہربان باشند طریقِ نجات و رستگاری اینست والسلام

اشارت الیٰ قولہ تعالیٰ انما الصدقٰت للفقراء والمساکین الخ، سورۂ توبہ پارہ یعتذرون ۱۲

مکتوب (۱۹۰) صد و نودم

بیکے از فرزندان میر محمد نعمان بدخشی صدور یافتہ در تحریض بر دوام ذکر الٰہی جل سلطانہ و در ترغیب
اختیار نمودن طریقۂ علیۂ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم با بیان طرز ذکر و ما یناسب ذلک

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی سید المرسلین
وآلہ الطاہرین اجمعین بدانا و آگاہ باش کہ سعادت تو بلکہ سعادت جمیع بنی آدم و فلاح
و رستگاری ہمہ در ذکر مولا خود است جل سلطانہ تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر
الٰہی جل شانہ باید ساخت و یک لحظہ تجویز غفلت نباید کرد للہ سبحانہ الحمد والمنۃ کہ دوام ذکر در
طریقۂ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم در ابتدا میسر گردد و بطریق اندراج النہایۃ فی البدایۃ
حاصل مے شود پس اختیار این طریقۂ علیہ مر طالب را اولیٰ و انسب باشد بلکہ واجب و لازم پس بر تو باد
کہ قبلۂ توجہ را از ہمہ سو گردانیدہ بکلیت بجناب عالی اکابر این طریقۂ علیہ اقبال نمائے و ہمتی از
باطن شریف ایشان خواہی در ابتدا از ذکر گفتن چارہ نبود باید کہ متوجہ قلب صنوبری گردی کہ
آن مضغہ ہیچو محیط ایست مر قلب حقیقی را و اسم مبارک اللہ را بران قلب بگزرانی و درین وقت بقصد ہیچ
عضوے را حرکت ندہی و بکلیت متوجہ قلب نشینی و در متخیلہ صورت قلب را جا ندہی و بآن ملتفت
نباشی چہ مقصود توجہ بقلب است نہ تصویر صورت آن و معنی لفظ مبارک اللہ را بیچون و بیچگونگی
ملاحظہ نمائی و ہیچ صفت را بآن منضم نسازی و بحاضر و ناظر نیز ملحوظ نکنی تا از ذروۂ حضرت ذات
تعالیٰ و تقدس بحضیض صفات فرو نیائی و از انجا بشہود وحدت در کثرت نیفتی و از گرفتاری بیچون
بشہود چون آرام نہ گیری چہ ہرچہ در مرآت چون ظاہر شود بیچون نبود و ہرچہ در کثرت نمودار گردد
واحد حقیقی نباشد بیچون را ورائے دائرۂ چون باید جست بسیط حقیقی را بیرون محاطۂ کثرت باید

محاط

طلبید اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر بے تکلف ظاہر شود آن را نیز بقلب باید برد و در قلب نگاه داشته ذکر باید گفت میدانی که پیر کیست پیر آنکس است که از و طریق وصول بجناب قدس خداوندی جل شانه استفاده نمائی و مدد ها و اعانت ها درین طریق یابی مجرد کلاه و دو انی و شجره که عرف شده است از حقیقت پیری و مریدی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه جامهٔ تبرک از شیخ کامل و مکمل بدست آری و باعتقاد و اخلاص بازندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتائج درین صورت نیز قوی است و بدانی که مناماتِ و واقعات شایان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب یا در واقعه بادشاه وید یا قطب وقت یافت فی الحقیقت نه چنین است بیرون خواب و واقعه اگر بادشاه شود یا قطب گردد مسلّم است پس از احوال و مواجید هرچه در بیداری و افاقت ظاهر شود گنجایش اعتماد دارد و الّا فلا و بدانی که نفع ذکر و ترتّب آثار بران مربوط باتیان شریعت است پس در اداے فرائض و سنن و اجتناب از محرم و مشتبه نیک احتیاط باید کرد و در قلیل و کثیر بعلما رجوع باید نمود و بمقتضاے فتوے ایشان زندگانی باید نمود والسلام

مکتوب صد و نود و یکم (۱۹۱)

یعنی رعایت آسانی بتمام و کمال نموده اند ۱۲

بخان خانان صدور یافته در ترغیب بر متابعت انبیا علیهم الصلوٰة والسلام و در بیان آنکه در تکلیفات شرعیه مراعات یسر تمام نموده اند و تخفیف تام فرموده اند الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق سعادت ابدی و نجات سرمدی مربوط بمتابعت انبیا است صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علی جمیعهم عموما و علی افضلهم خصوصا اگر فرضا هزار ساله عبادت کرده شود و ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده بجا آورده اگر بنور متابعت این بزرگواران منور نگردد و بجوے نخرند و بخواب نیمروزے

یا سیم مسکوک یا غیر آن از زیور یا ظروف طلاء و نقره باشد یا مال تجارت که بنیت تجارت خریده شود ۱۲ ... چهارپایان چرنده که اکثر سال بر چریدن در صحرا کفایت کنند ۱۲

که سراسر غفلت و تعطیل است که با مر این برگزیدگان واقع شود بر ابر نمی اندازند و مثل سراب
بقیعة می شمرند کمال عنایت خداوندی جل سلطانه آن است که در جمیع تکلیفات شرعیه
و مامورات دینیه نهایت یسر و غایت سهولت را مراعات فرموده است مثلاً در هشت پهر
شبانروزی به هفده رکعت نماز تکلیف فرموده که وقت ادای آن مجموع بیک ساعت نمیکشد
معذلک در قراءة آن بهرچه میسر شود کفایت نموده و اگر قیام متعذر شود بقعود تجویز فرموده و در وقت
تعذر قعود با ضطجاع اشارت فرموده و چون رکوع و سجود متعسر شود بایما و اشارت دلالت نموده و
در طهارت اگر قدرت بر استعمال آب متحقق نشود تیمم را خلیفهٔ آن ساخته و در زکوة از چهل یک حصه را
بفقرا و مساکین تعیین فرموده و آنرا نیز مقید باموال نامیه و انعام سائمه داشته و در تمام عمر یکبار حج
را فرض ساخته معذلک مشروط بزاد و راحله و امن طریق گردانیده و دائرهٔ مباح را وسیع ساخته چهار
زن بنکاح و از سراری هر قدر که بخواهد مباح فرموده و طلاق را وسیلهٔ تبدیل نساء گردانیده و از اطعمه
و اشربه و اقمشه اکثر را مباح ساخته و اندکی را محرم و آنهم بواسطهٔ مصالح عباد و اگرچه یک شراب بیمزه
پرضرر را حرام گردانیده اما چندین اشربهٔ خوشخور پر نفع را در عوض آن مباح ساخته عرق قرنفل
و عرق دارچینی با آن خوشخوری و خوشبوی چندان منافع و فوائد دارد که چه نویسد چیز تلخ و بدمزه و تند و
بدبوئی هوش برنده پرخطری را با آن عرق خوشبوی خوشخوری چه مناسبت شتّان ما بینهما
مع ذلک فرقی که از راه حل و حرمت میخیزد جدا است و تمیزی که از رهگذر رضای پروردگار
جل سلطانه و عدم رضای او تعالی پیدا میشود علاحده و بعضی از لباسهای ابریشم را که محرم
فرموده چه باک که چندین انواع جامهای مزیب و قماشهای مزین در عوض آن حلال گردانیده
است و لباسهای پشمین که مطلقاً مباح ساخته است بمراتب از لباسهای ابریشم بهتر است
معذلک لباس ابریشم بر زنان مباح فرموده که منافع آن نیز عائد بمردان است و همچنین است

حق جل و علا و دیگری باعث غیظ و غضب آن تعالی و تقدس ۱۲ ... که مقصود اصلی از زیب و زینت زنان تمتع و انتفاع مردان است پس آنجا ۱۲

بضم اول و کسر لام و ت ش دید یا یعنی زیورها جمع حلیه که بالکسر باشد و یحتمل که بضم حا و فتح لام باشد جمع حلی بالفتح زیور کردن و زیور ۱۲ منتخب

حال ذہب و فضہ کہ حلی زنان از برائے تمتع مردان است اگر بے الضافے با این تیسیر و با این سہولت متعسّر و متعذر روا ندمرض قلبی مبتلا است و بعلّت باطنی گرفتار بسیارے از کارہا ست کہ اصحاب فعل آن تیسیر تمام دارند و بر ضعفا متعسّر ست بعسر تمام مرض قلبی عبارت از عدم یقین قلب است باحکام منزلہ تساوی تصدیقی کہ دارند صورت تصدیق است نہ حقیقت تصدیق علامت حصول حقیقت تصدیق ثبوت تیسیر ست در اتیان احکام شرعیہ وبدونہا خرط القتاد قَالَ اللّٰہُ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِیْنَ مَا تَدْعُوْھُمْ اِلَیْہِ اَللّٰہُ یَجْتَبِیْٓ اِلَیْہِ مَنْ یَّشَآءُ وَیَھْدِیْٓ اِلَیْہِ مَنْ یُّنِیْبُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْھُدٰی وَالْتَزَمَ مُتَابَعَۃَ الْمُصْطَفٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ اَتَمُّہَا وَاَکْمَلُہَا

ع یعنی بدون تحقق این علامت تحقق تصدیق و وجود یقین قلبی باحکام شرعیہ غیر ممکن ست بلکہ محال و خرط القتاد کہ عبارت از دست مالیدن و کشیدن است بر شاخ درخت خاردار یعنی رنج و محنت بر داشتن ۱۲

(۱۹۲) مکتوب صد و نود و دوم

ف درین مکتوب حل بعضی عبارت عرضداشت یازدہم کہ بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند ۱۲ استفسارے کہ کردہ بود —

بشیخ بدیع الدین سہارنپوری صدور یافتہ در جواب استفسار کہ نمودہ بودند اخوی اعزی ارشدی شیخ بدیع الدین استفسار نمودہ بودند کہ در عرضداشت یازدہم کہ بحضرت خواجہ قدس سرہ نوشتہ واقع شدہ است کہ بمقامی رنگین گشت کہ بلند تر از مقام حضرت صدیق اکبر است رضی اللہ تعالٰی عنہ معنی این کلام چہ باشد بدان اَرْشَدَکَ اللّٰہُ تَعَالٰی لا نسلّم کہ این عبارت مستلزم تفضیل ست با آنکہ لفظ ہم نیز واقع شدہ است و لو نسلّم گوئیم کہ این سخن و سخنان دیگر کہ در ان عرضداشت واقع شدہ است از جملۂ واقعات است کہ بہ پیر خود نوشتہ و مقرر این طائفہ است کہ ہرچہ از وقائع رو میدہد صحیح باشد یا سقیم بے تحاشی بہ پیر خود اظہار مینمایند چہ در غیر صحیح نیز احتمال تاویل و تعبیر ست پس از اظہار آن چارہ نبود و در ما نحن فیہ بملاحظۂ این معنی ہیچ محظور لازم نمی آید و حل دیگر آنکہ تجویز نمودہ اند کہ اگر در جزئی از جزئیات غیر نبی را بر نبی فضل متحقق شود

س بدانکہ تاویل و تعبیر عبارت است از بیان مراد و مآل و صرف کلام از ظاہر آن ۱۲ مع فان الوقائع یجب قبل العرض علی الشیخ لا تکون مبنیۃ علی الظاہر ۱۲

ص راہرو راہ در ارشاد طریق ۱۲

باکے نیست بلکہ واقع است چنانکہ در مادۂ شہدا ازیاد تیہا واقع شدہ است کہ در انبیا نیست علیہم الصلوات والتسلیمات باآنکہ فضلِ کلی مر نبی راست علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتحیات برین تقدیر اگر سیرِ غیر نبی در کمالاتِ آن جزئی واقع شود وخود را دران مقام بلند نیز یابد ہم مجوز باشد ہر چند حصولِ آن مقام او را بواسطۂ متابعتِ نبی است ونبی را نیز ازان مقام بحکمِ حدیثِ مَن سَنَّ سُنَّۃً حَسَنَۃً فَلَہٗ اَجْرُھَا وَاَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِھَا نصیبِ تام است پس ہرگاہ فضلِ جزئی غیر نبی را بر نبی مجوز گشت بر غیر نبی بطریقِ اَولیٰ مجوز خواہد بود فلا اِشکال والصلوٰۃ والسلام

مکتوب صد و نود و سیوم (۱۹۳)

بسیادت پناہی شیخ فرید صدور یافتہ در ترغیب بر تصحیحِ عقائد بر وفقِ آراءِ اہلِ سنت وجماعت وتحریض بر تعلّمِ احکامِ فقہیہ از حلال وحرام وفرض وواجب وسنت ومندوب ودر بیانِ غربتِ اسلام واغرا بر ترویج وتائیدِ آن بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰہُ تَعَالیٰ نَاصِرُکُمْ وَمُعِیْنُکُمْ عَلیٰ کُلِّ مَا یَعِیْبُکُمْ وَیَشِیْنُکُمْ نخستین ضروریات ارباب تکلیف تصحیح عقائد است بر وفقِ آراءِ علماءِ اہلِ سنت وجماعت شکر اللہ سعیہم کہ نجاتِ اخروی وابستہ باتباعِ آراءِ صواب نمائی این بزرگواران است وفرقۂ ناجیہ ہم ایشان اند واتباعِ ایشان اند کہ بر طریقِ آن سرور واصحابِ آن سرور اند صلوات اللہ وتسلیماتہ علیہ وعلیہم اجمعین واز علومیکہ از کتاب وسنت مستفاد ہمان معتبر اند کہ این بزرگواران از کتاب وسنت اخذ کردہ اند وفہمیدہ زیرا کہ ہر مبتدع وضال عقائدِ فاسدۂ خود را بزعمِ فاسدِ خود از کتاب وسنت اخذ میکند پس ہر معنی از معانیِ مفہومہ ازینہا معتبر نباشد واز برائے تصحیحِ این عقائدِ حقہ رسالۂ امامِ اجل تورپشتی بسیار مناسب است وقریب بفہم مذکورِ مجلسِ شریف بودہ باشد اما رسالۂ مذکورہ چونکہ مشتمل بر استدلالات است وطول وبسط

بسیار دارد و اگر رساله که متضمن مسائل صرف بوده باشد اولی و انسب خواهد بود درین آشنا بخاطر حقیر
نیز خطور کرده که درین باب رساله بنویسد که متضمن عقائد اہل سنت و جماعت باشد و سهل المأخذ
اگر میسر شد نوشته متعاقب بخدمت خواهد فرستاد و بعد از تصحیح این عقائد علم حلال و حرام و فرض
و واجب و سنت و مندوب و مکروه که علم فقه متکفل آنست و عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست
بعضے از طلبه فرمایند که از کتاب فقه که بعبارت فارسی بوده باشد در مجلس میخوانده باشند مثل
مجموعه خانی و عمدة الاسلام و اگر عیاذاً باللہ سبحانه در مسئله از مسائل اعتقادیه ضروریه خلل رفت از
دولت نجات اخروی محروم است و اگر در عملیات مساہله رود تحمل که بے توبه هم درگذرانند و اگر مواخذه
هم کنند آخر کار نجات است پس عمده کار تصحیح عقائد است از حضرت خواجه احرار قدس اللہ تعالیٰ
سره منقول است که میفرمودند که اگر تمام احوال و مواجید را بما دهند و حقیقت ما را بعقائد اہل سنت
و جماعت متحلی نسازند جز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر تمام خرابیها را بر ما جمع کنند و حقیقت ما را بعقائد
اہل سنت و جماعت بنوازند هیچ باکے نداریم ثبتنا اللہ سبحانه و ایاکم علی طریقتهم المرضیة
بحرمة سید البشر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
درویشے از جانب لاهور آمده بود گفت که شیخ جیو در مسجد جامع نخاس کهنه از برائے نماز جمعه حاضر
شده بودند و میان رفیع الدین بعد از اظهار التفات ایشان گفتند که نواب شیخ جیو در حویلی خود مسجد
جامع بنا کرده اند الحمد للہ سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالیٰ مزید توفیق ارزانی فرماید
این قسم اخبار که مخلصان می شنوند غایة الغایت مسرور و مبتهج میگردند سیادت پناها مکرما امروز اسلام
بسیار غریب است جبلتے که امروز در تقویت آن صرف میکنند بکرورها میخرند تا کدام شاهباز را
باین دولت عظمی مشرف سازند ترویج دین و تقویت ملت در همه وقت از هر کس که بوقوع می آید زیبا ست
و رعنا اما درین وقت که غربت اسلام است از امثال شما جوان مردان اہلبیت زیباتر و رعناتر است

یعنی مانند مسافر که کسی آشنا او نباشد و از احوال او نپرسد ۱۲

که این دولت خانه زاد خاندانِ بزرگِ شماست از شما ذاتی است واز دیگران عرضی حقیقت وراثت
نبوی علیه وعلیٰ آلهِ من الصلوات افضلها ومن التحیات والتسلیمات اکملها در تحصیل این امر
عظیم القدر است حضرتِ پیغامبر صلی الله علیه وسلم اصحاب را مخاطب ساخته فرموده اند که شما در
زمانے موجود شده اید که اگر از اوامر ونواهی دهم حصه را ترک کنید هلاک شوید وبعد از شما گروهے خواهند
آمد که اگر دهم حصه را از اوامر ونواهی بوقوع آرند خلاص شوند این آن وقت است واین گروه آن
گروه گوئے توفیق وسعادت درمیان افگنده اند ؀ کس بمیدان درنمی آید سواران را چه شد ؀
در ینوقت کشتن کافر لعین گوبند وآل او بسیار خوب واقع شد وباعث شکستِ عظیم برهنود مردود گشت
بهر نیتے که کشته باشند وبهر غرض که هلاک کرده خوارے کفار خود نقدِ وقت اهل اسلام است این
فقیر پیش از آنکه این کافر را بکشند در خواب دیده بود که بادشاه وقت کلهٔ سر شرک را شکسته است
والحق که آن گبر رئیس اهل شرک بود وامام اهل کفر ؀ خذلهم الله سبحانه ؀ وآن سرور دین
ودنیا علیه الصلوٰة والسلام در بعضی ادعیه خود اهل شرک را باین عبارت نفرین فرموده اند
اَللّٰهُمَّ شَتِّتْ شَمْلَهُمْ وَفَرِّقْ جَمْعَهُمْ وَخَرِّبْ بُنْيَانَهُمْ وَخُذْهُمْ اَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ
عزّتِ اسلام واهلِ آن درخواری کفر واهل کفر است مقصود از اخذِ جزیه خواری کفار است
واهانتِ ایشان هر قدر که اهلِ کفر را عزت باشد ذلت در اسلام همان قدر است این سررشته را
نیک باید نگاهداشت واکثر مردم این سررشته را گم کرده اند واز شومی آن دین را برباد داده
قَالَ اللهُ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالیٰ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ
جهاد با کفار وغلظت بر ایشان از ضروریات دین است بقایاے رسومِ کفر که در قرنِ سابق
پیدا شده بود درین وقت که بادشاهِ اسلام را آن توجه باهل کفر نمانده است بر دلهاے مسلمانان
بسیار گران است بر مسلمانان لازم است که بادشاهِ اسلام را از زشتیِ رسومِ آن بدکیشان اعلام بخشند

وور رفع آن کوشند شاید بقایائے ایں نہا منتہی باشد بر عدم علم بادشاہ بر شنیع آنہا اگر فی الجملہ گنجائش وقت یابند بعضے از علمائے اہل اسلام را اعلام بخشند کہ آمدہ بر شناعت رسوم اہل کفر اعلام نمایند کہ از برائے تبلیغ احکام شرعی اظہار خوارق وکرامات ہیچ در کار نیست در قیامت عذر نخواہند شنید کہ بے تصرف تبلیغ احکام شرعی نکردو انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات کہ بہترین موجودات اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر امتان معجزات میطلبیدند میفرمودند کہ معجزات از نزد خداست عز وجل بر ما تبلیغ احکام است وتواند بود کہ دران اثنا شاید حق سبحانہ وتعالی بروئے امرے ظاہر سازد کہ باعث اعتقاد حقیت این جماعہ باشد بہر حال از حقیقت مسائل شرعیہ اطلاع دادن ضرورست تا این واقع نشود عہدہ بر ذمہ علماء ومقربان حضرت بادشاہ است چہ سعادت کہ درین گفتگو جمعے بآزار رسند انبیا علیہم الصلوات والتحیات در تبلیغ احکام شرعیہ چہ آزارہا کہ نکشیدہ اند وچہ محنتہا کہ ندیدہ بہترین ایشان علیہم من الصلوات افضلہا ومن التحیات اکملہا فرمودہ ما اوذی نبی مثل ما اوذیت عمر بگذشت وحدیث درد ما آخر نشد شب بآخر شد کنون کوتہ کنم افسانہ را والسلام والاکرام

مکتوب صد ونود وچہارم (۱۹۴)

بصدارت پناہے میر صدر جہان — تحریض

بصدر جہان صدور یافتہ در بیان تحریض بر ترویج ملت وتائید دین وما یتعلق بذلک سلمکم اللہ سبحانہ دعا فاکمہ استماع سخنان ترویج احکام شرعیہ وتذلیل اعداء ملت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ مسلمانان ماتم زدگان را فرح بخش وروح افزاست الحمد للہ سبحانہ والمنۃ علی ذلک والمسئول من اللہ سبحانہ الملک القدیر ازدیاد ھذا الامر الخطیر بحرمۃ النبی البشیر النذیر علیہ وعلی آلہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا یقین ہست کہ مقتدایان اسلام از سادات عظام وعلماء کرام در خلا وملا متصدی ازدیاد این

دینِ متین و تکمیل این صراطِ مستقیم خواهند بود بیشتر و بیرگے درین باب چہ در از نفسی نماید شنیدہ شد کہ بادشاہ اسلام از حسنِ استعداد اسلامی خواہانِ علما اند الحمدُ للّٰہِ سبحانہٗ علیٰ ذٰلک معلوم شریف است کہ در قرنِ سابق ہر فساد کہ پیدا شد از شومیِ علماءِ سوء بظہور آمد درین باب تتبّعِ تمام مرعی داشتہ از علماءِ دیندار انتخاب نمودہ اقدام خواہند فرمود علماءِ سوء لصوصِ دین اند مطلبِ ایشان حبِّ جاہ و ریاست و منزلت نزدِ خلق است والعیاذُ باللّٰہِ سبحانہٗ من فتنتہم آرے بہترینِ ایشان بہترینِ خلائق است ایشانند کہ فردائے قیامت سیاہیِ ایشان با خونِ شہدائے فی سبیل اللّٰہ وزن خواہند کرد و پلہ این سیاہی خواہد چربید شرُّ الناس شرارُ العلماءِ وخیرُ الناسِ خیارُ العلماءِ ثانیاً ملتمس آنکہ بعضی نبات بران آوردہ کہ خود را بعسکر رساند بتقریبِ ماہِ مبارکِ رمضان درحضرتِ دہلی توقف واقع شد ان شاء اللّٰہ تعالیٰ بعد از مضیِ این ماہِ مبارک بخدمتِ آعزہ خواہد رسید والسلام

مکتوب صد و نود و پنجم

بصدارت پناہے میر صدر جہان صدور یافتہ در تحریض بترویج ملت غرا این و تعلیق بذلک

نیز بصدرِ جہان صدور یافتہ در اغراء و تحریض بر ترویجِ شریعتِ غرّاء و اظہارِ تأسف بر ضعفِ اسلام و اہلِ آن سلّمکمُ اللّٰہُ سبحانہٗ وابقاکم احسانِ سلاطین چونکہ نسبت بکافّہ خلائق حاصل است بضرورت دلہائے خلائق بحکمِ جُبِلَتِ القلوبُ علیٰ حبِّ من احسن الیہا بجانبِ محسنان مائل است پس ناچار بواسطۂ این ارتباطِ حبّی اخلاق و اوضاعِ بادشاہان بعمومِ خلائق علیٰ تفاوتِ درجاتِ الاحسان ساریست از خیر و شر و صلاح و فساد و ما ناکہ اینجا گفتہ اند الناسُ علیٰ دینِ ملوکہم کاروبارِ قرنِ سابق مصداقِ این سخن است اکنون کہ انقلابِ دول بظہور پیوستہ و شوکتِ عناد و اہلِ ملل بہم شکستہ بر ائمۂ اسلام از صدورِ عظام و علماءِ کرام لازم است کہ تمامِ ہمت خود را مصروفِ رواجِ شریعتِ غرّا ساختہ در بدایتِ امر ارکانِ اسلامِ منہدمہ را برپا سازند کہ در تسویف

خیریت ظاہر نمیشود دلہائے غریبان ازین تاخیر در اضطراب است شدتہائے قرن سابق
در دلہائے مسلمانان متمکن است مبادا تلافی آن نشود و غربت اسلام بطول انجامد ہرگاہ بادشاہ
را گرمی ترویج سنت سنیہ مصطفویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ نباشد و مقربان ایشان
نیز درین باب خود را معاف دارند و حیات چند روزہ را عزیز شمرند کار بر فقراء اہل اسلام بسیار تنگ و تیرہ
خواہد بود اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْنَ عزیزے میفرمایدہ آنچہ ازین گم شدہ گر از سلیمان گم شدے
ہم سلیمان ہم پری ہم اہرمن بگریستے ❊ شعر صُبَّتْ عَلَیَّ مَصَائِبُ لَوْ اَنَّہَا ❊ صُبَّتْ عَلَی الْاَیَّامِ
صِرْنَ لَیَالِیَا ❊ از جملہ شعائر اسلام تعیین قضاۃ است در بلاد اسلام کہ در قرن سابق محو شدہ بود سرہند
کہ اعظم بلاد اسلام است چند سال است کہ قاضی ندارد و حامل رقیمہ دعا قاضی یوسف آبائی او تا بنائے
سرہند است قاضی شدہ آمدہ اند چنانکہ اسناد سلاطین بدست دارد مشار الیہ بصلاح و تقوی متحلی
است اگر صلاح دانند این امر عظیم القدر را باو تفویض فرمایند ثَبَّتَنَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَتَعَالٰی وَاِیَّاکُمْ عَلٰی
جَادَّۃِ الشَّرِیْعَۃِ الْحَقَّۃِ عَلٰی مَصْدَرِہَا الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّۃُ ❊

مکتوب صد و نود و ششم (۱۹۶)

بمنصور عرب صدور یافتہ در بیان آنکہ راہے کہ ما در صدد قطع آنیم ہمگی ہفت گام است و بہر گامی
ازین گامہا سالک از خود دور می افتد و بحق سبحانہ نزدیک ❊ صحیفہ مرحمت و رقیمہ مکرمت در اعز
ازمنہ ورود یافت لِلّٰہِ سُبْحَانَہُ الْحَمْدُ وَالْمِنَّۃُ کہ خواص از یاد عوام فارغ نیستند و مہتران از غمخوارگی
کہتران خالی نیند جزاکم اللہ سبحانہ عنا خیر الجزاء مخدوما ازہرچہ میرود سخن دوست خوشتر است ❊
این راہ[1] کہ ما در صدد قطع آنیم ہمگی ہفت گام است دو گام بعالم خلق تعلق دارد و پنجگام بعالم امر گام
اول کہ سالک در عالم امر مینہد تجلی افعال رو میدہد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سیوم شروع در

[1] یعنی راہ وصول بحق عزوجل بطور حضرات صوفیہ کرام علیہم الرضوان ۱۲

تجلیات ذاتیه می افتد ثمّ وثمّ علی تفاوتِ درجاتها کما لا یخفی علی اربابها کلّ ذلک منوط
بمتابعتِ سیّدِ الاوّلین والآخرین علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات والتحیات
اکملها . آنکه گفته اند که این راه دو خطوه است مراد ازان عالم خلق و عالم امر داشته اند علی
سبیل الاجمال وتیسیر الامر علی نظر الطلاب بهر گامے ازین گامهائے هفتگانه از خود دور
می افتد وبحق سبحانه نزدیک وبعد از طے این گامها فنائے اتم است که بقائے اکمل بران
مترتب است وباین فنا وبقا حصولِ ولایتِ خاصه محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة مصرع این کار دولت است اکنون تا کرا رسد ٭ ما فقیرانِ نامراد را بامثالِ این سخنان
چه مناسبت است غیر ازانکه کام ودهانِ خود را بزلالِ اهلِ کمال سیراب وشیرین داریم رباعی
گر نداریم از شکر جز نام بهر ٭ این بسے خوشتر که اندر کام زهر ٭ آسمان نسبت بعرش آمد فرود ٭
ورنه بس عالیست پیشِ خاک تود ٭ والسلام اوّلاً وآخراً

مکتوب صد ونود وهفتم (۱۹۷)

به پهلوان محمود صدور یافت در بیان آنکه سعادتمند کسے است که دلش از دنیا سرد شده باشد
وبحرارتِ محبتِ حق سبحانه وتعالی گرم ومایناسب ذلک ثبّتکم الله سبحانه علی جادة
الشریعة سعادتمند کسے است که دلش از دنیا سرد شده باشد وبحرارتِ محبتِ حق سبحانه تعالی
گرم محبتِ دنیا سرِ گناهان است وترکِ آن سرِ جمیع عبادات چه دنیا مغضوبه حق است سبحانه وتا آنرا
آفریده است بسوئے آن نظر نه فرموده او واهلِ او بداغِ طرد ولعن موسوم اند در خبر است که الدنیا
ملعونة وملعون ما فیها الا ذکر الله چون ذاکران بلکه هر ذره از ذراتِ وجودِ ایشان بذکر الله
سبحانه مملو است پس ذاکرانِ حق سبحانه ازین وعید خارج باشند ودر شمارِ اهلِ دنیا نیایند زیراکه

چیست دنیا از خدا غافل بدن ٭ نے قماش و نقره و فرزند و زن ۱۲

دنیا چیزیست که دل را از حق سبحانه باز دارد و بغیر او مشغول سازد خواه اموال و اسباب باشد آن چیز و خواه جاه و ریاست و خواه ننگ و ناموس فَاَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّٰی عَنْ ذِکْرِنَا نص قاطع است هرچه از دنیاست بلائے جان ست اہل آن در دنیا ہمیشه در تفرقه اند و در آخرت از اہل ندامت و حسرت حقیقت ترکِ آن عبارت از ترکِ رغبت دران است و ترکِ رغبت وقتی متحقق شود که وجود و عدم آن مساوی شده باشد و حصولِ این معنی بے صحبتِ اربابِ جمعیت متعسر ست صحبتِ این بزرگان اگر میسر شود مغتنم میباید شمرد و خود را باشیان باید سپرد و صحبتِ میان شیخ مزمل ہرچند شما را مغتنم است و امثالِ این عزیز عزیز الوجود اَعَزُّ مِنَ الْکِبْرِیْتِ الْاَحْمَرِ اما شیوهٔ اہلِ کرم ایثار است یعنی تقدیمِ حاجتِ غیر بر حاجتِ خود چند روز اگر میان شیخ مزمل را رخصت فرمایند بر محل است بعد از فراغِ کار انشاء الله العزیز باز خواهند رفت و اخلاصِ غائبانهٔ هم شما را کارِ حضور میکند زیاده تصدیع است رَزَقَنَا اللهُ سُبْحَانَهٗ وَاِیَّاکُمُ الْاِسْتِقَامَةَ عَلٰی مُتَابَعَةِ سَیِّدِ الْبَشَرِ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَتَمُّهَا وَمِنَ التَّحِیَّاتِ اَکْمَلُهَا وَالسَّلَامُ وَالْاِکْرَامُ

مکتوب صد و نود و ہشتم (۱۹۸)

بخانخانان صدور یافته در بیانِ آنکه آشنائیِ فقرا با اغنیا درین زمان بسیار متعسر است وَمَا یُنَاسِبُ ذٰلِكَ فتوحاتِ مکیه مفتاحِ فتوحاتِ مدنیه باد بحرمةِ النبی وآلهِ الامجاد علیه وعلیهم الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ التفات نامهٔ گرامی که بنام فقرا فرموده بودند وصول یافت باعثِ ازدیادِ محبت گشت بُشْرٰی لَکُمْ ثُمَّ بُشْرٰی لَکُمْ مخدوما فقرا را با اغنیا آشنائی کردن درین زمان بسیار متعسر ست اگر فقرا بگفتن یا نوشتن راهِ تواضع و حسنِ خلق که از لوازمِ فقراست پیش میگیرند کوته اندیشان از سوءِ ظن خود می انگارند که طامع و محتاج اند لاجرم درین ظن

یعنی گمان بد کرده اند ۱۲

خَسِرَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَۃَ میگروند واز کمالات این بزرگواران محروم میمانند واگر فقرا باستغنا حرف میزنند قاصر نظران از بد خلقی خود قیاس میکنند که متکبر و بد خلق اند نمیدانند که استغنا نیز از لوازم فقر است که جمعِ ضدین اینجا از استحاله برآمده است ابوسعید خراز میفرماید عَرَفْتُ رَبِّیْ بِجَمْعِ الْاَضْدَادِ هرچند ارباب نظر این مقدمه را قبول نمیکنند و محال انگارند لیکن غم نیست طورِ ولایت ورائے طورِ نظر عقل است باقی احوال را امیر مولانا بتفصیل معروض خواهند داشت وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی

مکتوب صد و نود و نهم (١٩٩)

بملا محمد امین کابلی صدور یافته در بیان قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود از ورود مشغولی

صحیفهٔ گرامی که منبی بود از فرطِ محبت و اخلاص و مشعر از مودت و اختصاص ورود یافت موجب فرحت گشت عَافَاكَ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ اظهارِ طلب و روے ارادت نموده بودند بِنَاءً عَلٰی ذٰلِكَ اخوی ارشدی مولانا محمد صدیق را فرستاده شد تا بذکرے ازین طریقهٔ علیه مشغول سازد و بآنچه امر فرماید در امتثال آن سعی بلیغ خواهند نمود امید است که مثمرِ نتائج گردد چون مجرد نوشتن کفایت نمیکرد و تعلق بحضور صحبت داشت بنابران تصدیع اخوی مشار الیه داده شد وَالسَّلَامُ

مکتوب دو صدم (٢٠٠)

ع جواب است از سوال یعنی نوشتن در دکافی بود چه حاجت که محمد صدیق را فرستادند ١٢

بملا شکیبی اصفهانی صدور یافته در حلِ عبارتِ نفحات که اغلاق داشت و طلب شرح او نموده بود

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ وَعَلٰی اٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ اَجْمَعِیْنَ عبارتِ نفحات که فی الجمله اغلاقی داشت فرموده بودند که آنرا شرح باید کرد بنابران بچند کلمه جرأت نموده مخدوما مکرما عین القضاة همدانی میگوید در بیانِ حالِ جماعه که بے راهبری راه مسلوک

ع اغلاق بالکسر بستن و باصطلاح دشوار کردن حصول معنی ١٢

رفتند بعضی از ایشان را مغلوبی در پناه خود نگاه داشت و مستی سایبان سر ایشان شد و هر که با تمیز
بود سرش بر داشتند مراد از راه سلوک والله سبحانه اعلم طریق سلوک است و طی مقامات عشره
مشهوره به ترتیب و تفصیل و درین طریق تزکیهٔ نفس مقدم است بر تصفیهٔ قلب و انابت شرط هدایت
است و راه ناسلوک عبارت از طریق جذبه و محبت است و تقدم تصفیه است بر تزکیه و راه اجتبا است
که مشروط بانابت نیست و این طریق طریق محبوبان و مرادان است بخلاف طریق اول که
طریق محبین است و راه مریدین بعضی از ایشان که قوت جذبه داشتند و استیلاء محبت که مغلوبی
و مستی عبارت از آن ست از شر شیاطین آفاقی و انفسی محفوظ ماندند و از اغوا و اضلال ایشان
مصئون هر چند راهبر نداشتند اما فضل ایزدی جل سلطانه رهنمونی فرموده ایشان را بمطلوب حقیقی
رسانید و هر که از ایشان با تمیز بود یعنی قوت جذب نداشت و استیلاء محبت در حق وی مفقود
بود چون راه بر نداشت اعدای دین او را از راه بردند و هلاکش ساختند و بموت ابدی گرفتارش گردانیدند
و از جملهٔ مغلوبان آن دو ترکمان بودند که حسین قصاب برمز و اشارت از ایشان حکایت کرد
که با کاروان عظیم در راهی میرفتیم ناگاه دو ترکمان از میان آن کاروان بیرون شدند
و راه ناسلوک را در پیش گرفتند الی آخر القصه راهیکه کاروان عظیم بآن راه میرفتند راه سلوک
است که بقطع مقامات عشرهٔ مشهوره بترتیب و تفصیل صورت بندد چه اکثر مشائخ علی الخصوص
از متقدمین بهمین طریق بمقاصد خود رسیده اند و راه ناسلوک که آن دو ترکمان اختیار کردند
و حسین قصاب با ایشان دران راه متابعت نمود طریق جذبه و محبت است که نزدیکتر است
بوصول از آن راه سلوک معهود و مقدمهٔ این طریق التذاذ و آرام است که سبب غیبت است
از حس و باعث ذهول است از شعور و کنایت از آن حالت بشب نموده است و چون این غیبت
و ذهول از خلق متضمن حضور و شعور بخالق است تعالی و تقدس آن حضور و شعور را بماه اشارت

له اول آن توبه است و آخرش رضا و میان هر دو زهد است و توکل و قناعت و صبر و شکر و غیره با آنکه تمامی این طریق در وصول بنهایة النهایات مربوط بطی مقامات عشرهٔ مذکوره

فرموده این مقام بیان مطلب بگوشِ هوش باید شنید که مدبّرِ جسد روح است و مربّیِ قالب قلب
قوائی جسدی مکتسب از قوّتِ روحانی است وحواسِ قالبی مستفاد از نورانیتِ قلبی پس ناچار در
وقتِ توجّهِ قلب و روح بجنابِ قدسِ خداوندی جل شانه که لازمِ طریقِ جذبه است در ابتدائِ
حال که اوان نقص است فتورے در تدبیرِ جسد و تربیتِ قالب راه می یابد که بسببِ تعطیلِ حس ذهول
از شعور میگردد و سستی قُویٰ وجوارح میرساند و بے اختیار بر زمین میخواباند و این حالت را شیخ
اجل شیخ محی الدین بن العربی قدس سرہ در فتوحات مکیه تعبیر بسماعِ روحی فرموده است و سماعے
که برقص و حرکتِ دوری است آنرا سماعِ طبیعی گفته و مبالغه منعِ آن نموده پس محقق شد که این غیبتِ صوری
متضمنِ حضورِ معنویست و این ذهولِ جسدی مشتمل بر شعورِ روحی که تعبیر ازان بماه مناسب است
بر سرِ اصلِ سخن رویم باید دانست که پوشیدنِ روئے ماه بابرِ سیاه کنایه از ظهورِ صفاتِ بشریه است که
مبتدیان را باستتارِ آن حضور و آگاهی میرساند و این استتار تا توسطِ احوال است چه متوسطان را این استتار هیت
هر چند بے استتار نیست تواند بود که بهمین معنی گفته باشد که چون نیم شبے شد دیگر باره ماه از ابر بیرون آمد از
قدم آن دو جوانمرد باز یافتم چه در حالتِ بسط که اوانِ حضور و آگاهی است راه روشن میگردد و قطعِ مسافت
بیشتر نموده می آید چون صبح رسید یعنی آن غیبت و ذهول زائل شد و آن حضور و آگاهی قوّت
گرفت با توجه خلق جمع گشت و کنایه از ان حضور بطلوعِ آفتاب کرده است کوه عبارت از وجودِ
بشریت است که درین وقت بروے ظاهر ساخته اند چه درین طریق تزکیهٔ نفس بعد از تصفیهٔ قلب
است و چون آن دو ترکمان قوّتِ جذب داشتند و استیلائِ محبّت لاجرم مردوار پائے بر بالائے
کوهِ بشریت نهادند و بیک ساعت بر آن بالا شدند و بنحوے از فنا مشرف گشتند و حسین قصّاب
چون آن قوّتِ جذب نداشت بمحنت تمام بالائے آن کوه بر آمد آنهم ببرکتِ متابعتِ آن
دو ترکمان میسّر شد و الّا سر شن بمیدا شتند لشکرگاه عبارت از مرتبهٔ اعیانِ ثابته است که

جامعِ تعینات حقائقِ امکانی است و تعینِ علمی وجوبی که خیمہاے مے نہایت کنایت ازان تعینات است و دران میان خیمۂ عظیم اشارت بتعین علمی وجوبی است تعالیٰ و تقدس که آنرا خیمۂ سلطانی گفتند و چون حسین قصاب شنیده که آن خیمه خیمۂ سلطانی است خیال کرده که بمطلب رسیده خواست که از مرکبِ سکر و مستی که قطعِ این راه بے مدد آن مرکب میسر نیست فرود آید و بوصلِ مطلوب بیاساید پاے راست که عبارت از روح است چه درین راه تا مسلوک بپاے قلب و روح میروند نه بپاے علم و عمل که آن براهِ سلوک مناسبت دارد و اول از مستی که فرود می آید همان روح است و ثانیاً قلب که پاے چپ معبر از انست از رکاب بیرون آورده بود که الهام بگوشش رسید که سلطان در خیمه نیست والحق که چنین است و حسین قصاب چون قوتِ جذب نداشت باندک بشارت از مستی فرود آمد و آن دو تن کمان چون جذب قوی داشتند و غلبۂ محبت بامثالِ این مبشرات گوش نه شدند و مردوار بالا گذشتند حسین قصاب اگر هزار سال انتظار بکشد سلطان را هرگز در خیمه نخواهد یافت که او تعالیٰ وراء الوراست قوله برنشسته است و بشکار شده یعنی بر مجالی و مظاهر جمیله برنشسته است و بصید دلهاے عشاق شده این آواز و این معنی باندازه فهم و درایت حسین قصاب بود که بطریق تنزل باوے سخن کرده اند و الا آنجا که اوست تعالیٰ و تقدس برنشستن و بشکار شدن معنی ندارد بیت لاہو ہوزان سراے روز بھی بازگشتند و جیب و کیسه تھی * و این عبارت را معنی دیگر نیز بخاطر فاتر میرسد که مناسب مقامِ تفرد و کبریائی است هرچند این معنی نیز شایانِ جنابِ قدس آنحضرت نیست جل سلطانه اما از معانی دیگر اولیٰ و انسب است و آن معنی اینست که بر وحدت که تعینِ اول است و فوقِ مرتبۂ واحدیت برنشسته است و چون در مرتبۂ وحدت اضمحلال و استهلاکِ تعیناتِ علمی و عینی است شکار که سبب هلاک وحوش و طیور است مناسبِ آن مقام دانسته بشکار شده فرموده شیخ محمد معشوق

عمدة التعریب * وکم من سائر سار و اوطار وا * نعاده واصفر جیب والیدین *

طوسی و امیر علی عبو لشکار گاهِ سلطان رسیدند و صید او گشتند امّا معشوق طوسی اقدم و اقرب است و حسین قصاب بامیدِ برگشتنِ سلطان و رخیمه هاے واحدیّت ماند واللّٰہ سبحانہٗ اعلم بحقیقۃ المراد و کافیہ من الصواب والسداد ❊ مخدوما اکابر طریقۂ نقشبندیہ قدس اللّٰہ تعالیٰ اسرارہم ہمین راہِ نا مسلوک را اختیار کردہ اند و آن راہِ نا معہود در طریقۂ این بزرگواران راہِ معہود گشتہ است و عالم عالَم را ازین راہ متوجہ و متصرف بمطلب میرسانند این طریق البتہ موصل لازم است اگر مراعاتِ آدابِ پیرِ مقتدا نمودہ آید چہ درین طریق پیر و جوان در وصول برابر اند و نسا و صبیان متساوی بلکہ موتے نیز ازین دولت امیدوار اند حضرتِ خواجۂ نقشبند قدس سرہٗ فرمودہ اند کہ از حق سبحانہٗ و تعالےٰ طریقے خواستہ ام کہ البتہ موصل باشد و حضرت خواجۂ علاؤ الدین عطار قدس سرہٗ کہ خلیفہ نخستین ایشان است درین معنی این بیت میخوانند ؎ گر شکستے دلِ دربان رانہ قفلِ جھان اہمہ بکشادمے ❊ ثبتنا اللّٰہ سبحانہٗ علیٰ طریقۃ ہٰؤلاء الاکابر والسلام

مکتوب دو صد و یکم (۲۰۱)

بکوچک بیگ حصاری صدور یافتہ در جواب استفسار او ❊ الحمد للّٰہ و سلامٌ علیٰ عبادہِ الذین اصطفیٰ جنابِ کوچک بیگ حصاری پرسیدند کہ شخصے میگوید کہ علوم بتمام در دو سہ حرف مندرج ست این سخن را باور میتوان کرد یا نہ در جواب گفتہ شد کہ ظاہر آن شخص از روئے علم و سماع و مطالعہ کتب گفتہ باشد کہ از کبارِ متقدمین امثالِ این سخنان سر بر زدہ اند حضرتِ امیر کرم اللّٰہ تعالیٰ وجہہ فرمودہ اند کہ جمیع علوم در باءِ بسملہ مندرج است بلکہ در نقطۂ آن با و اگر آن شخص درین سخن دعوے کشف میکند پس امرِ او از دو حال خالی نیست اگر گوید برمن منکشف ساختہ اند کہ تمام علوم در دو سہ حرف مندرج است عام تر ازانکہ آن دو سہ حرف را بخصوص

معلوم او کردہ باشند یا نہ احتمال صدق وارد و اگر گوید کہ تمام علوم را در ضمن دو سہ حرف بر من منکشف گردانیدہ اند و در صفحہ آن دو سہ حرف تمام علوم را مطالعہ میکنم پس مدعی کذاب است از و باور نباید کرد والسلام علی من اتبع الھدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا۔

مکتوب دو صد و دوم (۲۰۲)

بمیرزا فتح اللہ حکیم صدور یافتہ در تاسف از حال جماعۃ کہ خود را در سلک ارادۃ این اکابر داخل ساختہ اند و بموجب قطع این بزرگواران نمودہ ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم علی الطریقۃ المتقیمۃ المرضیۃ المصطفویۃ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ روزے سخنے از غیرت مشایخ نقشبندیہ قدس اللہ تعالی اسرارھم مذکور می شد دران اثنا مذکور شد کہ حال آن جماعہ چہ خواہد شد کہ خود را در سلک ارادۃ این اکابر داخل ساختہ اند و یا در ضمن اینہا خود را در آوردہ اند و ایشان ازا قبول فرمودہ و در ثانی الحال بے جہت و بموجب قطع این بزرگواران نمودہ اند و لطن و تخمین متشبث اذیال دیگران گشتہ و درین ضمن نام شما و نام قاضی سنام مذکور شدہ بود و آن مذاکرہ معلوم نیست کہ یک لمحہ کشیدہ باشد و آنہم منتہی بر تقریب بودہ بعد ازان خدا کند جل شانہ کہ فقیرے ازار مسلمانے را خواستہ باشد یا در دل کینہ نگاہداشتہ خاطر شریف ازین رہگذر جمع باشد معلوم شما شدہ باشد کہ طریق ما طریق دعوت اسما نیست اکابر این طریقت استہلاک در مسمائے این اسما اختیار فرمودہ اند از ابتداء توجہ ایشان باحدیت صرف است از اسم و صفت جز ذات نمیخواہند تعالی و تقدس لاجرم نہایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشتہ است ع قیاس کن ز گلستان من بہار مرا۔ الحال چون آن مذاکرہ بتوسط نقلہائے متعددہ ہیئت دیگر

از انجاب

پیدا کروه و شایانِ آن گشته که از انجا توہماتِ وبیگناشی گردو از برائے دفعِ آن باین چند کلمہ اقدام نموو از آشنائی شما ہیچ نمی افزاید واز عدم آشنائی ہیچ نقصے راہ نمیباید ملحوظ و منظور خیراندیشی شما بود اَمّا الرّاضِی بالضّرر لا یستحقُّ النّظر مَثَلِ مشہور است یقین دانند کہ این فقیر ضررِ شما نخواستہ یعنی کسیکہ بنقصان خود خوش ہست استحقاق نظر و شفقت و مہربانی ندارد ۱۲ ونخواہد خواست اِنشاءَ اللہُ تعالیٰ سخنے بود از روئے غیرت کہ در ویشان را امیباشد بتقریبے گفتہ بود بخاطر بارند ہند و دیگر شخصے کہ خودرا از حضرتِ صدیق رَضِیَ اللہُ تعالیٰ عَنہُ افضل داند امر او از دو حال خالی نیست زِندیقِ محض است یا جاہلِ صرف این فقیر پیش ازین بچند سال مکتوبیکہ بجناب شما نوشتہ بود در بیانِ فرقہ ناجیہ کہ اہل سنت وجماعت اند عجب است کہ بعد از مطالعہ آن این قسم سخنان را تجویز مینمایند کسیکہ حضرتِ امیر را افضل از حضرت صدیق گوید از جرگہ اہلسنت می برآید چہ جای آنکہ خود را افضل داند و مقررِ این طائفہ است اگر سالکے خود را از سگِ گرگین بہتر داند از کمالاتِ این بزرگواران محروم است اجماعِ سَلَف بر افضلیتِ حضرتِ صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیا علیہم الصّلوات والتّسلیمات منعقد گشتہ است احمقے باشد کہ توہّم خرقِ این اجماع نماید این فقیر در کتب و رسائلِ خود نوشتہ است کہ وحشی قاتل حضرتِ حمزہ کہ یکمرتبہ بہ صحبتِ خیر البشر علیہ وعلٰی یعنی ابن حرب مولا جبیر بن مطعم ۱۲ عم آن سرور علیہ السلام ۱۲ آلہِ الصّلوۃُ والسّلامُ رسیدہ است از اویس قرنی کہ خیر التابعین است بہتر است پس در حق این طور شخصے آن قسم سخنان تخیّل نمودن از عقل و دور اندیش دور است عباریکہ مردم این توہم را از انجا پیدا کروہ اند باید دید وبحقیقتِ معاملہ وا رسید مجرّد تقلیدِ اربابِ حسد نمودن چہ مناسبت [۱] با آن کہ مشایخ در غلبہ سکر چیزہائے نامناسب گفتہ اند شیخ بسطام میگوید لوائی ارفع من لواءِ محمّدٍ از انجا پیے فضیلت نتوان برد کہ عین زندقہ است و در عبارتِ فقیر حاشا و کلا کہ این قسم چیزے مذکور شدہ باشد والسّلامُ ۰

عہ یعنی علم ونشانِ من رفیع وبلند تر است از نشان محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وبارک ۱۲

ز انجانب ایشان ۱۲

در سنت وجماعت

پیشوای اہل بیت شیخ بسطامی

لہ قولہ ورگہ بالفتح بالکاف فارسی مفتوح سخن گفتن وبیہودہ مردم دو فتنہ در شکار کردن کہ چند مردم گرد صید حلقہ بستہ بگیرند و بالکسر خلاف است ۱۲ منہ

لہ قولہ سگ گرگین یعنی سگ خارش دار بالفتح ۱۲

مکتوب (۱۲۶) بنام مرزا فتح اللہ

لہ یعنی کسکہ بنام محبوب ۱۲

لہ اولیاء لشکرہ ۱۲

لہ نام شیخ بایزید بسطامی قدس سرہ ۱۲

لہ یعنی بالکسر ... نوشتہ شدہ ۱۲

لہ مصحح سلمہ اللہ تعالیٰ

مکتوب دو صد و سوم (۲۰۳)

بملا حسینی صدور یافته در تحریض بر محبت این طائفهٔ علیه و در بیان آنکه جلیس الشان از شقاوت محفوظ است و ما یناسب ذلک، احسن الله تعالی احوالکم و اصلح سبحانه اعمالکم و آمالکم مکتوب شریف چون منبئ از محبت فقرا بود رسیدن آن فرحت فراوان روی داد حق سبحانه و تعالی محبت این طائفهٔ علیه را روز بروز زیاده گرداند و نیاز مندی نسبت بایشان سرمایهٔ روزگار سازد و بحکم المرء مع من احب محبان ایشان با ایشانند و ایشانند که جلیس الشان از شقاوت محفوظ است در حدیث نبوی است علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها که خدای تعالی را فرشتگانند در آئی کتبهٔ اعمال در راهها و گذرها میگردند و طلب اهل ذکر میکنند تا آنکه یابند این طائفه را که در ذکر اند و یکدیگر را ندا کنند که بشتابید بسوی حاجت خویش پس گرد گیرند ایشان را بالهای خویش و از بسیاری تا آسمان رسند پس خداوند تعالی که داناتر است بحال بندگان از ملائکه پرسد چون دیدید بندگان مرا فرشتگان گویند الهی حمد و ثنای تو میگفتند و ترا به بزرگی یاد میکردند و ترا از جملهٔ عیوب و نقصان تبری مینمودند خداوند تعالی فرماید ایشان مرا دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر تحمید و بیشتر تمجید و تکبیر گویند پس خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه میطلبیدند گویند بهشت میطلبیدند خداوند تعالی فرماید ایشان بهشت را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند ملائکه گویند یارب آن طائفه از دوزخ تو میترسیدند و بتو پناه می‌جستند حق سبحانه و تعالی فرماید ایشان دوزخ را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند گویند اگر ببینند بیشتر تعوذ نمایند و راه فرار از آن بیشتر اختیار کنند خداوند تعالی فرشتگان را فرماید شما را

عہ لفظ الحدیث ھکذا ہم الجلساء لا یشقی جلیسہم ۱۲

گواگر فتم ایشان را ہمہ بیام رزیدم ملائکہ گویند یارب دران مجلس ذاکران فلان از برائے ذکر نیامدہ بود حاجت دنیاوی داشت برائے آن آمدہ بود حق سبحانہ فرماید ایشان جلیسانند یعنی جلیسان منند بحکم انا جلیس من ذکرنی ہمنشین ایشان بدبخت نباشد پس ازین حدیث و از حدیث سابق کہ المرء مع من احب لازم مے آید کہ محبان این طائفہ با ایشانند و ہر کہ با ایشان است بدبخت نباشد ثبتنا اللہ سبحانہ و ایاکم علی محبۃ ھؤلاء الکرام بحرمۃ النبی الامی الہاشمی علیہ و علی الہ الصلوات و التسلیمات و التحیات کلما ذکرہ الذاکرون و کلما غفل عن ذکرہ الغافلون و آنچہ از احوال خویش در مکتوب میان شیخ الہ داد قلمی نمودہ بودند این قسم عدمات و گم شدنہا طالبان را بسیار رو مید ہد ہمت بلند دارند و بہر چہ بدست افتد قناعت نکنند ع پس بے رنگ است یارِ دلخواہ اے دل ٭ قانع نشوی برنگ ناگاہ اے دل ٭ صحبت این طائفہ از جملہ ضروریات است حق سبحانہ و تعالی در صحبت ایشان اندازد ع گرد مستان گرد اگرے کم رسد بوئے رسد ٭ گرچہ بوئے ہم نباشد رویت ایشان بس است ٭ ہمان طریقیکہ از حضرت قبلہ گاہی یعنی خواجہ عبد الباقی قدس سرہ اخذ کردہ اند باشند اسم مبارک اللہ را بمعنی بیچونی و بیچگونگی بعد از توجہ بالکلیۃ بقلب در دل گزرانند و بمعنی حاضر و ناظر تصور نکنند ہیچ صفت ملحوظ ندارند ہمین اسم مبارک را بعد از توجہ مذکور ہموارہ در دل حاضر دارند بعضے امور ضروریہ منوط بحضور و صحبت اند اگر ملاقات میسر شد مذکور خواہد شد تا زمان ملاقات احوال مجددہ نویسان باشند کہ مطالعہ آنہا باعث توجہ غائبانہ میگردد والسلام۔

مکتوب دو صد و چہارم

بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافت در بیان آنکہ از نعرضات اہل خسران محنت نکشند و بکاریکہ در پیش دارند مشغول باشند و در جمعیت دوستان و حصول ترقیات ایشان فیما بنا سبب ذلک خدمت میر نعمان

از سخنانِ پریشانِ اربابِ خسران محنت نکشند کُلٌّ یَّعْمَلُ عَلٰی شَاکِلَتِہٖ لائق آن کہ
بمکافات و مجازات متعرض نشوند دروغی را فروغے نیست باعث کساوت بازار آنہا کلمات
متناقضۂ آنہا خواہد بود وَمَنْ لَّمْ یَجْعَلِ اللّٰہُ لَہٗ نُوْرًا فَمَا لَہٗ مِنْ نُّوْرٍ شغلیکہ در پیش دارند در ہمان
کوشند و از غیر آن چشم بپوشند قُلِ اللّٰہُ ثُمَّ ذَرْہُمْ فِیْ خَوْضِہِمْ یَلْعَبُوْنَ اخوی خواجہ محمد صادق بوقت
رسیدند عشرۂ اعتکاف باتفاق بجا آوردند و فتوحات و واردات مجددہ مشرف گشتند والحمد للّٰہ
سبحانہ کہ اوقات سائر دوستان نیز مقرون بجمعیت است و ترقیات پے در پے است
ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰہِ یُؤْتِیْہِ مَنْ یَّشَاءُ وَاللّٰہُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ وَصَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلٰی خَیْرِ خَلْقِہٖ
سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِہٖ وَصَحْبِہٖ وَسَلَّمَ وَبَارَکَ عَلَیْہِ وَعَلَیْہِمْ اَجْمَعِیْنَ ۰

مکتوب دو صد و پنجم (۲۰۵)

بخواجہ محمد اشرف کابلی صدور یافتہ در بیانِ آنکہ متابعۃ صاحب الشریعۃ علیہ وعلیٰ آلہ
الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ ملاک الامر است شرفکم اللّٰہ سبحانہ بکمال المتابعۃ
المصطفویۃ علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ فانہ ملاک الامر ومنیۃ الصدیقین
وما سوی ذٰلک فاوہام باطلۃ و خیالات فاسدۃ نجانا اللّٰہ سبحانہ وایاکم عنہا
والسلام علیٰ من اتبع الہدیٰ والتزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات دائما

مکتوب دو صد و ششم (۲۰۶)

تنعمات و تشدید میم یعنی بہو گفتن و بد گفتن و نکوہیدن ۱۲

خدایا ہوشیار و آگاہ کن ما را پیش ازانکہ آگاہ و ہوشیار و بیدار سازد ما را موت بطفیل سرور مرسلان علیہ و علیٰ آلہ

بملا عبد الغفور سمرقندی صدور یافتہ در مذمت دنیا و نکوہش گرفتاری تنعمات آن اللّٰہم
نبّہنا قبل ان ینبّہنا الموت بحرمۃ سید المرسلین علیہ وعلیٰ آلہ وعلیہم الصلوات

وَالتَّسْلِیمَاتُ اَتَمُّهَا وَاَفْضَلُهَا مفاوضۂ لطیفہ و ملاطفۂ شریفہ کہ نامزدِ این حقیرِ دور افتادہ
نمودہ بودند بوصولِ آن مبتہج و مسرور گردید جزاکم اللّٰه سبحانہ عنا خیر الجزاء اے برادر آدمی را
در دنیا از برائے طعامہائے چرب و لذیذ و لباسہائے مزین و نفیس نیاوردہ اند و از برائے تمتع و تنعم و لہو
و لعب نیافریدہ مقصود از خلقتِ او ذل و انکسار و عجز و افتقار او ست کہ حقیقتِ بندگی است
اما آن انکسار و افتقار کہ شریعتِ مصطفویہ علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ بآن اذن فرمودہ
چہ ریاضات و مجاہداتِ اہلِ باطل کہ موافقت بشریعتِ غرا ندارد جز خسارت و خذلان نمی آرد
و غیر از حسرت و ندامت نمی گمارد باید کہ بعد از تحلّی و تزیّن باتیانِ احکامِ شرعیہ عملاً و اعتقاداً بر وفق
آرائے علماءِ اہلِ سنت و جماعت شکر اللّٰه تعالیٰ سعیہم باطنِ خود را بذکرِ الٰہی جل سلطانہ معمور
دارند و سبقے کہ در طریقۂ علیۂ اکابرِ نقشبندیہ قدس اللّٰه تعالیٰ اسرارہم اخذ کردہ اند تکرار فرمایند کہ در
طریقِ این بزرگواران اندراجِ نہایت در بدایت است و نسبتِ ایشان فوقِ ہمہ نسبتہا است
کوتہ اندیشان این سخن را باور دارند یا نہ مقصود ترغیب و تشویقِ دوستان است مخالفان خارج
از مبحث اند ہر کس افسانہ بخواند افسانہ است ؛؛ و آنکہ دیدش نقدِ خود مردانہ است ؛؛ بالجملہ فلاحِ
اخروی را مربوط بذکرِ کثیر داشتہ اند کریمۂ وَاذْکُرُوا اللّٰهَ کَثِیْرًا لَّعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ شاہدِ این معنی است
پس بذکرِ کثیر باید قرار داد و ہر چہ منافئ این دولت است آنرا دشمن باید داشت علاج رستگاری
ہمین است مَا عَلَی الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلَاغُ ذکر گو ذکر تا ترا جان است ؛؛ پاکئ دل ز ذکرِ رحمان است
اَلَا بِذِکْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ نصِ قاطع است اَلْمَسْئُوْلُ مِنَ اللّٰهِ سُبْحَانَہٗ التَّوْفِیْقُ عَلٰی
ذٰلِکَ وَالثَّبَاتُ وَالْاِسْتِقَامَۃُ عَلَیْہِ فَاِنَّہٗ مِلَاکُ الْاَمْرِ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی وَالْتَزَمَ
مُتَابَعَۃَ الْمُصْطَفٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ اَتَمُّهَا وَاَکْمَلُهَا جائفۂ فرجی کہ در
اوقاتِ نیک بکار پوشیدہ شدہ است مرسل داشتہ خواہند پوشید عواقبِ جمیعِ امور بخیر باد

یعنی در اوقات قرب بحق جل و علا ۱۲ — مذکور است در سورہ جمعہ یعنے یاد کنید خدا را بسیار تا باشد کہ رستگار شوید ۱۲ — انجام ہمہ کارہائے شما مقرون بنیکوئی باد ۱۲

بالنبی وآلہ الامجاد علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والسلام ۔

مکتوب دوصد وہفتم (۲۰۷)

بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافتہ در بیان آنکہ قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و در بیان آنکہ وجد وحال را تا بمیزان شرع نسنجند بنیم جیتل نمیخرند اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی مدتے است کہ اخبار سلامتی جناب شما وحضرات مخدوم زادہا وفرزندی میاں جمال الدین حسین وسائر اعزّہ وخدمۂ عتبۂ علیّہ علی الخصوص میاں شیخ الہداد ومیاں شیخ الہدیا نرسیدہ مانع آں غیر از نسیان ودور افتادہ نخواہد بود آرے قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است لہٰذا ہیچ ولی بمرتبہ صحابی نرسد ویس قرنی باآں رفعت شان کہ بشرف صحبت خیر البشر علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات نرسیدہ بمرتبہ ادنی صحابی نرسد شخصے از عبد اللہ بن المبارک رضی اللہ تعالیٰ عنہ پرسید اَیُّہُمَا اَفْضَلُ مُعَاوِیَۃُ اَمْ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِیْزِ در جواب فرمود اَلْغُبَارُ الَّذِیْ دَخَلَ اَنْفَ فَرَسِ مُعَاوِیَۃَ مَعَ رَسُوْلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ خَیْرٌ مِّنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیْزِ کَذَا مَرَّۃً احوال واوضاع این حدود مع لواحق وتوابع مقرون بعافیت است لِلّٰہِ سُبْحَانَہٗ الْحَمْدُ وَالْمِنَّۃُ عَلٰی ذٰلِکَ بَلْ عَلٰی جَمِیْعِ النَّعْمَاءِ وَالْاٰلَاءِ وَعَلَی الْخُصُوْصِ عَلٰی نِعْمَۃِ الْاِسْلَامِ وَمُتَابَعَۃِ سَیِّدِ الْاَنَامِ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ فَاِنَّہٗ مِلَاکُ الْاَمْرِ وَمَدَارُ النَّجَاتِ وَمَنَاطُ الْفَوْزِ بِالسَّعَادَاتِ الدُّنْیَوِیَّۃِ وَالْاُخْرَوِیَّۃِ ثَبَّتَنَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَاِیَّاکُمْ عَلٰی ذٰلِکَ بِحُرْمَۃِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَعَلَیْہِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ اَتَمُّہَا وَاَکْمَلُہَا ؏ کار اینست وغیر این ہمہ ہیچ ۔ از ترہات صوفیہ چہ میکشاید واز احوال ایشان چہ می افزاید آنجا وجد وحال را تا بمیزان شرع

برتقدیر مخالفت شریعت ۱۲ — مصراع — الصلوٰۃ والسلام

نسنجند بہ نیم جیتل نمیخرند و کشوف و الہامات را تا بر محک کتاب و سنت نزنند بہ نیم جوے نمی پسندند مقصود از سلوکِ طریق صوفیہ حصولِ ازدیادِ یقین است بمعتقداتِ شرعیہ کہ حقیقتِ ایمان است و نیز حصولِ تیسّر است در اداء احکام فقہیہ نہ امرِ دیگر ورائے آن چہ رویت موعود بآخرت است در دنیا البتہ واقع نیست و مشاہدات و تجلیاتیکہ صوفیہ بآن خرسند اند آرام ظلال است و تسلّی بشبہ و مثال او تعالیٰ وراء الوراء است عجائب کاروبار است اگر حقیقتِ مشاہدات و تجلیاتِ ایشان راکماہی گفتہ شود خوف آن دارد کہ فتورے در طلبِ مبتدیان این راہ پیدا شود و قصورے در شوقِ ایشان افتد و ازان نیز می ترسد کہ اگر نگوید باوجود علم تجویز التباسِ باطل بحق کردہ باشد یا دلیل المتحیرین دلنی بحرمۃ من جعلتہ رحمۃ للعالمین علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات گاہ گاہ اگر از کیفیاتِ احوال اعلام فرمایند موجبِ ازدیادِ محبت است والسلام علیٰ من اتبع الہدیٰ والتزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتحیات والتسلیمات افضلہا واکملہا

ازدیاد محبت و عشق نیز گاہ بیش از کشف و الہام و مقدمات نیست ۱۲	## مکتوب دو صد و ہشتم (۲۰۸)	یعنی معنی و حدیث آن حق جل و علا و قرآن وعدہ دادہ اند و بشر ساختہ ۱۲

بحضرتِ مخدوم زادہ اعنی میان محمد صادق سلمہ اللہ سبحانہ علیٰ مفارق المحبین صدور یافتہ در جواب سوالیکہ نمودہ بودند کہ سالکِ این طریق گاہ است کہ خودرا در مقاماتِ انبیا می یابد علیہم الصلوات والتسلیمات بلکہ در بعضے اوقات می بیند کہ ازان مقامات نیز بالا رفتہ است سرّ این معنی چیست فرزندی پرسیدہ بود کہ سالکِ این طریق در مقاماتِ عروج گاہ است کہ خودرا در مقاماتِ انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا می یابد بلکہ در بعضی اوقات میداند کہ ازان مقامات نیز بفوق رفتہ است سر این معنی چیست و حال آنکہ مقرر است و مجمع علیہ کہ فضل انبیاء است

واز اینجا فضل بر انبیا متوہم میگردد ۱۲

علیہم الصلوات والتحیات اولیا ہر چہ مییابند بطفیل ایشان مییابند وکمالات ولایت بتبعیت
ایشان میرسند جواب آنست کہ آن مقامات انبیا علیہم الصلوات والبرکات نہایت مقامات
عروج ایشان نیست بلکہ عروج این بزرگواران بمراتب ازان مقامات بالا رفتہ است چہ آن مقامات
عبارت از اسماء الٰہی است جل سلطانہ کہ مبادی تعینات ایشان است و وسائل فیوض از
حضرت ذات تعالیٰ وتقدس چہ حضرت ذات را بے توسط اسماء بعالم ہیچ مناسبتے نیست وغیر
از غنا ہیچ نسبتے حاصل نہ کریمہ اِنَّ اللہَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِیْنَ شاہد این معنی است وچون این بزرگواران
از مراتب عروج نزول میفرمایند وانوار بالا را باخود گرفتہ فرود می آیند درین اسماء علی تفاوت مراتبہا
کہ شباہت باحیاز طبعیۂ ایشان دارند اقامت میفرمایند وتوطن مینمایند لہذا اگر کسے ایشان را
بعد از استقرار جوید درہمان اسما یابد پس بلند استعدادے کہ متوجہ حضرت ذات است تعالیٰ وتقدس
ناچار در وقت عروج بآن اسما خواہد رسید وازانجا بفوق خواہد گذشت الیٰ ماشاء اللہ تعالیٰ اما
آن سالک چون از بالا فرود آید وباسمیکہ مبداء تعین وجودی اوست نزول نماید آن اسم
البتہ پایان تر ازان اسمائیکہ مقامات انبیا است علیہم الصلوات والتسلیمات خواہد بود و
تفاوت مقامات اینجا ظاہر خواہد شد کہ مناط افضلیت است ہر کہ مقام او بلند است افضل است
وتا سالک باز باسم خود نہ گردد واسم خود را پایان تر ازان اسامی نیابد فضلیت آن بزرگواران را
بطریق ذوق وحال نتواند دریافت بتقلید ایشان را افضل میگوید وبیقین سابق حکم باولویت آنہا
میکند اما وجدان او مکذب حکم اوست درینوقت التجا وتضرع وعجز ونیاز بحضرت حق سبحانہ در کار است
تا آنچہ حقیقت کار است ظاہر گردد واین مقام از مزلۃ اقدام سالکان است این جواب را بمثالے
واضح گردانیم ارباب معقول گفتہ اند کہ دخان مرکب از اجزاء ارضی واجزاء ناریست وقتیکہ دخان صعود نماید
اجزاء ارضی بمصاحبت اجزاء ناری بالا خواہند رفت وبحصول قسر قاسر عروج خواہند نمود گفتہ اند

اگر دخان قوی باشد عروج او تا کرهٔ نار متحقق میشود درین صعود اجزاء ارضی بمقامات اجزاء آبی و اجزاء هوائی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و ازانجا عروج نموده بالا خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبهٔ اجزاء ارضی بلندتر است از مرتبهٔ اجزاء آبی و هوائی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات و بعد از وصول بکرهٔ نار چون آن اجزاء ارضی هبوط نمایند و بمرکز طبعی خود برسند هر آئینه مقام اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در ما نحن فیه عروج آن سالک ازان مقامات باعتبار قاسرست که آن قاسر افراط حرارت محبت است و قوت جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است اما در ابتدا اگر این توهم پیدا شود و خود را در مقامات اکابر یابد وجهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میرسند خیال میکنند که بحقیقت آن مقامات رسیدند فرق در میان ظلال و حقائق نمیتوانند کرد و همچنین شبه و مثال اکابر را چون در ظلال مقامات ایشان مییابند خیال میکنند که شرکتے باکابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا اشتباه ظل شئے است بنفس شئے

اَللّٰهُمَّ اَرِنَا حَقَائِقَ الْاَشْیَاءِ کَمَا هِیَ وَجَنِّبْنَا عَنِ الْاِشْتِغَالِ بِالْمَلَاهِیْ بِحُرْمَةِ سَیِّدِ الْاَوَّلِیْنَ وَالْاٰخِرِیْنَ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ اَتَمُّهَا وَاَکْمَلُهَا

مکتوب دو صد و نهم (۲۰۹)

بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در حل بعضے از عبارات مغلق رسالهٔ مبدأ و معاد که پرسیده بود و بعضی از عبارات دیگر که بتقریب مسطور گشته در جواب مکتوب او که مشتمل ست بر بعضی ضروریات این راه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ اَجْمَعِیْنَ سیادت پناهی اخوی اعزی میر محمد نعمان بجمعیت باشند احوال این حدود

لـه شمهٔ از احوال میر محمد نعمان بحاشیهٔ مکتوب صد و نود و سوم از زبدة المقامات نقل نموده شد از انجا ملاحظه باید نمود ۱۲

مستوجب حمد است در وقت وداع در سرای فرخ شما واخوی خواجه محمد اشرف معنی آن عبارت
که در رسالهٔ مبدأ و معاد واقع شده پرسیده بودند چون وقت مساعدت نکرد موقوف مانده بود
الحال بخاطر رسید که در حل آن عبارت چیزی نوشته شود که موجب تشفی احباب گردد عبارت آن
رساله اینست که بعد از هزار و چند سال از زمان رحلت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام
زمانی می آید که حقیقت محمدی از مقام خود عروج فرماید و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد این زمان
حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد و مظهر ذات احد جل سلطانه گردد و هر دو اسم مبارک بمسمّی
متحقق شود و مقام سابق از حقیقت محمدی خالی ماند تا زمانیکه حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام نزول فرماید و عمل بشریعت محمدی نماید علیهما الصلوات والتحیات در انوقت حقیقت
عیسوی از مقام خود عروج فرموده بمقام حقیقت محمدی که خالی مانده بود استقرار کند باید دانست
که حقیقت شخصی عبارت از تعین وجوبی است که تعین امکانی آن شخص ظل آن تعین است و آن
تعین وجوبی اسمی است از اسمای الهی جل سلطانه کالعلیم والقدیر والمرید والمتکلم
وامثالها و آن اسم الهی جل سلطانه رب آن شخص است و مبدأ فیوض وجودی و توابع وجودی او
و این اسم را نسبت بحضرت ذات تعالی شانه مراتب شتی است در مرتبهٔ صفت که وجود آن زائد است
بر وجود ذات این اسم اطلاق میباید و در مرتبهٔ شان که زیادتی آن بر ذات مجرد اعتبار است
نیز این اسم صادق می آید و فرق در میان صفت و شان در مکتوبیکه در بیان سلوک و جذبه نوشته
شده بتفصیل ذکر یافته است اگر خفای باشد بآن مکتوب رجوع نمایند و شک نیست که حصول شان
اگرچه مجرد اعتبار است نیز تقاضای آن میکند که فوق آن معنی زائد دیگر باشد مناسب آن شان که
مبدأ وجود اعتباری او گردد پس این اسم را ازان مرتبه نیز نصیبی حاصل شد و در فوق آن معنی زائد
نیز این احتمال جاری است اما قوت بشری از ضبط آن عاجز است این فقیر کم بضاعت یک مرتبه

برذات تعالی و تقدس ز شیونات مجرد اعتبار آنند و در ذات عز سلطانه الی آخر قال الشیخ قدس سره منها لک ۱۲ صـ یعنی مکتوب دو صد و هشتاد و هفتم از جلد اول که بنام حقائق آگاه برادر حقیقی

دیگر را ہم گذرانیدہ است اما در فوق آن مرتبہ غیر از استہلاک و اضمحلال نصیب ندارد و فوق کل ذی
علم علیم شعر هَنِيئًا لِأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهَا ۞ وَلِلْعَاشِقِ الْمِسْكِينِ مَا يَتَجَرَّعُ ۞ تفاضل اقدام
اہل اللہ باعتبار طے این مراتب شتی است علی تفاوت الاستعدادات والقابلیات والواصلون
الی الاسم قلیلون من الاولیاء فان اکثرهم واصلون الی ظل من ظلال ذلک الاسم
بعد ان عرجوا من المراتب الامکانیة باسرها بطریق السلوک والسیر التفصیلی وقد یتوهم
الوصول الی ذلک الاسم فی طریق الجذبة الصرفة ایضا لکنه غیر معتبر ولا یعتد به والذین
عرجوا من ذلک الاسم وقطعوا مراتبه المتفاوتة قلت او کثرت فهؤلاء اقل قلیل منهم
بر سر اصل سخن رویم و گوئیم کہ حقیقت شخص چنانکہ تعین وجوبی اورا گویند تعین امکانی او را نیز گویند
چون این مقدمات معلوم شد گوئیم کہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ الصلوات والتحیات
در رنگ کافہ انام مرکب از عالم خلق و عالم امر است و اسم الٰہی جل شانہ کہ رب عالم خلق اوست
شان العلیم است و آنکہ تربیت عالم امر او میفرماید آن معنی است کہ مبدأ وجود اعتباری آن
شان است کما حقیقت محمدی عبارت از شان العلیم است و حقیقت احمدی کنایہ از آن معنی
کہ مبدأ آن شان است و حقیقت کعبہ سبحانی نیز ہمان معنی است و نبوتے کہ پیش از خلق حضرت آدم
علی نبینا وعلیہ الصلوة والسلام آن سرور را حاصل بودہ و از آن مرتبہ خبر دادہ و گفتہ کنت نبیا و آدم
بین الماء والطین باعتبار حقیقت احمدی بودہ است کہ بعالم امر تعلق دارد و بہمین اعتبار
حضرت عیسی علی نبینا وعلیہ الصلوة والسلام کہ کلمة اللہ بودہ اند و بعالم امر بیشتر مناسبت داشتہ بشارت
قدوم آن سرور را علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات باسم احمد دادہ و فرمودہ ومبشرا برسول یاتی
من بعدی اسمہ احمد و نبوتے کہ بنشأة عنصری تعلق دارد نہ باعتبار حقیقت محمدی است بلکہ
باعتبار حقیقتین است و رب او درین مرتبہ آن شان است و مبدأ آن شان لہذا دعوت این مرتبہ

واز ینجا معنی بودن آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام نبی قبل از خلقت حضرت آدم علیه السلام واضح شد

اتم است از دعوت مرتبهٔ سابق چه در آن مرتبه دعوت مخصوص بعالم امر بود و تربیت او مقصور بر روحانیان و درین مرتبهٔ دعوت او شامل خلق و امر است و تربیت او مشتمل بر اجساد و ارواح غایت ما فی الباب درین نشاهٔ عنصری او را علیه و علی آله الصلوٰة والسلام غالب ساخته بودند بر نشاهٔ ملکی او تا مناسبت که سبب افاده و استفاده است بیشتر پیدا شود و خلائق که جانب بشریت در ایشان غالب است حضرت حق سبحانه و تعالی حبیب خود را صلی الله علیه و علی آله وسلم با آنکه وجه امر بیشتر است مامور ساخت باظهار بشریت خود کما قال سبحانه و تعالی قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوْحٰى اِلَيَّ آیان لفظ مثلکم از برائے تاکید بشریت است و بعد از ارتحال از نشاه عنصری جانب روحانیت او علیه الصلوٰة والسلام غالب آمد و مناسبت بشریه رو به نقص آورد و نورانیت دعوة تفاوت پیدا کرد بعضے از اصحاب کرام فرموده اند که هنوز از دفن آن سرور علیه و علیهم الصلوٰة والسلام فارغ نشده بودیم که در دلهائے خود تفاوت یافتیم بلے ایمان شهودی با یمان غیبی مبدل گشت و معامله از آغوش بگوش کشید و از دیدن بشنیدن آمد و از زمان رحلت او علیه و علی آله الصلوٰة والسلام چون هزار سال گذشت که مدت مدیده است و از منهٔ متطاوله جانب روحانیت بر نهجے غالب آمد که جانب بشریت را بتمام متلون بلون خود ساخت و عالم خلق را منصبغ به صبغ عالم امر گردانید پس ناچار آنچه از عالم خلق او علیه و علی آله الصلوٰة والسلام رجوع بحقیقت خود نموده بود یعنی حقیقت محمدی عروج فرموده ملحق بحقیقت احمدی گشت و حقیقت محمدی با حقیقت احمدی متحد شد مراد از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی درینجا تعین امکانی خلق و امر اوست علیه و علی آله الصلوٰة والسلام نه تعین وجوبی که تعین امکانی او ظل آنست چه عروج تعین وجوبی را معنی نیست و متحد گشتن بآن تعین معقول نه و چون حضرت عیسیٰ علیٰ نبینا و علیه الصلوٰة والسلام نزول خواهد فرمود و متابعت

شریعتِ خاتم الرسل علیہم الصلوٰۃ والسلام خواہد نمود از مقام خود عروج فرمودہ بہ تبعیت بمقام
حقیقتِ محمدی خواہد رسید و تقویتِ دین او علیہما الصلوات والتحیات خواہد نمود از ینجاست
کہ نقل میکنند از شرائع ما تقدم کہ بعد از ہزار سال از ارتحالِ پیغمبرِ اولی العزم از انبیاء کرام و رسل عظام
مبعوث می شدند کہ تقویتِ شریعتِ آن پیغمبر فرمایند و اعلاءِ کلمۂ او نمایند و چون دورۂ دعوتِ شریعت
او تمام میشد پیغمبر اولی العزم دیگر مبعوث میگشت و تجدیدِ شریعتِ خود میفرمود و چون شریعتِ
خاتم الرسل علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات از نسخ و تبدیل محفوظ است علماءِ امتِ او را
حکمِ انبیا دادہ کارِ تقویتِ شریعت و تائیدِ ملت را با ایشان تفویض فرمودہ مع ذٰلک یک پیغامبر
اولی العزم را متابع او ساختہ ترویجِ شریعتِ او نمودہ است قال اللہ سبحانہ وتعالیٰ اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا
الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهٗ لَحٰفِظُوْنَ بدانند کہ بعد از ہزار سال از ارتحالِ خاتم الرسل علیہ وعلیہم الصلوٰۃ
والسلام اولیاءِ امتِ او کہ بظہور آیند ہر چند اقل باشند اکمل بوند تا تقویتِ این شریعت بر وجہ
اتم نمایند حضرتِ مہدی کہ خاتم الرسل علیہ وعلیہم الصلوات والتحیات از قدومِ مبارکِ او
بشارت فرمودہ اند بعد از ہزار سال بوجود خواہد آمد و حضرتِ عیسیٰ علیٰ نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام
خود نیز بعد از ہزار سال نزول خواہد فرمود بالجملہ کمالاتِ اولیای این طبقہ شبیہ بکمالاتِ اصحابِ کرام است
ہر چند بعد از انبیاء افضل اصحابِ کرام است علیہم الصلوٰۃ والسلام اما جائے آن دارد کہ از
کمالِ تشابہ یکے را بر دیگرے فضل نتوان داد از ینجا تواند بود کہ آنسرور فرمودہ علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ
والسلام لَا یُدْرٰی اَوَّلُهُمْ خَیْرٌ اَمْ اٰخِرُهُمْ نہ فرمودہ لا ادری اولہم خیر ام آخرہم لعلمہ
بحالِ کُلٍّ مِّنَ الْفَرِیْقَیْنِ لِهٰذَا قَالَ خَیْرُ الْقُرُوْنِ قَرْنِیْ اما چون از کمالِ مشابہت جائے
تردد بودہ فرمودہ لا یدری اگر پرسند کہ آن سرور علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام بعد از
قرنِ اصحاب قرنِ تابعین را خیر ساختہ است و بعد از قرنِ تابعین قرنِ تبع تابعین را پس خیریت

کما قال صلی اللہ علیہ وسلم خیر القرون قرنی ثم الذین یلونہم ثم الذین یلونہم الخ کما مر غیر مرۃ ۱۲

این دو قرن نیز برین طبقه متفیض باشد پس نسبت این طبقه در کمالات باصحاب کرام چه خواهد
بود در جواب گوئیم تواند بود که خیریت آن دو قرن برین طبقه باعتبار کثرت ظهور اولیاء الله باشد
وقلت وجود اهل بدعت وندرت ارباب فسق ومعصیت وهٰذا لا ینافی کون بعض الافراد
من اولیاء الله فی هٰذه الطبقة خیرا من اولیاء ذینک القرنین کحضرة المهدی
مثلا ع فیض روح القدس ار باز مدد فرماید * دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد * اما قرن
اصحاب از جمیع وجوه خیر است اینجا سخن کردن از فضولی است سابقان سابقانند ودر جنت
نعیم مقربان ایشانند که انفاق کوه ذهب دیگران بمد شعیر ایشان نرسد والله یختص برحمته
من یشاء * باید دانست که از بیان سابق واضح گشت معنی آن عبارت که در رساله مبدأ ومعاد
فوق این عبارت مذکوره مسطور گشته است که حقیقت کعبه ربانی مسجود حقیقت محمدی گشت
چه حقیقت کعبه ربانی بعینها حقیقت احمدی است که حقیقت محمدی فی الحقیقة ظل اوست پس ناچار
مسجود حقیقت محمدی باشد اگر سوال کنند که کعبه بطواف اولیاء امت او می آید واز ایشان برکات
میجوید وچون حقیقت او را تقدم باشد بر حقیقت محمدی اعنی چگونه جائز باشد در جواب گوئیم که حقیقت
محمدی نهایت مقامات نزول محمد است از اوج تنزیه وتقدیس وحقیقت کعبه نهایت مقامات
عروج کعبه است زینه اول مر عروج حقیقت محمدی را از مرتبه تنزیه حقیقت کعبه است ونهایت
عروجات او را غیر از حق سبحانه اطلاع ندارد وچون اولیاء کمل امت او را از عروجات آن سرور
علیه وعلی آله الصلوة والسلام نصیب تام است اگر کعبه از برکات این بزرگواران
دریوزه نماید چه عجب **بیت** زمین بنازد که بر آسمان تاخته * زمین وزمان را پس انداخته *
وعبارت دیگر ازان رساله که درینمقام واقع شده بود نیز حل شد آن عبارت اینست که صورت
کعبه همچنانکه مسجود صور اشیاست حقیقت کعبه نیز مسجود حقایق آن اشیا است چه از مقدمات

سابق معلوم شده است که حقائقِ اشیا عبارت از اسماءِ الٰہی است جل سلطانہ که مبادیِ فیوضِ وجودی و توابعِ وجودیِ ایشانست و حقیقتِ کعبه فوقِ آن اسماست پس ہر آئینہ حقیقتِ کعبه متبوعِ حقائقِ اشیا باشد آرے اگر کُمّلِ اولیا را سیر بالاتر از حقیقتِ کعبه واقع شود و انوارِ بالا گرفتہ بمراتبِ حقائقِ خود که شبیہ بأحیازِ طبعی اشیاست در مراتبِ عروج فرود آیند کعبه از برکاتِ ایشان توقع خواہد نمود کما مر سابقاً و ایضا در رسالۂ مبدأ و معاد چند فقرہ نوشتہ است در بیانِ افضلیتِ انبیاءِ اولوالعزم صلوات اللہ تعالیٰ و تسلیماتہ علیہم یعنی افضلیتِ بعضی ایشان از بعض دیگر و چون مبناءِ آن بر کشف و الہام است که ظنی است از آن نوشتن و تفرقہ نمودن در فضلِ آدم مستغفر است چه در آن باب سخن کردن جز بدلیلِ قطعی جائز نیست استغفر اللہ و اتوب الی اللہ من جمیع ما کرہ اللہ قولاً و فعلاً در مکتوبِ خود نوشتہ بودید که در سرائے فرخ رسیدہ بودم که تعلیمِ طریقت مرطالبان را نسبت بمن مرضی است یا نه تو در جواب گفتہ بودی که نه بخاطرِ فقیر نماندہ است که نفیِ مطلق کردہ باشد بلکه گفتہ بود که مشروط بالشرائط است مطلقاً مرضی نیست و الحال ہم ہمین طور میدانند باید که در رعایتِ شرائط نیک احتیاط نمایند مبادا امساک کنند تا باستخارہا یقین نشود که باید گفت نگویند و آخوی مولانا یار محمد قدیم را نیز بہمین معنی دلالت نمایند و تاکید بگویند که در تعلیمِ طریقت سرعت ننمایند مقصود گذاشتن ہمین کردن نیست مرضیِ حق سبحانہ باید ملاحظہ نمود خبر شرط است دیگر از مسترشدانِ خود گلہ نمودہ بودند گلہ از وضعِ خود باید کرد که بآن جماعت بر نہجے زندگانی میکنند که البتہ عاقبتِ آن آزار است گفتہ اند که پیر باید که در نظرِ مرید خود را متجمل نماید آنکہ در اختلاط انگشاید و مصاحبانہ سلوک کند و بحرف و حکایت ہنگامہ اگرم دارد والسلام

مکتوب دو صد و دہم (۲۱۰)

عه کد بالفتح خانه و ده و کدخدا و کتخدا یعنی صاحب خانه کنایت از ازدواج است ۱۲

بملا شکیبی اصفهانی صدور یافته در حل عبارت نفحات که رسیده بود و در ذکر بعضے از نصائح ضروریه کم
مسالت نموده بودم از اسئله شریفه و ملاطفه لطیفه که از روئے شفقت و مهربانی نامزد این حقیر قلیل البضاعت
فرموده بودند بمطالعه آن مشرف گشته مبتهج و مسرور گردید سلامت باشند و بسلامت بروند و تا باشند
بر محبت فقرا باشند و چون بروند محبت ایشان را سرمایه ببرند و چون خیزند بمحبت ایشان خیزند بحرمة
مَنِ افتخر بالفقر واثره علی الغناء علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها
از روئے کرم مرقوم فرموده بودند که حقیقت معامله آن حکایت چیست که در نفحات مذکور است
از مرید شیخ ابن السکینه قدس سره که روزے در آب دجله بتقریب غسل غوطه زده بود و سر از آب نیل
برآورده بمصر درآمد و آنجا کدخدا شد و فرزندان بهم رسانید و تا هفت سال در مصر اقامت ورزید اتفاقا
روزے بتقریب غسل در آب نیل غوطه زده بود سر از آب دجله برآورد و دید که در کنار دجله همه جامهاے
او که اول در کنار دجله گذاشته بود بحال خود است جامهارا پوشیده بخانه درآمد اهلیه او گفت طعامیکه
از برائے مهمانان فرموده بودی طیار شده است الی آخر القصه مخدوما مکرما اشکال این حکایت
نه از آن رهگذر است که در یک ساعت کار سنین چگونه میسر شود چه این قسم معامله بسیار بوقوع آمده است
حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة در شب معراج بعد از طے
معارج عروج و قطع منازل وصول که بالوف سنین میسر شود چون بوثاق خود رجوع فرمودند دیدند که هنوز
حرارت بستر خواب زائل نشده است و حرکت آب که در ابریق برائے طهارت جدا کرده بودند تسکین
نیافته و جوشش همان است که در نفحات بعد از نقل این حکایت مذکور است که از قبیل بسط زمان است

شهاب الدین سهروردی را در روی والد بزرگوار خود گفته که من هم این سخن شنیده بودم و در خاطر من فی الجمله انکارے بود تا آنکه وقتے شیخ مرسی راه مطاف کعبه

اولاد و خود را بمصر یاد وے بگفت فرمود که فرزندان را از مصر ببغداد حاضر کن چون فرزندان را حاضر کرد و آنچه گفته بود درست آمد شیخ ابن سکینه از وے پرسید که در چه اندیشه بودی گفت از این آیت که

ازبرائے دفع این اشکال ۱۲

بلکه اشکالِ آن حکایت ازین رهگذر است که در بغداد یک آن باشد و در مصر همان آن امتداد هفت سال پیدا کند مثلاً اهلِ بغداد او ران زمان در سال سه صد و شصت باشند از تاریخ هجری و اهلِ مصر در آن وقت در سال سه صد و شصت و هفت عقل و نقلِ تجویز این معنی نمی نمایند این معامله نسبت بیک شخص یا دو شخص مجوز است اما نسبت به بلادِ مختلفه و امکنهٔ متعدده محال آنچه بخاطر کلیلِ این حقیر میگذرد و آن است که این حکایت نه از عالمِ یقظه است بلکه از قبیل رؤیا و واقعات است که مستمع از رؤیا برؤیه مشتبه گشته است و نوم به یقظه التباس یافته این قسم اشتباه بسیار واقع میشود بلکه از مظان اشتباه است در خواب دیده است و در خواب به پیرِ خود گفته و فرزندان را آورده و حکایتیکه بعد ازین حکایت از شیخ محی الدین بن العربی قدس سره نقل میکنند نیز ازین قبیل است والله سبحانه اعلم بحقائقِ الامور کلها نوشته بودند که شرح این عبارت باید نوشت که مُربّیِ جسد روح است و مربّیِ قالَب قلب مخدوما مؤدای این هر دو عبارت واحد است و آن تربیت عالمِ خلق انسان است از عالمِ امر او و چون لفظِ جسد مقرون بلفظِ روح در اطلاقات بسیار واقع میشود و مناسبتِ لفظی درمیان قالَب و قلب بوده هر کدام را بمناسبِ خود جمع کرده تفنّنِ عبارت اختیار افتاده است طلبِ نصائح رفته بود مخدوما عطوفت آثارا شرم می آید که با وجودِ این همه خرابی و گرفتاری کم بضاعتی و بیحاصلی از آن باب چیزے نویسد و بتصریح یا باشارت از آن مقوله حرف زند لیکن از آن نیز میترسد که اگر از قولِ معروف هم خود را معاف دارد مبادا اکار بخست و دناءت بکشد و بضنّه و بخل انجامد بنا علی ذلک بچند کلمه جرأت مینماید مخدوما مدتِ بقائے دنیا بسیار قلیل است و از آن قلیل هم اکثر تلف شده است و اقل مانده و مدتِ بقائے آخرت خلود و دوام است معاملهٔ خلود را ببقائے چند روزه مربوط ساخته اند بعد از آن یا تنعّم دائمی است یا عذاب سرمدی مخبرِ صادق از آن خبر داده است احتمالِ تخلف ندارد عقلِ دوراندیش اکار باید فرمود مخدوما شرفِ عمر در هوا و هوس گذشت و بمراضیِ اعدای خدا جلّ شأنه

ع تفنّن مصدر باب تفعّل بمعنے گوناگون و شاخ در شاخ شدن یعنے اختلاف ۱۲

بسر آمد و اراذلِ عمر مانده اگر امروز آن را هم بمرضیاتِ حق جلّ سلطانه صرف نکنیم و تلافی اشرف

بار اذل هم نمائیم و محنتِ اقل را وسیلۀ راحتِ مخلّد نسازیم و کفاراتِ سیّاتِ کثیره را بحسناتِ قلیله

هم نه فرمائیم فردا بکدام رو پیشِ او تعالی خواهیم رفت و کدام حیله را پیش خواهیم برد خوابِ خرگوش

تاکے خواهد بود و پنبۀ غفلت در گوش تا چند آخر غشاوه از ابصارت خواهند برداشت و پنبۀ غفلت

از سامعه ازاله خواهند نمود اما سود نخواهد داشت و جز حسرت و ندامت نقدِ وقت نخواهد بود

پیش از ورود موت کارِ خود باید ساخت و واشوقا گویان باید مُرد اوّلاً از درستی اعتقاد چاره نبود

و آن تصدیق بآنچه از دین معلوم شده است بطریقِ ضرورت و تواتر گذرنه و ثانیاً از علم و عمل بآنچه علم

فقه متکفّلِ آنست نیز ضروریست و ثالثاً سلوکِ طریقِ صوفیه هم در کار است نه از برای آن غرض

که صُوَر و اشکالِ غیبی را مشاهده نمایند و انوار و الوان را معاینه فرمایند این خود داخلِ لهو و لعب است

صُوَر و انوارِ حسّی چه نقصان دارد که کسے اینها را گذاشته بریاضات و مجاهداتِ هوسِ صُوَر

و انوارِ غیبی نماید این صُوَر و انوار و آن صُوَر و انوار هر دو مخلوقِ حق اند سبحانه و از آیاتِ دالّه بر

صانعیّتِ او تعالی۔ نورِ آفتاب و ماهتاب که از عالمِ شهادت است بوجوه مزیّتے دارد بر آن انوار

که در عالمِ مثال بینند اما چون این دید دائمی است و خواص و عوام دران شرکت دارند از نظرِ اعتبار

ساقط ساخته هوسِ انوارِ غیبی مینمایند بلے ع آبِ گِه رو پیشِ دیدِ تیره نماید ؛ بلکه مقصود از

سلوکِ طریقِ صوفیه تحصیلِ ازدیادِ یقین است در معتقداتِ شرعیه تا از مضیقِ استدلال بفضای

کشف آیند و از اجمال بتفصیل گرایند مثلاً وجودِ واجب الوجود تعالی و تقدس و وحدتِ او سبحانه

اول بطریقِ استدلال یا بتقلید معلوم شده بود و باندازۀ او یقین بهم رسیده و چون سلوکِ

طریقِ صوفیه میسّر شود آن استدلال و تقلید بکشف و شهود مبدّل میگردد و یقینِ اکمل حاصل میشود

علی هذا القیاس سائر الاعتقادیات و ایضاً مقصود تحصیلِ یُسریست در ادای احکامِ فقهیه و ازالۀ عُسر

مکتوبات امام ربانی دفتر اول حصہ سوم

که از آثار گی نفس میخیزد و یقینِ این فقیر آنست که طریقِ صوفیه فی الحقیقت خادمِ علومِ شرعیه است
نه امرے مباین از شریعت و این معنی را در کتب و رسائلِ خود تحقیق نموده است و از برای حصولِ
این غرض اختیارِ طریقۂ علیۂ نقشبندیه درمیانِ سائرِ طرقِ صوفیه اولیٰ و انسب است چه این بزرگواران
التزامِ متابعتِ سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولتِ متابعت دارند و از
احوال هیچ ندارند خرسند اند و اگر با وجودِ احوال در متابعت فتور دارند آن احوال را نمی پسندند حضرت
خواجۂ احرار قدس الله تعالیٰ سرہ فرموده اند که اگر احوال و مواجید را بما دهند و حقیقت ما را با اعتقادِ
اهلسنت و جماعت نوازند جز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر اعتقادِ اهلسنت و جماعت را بدهند و از احوال
هیچ ندهند غم نداریم و ایضاً درین طریق اندراجِ نهایت در بدایت است پس در اولِ قدم آن میابند
که دیگران در نهایت یابند اگر فرق است باجمال و تفصیل است و شمول و عدمِ شمول همین نسبت بعینها
نسبتِ اصحابِ کرام است علیهم الرضوان چه در اولِ صحبتِ خیرالبشر علیه و علیٰ آله الصلوات
والتسلیمات آن یافته اند که اولیاءِ امت را معلوم نیست که در نهایت میسر شود و از اینجا است که ویس
قرنی قدس سره که خیر التابعین است بمرتبۂ وحشی قاتلِ حضرت حمزه علیه الرضوان که یکبار بصحبتِ خیر البشر
علیه و علیٰ آله الصلوة والسلام رسیده نرسید زیرا که فضلِ صحبت فوقِ جمیعِ فضائل و کمالات است
چه ایمانِ ایشان شهودی است و دیگران را هرگز این دولت میسر نشده است مصرع شنیده
کے بود مانند دیده • لهذا انفاقِ مد شعیر ایشان بهتر از انفاقِ کوه ذهبِ دیگران آمده و جمیع
اصحاب درین فضیلت برابر اند پس همه را بزرگ باید داشت و به نیکی یاد باید کرد زیرا که صحابه همه عدول
اند و در روایت و تبلیغِ احکام همه برابر روایتِ یکے را بر روایتِ دیگرے فضیلتے نیست حاملانِ
قرآن مجید ایشان بوده اند و آیاتِ متفرقه را باعتمادِ عدالتِ ایشان از هر کدام دو آیته سه آیته
کم و بیش اخذ نموده جمع ساخته اند اگر در یکے از اصحاب کسے جرح نماید آن جرح منجر بقرآن مجید میگردد

و تنزه از خصائل و نقائص که خلاف مقتضاے همت مانند اکل و شرب و رسوق و بول و طرق و امثال آنها ۱۲ ملخصه سلمه الله تعالی

بر دارندگان و اخذ کنندگان ۱۲

چه حال بعضے آیات تواند بود که او باشد و مخالفات و منازعات که در میان این بزرگواران گذشته است بر محامل نیک صرف باید نمود و از هوا و تعصب خود را دور باید ساخت قال الشافعی رحمه الله سبحانه وهو اعلم بحال الصحابة علیهم الرضوان تلک دماء طهر الله تعالی عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا و مثل این مقوله از امام اجل جعفر صادق نیز منقول است والسلام اولاً و آخراً

مکتوب (۲۱۱) دوصد و یازدهم

بمولانا یار محمد قدیم بدخشی صدور یافته در جواب سؤال او که کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمة و در بیان شرائط ضروریه مقام تکمیل و ارشاد مکتوب مرغوب اخوی اعزی مولانا یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی بذروه کمال و تکمیل رساناد بحرمة النبی المختار و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته آن نازنینے که در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز است یا نه بدانند که این قسم امور درین راه بسیار واقع میشود و بزبان می آید این نوع معامله تجلی صوریست که صاحب معامله آن صورت متجلی را حق می انگارد تعالی شانه سخن همان است که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجه یوسف همدانی فرموده اند تلک خیالات تربی بها اطفال الطریقة دیگر چون نوعے از اجازت تعلیم طریقت بشما کرده شده است درین باب بعضے فوائد نوشته میشود بگوش هوش استماع نموده بعمل خواهند در آورد بدانند که چون طالبے بارادت پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تأمل بسیار باید کرد مبادا درین امر استدراج شما خواسته باشند و خرابی منظور باشد علی الخصوص که در آمدن مرید فرحے و سرورے پیدا شود باید که درین باب التجا و تضرع اختیار نموده استخارهائے متعدده نمایند تا آنکه بیقین پیوندد که طریقه را باو باید گفت و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که دربندهائے

حق سبحانہ تصرف کردن ووقتِ خود را در عقبِ ایشان غارت نمودن بے اذنِ او سبحانہ مجوز نیست کریمۂ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَی النُّوْرِ بِاِذْنِ رَبِّهِمْ دلالت برین معنی وارد عزیزے فوت کرد خطاب آمد کہ توئی کہ زرہ پوشیدہ بودی در دینِ من برنبا. ہائے من گفت بلے فرمود هَلَّا وَكَلْتَ خَلْقِي اِلَيَّ وَاَقْبَلْتَ بِقَلْبِكَ عَلَيَّ و اجازتیکہ بشما و دیگران کردہ شدہ است مشروط بشرائط است و منوط است بحصولِ علمِ مرضیِ او تعالیٰ هنوز آن وقت نیامدہ است کہ اجازتِ مطلق کردہ شود تا وردِ آن وقت شرائط را نیک مرعی دارند خیر شرط است و بمیر نعمان ہم این معنی را نوشتہ است از انجا نیز معلوم خواہند نمود بالجملہ سعی نمایند کہ آن وقت برسد و از تنگی شرائط وارہند والسلام

مکتوب دو صد و دوازدهم (۲۱۲)

بمولانا محمد صدیق بدخشی صدور یافت در جوابِ بعضے اسئولہ کہ پرسیدہ بود و حلِ واقعہ کہ دیدہ بود و نوشتہ دو مکتوبِ مرغوب پے در پے رسید فرحت بر فرحت افزود حضرتِ حق سبحانہ وتعالیٰ ترقیاتِ بے نہایت کرامت فرماید بحرمۃ سیدِ المرسلین علیہ وعلیٰ آلہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا پرسیدہ بودند کہ پیرِ صاحبِ تصرف مریدِ مستعد را بتصرف خود بمراتبے کہ فوق از استعدادِ اوست تواند رسانید یا نہ بلے تواند رسانید اما بآن مراتبِ فوق کہ مناسبِ استعدادِ اوست نہ بمراتبے کہ مباینِ استعدادِ او باشد مثلاً مریدیکہ استعدادِ ولایتِ موسوی دارد و نہایتِ قوتِ استعدادِ او تا وصول بنصفِ راہِ آن ولایت است پیرِ صاحبِ تصرف او را بتصرفِ خود تواند باقصیائے درجاتِ آن ولایت رسانید اما آنکہ او را از ولایتِ موسوی بولایتِ محمدی آرد و درین ولایت او را ترقیات بخشد معلوم الوقوع نیست و ایضاً پرسیدہ بودند کہ آن کدام مرتبہ است کہ اخفیٰ کہ الطفِ لطائفِ انسانی است در انمرتبہ حکمِ نفسِ امارہ دارد و در

دناءت وخساست شبیهٔ او پیدا میکنند معلوم اخوی باد که اخفی هرچند الطف لطائف است اما داخل دائرهٔ امکان است وبداغ حدوث متسم چون سالک پا از دائرهٔ امکان بیرون نهد ودر مراتب وجوب سیر فرماید واز ظلال وجوبی باصول آن برسد واز تقید صفت وشان وارهد ناچار ممکن در نظر او خوار وبے اعتبار در آید واحسن والطف او را در دناءت وخساست برابر بیند ونفس واخفی را درین مقام تو امین انگارد نوشته بودند که بواسطه یا بیواسطه از تو شنیده ایم که در وقت عبادت حق را سبحانه حاضر دیده عبادت کردن موجب تنزل اوست سبحانه بنده وار عبادت باید کرد یعنی این که او را سبحانه حاضر داشته عبادت کند سوء ادب است محبت آثار این قسم منقوله معلوم نیست که ازین فقیر سر زده باشد جائے دیگر دیده باشند وواقعه که نوشته بودند حضرت آدم را علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام دران واقعه دیده بسیار نیک است واصالت داد آب که کنایت از علم است وست دران کردن حصول قدرت است در علم ومشارکت حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام درین معنی موکد آن حصول است چه آنحضرت تلمیذ حضرت رحمٰن است وَعَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا غایة ما فی الباب مراد از علم درین واقعه علم باطن است بلکه نوعے از علم باطن که مناسبت به نسبت اهل بیت دارد علیهم الرضوان

وَالْبَاقِیْ عِنْدَ التَّلَاقِیْ وَالسَّلَامُ

مکتوب دو صد وسیزدهم (۲۱۳)

بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان مواعظ ونصائح ودر ترغیب بر متابعت علماء اهل سنت وجماعت که فرقهٔ ناجیه اند واجتناب از صحبت علماء سوء که علم را وسیلهٔ حطام دنیوی ساخته اند عصمکم الله سبحانه عما لا یلیق بجنابکم بحرمة جدکم الامجد علیه وعلی آله

الصلوات والتسلیمات قال اللّٰه سبحانه وتعالیٰ هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ

نمیداند که احسانِ شما را بکدام احسان مکافات نماید غیر از آنکه در اوقات نیک بدعاے سلامتی

دارین رطب اللسان باشد الحمد للّٰه سبحانه والمنة که این معنی بجا است میسر است و احسان

دیگر که لائق مکافات است موعظت و تذکیر است اگر در معرض قبول افتد چه نعمتی است نقابت

و نجابت دستگاها خلاصۀ مواعظ و زبدۀ نصائح اختلاط و انبساط با اهلِ تدین و ارباب تشرع است تدین

و تشرع مربوط بسلوکِ طریقۀ حقۀ اہلِ سنت و جماعت است که فرقۀ ناجیه اند در میان سائر فرقِ اسلامیه

نجات بمتابعتِ این بزرگواران محال است و فلاح بے اتباعِ آرائی اینها ممتنع و دلائلِ عقلی و

نقلی و کشفی برین معنی شاهد است که احتمالِ تخلف ندارد و اگر معلوم شود که شخصے برابر دانۀ خردل از صراطِ مستقیم

این بزرگواران جدا افتاده است صحبتِ او را سمِ قاتل باید دانست و مجالستِ او را زهرِ افعی باید

انگاشت طالبِ علمانِ بیباک از هر فرقه که باشند لصوصِ دین اند اجتناب از صحبتِ اینها نیز از ضروریات

است این همه فتنه و فساد که در دین پیدا شده است از شومی این جماعت است که بواسطۀ حطامِ

دنیوی آخرتِ خود را برباد داده اند اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اشْتَرَوُا الضَّلٰلَةَ بِالْهُدٰى فَمَا رَبِحَتْ

تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوْا مُهْتَدِيْنَ ابلیسِ لعین را شخصے دید که آسوده و فارغ البال نشسته است و دست را

از اغواء و اضلال کوتاه کرده سرِّ آن را پرسید لعین گفت که علماءِ سوءِ این وقت کارِ مرا کفایت کرده

اند و متکفلِ اغواء و اضلال گشته از طلبۀ آنجاے مولانا عمر نیک نهاد است بشرطِ آنکه او را اهلِ هند

و در اظهارِ حق دلیر سازند و حافظ امام نیز مجنونِ اسلام دارد که در اسلام از ان مجنون چاره نبود لَنْ يُّؤْمِنَ

اَحَدُكُمْ حَتّٰى يُقَالَ اِنَّهٗ مَجْنُوْنٌ معلوم شریف است که این فقیر بگفتن و نوشتن در تحریض بر

صحبتِ نیک تقصیر نکرده است و در مبالغه نمودن از اجتناب از مصاحبِ سوءِ خود را معاف

نداشته که آن را اصلِ عظیم میداند والقبول عند کم بل کل من عند اللّٰه فطوبیٰ لمن جعله اللّٰه سبحانه

مظهر الخیر تذکر احسانهائے شما برین گفتگوئے می آرد و ملاحظهٔ تصدیع و ملال را از میان بر می اندازد والسلام.

مکتوب دو صد و چهاردهم (۲۱۴)

بخانخانان صدور یافته در بیان آنکه دنیا مزرعهٔ آخرت است و در جواب آن سؤال مشهور که کفار را بواسطهٔ کفر موقت عذاب مخلد چون باشد و سفارش حاجتمندے طوبی لمن جعله الله سبحانه مظهر الخیر حضرت حق سبحانه دنیا را مزرعهٔ آخرت گردانیده بیدولت باشد کسیکه تخم را در بخورد و بزمین استعداد و نیندازد و از یکدانه هفتصد دانه نسازد و از برائے روزیکه برادر از برادر گریزد و مادر از فرزند بنا میز و ذخیره نکند خسارت دنیا و آخرت نقد وقت اوست و حسرت و ندامت این بر کف دست او صاحب دولتان فرصت دنیا را غنیمت میشمرند از برائے آن غرض که در ان فرصت تنعمات و تلذذات فرمایند که بیمدار و ثبات است مع ذلک معدات محن و عقبات بلکه نادر ان فرصت کشت و کار فرمایند و از یک دانه عمل خیر بحکم کریمهٔ والله یضاعف لمن یشاء ثمرات بے نهایت حاصل کنند از ینجاست که اعمال صالحهٔ چند روزه را بتنعمات مخلد جزا فرموده اند والله ذو الفضل العظیم اگر پرسند که تضاعف اجر در حسنات است و در سیئات جزا بمثل است پس کفار را بواسطهٔ سیئات معدوده عذاب مخلد چون باشد گوئیم که مماثلت جزا مر عمل را مفوض بعلم واجب است تعالی و تقدس علم ممکن از ادراک آن قاصر است مثلا در قذف محصنات جزاء مماثل آن عمل هشتاد تازیانه فرمود و در حد سرقه قطع یمین سارق جزاء آن نمود و در حد زنا در صورت بکر به بکر صد تازیانه با تغریب عام تقدیر نمود و در صورت شیخ و شیخه حکم رجم فرمود علم سر این حدود و تقدیرات از طوق بشر خارج است

ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ پس در ماده کفار حق سبحانه وتعالی کفر موقت را عذاب مخلد جزا وفاق فرمود معلوم شد که جزاء مماثل مر کفر موقت را همین عذاب مخلد است وکسیکه خواهد که جمیع احکام شرعیه معقول خود سازد و بادلّهٔ عقل برابر نماید آنکس منکر طور نبوت است علیه ما یستحق باآن سخن کردن از بیخردی است بیت آنکس که بقرآن وخبر زو نرهی ✿ آنست جوابش که جوابش ندهی

بقیة المرام رافع رقیمه فقرا میان شیخ احمد ولد اعز مغفرت پناهی شیخ سلطان تهانیسری است ملاحظهٔ الطاف واحسانهاے شما را که نسبت به پدر بزرگوار او بوده نموده بخدمت علیه متوسّل این فقیر خود را رسانیده است واز جملهٔ الطاف ایشان موضعے بود که در پرگنه اندور کرم فرموده بودند والامر عندکم بل کل من عند الله والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات ؛

مکتوب (۲۱۵) دوصد و پانزدهم

بمیرزا داراب صدور یافته در مذمت دنیا مکتوب شریف که از حسن نشأ استعداد فطری به نیاز تمام به فقرا بضاعت ارسال داشته بودند رسید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء بصدقة حبیبه علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اے فرزند ارباب دنیا واصحاب غنا ببلاے عظیم گرفتار اند وبابتلاء عظیم مبتلا زیراکه دنیا که مبغوضهٔ حق است سبحانه ومردارترین جمیع نجاسات در نظر ایشان مزین ساخته اند ومزیّن گردانیده در رنگ آنکه نجاستے را زراندوده سازند وزهرے را شکرآلوده مع ذلک عقل دوراندیش را بر شناعت این دنیه متنبه ساخت وبر قباحت این نامرضیه دلالت فرمود لهذا علما فرموده اند که اگر شخصے وصیت کرد که مال مرا باعقل زمانه بدهند بزاهد می باید داد که از دنیا بے رغبت است و آن بے رغبتی از کمال عقل اوست معهذا از کمال رحمت بیک شاهد عقل کفایت ننمود وشاهد دیگر از

یعنے باوجود اقامت شاهد عقل سلیم ۱۲

نقل نیز بآن ضم فرمود و بزبانِ رُسُل علیہم الصلوات والتحیات کہ رحمتِ عالمیان اند بر حقیقتِ آن متاع کاسد اطلاع بخشید و از محبت و گرفتاری بآن قحبۂ مکار منع بلیغ فرمود باوجود این دو شاهدِ عدل هم اگر کسے بطمع شکرِ موهوم زهر بخورد و بامید زرِ متخیل نجاست اختیار کند سفیہ محض است و بلید بالطبع بلکہ فی الحقیقت منکرِ اخبارِ رُسُل است علیہم الصلوات والتسلیمات حکمِ منافق دارد کہ صورتِ ایمان در آخرت سودمندش نخواهد گشت و نتیجۂ آن غیر از عصمتِ دماء و اموالِ دنیوی چیزے دیگر نخواهد بود امروز پنبۂ غفلت از گوش هوش باید برداشت کہ فردا غیر از حسرت و ندامت سرمایہ نخواهد ماند خبر شرط است بیت همہ اندرزِ من بتو اینست * کہ تو طفلی و خانہ رنگین است * والسلام

عہ قولہ اندرز بفتح اول و سوم نصیحت و پند و وصیت ۱۲ غ

مکتوب دو صد و شانزدهم (۲۱۶)

سلہ عصمت بالکسر بازداشتن دماء جمع دم بمعنی خون یعنی حفاظت جان و مال از دست عساکر اسلام ۱۲

بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافتہ در بیانِ سرِ کثرتِ ظهورِ خوارق از بعضے اولیاء و قلتِ ظهورِ آن از بعضی دیگر و در بیانِ اتمیتِ مقامِ تکمیل و ارشاد و ما یناسب ذلک. الحمد للہ رب العلمین والصلوۃ والسلام علی سید المرسلین وعلیہم وآلہ الطاهرین اجمعین بخاطرِ فاتر میرسد کہ چون در میان احبہ بُعدِ صوری حائل گشتہ است و ملاقاتِ ظاهری عنقاءِ مغرب شدہ اگر احیانا بعضے از علوم و معارف بآنشیان نوشتہ شود مناسب مینماید بناءً علی ذلک گاہ گاہ ازین قسم چیزے مینویسد امید است کہ بملال نکشد مخدوما چون مبحثِ ولایت در میان است و نظرِ عوام بر ظهورِ خوارق ازین مقولہ سخنے چند مذکور میسازد استماع خواهند فرمود ولایت عبارت از فنا و بقاست کہ خوارق و کشوف از لوازمِ آنست قلت او کثرت لیکن نہ هر کہ خوارق بیشتر دارد ولایتِ او اتم و اکمل بود بلکہ بسا است کہ خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود و مدارِ کثرتِ ظهورِ خوارق بر دو چیز است در وقتِ عروج بلند تر رفتن و در وقتِ نزول کمتر فرود آمدن بلکہ اصلِ عظیم در ظهورِ کثرتِ خوارق

بر فعل مسبب الاسباب

قلت نزول است جانب عروج بهر کیف که باشد زیراکه صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و وجود
اشیا را مربوط باسباب میباید و فعل مسبب الاسباب را در پس پردهٔ اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده است یا
نزول کرده و باسباب نرسیده نظر او بر فعل مسبب الاسباب است و بس زیراکه اسباب بتمام از نظر او مرتفع
گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضائے ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله میفرماید
و کار اسباب بین را باسباب می اندازد و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بے توسط اسباب مهیا میسازد
و حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی شاهد این معنی است تا مدتها بخاطر میخلید که وجه چیست که اولیاء
اکمل این امت بسیار گذشته اند اما آن قدر خوارق که از حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره ظاهر
گشته است از هیچ کدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه سر این معما را ظاهر ساخت معلوم
فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیاء بلندتر واقع شده است و در جانب نزول تا مقام روح فرود آمده اند
که از عالم اسباب بلندتر است مناسب اینمقام حکایت خواجه حسن بصری و حبیب عجمی است قدس سرهما
منقول است که روزے خواجه حسن بصری بر لب دریا ایستاده بود و انتظار کشتی میبرد که از آب بگذرد و درین
اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی مے برم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است
شما یقین ندارید خواجه حسن بصری گفت تو علم نداری حبیب بے اعانت کشتی از آب گذشته رفت و خواجه
در انتظار کشتی ایستاده ماند حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او بتوسط اسباب معامله میفرمودند
و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بے توسط اسباب با او زندگانی میکردند اما فضل حسن
راست که صاحب علم است و عین الیقین را بعلم الیقین جمع ساخته است و اشیاء را چنانکه هست دانسته
چه نفس الامر قدرت را در پس حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی صاحب سکر است یقینی بفاعل حقیقی دارد
بے آنکه اسباب را مدخلی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیراکه توسط اسباب بحسب واقع کائن است
اما معامله تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق است زیراکه در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد

حصولِ مناسبت درمیانِ مرشد و مسترشد درکار است که منوط به نزول است و بدانند که اغلب آنست که هرچند بالاتر رود پایان‌تر فرود آید لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان‌تر فرود آمد ازینجاست که دعوت او اتم گشت و بکافهٔ انام مرسل شد چه بواسطهٔ نهایت نزول مناسبت بهمه پیدا کرده و راهِ افاده تمام‌تر گشته و بسیارے از متوسطانِ این راه آن قدر افادهٔ طالبان بوقوع آید که از منتهیانِ غیر مرجوع میسر نشود زیراکه متوسطان بیشتر مناسبت دارند به مبتدیان از منتهیانِ غیر مرجوع ازینجاست که شیخ الاسلام هروی قدس سره گفته که اگر خرقانی و محمد قصاب بجائے بودندے من شما را بوے فرستادمے نه بخرقانی که وے شما را سود مند تر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود مرید از وے بهره کمتر یافتے یعنی منتهیِ غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افاده تام در حق او غیر واقع است زیراکه محمد رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه و آله وسلم منتهی تر بود از همه و حال آنکه افادهٔ او از همه زیاده تر بود پس مدارِ زیادتیِ افاده و کمتریِ آن بر رجوع و هبوط آمد نه بر انتها و عدم انتها اینجا دقیقه ایست باید دانست که همچنانکه در حصولِ نفسِ ولایت مر ولی را علم بولایتِ خود شرط نیست چنانکه مشهور است علم بوجودِ خوارقِ خود هم شرط نیست بلکه بسیاست که مردم از وے خوارق نقل کنند و او را از ان خوارق اصلا اطلاع نه - و اولیائے که صاحب علم و کشف اند جائز هست که بر بعضی از خوارقِ خود اطلاع پیدا نه کنند بلکه صورِ مثالیه ایشان را در امکنه متعدده ظاهر سازند و در مسافاتِ بعیده کارهائے عجیبه و غریبه از ان صور بظهور آرند که صاحبِ آن صور را از انها اصلا اطلاعے نیست ع از ما و شما بهانه بر ساخته اند حضرتِ مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند که عزیزے میگفت عجائب کارے و بار است مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکه معظمه دیده ایم و در موسم حج حاضر بوده اید و باتفاق حج کرده ایم و بعضے دیگر میگویند که ترا در بغداد دیده بودیم و اظهارِ آشنائی مینمایند و من هرگز از خانه خود نه بر آمده ام و هرگز این قسم مردم را ندیده ام

چه تهمتے است که بر من میکنند واللهُ سُبحانَهٗ اَعلَمُ بِحَقائقِ الاُمورِ کُلِّها زیاده بر این اطناب
اگر تعطّش ایشان را معلوم ساخت بزودتر و بیشتر خواهد نوشت اِنشاءَ اللهُ تعالیٰ

مکتوب دوصد و هفدهم (۲۱۷)

بملا طاهر بدخشی صدور یافت در بیان آنکه نسبتِ باطن هرچند بجهالت و حیرت کشد زیبا تر است و در بیانِ آنکه سبب چیست که در بعضے از کشوفِ اولیاء الله غلط واقع میشود و خلافِ آن ظاهر میگردد و فرق در میان قضاءِ معلّق و قضاءِ مُبرم و حکمِ هر کدام اینها و در بیانِ آنکه آنچه قطعی است و شایانِ اعتماد کتاب و سنت است و در بیانِ آنکه اجازتِ تعلیمِ طریقت بعضی مخلصان را علامتِ کمال و تکمیل نیست وَمَا یَتَعَلَّقُ بِذٰلِکَ اَلحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ العٰلَمِینَ وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلامُ عَلٰی سَیِّدِ المُرسَلِینَ عَلَیهِم وَعَلٰی اٰلِهِ الطّاهِرِینَ وَعَلَیهِم اَجمَعِینَ مدّتیست که از احوال و اوضاعِ خود اطلاع نداده اند بهر حال استقامت مطلوب ست سعی نمایند که سرِ موے خلافِ شریعت اعتقاداً و عملاً بوقوع نیاید و محافظتِ نسبتِ باطنِ خود از اهمِّ مهام است و هرچند بجانبِ جهالت کشد زیبا تر بود و چندانکه بجانب حیرت انجامد بهتر باشد که کشوفِ الٰهی و ظهوراتِ اسمای در اثنای راه است بعد از وصولِ اینها همه کوتهی میکنند و غیر از جهالت و عدمِ یافتِ مطلوب امرے دیگر نمیماند از کشوفِ کونی چه نویسد که آنجا مجالِ خطا بسیار است و مظنّهٔ غلط غالب وجود و عدمِ آن را مساوی باید دانست

سوال

اگر پرسند که سبب چیست که در بعضے از کشوفِ کونی که از اولیاء الله صادر میگردد غلط واقع میشود و خلافِ آن بظهور می آید مثلاً خبر کردند که فلانے بعد از یکماه خواهد مرد یا از سفر بوطن مراجعت خواهد نمود اتفاقاً بعد از یکماه از این دو چیز هیچ کدام بوقوع نیامد

جواب اول

در جواب گوئیم که حصولِ آن کشوف و مخبرٌ عنه مشروط بشرائط بوده است که صاحبِ کشف در آن وقت به تفصیلِ آن شرائط اطلاع نیافته و حکم کرده بحصولِ آن شئ

مطلقا یا آنکه گوئیم حکمے از احکام لوح محفوظ بر عارفے ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محو و اثبات است
و از قبیل قضاءِ معلق اما آن عارف را از تعلیق و قابلیتِ محو وے خبر نه درین صورت اگر بمقتضاے علم خود
حکم کند ناچار احتمالِ تخلف خواهد داشت منقولست که روزے حضرتِ جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام پیشِ حضرتِ پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام آمده اخبار کرد در حقِ شخصے که این جوان فردا
علی الصباح خواهد مرد حضرتِ پیغمبر را علیه و علی آله الصلوة والسلام بر حالِ آن جوان رحم آمد پرسیدند
که از دنیا چه آرزو داری گفت دو چیز آرزو دارم منکوحه بکر و حلوا فرمودند تا هر دو مهیا ساختند آن جوان
شب با اهلیه خود در خلوتخانه نشسته بود و طبقِ حلوا در پیش۔ اتفاقاً سائلِ محتاج بر در آمده اظهارِ احتیاج
نمود این جوان آن طبقِ حلوا را درست برداشته بآن فقیر داد چون صباح شد حضرت پیغامبر علیه و علی
آله الصلوة والسلام انتظارِ خبرِ فوت آن جوان بردند چون دیر شد فرمودند که خبر بیارید که آن
جوان چه حال دارد خبر آوردند که خوش و خرم است متحیر ماندند درین اثنا حضرتِ جبرئیل علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام آمده گفت که تصدقِ حلوا دفعِ بلائے آن جوان نمود زیر بستر او مار کلانے یافتند
که مرده بود و در دهنِ آن مار آن قدر حلوا فرو کوفته اند که از بسیاری حلوا جان داده است و این
فقیر این نقل را نمے پسندد و تجویزِ خطا بر جبرئیل امین نمینماید که حاملِ وحی قطعی اوست و احتمالِ خطا حاملِ
وحی تجویز نمودن مستقبح میداند مگر آنکه گوئیم که عصمت و امانت و عدمِ احتمالِ خطاے او مخصوص بوحی است
که تبلیغ است از قبلِ حق سبحانه و این خبر از قسم وحی نیست بلکه اخبار است از علمے که مستفاد از لوح محفوظ است
که محلِ محو و اثبات است پس خطا را درین خبر مجال پیدا شد بخلاف وحی که مجرد تبلیغ است فافترقا کالفرق
بین الشهادة والاخبار فان الاول معتبر فی الشرع لا الثانی بدان ارشدک الله
تعالی سبحانه که قضا بر دو قسم است قضاءِ معلق و قضاءِ مبرم در قضاءِ معلق احتمالِ تغییر و تبدیل است
و در قضاءِ مبرم تغییر و تبدیل را مجال نیست قال الله سبحانه وتعالی ما یبدل القول لدی این

در قضاءِ مُبرَم است دو در قضاءِ معلّق میفرماید یَمْحُوا اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهٗ اُمُّ الْکِتَابِ حضرت قبلهٔ پیرِ بزرگوار
گاہی ام قدس سرہم میفرمودند کہ حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سرہ در بعضی از رسائلِ خود نوشتہ
اند کہ در قضاءِ مُبرَم ہیچکس را مجال نیست کہ تبدیل بدہد مگر مرا کہ اگر خواہم انجا ہم تصرف بکنم و ازین سخن تعجب
بسیار میکردند و استبعاد میفرمودند و این نقل مدتہا در خزینۂ ذہنِ این فقیر بود تا آنکہ حضرتِ حق سُبحانہ
وتعالی باین دولتِ عظمی مشرف ساخت روزے در صدد دفعِ بلیّہ بودم کہ بہ بعضی از دوستان ام در پیش
شدہ بود دران وقت التجا و تضرع و نیاز و خشوع تمام داشتم ظاہر شد کہ در لوحِ محفوظ قضاء این امر معلق بامرے
از حاکم وقت ۱۲ / از جانب حق جل وعلا بطریق کشف و الہام ۱۲
نیست و مشروط بشرطے نہ یک گونہ یاس و نا امیدی دست داد و سخن حضرتِ سید محی الدین قدس سرہ
بیاد آمد مرۃً ثانیۃً بار ملتجی و متضرع گشت و راہِ عجز و نیاز پیش گرفتہ متوجہ شد محض فضل و کرم ظاہر ساختند
دیگر بار ۱۲ / این فقیر ۱۲
کہ قضاءِ معلق بر دو گونہ است قضائے است کہ تعلیقِ او را در لوحِ محفوظ ظاہر ساختہ اند و ملائکہ را بران
اطلاع دادہ و قضائیکہ تعلیقِ او نزدِ خداست جل شانہ و بس و در لوحِ محفوظ صورتِ قضاءِ مبرم دارد و این
قسمِ اخیر از قضاءِ معلق نیز احتمالِ تبدیل دارد و در رنگ قسمِ اول از انجا معلوم شد کہ سخنِ سید مصروف باین قسم
و این قسم / مانند ۱۲
اخیر است کہ صورتِ قضاءِ مبرم دارد نہ بقضاء کہ بحقیقت مبرم است کہ تصرف تبدیل دران محالست عقلاً و شرعاً
کما لایخفی والحق کہ کم کسے را بر حقیقتِ آن قضاء اطلاع است فکیف کہ در انجا تصرف نماید
و بلیّہ کہ متوجہ آن دوستان شدہ بود دران قسم اخیر یافت و معلوم شد کہ حضرتِ حق سُبحانہ وتعالے
داخل ۱۲
دفعِ آن بلیہ فرمود والحمد للّٰہ سُبحانہ علی ذٰلک حمدًا کثیرًا طیبًا مبارکًا فیہ
بدعائے این فقیر ۱۲
مبارکًا علیہ کما یحب ربنا ویرضی والصلوۃ والسلام والتحیۃ علی سید الاولین
والاٰخرین خاتمِ الانبیاءِ والمرسلین الذی ارسلہ رحمۃً للعٰلمین وعلی اٰلہ واصحابہ
وعلی جمیع اخوانہ من النبیین والصدیقین والشہداءِ والصالحین والملٰئکۃِ
المقربین اجمعین اللّٰہم اجعلنا من محبیہم ومتابعی اٰثارہم ببرکۃ ہؤلاءِ الکبراءِ

۵ یعنی نابود میسازد خدا ہرچہ میخواہد و ثابت میکند ہرچہ میخواہد و نزد وی است ام الکتاب یعنی لوح محفوظ سورۂ رعد پارہ ۱۳ والله اعلم ۱۲

۶ [illegible]

ویرحم الله عبدا قال آمینا بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که در بعضے اوقات خطائے که در بعضی علوم الہامی
واقع میشود بسبب آنست که بعضے از مقدمات مسلّمه که نزد صاحب الہام ثابت است و در نفس امر کاذب با علوم
الہامی خلط میشود بحیثیتے که صاحب الہام نمیتواند تمیز نمود بلکه مجموع را علوم الہامی مے انگارد پس ناچار
در مجموع خطا واقع میشود بسبب خطائے بعضے اجزاء آن و ایضاً گاه است که در کشوف و واقعات امور غیبی را می بیند
و خیال میکند که محمول بر ظاهر است و مقصود بر صورت و باندازۂ آن خیال حکم میکند و خطا واقع میشود و نمیداند
که آن امور مصروف از ظاهر است و محمول بر تاویل و تعبیر این مقام نیز از جملۂ اغلاط کشفیه است بالجمله آنچه
قطعی است و شایان اعتماد کتاب و سنت است که بوحی قطعی ثابت شده است و به نزول ملک متقرر گشته
و اجماع علماء و اجتهاد مجتهدین نیز راجع باین دو اصل است و ماوراے این چهار اصل شرعی هر چه باشد اگر موافق
است باین اصول مقبول و الا فلا اگر چه از علوم و معارف صوفیه باشد و از الہام و کشوف ایشان
بود انجا وجد و حال را بمیزان شرع سنجند به نیم جو نمیخرند و کشوف و الہام را تا بر محک کتاب و سنت
نزنند به نیم جبّه نمی پسندند مقصود از سلوک طریق صوفیه حصول ازدیاد یقین است بحقیقت معتقدات
شرعیه که حقیقت ایمان است و حصول یُسر است در اداء احکام شرعیه نه امرے دیگر و رؤیت آن چه رؤیت
موعود بآخرت است در دنیا واقع نیست و مشاهدات و تجلیات که صوفیه بآن خرسندند آرام بظلال است
و تسلی بشبه و مثال او تعالی وراء الوراست مے ترسم که اگر حقیقت این مشاهدات و تجلیات را کما هی بگویم
فتورے در طلب مبتدیان این راه افتد و قصورے در شوق ایشان پیدا آید و از آن نیز مے ترسم که اگر نگویم
باوجود علم تجویز التباس حق بباطل کرده باشم بضرورت این قدر اظهار می نمایم که مشاهدات و تجلیات این راه
را بر محک تجلی و شهود کوه موسی کلیم الله علی نبینا و علیه الصلوة و السلام باید زد اگر درست بیاید
ناچار بظلال و شبه و مثال باید برد البته درست نخواهد آمد چه دک و فک مفقود است و در دنیا از آن چاره
نبود اگر بر باطن متجلی شود و اگر بر ظاهر دک و فک البته باید خاتم الانبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات

ازین وضمه میسر است اورا در دنیا رونیة میسّر شد وسر موئے از جانه رفت وکمل تابعان اورا که ازین مقام نصیب گرفته اند بے پرده ظلے از ظلال نخواهد بود صاحب تجلّی فهمد یانه هرگاه کلیم الله را از مشاهده این حال بے آنکه تجلّی شود صعقه درگرفت دیگران چه باشند دیگر بدانند که مقصود از اجازتِ بعضے از مخلصان آن بود که درین طور گرداب ضلالت جمعے را براه حق جل وعلا رهنمونی نمایند وخود هم باتفاقِ آن طالبان مشغولی کنند وترقیات نمایند این سررشته را نیک نگاه داشته سعی نمایند که بقایائے خود را برباد داده کوشش کنند که مسترشدان نیز باین دولت مشرف شوند نه آنکه این اجازت در توهم کمال وتکمیل اندازد واز مقصود باز دارد وما علی الرسول الا البلاغ والسلام

مکتوب دو صد و هژدهم (۲۱۸)

بملا داؤد صدور یافته در بیانِ رعایتِ آدابِ پیرِ طریقت مکتوب شریف اخوی اعزی ملّا داؤد رسید موجبِ بهجت گشت حضرتِ حق سبحانه وتعالی ظاهر وباطن را بمرضیات خود متحلّی ومتزین دارد بحرمة النبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات در تکرارِ سبقِ باطن واستقامت بر طریقتِ اکابر قدس الله تعالی اسرارهم باید که از توجهات شتّی فتورے واقع نشود واگر فرضاً ظلمتے وکدورتے طاری شود علاج آن التجا وتضرع ونیاز وشکستگی است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه وتوجه تام است بمربّی خود که وسیله حصول این دولت اوست ودر حضور وغیبت رعایت آداب وسائل این دولتِ عظمی را نیک نماید ورضائے این بزرگواران را وسیله رضائے حق سازند سبحانه طریق نجات وفلاح این است والسلام

رضائے بزرگان رضائے حق است

مکتوب دو صد و نوزدهم (۲۱۹)

بمیرزا ایرج صدور یافته در بیان آنکه آدمی از نادانی خود در فکر ازالهٔ مرض ظاهر خود است و از مرض
باطنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل و ما اینا شبک ذٰلک عصمکم الله
سبحانه عما یصمکم و صانکم عما شانکم بحرمة سید الاولین و الآخرین علیه و علی آله
اجمعین من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها سعادت و نجابت آثارا آدمی چون مرضی
از امراض ظاهر طاری میگردد و عضوے از اعضائے او را آفتے میرسد آن قدر سعی و مبالغه مینماید که
آن مرض رفع شود و آن آفت زائل گردد و مرض قلبی که عبارت از گرفتاریست بما دون حق جل و علا
بر نهجے بروے استیلا یافته است که نزدیک است که او را بموت ابدی رساند و بعذاب سرمدی گرفتار گرداند
هیچ فکر ازالهٔ آن نمینماید و سعی در دفع آن نمیفرماید اگر این گرفتاری را مرض نمیداند سفیه محض است و اگر میداند
و باک ندارد و پلید صرف ما نا که از برائے ادراک این مرض عقل معاد در کار است عقل معاش از کوته اندیشی
خود مقصور بر ظاهر مبنی است عقل معاش چنانچه آفات معنویه را بواسطهٔ تلذذات فانیه مرض نمی انگارد عقل
معاد نیز امراض صوریه را بواسطهٔ مثوبات اخرویه مرض نمیداند عقل معاش قصیر النظر است و عقل معاد حدید البصر
عقل معاد نصیب انبیا و اولیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و عقل معاش مرغوب اغنیا
و ارباب دنیا شتان ما بینهما و اسبابے که محصل عقل معاد است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و مجالست
با جماعه که بدولت دید و آخرت مشرف شده اند ع وادیم ترا ز گنج مقصود نشان گر ما نرسیدیم تو شاید
برسی - باید دانست که مرض ظاهر چنانچه موجب تعسر ادائے احکام شرعیه است مرض باطن نیز مستلزم آن
تعسر است قال الله تبارک و تعالی کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه و قال سبحانه
و انها لکبیرة الا علی الخاشعین در ظاهر ضعف قوائے و جوارح مستلزم آن عسرت است و در باطن
ضعف یقین و نقص ایمان موجب عدم یسرت و الا در تکالیف شرعیه همه تخفیف است و تمام تیسیر و سهولت
کریمهٔ یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و کریمهٔ یرید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا

هر دو شاہد این معنی است مصرع خورشید نہ مجرم ار کسے بینا نیست ، پس فکر ازالۂ این مرض لازم آمد و با طبّاءِ حاذق التجا آوردن فرض عین گشت ما علی الرسول الا البلاغ والسلام

مکتوب دو صد و بستم (۲۲۰)

بشیخ حمید بنگالی صدور یافتہ در بیان بعضے از اغلاط صوفیہ و منشأ غلط آنہا الحمد للہ رب العلمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین و علی آلہ و اصحابہ و علیہم اجمعین احوال و اوضاع فقراء انجائی روز بروز موجب ازدیاد شکر است و ہمین توقع را در مادۂ دوستان دور افتادہ وارد اے عزیز درین راہ غیب الغیب مزلۂ اقدام سالکان بسیار است سر رشتۂ شریعت را در اعتقادیات و عملیات نیک نگاہ داشتہ زندگانی فرمایند در حضور و غیبت ہمین نصیحت است مبادا غفلت واقع شود بعضے از اغلاط این راہ مے نویسد و منشأ غلط را تعیین مینماید بنظر اعتبار خواہند ملاحظہ نمود و در ماورای جزئیات مذکورہ باندازۂ آن کار خواہند فرمود بدانند کہ بعضے از اغلاط صوفیہ آن است کہ گاہ سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران یابد کہ فی الحقیقت افضلیت آنہا باجماع علما ثابت شدہ است و یقین مقام این سالک دون مقامات آن بزرگواران است بلکہ این اشتباہ گاہ ہست کہ نسبت بانبیا کہ بہترین خلائق اند قطعاً علیہم الصلوات والتسلیمات واقع شود عیاذاً باللہ سبحانہ من ذلک منشأ غلط جمعے را آنست کہ ہر یکے از انبیاء و اولیاء را اولاً عروج تا باسما است کہ مبادی تعینات وجود ایشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود و ثانیاً عروج در ان اسما است و از ان اسما الٰی ما شاء اللہ تعالیٰ آنما با وجود این عروج ما وراے منزل ہر کدام ایشان ہمان اسم است کہ مبدأ تعین وجود اوست لہٰذا در مقامات عروج ہر کہ ایشان را جوید اکثر در ہمان اسما یابد چہ مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج ہمان اسما است و عروج و ہبوط از ان اسما بواسطۂ عروض عوارض است

پس سالکِ بلند فطرت چون سیرِ او از اسما بلند تر واقع شود لاجرم از ان اسما نیز بالاتر خواهد رفت و آن توہم پیدا خواہد کرد عیاذًا باللہِ سُبحانَہٗ از انکہ آن توہم یقینِ سابق را زائل گرداند و در افضلیتِ انبیا علیہم الصّلواتُ والتّسلیماتُ و اولویتِ اولیائے کہ باجماع افضل اند اشتباہ پیدا آرد و این مقام از مزالِ اقدامِ سالکان است دران وقت سالک نمیداند کہ آن اکابر از ان اسما عروجاتِ بے نہایت فرمودہ اند و بفوقِ فوق رسیدہ و نیز نمیداند کہ آن اسما امکنۂ طبعیۂ عروجِ ایشان ہست و او را نیز در انجا مکانِ طبعی ہست کہ او دون آن اسما است و ازالۂ آنہا چہ افضلیتِ ہر شخصے باعتبارِ اقدمیتِ اسمِ او ہست کہ مبدأ تعینِ او گشتہ است ازین قبیل است آنچہ بعضے از مشائخ گفتہ اند کہ گاہے ہست کہ عارف در مقاماتِ عروج برزخیتِ کبرا حائل نیابد و بے توسطِ او ترقی فرماید حضرتِ خواجۂ ما میفرمودند کہ رابعہ نیز ازین جماعہ است این جماعہ در وقتِ عروج چونکہ از اسمے کہ مبدأ تعینِ برزخیتِ کبرا است بفوق گذشتہ اند توہم کردہ اند کہ برزخیتِ کبرا در میان حائل نماندہ است و آن برزخیتِ کبرا حقیقتِ حضرتِ رسالتِ خاتمیت علیہِ وعلیٰ الہِ الصّلوٰۃُ والسّلام مراد داشتہ اند و حقیقتِ معاملہ آنست کہ بالا گذشت و منشائے آن غلط جمعے دیگر را آنکہ چون سیرِ سالک در اسمی واقع شود کہ مبدأ تعینِ اوست و آن اسم جامع جمیع اسما است بر سبیلِ اجمال چہ جامعیتِ انسان بواسطۂ جامعیتِ ہمان اسم است پس ناچار درین ضمن اسمائے کہ مبادی تعیناتِ مشائخ دیگر ہست بطریقِ اجمال نیز آن سیر قطع خواہد کرد و از ہر یکے گذشتہ بمنتہائے آن اسم خواہد رسید و توہم فوقیتِ خود پیدا خواہد کرد و نمیداند کہ آنچہ او دیدہ است از مقاماتِ مشائخ و از انہا گذشتہ انموذجے است از مقاماتِ ایشان نہ حقیقتِ آن مقامات و چون درین مقام خود را جامع می یابد و دیگران را اجزائے خود می انگارد لاجرم توہم اولویتِ خود پیدا مے آرد درین مقام شیخِ بسطام میگوید لوائی ارفع من لوائے محمّد از غلبۂ سکر نمیداند کہ ارفعیتِ لوائے او نہ از لوائے محمد است علیہِ وعلیٰ الہِ الصّلوٰۃُ والسّلام بلکہ از انموذجِ لوائے اوست کہ در ضمنِ حقیقتِ اسمِ او مشہود گشتہ است ازین قبیل است آنچہ او گفتہ از وسعت

قلبِ خود که اگر عرش و مافیه در زاویهٔ قلبِ عارف بنهند هیچ محسوس نشود اینجا نیز اشتباهِ انموذج بحقیقت است
والا عرش که حضرت حق سبحانه او را عظیم میفرماید قلبِ عارف را در جنبِ او چه اعتبار و چه مقدار ظهور یکه
در عرش است عشرِ عشیر از آن در قلب نیست اگرچه قلبِ عارف باشد رویتِ اخروی بظهورِ عرشی متحقق خواهد
شد این سخن امروز هر چند بر بعضے از صوفیه گران خواهد آمد اما آخر معقولِ ایشان خواهد شد این سخن را بمثالے
واضح گردانیم انسان را که جامع عناصر و افلاک است هر گاه نظر بر جامعیتِ خود افتد عناصر و افلاک را اجزاءِ
خود بیند و چون این دید غالب آید دور نباشد که بگوید که من از کرهٔ زمین کلان ترم و از سموات
عظیم تر درین وقت عاقلان مے فهمند که عظمت و کلانی او از اجزاءِ خود هست و کرهٔ زمین
و سموات فی الحقیقت اجزاءِ او نیستند انموذجات اینها را اجزاءِ او ساخته اند و کلانی او از آن انموذجات
است که اجزاءِ وے اند نه از حقیقتِ کرهٔ ارضی و سماوی و بهمین اشتباهِ انموذجِ شئے بحقیقتِ شئے
صاحبِ فتوحاتِ مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع است از جمع الٰهی چه جمع محمدی مشتمل است
بر حقائقِ کونی و الٰهی پس اجمع باشد نه میدانند که آن اشتمال بر ظلے از ظلال مرتبهٔ الوهیت است
و انموذجے است از انموذجات آن نه بر حقیقتِ آن مرتبهٔ مقدسه بلکه نسبت بآن مرتبهٔ مقدسه
که عظمت و کبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ مقدارے نیست ما للتراب و ربّ
الارباب و هم درین مقام که سیرِ سالک در اسمے که ربِ اوست واقع شود گاه هست که پندارد
که بعضے از اکابر که یقین از وے افضل اند بتوسطِ او بعضے از درجاتِ فوق رسیده اند و بتوسلِ
او ترقی فرموده اینجا نیز مزالِ اقدامِ سالکان است عیاذاً بالله سبحانه که باین گمان خود را
افضل داند و بخسارتِ ابدی پیوند و چه عجب و کدام فضلیت اگر پادشاهِ عظیم الشان و تمام
السلطان در تصرف زمین داری که داخلِ مملکت اوست برود و بتوسطِ آن زمین دار بعضے
از مقامات برسد و بتوسلِ آن فتح بعضے مواضع نماید غایت ما فی الباب اینجا احتمالِ فضلِ جزئی

ن است

هست که خارج از مبحث است چه هر حجّام و حائک بعضے از وجوه مخصوصه خود در عالم ذوفنون
و حکیم بوقلمون فضل دارد امّا آن فضیلت از اعتبار خارج است آنچه معتبر است فضلِ کلّی است که عالم و
حکیم را ثابت است این درویش را نیز ازین اشتباهات بسیار واقع شده بود و ازین تخیلات بسیار
ناشی گشته و تا مدتها اینحالت داشت مع ذلک حفظِ خداوندی جلّ شانهٗ شاملِ حالِ او بوده
که در یقینِ سابق سرِ موئے تذبذب نرفت و در اعتقادِ مجمع علیه فتورے راه نیافت لِلّٰهِ سُبحانَهٗ
اَلحمدُ وَالمِنّةُ عَلیٰ ذٰلِكَ وَعَلیٰ جمیعِ نَعمائِهٖ و آنچه خلافِ مجمع علیه ظاهر میشد در حیزِ اعتبار نمی آورد
و بر محاملِ نیک صرف میکرد و مجملاً اینقدر میدانست که بر تقدیرِ صحتِ این کشف این زیادتی راجع
بفضلِ جزئی خواهد بود هر چند این وسوسه معارض میشد که مدارِ فضل بر قربِ الٰهی است جلّ سلطانهٗ
و این زیادتی در آن قرب است پس جزئی چون باشد اما در جنبِ یقینِ سابق این وسوسه
هباءً منثورا میگشت و هیچ اعتبار نداشت بلکه بتوبه و استغفار و انابت و التجا مے آورد و بتضرّع
و زاری دعا میکرد که ازین قسم کشوف ظاهر نشود و خلافِ معتقداتِ اهلسنت و جماعت سرِ موئے منکشف
نگردد روزے این خوف غلبه کرد که مبادا برین کشوف مؤاخذه نمایند و ازین توهمات مسئله فرمایند و غلبهٔ
این خوف بیقرار و بے آرام ساخت و التجا و تضرّع را بجناب قدس خداوندی جلّ سلطانهٗ مضاعف
گردانید و این حالت تا مدتے کشید اتفاقاً درین وقت گذر بمزارِ عزیزے افتاد و درین معامله آن
عزیز را ممد و معاونِ خود کرد درین اثنا عنایتِ خداوندی جلّ شانهٗ در رسید و حقیقتِ معامله را
کما ینبغی وانمود و روحانیتِ حضرتِ رسالت خاتمیت علیه و علیٰ آلهِ الصّلوٰة والسّلام که
رحمتِ عالمیان است درین وقت حضور ارزانی فرمودند و تسلّی خاطرِ حزین نمودند و معلوم گشت
که آرے قربِ الٰهی موجبِ فضلِ کلّی است امّا این قرب که ترا حاصل شده است قربِ ظلّے است
از ظلالِ مرتبهٔ الوهیت که مخصوص باسمی است که ربِّ تست پس موجبِ فضلِ کلّی نباشد و صورت

شالی این مقام را بر نہجے منکشف گردانید ندکہ جائے ریب نماند و محل رین بالکلیہ زائل گشت و این درویش بعضے ازین علوم کہ محلِ اشتباہ دارند و گنجایشِ تاویل و توجیہ در کتب و رسائل خود نوشتہ بود و منتشر گشتہ خواست کہ منشاءِ اغلاطِ آن علوم راکہ بمحضِ فضلِ خداوندی جلّ شانہٗ لائح گشتہ است بنویسد و انتشار دہد کہ گناہِ مشتہر را اشتہارِ توبہ درکار است تا مردم ازان علوم خلافِ شریعت فہم نہ کنند و بتقلید در ضلالت نیفتند یا بہ تعصب و تکلف تضلیل و تجہیل نورزند کہ درین راہِ غیب الغیب این گلہا بسیار مے شگفد جمعے را بہدایت میبرد و جمعے دیگر را بضلالت رہنمونی میفرماید از والدِ بزرگوار خود شنیدہ ام قُدِّسَ سِرُّہٗ کہ میفرمودند کہ اکثر از گروہ ہائے ہفتاد و دو ملّت کہ بضلالت رفتہ اند و راہِ راست را گم کردہ منشاءِ آن دخول در طریقِ صوفیہ است کہ کار را بانجام نارسانیدہ غلطہا کردہ اند و بضلالت رفتہ

والسلام

قَدْ تَمَّ الْقِسْمُ الثَّالِثُ مِنَ الدَّفْتَرِ الْاَوَّلِ بِعَوْنِہٖ تَعَالٰی وَفَضْلِہٖ وَمَنِّہٖ وَکَرَمِہٖ وَحُسْنِ تَوْفِیْقِہٖ وَیَلِیْہِ الْقِسْمُ الرَّابِعُ اِنْشَاءَ اللہُ تَعَالٰی وَصَلَّی اللہُ تَعَالٰی وَسَلَّمَ وَبَارَکَ اَفْضَلَ الصَّلَوٰاتِ وَالتَّسْلِیْمَاتِ وَالْبَرَکَاتِ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِہٖ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی اٰلِہٖ وَصَحْبِہٖ اَجْمَعِیْنَ وَعَلَیْنَا مَعَہُمْ بِرَحْمَتِہٖ وَہُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ

بہ بستم ماہ جمادی الاول ۱۳۲۹ھ بروز جمعہ بکتابت خاکسار غلام محمد امرتسری صورت اتمام یافت

مکتوبات امام ربانی دفتر اول حصہ سوم

اعلام

الحمد لله وکفی وسلام علی عبادہ الذین اصطفی اما بعد مخفی مبادکہ طالبان حق راجل وعلا قدیماً وحدیثاً بہ علم تصوف چہ وابستگیہاست بنا بران
مقبولان بارگاہ یزدانی ومحبوبان درگاہ سبحانی در تحصیل وترویجش مساعی جمیلہ بکار بردہ اند ودر طی این مر صعب جان نثارہا نمودہ اند ومطالعہ وسیر کتب تصوف وحکایات
عزیز خود صرف نمودہ اند علی الخصوص مکتوبات قدسی آیات حضرت غوث محققین قطب عالمین عارف ربانی عالم ذوقانی فائق شانی الشہیر عند الاقاصی والادانی الشیخ احمد سرہندی
نقشبندی الاویسی الرحمانی مجدد الالف الثانی قدس اللہ سرہ واَفَاض علینا فتوحہ وفیوضہ عجیبہ **بیت** لا یُدرِکُ الواصِفُ المُطرِی خصائصَہٗ ؛ وان یکُ سابقاً
فی کُلِّ ما وصفا ؛ کہ ہر یکے از انہا بلکہ ہر جملہ آنہا دریست یتیم وجوہریست ثمین واین از ضیق میدان عبارت ہست والا **مصرع** چہ نسبت خاک را با عالم پاک ہر سالکان
ہویت بجتہ را وسیلہ ایست وافی وشیفتگان ذات حضرت را بادہ ایست کافی حمد ہا اولیاء عظام از فہم مضامینش بہرہ یاب گشتند وہزار ہا صلحاء عظام بمطالعش فائز المرام شدند ولکن
الی اللہ المشتکی از نا بکاری نساخین کہ نسخ را بجائے مسخ رسانیدند وفرق میان حق وباطل ندانستند بسیارے از تصرفات المخزون اکثرے از تحریفات اسعد ان گشتہ بود واز
دستبرد مطابع چہ خاربہاست کہ بر وناختہ مار لغزش قلمہا کدام تصرفہاست کہ بر وعلم نیفراختہ بنا علیہ اعیہ تصحیح آن درسر این مسکین ہیچ در ہیچ بلکہ کم از ہیچ از حق سبحانہ
وتعالی پیدا شد وآنرا وسیلہ نجات اُخروی خود تصور کردہ بہ تفحص وسعی وتصفح نسخہائے خطی کثیر التعداد واز اطراف وجوانب فراہم آوردہ بکمال جد وتمام جہد جملہ
جملہ وحرف حرفش بارہا مقابلہ نمودہ بفضل اللہ وحسن توفیقہ باہتمام خود حصہ سوم متن را نیز بحلیہ طبع متحلی ومتزین گردانیدہ بہ ناظرین تمکین برعایت امور ذیل گذرانیدہ واز فضل
حق سبحانہ تعالی وتقدس امید واثق است کہ دیگر حصص را ہم بدین ترتیبہ بانجام خواہد رسانید **اول** آنکہ متنش را بہ نسخہائے عدیدہ بکرات ومرات مقابلہ نمودہ شد **دوم** آنکہ حتی الوسع
در مواقع اختلاف ہیچ نسخہ فرو نگذاشتہ شد **سوم** آنکہ حتی الوسع تخریج احادیث مندرجہ کتاب کردہ شد **چہارم** آنکہ حل الفاظ مشکلہ وربط عبارات مبہمہ بالتزام تمام نوشتہ شد
پنجم آنکہ فہرست جدید کہ آنرا اجمال مکتوبات توان گفت ملحق گردانیدہ شد **ششم** آنکہ بمکانیکہ بعبارات عربی بودہ اند تراجم آنہا بالفارسی مقابل نوشتہ شد تسہیلاً للطلاب
وتیسیراً للنظار **ہفتم** آنکہ در بعض جاہا ولو اقل قلیل بدفع توہمات باطلہ وخیالات فاسدہ حسب الفہم تعرض نمودہ آمد **ہشتم** آنکہ غالب تراجم عبارات عربی وآیات قرآنی وتعیین
سورہ وجزو واحادیث نبوی بحاشیہ انگاشتہ شد **نہم** آنکہ عبارات عربی را معرب گردانیدہ شد ورعایت حرکات اضافیہ وتوصیفیہ خصوصاً در مقامات مبہمہ نمودہ شد **دہم** آنکہ حال بعضے از اکابر کہ اسمائے
گرامی ایشان در کتاب جا بجا مذکور ست از کتب قوم تلاش نمودہ بحاشیہ درج کردہ شد والحمد للہ علی ذلک حمداً کثیراً طیباً مبارکاً علیہ مبارکاً فیہ وصلی اللہ علی سیدنا محمد
والہٖ وصحبہٖ اجمعین وآخر دعوانا ان الحمد للہ رب العلمین پس حضرات کہ ارادہ خریداری این گوہر آبدار دارند بعنوان ذیل طلب فرمایند ۔۔

امرتسر چوک فرید مسجد حاجی شیخ بڈھا مرحوم خاکسار نور احمد عفا اللہ عنہ قیمت حصہ سوم مندرج ذیل است

درجہ ..	.. .. خاص کاغذ سفید ولایتی چکنا ..	.. عیالہ	التماس
درجہ ..	.. .. اول ” ڈومی ..	.. ۲	محصول ڈاک فیس منی آرڈر وپیکنگ وغیرہ بذمہ خریدار
درجہ ..	.. .. دوم ” ” ..	.. عہ	تعمیل فرمائش بذریعہ وی پی یا بصورت وصول قیمت نقد
درجہ ..	.. .. سوم کاغذ بادامی ..	.. ۱	خواہد شد

منتخبات احمدیہ مجموعہ قدیم مثنویات تصوف یعنی (۱) لب لباب مثنوی مولانا رومی قدس اللہ سرہ جسکو ۹۰۹ھ میں حضرت خواجہ درویش محمد بخاری نقشبندی احراری نے
منتخب فرمایا تھا) (۲) مثنوی شریف خواجہ باقی باللہ رحجکو آپ نے ۱۰۱۰ء میں تصنیف فرمایا تھا اب تک کہین طبع نہوئی تھی جو علم
سلوک میں ایک شفیق مرشد کے قائم مقام ہے ۔ (۳) مثنوی شریف معدن فیض مصنفہ حضرت اشرف الہ آبادی مقامات عشر تصوف
کی تشریح میں بے نظیر کتاب ہے ۔ (۴) مثنوی شریف غریب نامہ مصنفہ شاہ غلام احمد خلیفۃ الخلیفہ حضرت سید شاہ بلاقی صاحب سہوری ثم المرادآبادی

معہ تذکرہ حالات مصنفین علیہم الرحمہ (مولفہ فاضل اجل حضرت مولوی احمد حسین خان صاحب قادری نقشبندی مجددی امروہی ثم الحیدرآبادی دامت فیوضہم)
اس مجموعہ کا حجم ۲۳۴ صفحہ کا ہے دو قسم کے کاغذ پر نہایت ہی اعلیٰ اہتمام کے ساتھ طبع ہوا ہے قسم اول کاغذ چکنا لوح سنہری
آرٹ پیپر قیمت (ے) کاغذ قسم دوم رائل کہرا دبیز لوح رنگین قیمت (ع) دس جلد کے یکمشت خریدار کو ایک جلد کمیشن میں مفت ۔

المشتہر۔ محمد وزیر علی نقشبندی مجددی احمدی از حیدرآباد دکن بیرون دبیر پورہ مرکی نالہ مکان ۲۳۲۸

حصہ سوم مکتوبات حضرت امام ربانی رحمۃ بجناب خاک پائے درویشان غلام محمد عفا اللہ عنہ تمام یافت